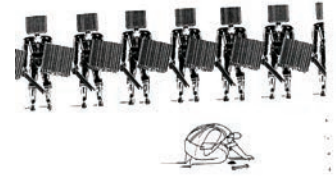
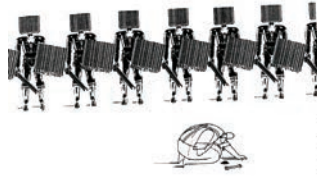
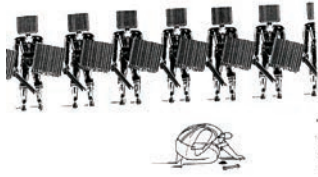


## دوازده پرسش از فعالان کارگری



سندیکای مستقل در ایران می‌تواند پا بگیرد و آیا می‌تواند از طریق مذاکره با دولت مشکلی از مشکلات کارگران را حل کند؟

۴- عده‌ای از فعالان جنبش کارگری بدیل شورا و جنبش شورایی را در مقابل سندیکا سازی پیش می‌کشند و عده‌ای نیز شوراها را نهادهای قیام کارگری می‌دانند که فقط در شرایط انقلابی می‌توانند پا بگیرند و در شرایط عادی سندیکا سازی را تنها راه می‌دانند. نظر شما چیست؟

۵- در سال‌های اخیر در خارج از کشور، فعالیت‌های چشم‌گیری برای جلب حمایت بین‌المللی از مبارزات کارگران ایران صورت گرفته است، این فعالیت‌ها را تا چه حد موفق می‌دانید و برای سازماندهی یک مبارزه کارآمد برای جلب حمایت بین‌المللی از جنبش کارگری ایران، چه پیش‌نهادی دارید؟ به نظر تان این حمایت بین‌المللی در کجا باید جُست؟

۶- تأثیر اجرای طرح "هدفمند کردن یارانه‌ها" روی زندگی کارگران و زحمتکشان کشور را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ بعضی‌ها می‌گویند قشری از کم‌درآمدترین و فقیرترین کارگران و زحمتکشان به کمک این طرح وضع بهتری پیدا کرده‌اند و برعکس، خیلی‌ها معتقدند که این طرح فشار سهمگینی بر زندگی کل کارگران و زحمتکشان وارد می‌آورد؛ اثرات این طرح را به ویژه در آینده چگونه می‌بینید؟

۷- کارگران و زحمتکشان بخش اعظم جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند و در تظاهرات و راه پیمایی‌های گسترده سال ۸۸ بخش قابل توجهی از آنها شرکت داشتند، اما چرا آنها در گرماگرم این اعتراضات خواست‌های اخص خود را پیش نکشیدند، در حالی که مثلاً کارگران تونس و مصر با گرفتن نان در دست و فریاد گرسنگی بر لب به اعتراضات توده‌ای پیوستند، فرق شرایط ایران را با شرایط این کشورها در چه می‌بینید؟

۸- در سال‌های اخیر شاهد پیروزی‌های بزرگی از طرف کارگران نبوده‌ایم، چرا چنین است؟ آیا علاوه بر سرکوب و قهر پلیسی، وضعیت کنونی جهان سرمایه داری هم در این میان نقش دارد؟

۹- بخش اعظم کارگران ایران در کارگاه‌های کوچک کار می‌کنند، برای سازماندهی این‌ها چکار باید کرد و از چه اشکال سازمانی باید بهره گرفت؟ سازماندهی این‌ها عمدتاً باید در محیط کارشان صورت بگیرد یا در محیط و محلات زندگی‌شان؟

۱۰- در بازار کار سیاه و غیر رسمی در ایران، زنان نقش بزرگی دارند و بخش اعظم زنان کارگر با مزد ناچیز و در شرایطی بسیار دشوار کار می‌کنند، نقش جنبش زنان را در سازماندهی زنان کارگر چگونه می‌بینید؟

۱۱- بخش بزرگی از کارگران ایران در شاخه‌های مختلف بخش خدمات کار می‌کنند؟ وزن و اهمیت کارگران این بخش را در مجموعه مبارزات طبقه کارگر ایران چگونه ارزیابی می‌کنید؟

۱۲- به نظر شما، آیا کارگران فقط کسانی هستند که کار ی‌دی انجام می‌دهند یا مزد یا حقوق بگیران کارهای فکری را هم می‌توان جزو طبقه کارگر به حساب آورد؟ مثلاً معلمان را هم (که گروه شغلی بسیار وسیعی هستند) می‌توان جزئی از طبقه کارگر به حساب آورد؟

پرویز قلیچ‌خانی

همیشه شنیده، دیده و خوانده‌ایم که اصلی‌ترین ابزار پیروزی طبقه کارگر بر طبقه سرمایه‌دار، همانا سازمان‌های توده‌ای و مردمی این طبقه است.

به گواه تاریخ، طبقه کارگر متشکل از میلیون‌ها انسانی است که نیروی کار خود را با اندک مزدی که کارفرما تعیین می‌کند به سرمایه‌دار می‌فروشد. و همین تعیین دستمزد، یکی از مهم‌ترین درگیری‌های کارگران با سرمایه‌داران در طول تاریخ است.

طبقه کارگر کشورهای سرمایه‌داری طی سال‌ها مبارزه توانسته است بخش‌های زیادی از خواسته‌های خود را به دولت‌های حامی نظام سرمایه‌داری، تحمیل کند.

امروز در جمهوری سیاه اسلامی ایران، کارگران ما با دستمزد بسیار پائین، عدم امنیت شغلی، کار قراردادی و با درآمدی زیر خط فقر، با بیکاری و اخراج دست به گریبانند.

آیا در چنین شرایطی، مبرم‌ترین وظیفه طبقه کارگر، اتحاد و همبستگی و ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری نیست؟

با نگاهی گذرا به مباحث و بحث‌های فعالان کارگری در داخل و خارج ایران حول چگونگی سازمانیابی طبقه کارگر، چشم‌انداز روشنی پیشرو نمی‌بینیم.

به راستی وظیفه فعالان و روشنفکران طبقه کارگر و زحمتکشان ایران، چیست؟ سازمان‌های سیاسی موجود که مدافعان اصلی این طبقه هستند، چه نظرانی در این موارد دارند؟ و .... سؤالاتی از این دست که ما را بر آن داشت تا با طرح دوازده سؤال برای این دست‌اندرکاران، ویژه‌نامه‌ی حاضر را تدارک ببینیم. لازم به گفتن است که این ویژه‌نامه بدون همکاری محمد رضا شالگونی، تراب حق‌شناس، ناصر پایدار و دوستان داخل ... حتماً با کمبودهای بیشتری روبرو بود.

### پرسش‌ها:

۱- پراکندگی و ضعف تشکیلاتی جنبش کارگری ایران محصول چه عواملی است؟ بعضی‌ها رژیم‌های دیکتاتوری هاری را که هر نوع تشکل مستقل را سرکوب می‌کنند، علت اصلی می‌دانند و بعضی‌ها رفرمیسم و سازشکاری و بعضی‌های دیگر چپ روی‌های فعالان کارگری و چپ را؛ شما چه نظری دارید؟ ویژگی‌های اقتصادی ایران و مخصوصاً نقش دولت رانت‌خوار نفتی را در این میان چگونه ارزیابی می‌کنید؟ برای بیرون آمدن از این پراکندگی چه باید کرد و از چه راهکارها و از چه نوع سازماندهی باید بهره جست؟

۲- مبارزات خود انگیخته کارگران ایران برای دفاع از حق شان و مقابله با تهاجم دائمی رژیم و برای متشکل شدن را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ اعتصابات، تحصن‌ها، راهپیمایی‌ها و جمع شدن هایشان در مقابل مراکز و نهادهای مختلف دولتی چقدر چشمگیر و اثرگذار اند؟

۳- در سال‌های اخیر کارگران دو واحد بزرگ، یعنی شرکت واحد اتوبوس رانی تهران و نی شکر هفت تپه، توانسته‌اند سندیکای مستقل خودشان را به وجود بیاورند و هرچند رهبران این دو حرکت با سرکوب و اخراج از کار و زندان روبرو شده‌اند، ولی این دو تشکل مستقل عملاً هویت کاملاً شناخته شده‌ای پیدا کرده‌اند. این حرکت‌ها را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ آیا

## شرایط کار و زیست کارگران

پاسخ‌های محمود صالحی به پرسش‌های آرش

**پاسخ اول:** پراکندگی و تشتت و نبود تشکل‌های کارگری در ایران دلایل مختلف و متعددی دارد. برای بررسی دقیق‌تر این مسئله باید به سراغ شرایط معین تاریخی، اجتماعی و سیاسی جامعه رفت و موقعیت طبقه کارگر در این مبارزه طبقاتی را مورد ارزیابی قرار داد. بدون شک برای رسیدن به تحلیل جامعی در این زمینه، باید وقت بیشتری گذاشت و جای آن در این مصاحبه نیست. من در پاسخ شما به نکاتی اشاره می‌کنم.

در نظام سرمایه داری، کارگر به عنوان یک طبقه، در برابر صاحب سرمایه چاره‌ای جز مبارزه ندارد و تلاش برای سازمان‌یابی و تشکل‌سازی نیز جزئی از این مبارزه بوده است. ضعف و یا قدرت طبقه کارگر در زمینه‌ی تشکل‌یابی را نیز باید در بطن مبارزه و رویارویی کارگران با سرمایه داران و توازن قوای طبقاتی جستجو کرد.

برای بررسی دلایل ضعف و پراکندگی جنبش کارگری، عوامل مختلفی را می‌توان در نظر گرفت. برای نمونه می‌توان به شرایط کار و زیست کارگران و وجود رقابت و تفرقه در بین آنها اشاره کرد. امروز طبقه کارگر با انواع و اقسام قراردادهای موقت، روز مزدی، پیمانی و به میزان کمتری قرارداد دائم مواجه است. علاوه بر این، سرمایه داران به شکل‌های مختلف کارگران را در محیط کار، به عنوان زن و مرد، فارس، کرد، بلوچ و یا افغانی و ایرانی تقسیم کرده و حتی دستمزدهای متفاوت به آنها می‌پردازند و لایه‌هایی از کارگران متخصص و فنی نیز با حقوق و مزایای بالایی کار می‌کنند. قطعاً این وضعیت عینی نیز در تشتت و تشکل‌گریزی طبقه کارگر نقش دارد، اما به نظر من، مهم‌ترین عامل و مانع سازمان‌یابی طبقه کارگر، سرکوب و اختناق است. این عامل اصلی پراکنده‌گی جنبش طبقاتی کارگران است. در کشوری که تنها چند تشکل که آن هم توسط دولت و کارفرمایان، مشخص و تعیین شده، می‌توانند فعالیت کنند و هر تشکل دیگری که ایجاد شود، مورد خشم و غضب حاکمیت قرار می‌گیرد، چگونه می‌شود گفت که سرکوب پلیسی تاثیرگذار نیست؟

در ایران هرگونه تشکل خود ساخته از جمله سندیکا، شورا، کمیته، انجمن ممنوع است و تشکل‌هایی که امروز فعالیت می‌کنند و از جان خود مایه گذاشتند، همواره مورد حمله قرار می‌گیرند. حتی کارگران بسیاری از کارخانه‌ها و کارگاه‌های کوچک، حق تشکیل شورای اسلامی هم ندارند. با توجه به اینکه بر اساس قانون کار تشکیل شوراهای اسلامی و انجمن صنفی و نماینده کارگر مجاز است، اما در حال حاضر میلیون‌ها کارگر، بدون تشکل می‌باشند و حتی دارای تشکل‌های رسمی هم نیستند. در کشور ما حتی ارتباط با فعالان کارگری و سیاسی جرم محسوب می‌شود و افراد زیادی بارها به این دلیل توسط نیروهای امنیتی احضار و از آنان بازجویی شده است. اگر ما به صحبت‌های کسانی که به شکل‌های مختلف در چند سال گذشته به مراکز امنیتی و انتظامی احضار شده‌اند، توجه کنیم، در تمام موارد بازجوها به کارگران گفته‌اند که "چرا با فلان آقا ارتباط دارید، آن شخص ضد انقلاب بوده و از خارج کشور پول دریافت می‌کند و با یکی از احزاب غیر قانونی تماس دارد و..." این صحبت‌ها روی روحیه کارگر هم تأثیر منفی دارد، مگر اینکه آن کارگر با منافع طبقاتی خود آشنا باشد.

البته نباید این واقعیت را از نظر دور داشت که نگرش‌های سازش‌کارانه نیز در بین کارگران و نمایندگان آن‌ها وجود دارد که کارگران را به مامشات با سرمایه داران می‌کشاند و اعتراض‌های کارگری را به زبان آن‌ها به شکست می‌کشاند و باعث می‌شود که آن‌ها رغبتی به ایجاد تشکل نداشته باشند. اما در باره تأثیر چپ روی فعالین کارگری هم باید بگویم که چنین مواردی

نیز در امر سازمان‌یابی کارگران وجود دارد. هنوز کسانی وجود دارند که نگاهی ابزاری و قییم‌مآبانه و ایدئولوژیک به طبقه کارگر دارند. برای مثال ما سال‌ها پیش، با هزار و یک مشکل، انجمن صنفی کارگران خباز (در یک شهر) را ایجاد کردیم و کارگران در یک مجمع عمومی آزاد و به دور از هر دسیسه و دخالت نیروهای دولتی یا کارفرما، نمایندگان خود را انتخاب کردند. بعد از چند روز که آن انجمن فعالیت خود را شروع کرد یکی از فعالین کارگری به محل انجمن می‌رود و با نگاهی به در و دیوار آن، بعد از چند لحظه، به رئیس انجمن می‌گوید: "شما نمی‌توانید نماینده کارگر باشید!" رئیس انجمن هم در جواب می‌گوید: "چرا؟! چون در این مرکز عکس مارکس دیده نمی‌شود و اگر شما یک تشکل کارگری هستید باید عکس مارکس را نصب کنید!" آن فعال کارگری بعد از چند ساعت مذاکره با نماینده کارگران، محل انجمن را ترک می‌کند و می‌رود. بعد از خروج فرد مذکور، مسئول انجمن با من تماس گرفت و به نقل از آن فعال کارگری گفت که "آقای صالحی، اگر نماینده کارگر عکس مارکس را به سینه خود نزنند، نمی‌تواند نماینده کارگر باشد!" پاسخ دادم که نه دوست من، اینطور نیست. مسئول انجمن گفت پس چرا آقای ... می‌گوید کسی می‌تواند نماینده کارگر باشد، باید با تئوری‌های مارکس مسلط باشد، در غیر این صورت به کارگران دروغ می‌گوید؟! با نقل این ماجرا می‌خواهم بگویم که وجود چنین رویکردهایی، یک واقعیت است. ما باید این حقیقت روشن و آشکار را بپذیریم که در نظام سرمایه داری، کارگر مهره‌ای نیست که بر اساس ذهنیت‌ها و باورهای هر کسی چیده شود. کارگران انسان‌های زنده و واقعی‌اند که دارای اعتقادات ایدئولوژیک، مذهبی و یا نژادی متفاوتی هستند، اما معیار آن‌ها برای اتحاد و همبستگی و مبارزه طبقاتی، خواسته‌ها و منافع مشترک آنهاست.

اما به نظر من با وجود چنین نگرش‌هایی در جنبش کارگری، باز هم مانع اساسی ایجاد تشکل کارگری، فشار و سرکوب و جلوگیری و منع کارگران از تلاش برای ایجاد تشکل‌های خود ساخته‌شان توسط حاکمیت سرمایه داری است. در صورت کاهش فشارهای امنیتی و پلیسی، (این فشارها هم توسط مبارزه تعطیل‌ناپذیر خود کارگران صورت می‌گیرد). کارگران و پیشروان طبقه کارگر، آمادگی این را دارند که با سرعت بیشتری، تشکل‌های خود را ایجاد کرده و از پراکندگی خلاص شوند.

در رابطه با بخش دیگر پرسش‌تان در باره نقش دولت رانت خوار در ممانعت از ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری باید بگویم که کاملاً درست است. دولت کنونی و ساختار اقتصادی که مدافع آن است، بیشترین فشار را بر جنبش کارگری و پیشروانی که هدفشان تلاش برای ایجاد تشکل کارگری بوده، آورده است. دلیل اصلی آن نیز این است که تشکیل و سپس حضور تشکل کارگری در مبارزه کارگران برای دستیابی به مطالبات‌شان، می‌تواند روند سودآوری هنگفت و سرسام آور صاحبان سرمایه را به مخاطره اندازد. امروز هزاران کارگر در مناطق مختلف ایران و در پروژه‌های بزرگی مانند نفت و گاز و پتروشیمی، در بدترین شرایط و در مقایسه با کشورهای همسایه با دریافت نازل‌ترین دستمزد، به شدت استثمار می‌شوند. کسانی که در منطقه "عسلویه" کار کرده‌اند، به درستی شرایط کار در آنجا را "برده داری نوین" نام گذاری کرده‌اند.

اما لازم است این نکته مهم را نیز اضافه کنم که این شرایط سخت و فشار و ممانعت از ایجاد تشکل توسط خود کارگران، که در سال‌های اخیر جنبش کارگری به آن روبرو بود، صرفاً اختصاص به دولت "اقتدارگرا"ی کنونی نبوده است. همه کارگران و فعالین کارگری به یاد دارند که دولت‌های موسوم به "سازندگی" و "اصلاحات" نیز در زمینه سرکوب جنبش کارگری و به خصوص مقابله با تشکل‌سازی کارگران، از هیچ اقدامی فروگذار نبوده‌اند. حمله به صفوف کارگران شهر سقز در تاریخ ۱۲ اردیبهشت ۸۳ و دستگیری تعداد ۲۴ نفر از آنها، تنها به جرم شرکت در برگزاری اول ماه مه روز جهانی کارگر، فقط یکی از موارد نقض حقوق کارگری در دولت اصلاحات خاتمی است.

در باره بخش آخر سؤال شما که برای بیرون آمدن از این پراکنده‌گی چه باید کرد، باید بگویم که چاره‌ای جز مبارزه نیست. پیش از هر چیز باید کارگران پیشرو در محیط کار، تلاش و کوشش بیشتری برای بوجود آوردن

روحیه همبستگی بین بخش‌های مختلف کارگران، انجام دهند. به نظر من، ما کارگران نیاز به خودباوری و اعتماد بیشتر به یکدیگر داریم و باید در هر شرایطی خواسته‌ها و مطالبات خود را به عنوان حق مسلم خود دانسته و برای رسیدن به آنها، از یکدیگر حمایت کنیم. کارگران در مراکز تولیدی، خدماتی و پروژه‌های باید به این باور برسند که ایجاد تشکل کارگری در محیط کار، از نان شب برای آنها واجب‌تر است. فقط از این طریق و اعتماد به نمایندگان منتخب‌شان و پشتیبانی از آنها، می‌توانند گام‌های موثری برای رسیدن به حقوق پایمال شده خود بردارند.

راهپیمایی‌ها و جمع شدن هایشان در مقابل مراکز و نهادهای مختلف دولتی قدر چشم‌گیر و اثرگذارند؟

**پاسخ دوم:** به نظر من مبارزه کارگران ایران خود انگیزه نیست. امروز طبقه کارگر پس از پشت سر گذاشتن دوره‌های مختلف مبارزاتی، به تجربه‌های بزرگی دست یافته و به درجه‌ی زیادی به خودآگاهی رسیده است. کارگران و پیشروانش در اعتراض‌های کارگری، از تجربه و دانشی که در این زمینه آموخته‌اند، مبارزه خود را به پیش می‌برند. طبقه کارگر ایران هیچ وقت بدون هویت نبوده و اگر کسانی که به این مبارزه می‌گویند خود انگیزه، لازم است به تاریخ مبارزاتی کارگران ایران چه در زمان شاه و چه در این زمان نگاه کنند. به باور من، اعصاب‌ها و تحصن‌ها حتی برای حقوق معوقه، نه تنها خود انگیزه نیست، بلکه به یقین می‌گویم که سازماندهی شده، نیز می‌باشد. به این دلیل اگر خود انگیزه است، چرا آن کارگران معترض می‌روند و در جلوی مجلس تجمع کرده و یا اتوبان کرج - تهران رامسدود می‌کنند؟ چرا کارگران به محوطه کارخانه نمی‌روند تا صدای خود را به گوش کارفرما یا دولت حامی آنان برسانند؟ اگر از یک نماینده کارگر سؤال شود که چرا به اماکن عمومی می‌روید و در آنجا تحصن می‌کنید؟ او با صراحت به شما جواب خواهد داد که برای اینکه مردم از خواست و مطالبات ما آگاه باشند و... در کشور ما هر حرکت کارگری که صورت می‌گیرد (چه در محل کار و یا محل زیست)، بلافاصله نیروهای امنیتی اطلاع پیدا می‌کنند و کارفرما در این رابطه یک لحظه هم کوتاهی نمی‌کند. برای یک تجمع کارگری در انظار عمومی، بارها رهبران و فعالین کارگری احضار و آنها را تهدید کرده و زیر فشار قرار می‌دهند که از مطالبات کارگران حمایت نکنند.

حاکمیت در سال‌های اخیر یکی از ابزارهایی که در دست داشته، این بوده که افرادی را در بین کارگران آموزش دهد و با ترغیب‌های مختلف، تلاش می‌کنند تا اعتراضات کارگران را به داخل کارخانه و یا محل‌های بسته هدایت کنند و مانع گسترش آن به خارج از محل کار شوند. ما بارها با نماینده دولت و کارفرما در یک محل مذاکره کردیم و آنان روی آن تاکید داشته‌اند که "نباید کسی متوجه اعتراض شما کارگران شود، آن وقت ما به خواست شما رسیدگی خواهیم کرد و..." اما باید گفت که کارگران علی‌رغم فشارهای مختلف و بازداشت، بارها در برابر نیروهای امنیتی و انتظامی ایستاده‌گی کرده و در موارد زیادی به خیابان آمده و به تحصن و تجمع در مراکز دولتی اقدام کرده‌اند. آنها به تجربه آموخته‌اند که از طریق تجمع و اعتراض در خارج از محیط کار می‌توانند به خواسته‌های خود برسند. در این جا میخواهم یک نمونه از واهمه حاکمیت سرمایه داری از طبقه کارگر برای شما و خواننده گان بیان کنم که در سال ۱۳۸۹ در شهر ساری اتفاق افتاد. این خبر توسط سایت خبر آنلاین درج شد:

**"روز آخر یک مانور در ساری به نحوه برخورد با کارگران معترض فرضی اختصاص یافت.**

به گزارش پایگاه خبری سفیر از ساری در این مانور صدها کارگر نمایشی در اعتراض به عدم دریافت مطالبات خود یکی از بزرگراه های شهر را مسدود کردند و با آتش زدن لاستیک خودرو و چوب خواستار دریافت حقوق خود شدند.

در این مانور، مذاکرات ماموران انتظامی و امنیتی با معترضان بی نتیجه ماند و این تجمع به درگیری انجامید که ماموران نیروی انتظامی توانستند ضمن سرکوب اعتراضات، تمامی آشوب گران فرضی را بازداشت کردند [کنند] و موفق شدند که جاده مسدود شده را باز کنند.

در ادامه این خبر می‌شود در خیال خودتان، تصور کنید که کارگران **نمایشی جعلی**، احتمالاً گروهی از کارگران روزمزد بوده‌اند که سر چهارراه می‌ایستند به امید این که شغلی در یک کار ساختمانی یا جای دیگر پیدا کنند؛ و یا شاید در مانورهای بعدی پلیس، در چنین موقعیتی قرار بگیرند. پلیس به این‌ها پول داده تا نقش کارگر معترض را بازی کنند، این می‌شود مانور مشترک پلیس و کارگران **نمایشی**!"

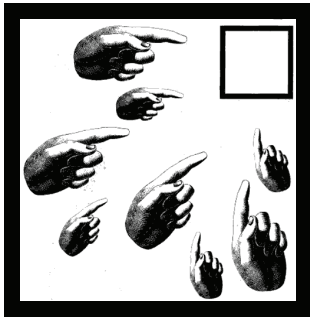
اجرای این مانور، می‌خواهد به ما بگوید که در ایران طبقه کارگر در حال پیشروی است که این طور حافظان سرمایه را وادار می‌کند که مانور فرضی اجرا کنند و نیروهای خود را برای سرکوب ما آماده سازند.

در باره ارزیابی از نقش اعتراض‌های جاری کارگری در زمینه تشکل یابی باید بگویم که به نظر من کارگران در بطن همین مبارزه برای مطالبات خود، می‌توانند خواست ایجاد تشکل را نیز طرح و آن را به کرسی بنشانند. اگر بخواهم به طور مشخص مثال بزنم، همان طوری که می‌دانید بیشترین اعتراض‌های کارگری برای دریافت حقوق‌های معوقه است و کارگران برای پیگیری این موضوع باید نماینده انتخاب کنند. همین نماینده گان می‌توانند تلاشی را آغاز کنند تا سنگ بنای تشکل کارگری را بنیان گذارند. سال گذشته در شرکت ایران خودرو، سانحه ای دلخراش منجر به جان باختن تعدادی از کارگران گردید. در روزهای بعد، کارگران خشمگین نسبت به این واقعه و هم چنین معترض به شرایط کار، تجمع‌هایی ترتیب دادند و خواسته‌های خود را طرح کردند که یکی از آنها ایجاد تشکل بود. اما مدیریت برای آرام کردن کارگران، با وعده و وعید، آنها را فریب داد و این خواسته را به تعویق انداخت. در حالی که به نظر من کارگران ایران خودرو با اتحاد و همبستگی بیشتری، این توان را داشتند که در همان روزهای اولیه اعتراض، برای محقق کردن خواست ایجاد تشکل، گام‌های محکم تری بردارند.

**پاسخ سوم:** هیچ کسی نمی‌تواند منکر وجود این دو تشکل باشد و برای این کار بزرگ نیزه‌زینه زیادی پرداخت شده است. سندیکاهای واحد تهران و نیشکر هفت تپه از میان خود کارگران و با اراده خود آنها و بدون دخالت دولت و کارفرمایان ایجاد گردید و از این لحاظ، به نظر من این حرکت ستودنی است، اما تشکلی که در مرکز اسناد، ثبت نشده باشد، برای توده کارگران زیاد به صرفه نیست. وقتی نماینده منتخب کارگران نمی‌تواند حتی برای گرفتن حقوق معوقه همکاران خود، اقدام کند و یا برای گرفتن اضافه کاری و پیگیری دیگر مشکلات کارگران، با ادارات دولتی مکاتبه کند و نامه آن تشکل رسمیت نداشته باشد، چه دردی از دردهای کارگران آن صنف درمان می‌شود؟

بله، به نظر من ایجاد این دو تشکل نشان داد که تشکل‌های مستقل در ایران می‌تواند شکل بگیرد، اما کارگران آن دو تشکل، باید تلاش کنند که تشکل‌های خود را به ثبت برسانند. صرفاً فعالیت‌های اینترنتی، هیچ نانی را به سفره کارگران اضافه نخواهد کرد. فعالین و پیشروان کارگری در سال‌های اخیر با تمام توان و با هزینه‌های زیادی که متحمل شدند، با اراده خود تشکل ساختند و یا به ایجاد تشکل‌های خودساخته کارگران کمک کردند؛ اکنون دیگر باید وارد یک فاز دیگر از مبارزه شد و آن تلاش شبانه روزی برای ثبت تشکل‌های خود ساخته کارگران است. باید کارگران به جرم عضویت در این تشکل‌ها مورد بازخواست، بازجویی و یا محاکمه نشوند. بر اساس قوانین موجود و قوانین بین‌المللی کار، دولت ایران نیز موظف به ثبت و به رسمیت شناختن تشکل‌های خود ساخته کارگران است.

ذکر این نکته را نیز لازم می‌دانم که ما پیش از این اقداماتی را برای ثبت کمیته هم‌انگی برای کمک به ایجاد تشکل‌های کارگری آغاز کردیم. این تصمیم در مجمع عمومی چهارم که در سال ۸۸ برگزار شد، به تصویب رسید و مجمع این اختیار را به ما داد تا آن را پیگیری کنیم و در مجمع عمومی پنجم که فروردین سال جاری برگزار گردید، گزارش چگونگی آن به اعضا ارائه شد که در اطلاعیه پایانی مجمع نیز منتشر گردید.



**پاسخ چهارم:** به نظر من این اختیارات را باید به کارگران آن بخش تولیدی و یا خدماتی و پروژه‌های داد که می‌خواهند تشکل ایجاد کنند، نه اینکه من از راه دور برای کارگران تصمیم‌گیری کنم که کدام تشکل خوب و کدام بد است. هر تشکلی که زیر هر نام و نشانی که باشد، با جهت‌گیری‌هایش در میدان مبارزه مشخص می‌شود که در کدام صف قرار دارد. خوشبختانه امروزه به هر کارگری مراجعه کنید تشخیص می‌دهد که کدام تشکل سازشکار و کدام یک رادیکال است. هر تشکلی که توسط خود کارگران ایجاد شود چه سندیکا، شورا، انجمن و... برای من قابل احترام و در کمال صداقت با آنها همکاری خواهم کرد، مگر خلاف تعهدات خود عمل کنند. بنابراین هیچ وقت به تشکلی که با اراده خود کارگران و در دفاع از مطالبات آنها، ساخته می‌شود، اتهام سازشکاری نخواهم زد، مگر در عرصه پراتیک خلاف آن را مشاهده کنیم. این هم یک واقعیت است که هر تشکلی، نمایندگی یک رویکرد و تفکر خاص را در جنبش کارگری را با خود حمل می‌کند.

اعتراض کنند و اعلام کنند که به این دلیل امروز کالاهای ایرانی بازرگاری نخواهد شد، تاثیر بیشتری بر روی همبستگی بین المللی کارگری دارد.

**پاسخ ششم:** تاثیر اجرای طرح هدفمند کردن یارانه‌ها در بین بخش‌های مختلف جامعه را باید به سه گروه تقسیم کرد:  
**دسته اول،** اقشار کم درآمدی هستند که تا امروز با حداقل امکانات زندگی کرده‌اند. پول نقدی برای آن دسته خوب است و از اجرای آن راضی هستند.

**دسته دوم،** بازاریان و کارخانه‌داران هستند که برای آنان هیچ فرقی ندارد و حتی سود بیشتر هم عایدشان می‌شود. اگر امروز شیر در کارخانه‌گران شده، مغازه‌دار هم آن را گران تحویل خریدار می‌دهد و همان سود قبلی خودش را از مصرف‌کننده می‌گیرد. مثلاً یک کارگاه خیازی را در نظر بگیرد، این کارگاه قبل از هدفمند کردن یارانه‌ها اگر دستمزد کارگران خود را برابر پیمان دسته جمعی که فیما بین نماینده کارگر و کارفرما منعقد شده پرداخت می‌کردند، شاید بعد از پرداخت کل هزینه‌ها مقدار ناچیزی برای صاحب کار می‌ماند (مثلاً ۲۰ هزار تومان)؛ اما با اجرای هدفمند کردن یارانه‌ها و گران شدن نان، آرد و هزینه‌های جاری کارگاه، حالا با همان پخت قبلی و پرداخت کل هزینه‌ها مبلغ سود صاحب کار، ۴ برابر اضافه شده یعنی همان ۲۰ هزار تومان به ۸۰ هزار تومان در روز رسیده است. پس کارفرمایان با این طرح موافق هستند.

**دسته سوم،** حقوق‌بگیران هستند. کارگر، کارمند، معلم، پرستار و... که از ابتدای فروردین دستمزد آنها چند در صدی افزایش پیدا کرده و تا پایان سال ثابت است. در چنین شرایطی، تورم نیز به روز و ساعت است. مثلاً قبل از اجرای طرح هدفمند کردن یارانه‌ها یک حلب روغن ۱۷ کیلویی ۱۹ هزار تومان بود و اکنون به ۳۲ هزار تومان افزایش پیدا کرده است. یا یک کیسه برنج ۱۰ کیلویی ۱۳ هزار تومان بود و بعد ۲۲ هزار تومان، قند هر کیلو ۸۰۰ تومان بود حال ۱۷۰۰ تومان، نان ۲۵ تومان بود حالا ۱۰۰ تومان، اجاره خانه، دکتر و درمان، مهمانی رفتن و مهمانی دادن، مسافرت، تنقلات و میوه، روزنامه، اینترنت و کتاب، دانشگاه و ازدواج فرزندان و... ده‌ها مورد دیگر هم پیشکش به دولت که ما محرومان نباید از آنان استفاده کنیم! پس نتیجه می‌گیریم که هدفمند کردن یارانه‌ها برای ما کارگران به صرفه نیست و ما با هزار مشکل روبرو مواجه شده‌ایم. این مشکلات را باید در تمام عرصه‌های زندگی جستجو کرد. با هدفمند کردن یارانه‌ها تنها پول آب، برق، گاز افزایش پیدا نکرده تا کسانی که یارانه می‌گیرند آن را بابت هزینه‌های انرژی پرداخت نمایند، بلکه تمام اجناسی که برای مردم تهیه و یا تولید شده، بعد از هدفمند کردن یارانه‌ها افزایش ۵۰ درصد پیدا کرده است. این در حالی است که در سال جاری دستمزد کارگر و یا کارمند از ۶ تا ۱۰ درصد افزایش یافته است. کارگر بازنشسته، و یا کسی که بیمه بیکاری دریافت می‌کند، با ماهی ۳۵۰ هزار تومان چگونه زندگی کند؟ در حالی که تنها اجاره بهای منزل مسکونی آن کارگردر شهرهای کوچکی مانند سقز کمتر از ۱۷۰ هزار تومان نیست.

بنابراین در پاسخ به بخش آخر پرسش شما باید بگویم که در شرایط تداوم و اجرایی شدن این طرح و با رشد روزافزون تورم و انجماد دستمزدها و

اما به نظر من مهم‌ترین نکته در بحث ساختار تشکل‌های کارگری، داشتن رویکرد شورایی و مراجعه به توده کارگرانی است که عضو آن هستند. اینکه سندیکا باشد یا شورا، انجمن و یا اتحادیه مهم نیست. البته این نگرش و نگاه شورایی، ساخته ذهنیت من نیست، بلکه واقعیتی عینی است که شما با مرور تجربه اعتراض‌های کارگری، به راحتی می‌توانید این "خودآگاهی" کارگری که بالاتر اشاره کردم را در این زمینه هم مشاهده نمایید. من خودم در اعتصاب‌ها و اعتراض‌های کارگری فراوانی شاهد بوده‌ام که چگونه کارگران در باره هر اقدامی، به شکلی جمعی و شورایی تصمیم گرفته‌اند و نماینده‌های آنها نیز اقدامات‌شان با هماهنگی تمامی کارگران بوده است. برای نمونه کارگران فرش بیستون کرمانشاه از سال ۸۷ به مدت یک سال، بلا تکلیف بودند و کارخانه تعطیل بود. آنها هر هفته روزهای دوشنبه در محل کارخانه، جلسه تشکیل می‌دادند و در باره اقدام‌های انجام شده، بحث و گفتگو می‌کردند. در همین جلسات هفتگی بود که آنها نماینده انتخاب کردند، توانستند حقوق و مزایای معوقه خود را دریافت کرده و مهم‌تر اینکه بعد از یازده ماه، کارخانه به دولت باز داده شد و آنها به سر کار بازگشتند. اما نکته جالب برای من این مسئله بود که نماینده‌ها برای اتخاذ هر تصمیمی به خود کارگران مراجعه می‌کردند و هیچ اقدام خودسرانه‌ای انجام نمی‌دادند. همان طوری که گفتم این تجربه‌ها در جنبش کارگری فراوان است و برخی از آنها، از جمله تجربه اعتصاب پریس سندج در سال ۸۵ توسط نماینده آنها، بهزاد سهرابی منتشر شده و با مطالعه آن، می‌توان نمود عینی رویکرد شورایی و جمعی را در جنبش کارگری کاملاً مشاهده کرد.

**پاسخ پنجم:** به نظر من این فعالیت‌ها خیلی مثبت بوده و من در اینجا از تمامی کسانی که به هر شکلی به جنبش کارگری ایران کمک کرده‌اند، سپاس‌گذاری می‌کنم، حتی کسانی که ما را مورد نقد قرار می‌دهند. اما فکر می‌کنم این حمایت‌ها را باید بین طبقه کارگر کشورهای مختلف یافت. این فعالیت‌ها باید وارد یک فاز دیگر از مبارزه شود. وقتی ما کلمه انترناسیونال به کار می‌بریم دیگر منطقه، کشور، شهر برای ما مفهومی ندارد و هر فعال کارگری باید در محل کار خود فعالیت کند تا بتواند طبقه کارگر را به اهدافش نزدیک‌تر کند. این فعالیت‌ها قبل از هر چیز، در محیط کار و یا زیست خود افراد شروع می‌شود.

ما در هر کجای دنیا که باشیم وظیفه همبستگی بین‌المللی به ما حکم می‌کند که فعال آن عرصه باشیم و کارگران همان منطقه را سازماندهی کنیم. به باور من، هر دولتی که حقوق کارگران خود را پایمال می‌کند، باید مورد اعتراض کارگران دیگر کشورها قرار گیرد. برای مثال اگر تنها یک ساعت، کالاهای آن کشوری که حقوق کارگران را پایمال می‌کند، در بنادر کشورهای دیگر بازرگاری و یا تخلیه نگردد، صاحب سرمایه کشور خود را زیر سؤال قرار می‌دهد و از دولت خود درخواست خسارت می‌کند. علاوه بر این افکار عمومی متوجه نقض حقوق کارگران در کشور مورد نظر می‌شود، مثلاً وقتی که کارگران سوئد به دستگیری کارگران در ایران



در محل زندگی، سازماندهی کرد و موانع زیادی در برابر فعالین کارگری می‌باشد. بنابراین به نظر من باید کارگران را در محیط کار سازماندهی کرد. کارگاه‌های کوچک مشکلات خاص خود را دارد و مهم‌ترین آن، فروش نیروی کار ارزان است که در همه شهرها وجود دارد. کارگرانی که در کارگاه‌های کوچک از سوی کارفرمایان استثمار شده و حقوق شان پایمال می‌شود، باید بتوانند با دیگر کارگرانی که در این مراکز کار می‌کنند، تماس دائم داشته و برای متشکل شدن خود، اقدام کنند. البته در مواردی فعالین کارگری که در این عرصه شاغل بودند، توسط کارفرمایان تهدید می‌شدند که کارگر نباید عضو هیچ تشکلی باشد و به این دلیل به کار گرفته نمی‌شدند. کارگر هم از ترس بیکاری، ناچار بود به چنین تعهدی تن در دهد. اما تمام این فشارها نتوانسته کارگران را از ایده تشکل دور نگاه دارد و به اشکال مختلف، در فکر سازماندهی خود هستند.

**پاسخ دهم:** بله کاملاً درست است امروز کارگران زن بیشماری در مراکز تولیدی و خدماتی با حقوق ناچیز کار می‌کنند. در کشور ما تعداد دختران تحصیل کرده روز بروز افزایش می‌یابد که بعد از فارغ‌التحصیل شدن، خانه‌نشین شده و از وجود خودشان نراحت هستند. بر این اساس کارفرمایان این موقعیت را غنیمت شمرده و آنها را با حقوقی ناچیز به کار می‌گیرند. دختران هم برای برون رفت از این شرایط، ناچارند تن به چنین کاری بدهند. به هر حال این زنان کارگر نیز جزئی از طبقه کارگر هستند و ما در هیچ شرایطی نباید آنان را تفکیک کنیم. به عبارتی در موارد زیادی کارگران زن و مرد در محیط کار، خواسته‌های مشترکی دارند، اما این به معنای این نیست که آنها مطالبات خاص خود را ندارند و تبعیض و نابرابری اجتماعی و حقوقی زنان کارگر نیز کاملاً مشهود است و آنها باید دوشادش مردان برای رفع آن مبارزه کنند. اگر امروز دستمزد ناچیزی به زنان کارگر می‌دهند، این جنبش طبقه کارگر است که باید از آن دفاع و یا آنان را به حقوق خود آشنا کند. متأسفانه وجود قوانین مردسالارانه و فرهنگ حاکم بر جامعه‌ای که حقوق زنان را کم‌رنگ می‌کند، نقش منفی در جنبش کارگری و طرح مطالبات آنها دارد.

اما در باره نقش جنبش زنان در سازماندهی زنان کارگر، ما تاکنون نمودهای مشخصی در این زمینه مشاهده نکرده ایم. امیدوارم جنبش زنان در باره زنان کارگر و مطالبات آنها تلاش بیشتری از خود نشان دهد. اگر اقدامی هم در جهت آگاهگری و سازمان‌یابی زنان کارگر انجام شده از سوی خود جنبش کارگری و فعالین آن بوده است. اگر چه به نظر من فعالین و پیشروان کارگری در زمینه حقوق زنان کارگر ضعیف عمل کرده و نیاز به فعالیت جدی تری در امر آگاهگری و سازماندهی این بخش از کارگران است.

**پاسخ یازدهم:** بله همین طور است. کارگران زیادی هستند که در بخش‌های مختلف خدماتی کار می‌کنند. این کارگران به شکل‌های مختلف و در مراکز کوچک و بزرگی کار می‌کنند که در موارد زیادی حتی از حقوق و مزایایی قانونی محروم هستند. کارگران خدماتی که در مراکز دولتی و خصوصی به کار اشتغال دارند، در شرایط نامناسب شغلی بسر می‌برند. بخش زیادی از آنها به شکل قراردادهای موقت و یا روزمزد توسط شرکت‌های پیمانی به کار اشتغال دارند. مهم‌ترین مشکلات این کارگران مانند بیشتر هم طبقه‌ای‌های خود، دستمزد ناچیز و عدم پرداخت به موقع آن است. برچیدن شرکت‌های پیمانی و استخدام دائم کارگران خدماتی، کمترین خواسته کارگران است که باید توسط جنبش کارگری دنبال شود. این بخش از کارگران باید ارتباط خود را با دیگر بخش‌های کارگران در قسمت‌های تولیدی، پروژه‌های مستحکم کرده تا با همبستگی بیشتر برای متحقق کردن خواسته‌های شان مبارزه کنند.

**پاسخ دوازدهم:** در نظام سرمایه‌داری اکثریت آحاد جامعه کارگر محسوب می‌شوند، زیرا که آنها برای امرار معاش نیروی کار خود را بر مبنای تقسیم کاری که صاحب سرمایه تعیین کرده، می‌فروشند و بابت آن، دستمزد دریافت می‌کنند. آنها مزدبگیرانی هستند که از طریق فروش نیروی کار

جلوگیری از افزایش آن برای تمامی حقوق بگیران و به خصوص کارگران، ما شاهد فشار معیشتی بیشتری بر روی طبقات کم درآمد جامعه خواهیم بود. البته این صاحبان سرمایه هستند که از طریق مختلف و با وارد شدن به این مکانیسم جدید سودآوری، از طرح موسوم به هدفمند کردن یارانه‌ها منفعت خویش را می‌برند.

**پاسخ هفتم:** ابتدا باید بگویم که به نظر من اعتراض‌های سال ۸۸ یک حرکت خود انگیخته بود که یک بخش از حاکمیت در برابر بخش دیگر، هواداران خود را به خیابان‌ها آوردند تا برای به کرسی نشاندن خودشان از آنان بهره برداری کنند. این اعتراضات به اصل نظام کاری نداشت و تنها خواستار پس گرفتن رای خود بودند. در هر تظاهرات و راهپیمایی که خود انگیخته باشد، تبعاتاً یک تظاهرات رادیکال یا شعارهای رادیکال هم در بین مردم عاصی به وجود می‌آید. مردمی که به دنبال بهانه‌ای بودند تا مطالبات خود را طرح کنند، به این حرکت پیوستند. کارگران نیز به صورت انفرادی و بدون تشکل‌های مستقل و در واقع بدون هویت طبقاتی، در آن اعتراضات شرکت کردند. به نظر من ضعف اساسی طبقه کارگر در همین نداشتن تشکل خود بود که نتوانستند خواسته‌های خود را رو به سوی جامعه مطرح کنند. اما کارگران در تونس و مصر از حداقل سازمان‌یابی برخوردار بودند. علاوه بر این، کارگران در این کشورها وارد انقلابی شده بودند که اکثریت مردم خواستار تغییر دولت شده و برای پایان دادن به فقر و فلاکت به میدان آمده بودند و حاضر نشدند میدان مبارزه را ترک کنند. طبقه کارگر این کشورها در درون همین مبارزه، توانست به درجه بالاتری از تشکل‌یابی و اتحاد برسد و گام‌های محکمی بردارد. کارگران ایران نیز در انقلاب ۵۷، چنین تجربه تاریخی را دارند و با ایجاد شوراها و سندیکاها و دیگر نهادهای کارگری، خواسته‌های خود را مطرح کردند.

**پاسخ هشتم:** اتفاقاً در سال‌های اخیر اعتراضات کارگری زیادی در دنیای سرمایه داری به وقوع پیوسته، اما مشکل این‌جاست که تشکل‌های که در حال حاضر سکندار رهبری کارگران هستند، توان رهبری کردن آنان را برای دستیابی به پیروزی‌های بزرگ را ندارند و همیشه با حاکمان، در حال مباحثات هستند. به چه دلیل اعتراض میلیونی کارگران فرانسه در برابر قانون افزایش سن بازنشستگی، به موفقیت نرسید و عاقبت دولت خواست خود را به کرسی نشاند؟ میلیون‌ها کارگر به خیابان‌ها آمدند، اما بعد همین تشکل‌های رفرمیستی، آنها را به خانه‌های خود فرستادند. می‌خواهم نتیجه بگیرم که این تشکل‌های سنتی، نماینده واقعی کارگران نیستند و توان رهبری طبقه کارگر را ندارند و سازشکاری جای خود را به مبارزه طبقاتی رادیکال می‌دهد. امروز کارگران نیاز به تشکل‌هایی دارند که نماینده واقعی آنها باشد و برای پایان دادن به مصائب سیستم سرمایه داری مبارزه کند.

هم چنین حاکمیت سرمایه داری با سیطره اقتصادی و سیاسی نئولیبرالی خود بر جهان، توانسته جنبش‌های کارگری در سطح جهان را برای بهبود شرایط زندگی و تلاش برای رسیدن به دنیایی عاری از ستم و استثمار را تا حدی ضعیف کند، اما این دوران زودگذر است. چرا که این مناسبات چهره خود را در چهار گوشه دنیا روز به روز بیشتر به نمایش می‌گذارد: بیش از یک میلیارد نفر از ساکنین کره‌ی زمین با روزانه یک دلار امرار معاش می‌کنند؛ فقر و گرسنگی، اعتیاد، جنگ‌های خانمان سوز و تروریسم و انواع نابسامانی‌های دیگر، حاصل اقتصاد بازار لیبرال‌هاست. طبقه کارگر جهانی می‌تواند با اتکا به نیروی آگاهی خود به پیروزی‌های درخشانی در مقابل فجایع نظام سرمایه داری دست یابد و قدم‌های بلندتری را نیز برای داشتن دنیایی عاری از بهره‌کشی بردارد.

**پاسخ نهم:** من به این باور ندارم که کارگران در مراحل زندگی‌شان سازماندهی کرد. چون دیگر آن قهوه‌خانه‌هایی که شبانه روز کارگران زیادی در آن اجتماع می‌کردند و یا مراکزی که آنها بعد از پایان کار، چند ساعتی دور هم جمع می‌شدند، وجود ندارد. به دلیل مشکلات مختلف، این امکان نیز کم شده که بعد از بازگشت به محل سکونت کارگر، بتوان او را

اصلی عدم تشکل یابی کارگران توهم به ساختار سیاسی دولت وعدم خودباوری آنان بوده است.

اما برای برون رفت از این وضعیت، ابتدا خودباوری و درک طبقاتی لازم است. باید رابطه کارگران فراتر از مراکز کار و تولید گسترش یابد. بحث ایجاد تشکل در محل کار و زیست در همین راستا مطرح است، چراکه اگر رابطه کاری و طبقاتی با هم گره بخورد، قدرت و توان مبارزاتی کارگران افزایش می یابد و سازماندهی در شکل و فرم آن هم بسته گی به نیروی مبارزاتی آنان دارد نه ایده ها و پیش فرض هایی که توصیه می شوند.

**پاسخ دوم:** با توجه به فشار زیاد سیاسی بر فعالان و کارگران معترض وعدم تسلیم آنان در مقابل دولت و سرمایه داران و شکستن فضای رعب و وحشت و مرغوب نشدن شان، نوید رشد فکری و عملی مبارزه را شاهد هستیم. این که چرا تشکل به وجود نمی آید، هنوز مکانیزم اجرایی آن از طرف کارگران در دستور کار قرار نگرفته است. باید برای خودسازمان یابی کارگری تلاش و کمک کرد. تاوقتی که خود کارگران متشکل نشوند و دارای ابزار مبارزه طبقاتی خودشان نباشند، در مبارزه با دولت و کارفرما شکست می خورند. جمع شدن در مقابل ارگان های دولتی نوید درک طبقاتی کارگری است و وحشت و نگرانی دولت از این است که مبدا این حرکت وارد فاسدسازی یابی طبقاتی شود. هر حرکت اعتراضی حتی بدون دست آورد جدی، برای کارگر قدمی به سوی تشکل و برای سرمایه دار عقب نشینی در مقابل قدرت اتحاد طبقاتی کارگر است.

**پاسخ سوم:** سندیکای مستقل نیشکر هفت تپه و شرکت واحد شکل گرفت و این بیان گر این است که در هر شرایطی که طبقه کارگر وارد فاز مبارزه عملی و رو در رو با کارفرما و دولت گردد، توانمندی ایجاد تشکل را دارد. برخلاف ادعای پوچ و واهی کسانی که گویا عدم سازمان یابی کارگری از عملکرد نادرست این یا آن دسته از فعالین کارگری است که در عرصه مبارزه طبقاتی درگیر و فعالند، من بر این باورم که کارگران تحت هر شرایطی بنا به ظرفیت و توانمندی درک ضرورت و نیاز مبارزاتی خودشان متشکل می شوند. ایجاد تشکل خودساخته منوط به اراده ای این و یا آن شخص و گروه نیست، ایجاد تشکل نماد خودباوری کارگری است. اما در صورتی این تشکلات وارد فاز مبارزه و کارزار طبقاتی می شوند که بردگی مزدی را در پروسه عملی و نظری مبارزه به چالش بکشند. کارفرمایان و دولت سعی می کنند که دریچه صلح و سازش بین کارفرما و دولت را باز نگه دارند، ولی در ایران امروزی که فقر و فلاکت و بیکاری و سیر سقوط تولید، زمینه سازش و مصالحه را نه از طرف کارگر و مزدبگیر، بلکه دولت و کارفرما را غیر عملی کرده است.

**آرش:** عده ای از فعالان جنبش کارگری بدیل شورا و جنبش شورایی را در مقابل سندیکا سازی پیش می کشند و عده ای نیز شوراها را نهادهای قیام کارگری می دانند که فقط در شرایط انقلابی می توانند پا بگیرند و در شرایط عادی سندیکا سازی را تنها راه می دانند. نظر شما چیست؟

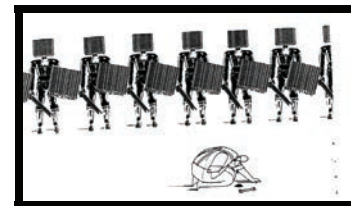
**پاسخ چهارم:** من نیز بر این باورم که رویکرد شورا، علیه بردگی مزدی است و سندیکا و اتحادیه، عملاً ثابت کرده اند که تشکلات ضد سرمایه داری نیستند؛ اما بحث درک سوسالیستی کارگری از مبارزه طبقاتی با نگاه به تشکل مستقل و خودساخته کارگری متفاوت است. از نگاه من هر تشکلی که کارگران به نیروی خودشان تشکیل دهند، تشکل کارگری است. اما اگر این تشکلات در مبارزه گام به گام و رو در رو با کارفرما و دولت برای دست یابی به خواسته های هم طبقه ای های شان تلاش نکنند و علیه بردگی مزدی نجنبند، در بهترین حالت سد نابودی مناسبات سرمایه داری هستند. اما شرایط و زمان و مکان مبارزه نیز باید مد نظر قرار داده شود. کارگری که برای حقوق معوقه، بیمه بیکاری، اشتغال و امنیت محیط کار، آزادی ایجاد تشکل، برگزاری مراسم های کارگری و... تلاش می کند، در چنین شرایطی و با این توازن قوا، امکان ایجاد شوراها را کارگری به معنا و مفهوم طبقاتی اش محتمل به نظر نمی رسد. اما اگر دیدگاه سوسالیستی

یدی و یا فکری امورات زندگی خود را می گذرانند و در نتیجه، کارگر محسوب می شوند و باید خود را در صفوف جنبش طبقه کارگر پیدا کنند. هر چند فرهنگ رایج و رسمی، این بخش های مختلف از فروشندگان نیروی کار را از هم جدا کرده و آنها را از نظر شغلی به معلم، کارمند، پرستار، مهندس و ... تقسیم بندی کرده، اما بسیاری از خواسته ها و مطالبات آنها مشترک بوده و به نظر من جزئی از کلیت طبقه کارگر هستند.

✱

## عدم تشکل یابی کارگران

توهم به ساختار سیاسی دولت وعدم خودباوری



پاسخ های عمر مینایی به پرسش های آرش

**پاسخ اول:** بگذارم چنان که سوال چند گزینه ای است ما هم با تفکیک وارد بحث و جواب شویم. شکی نیست که در شرایط حفقان فشار و ارعاب حکومت های بسته و در عدم وجود آزادی های فردی و اجتماعی، حتی به صورت نسبی امکان متشکل شدن برای هر صنفی بسیار مشکل است.

رفرمیسیم و سازش کاری، مقوله ای است که احتیاج به تفسیر دارد. اول باید دید که اساساً دولت سرسازش با رفرم و اصلاحات دارد، دوم آیا شرایط سیاسی و اقتصادی ایران مناسب شکل گیری تشکلات رفرمیستی هست؟ به نظر من جواب منفی است. چرا که دولت های سرمایه داری وقتی تن به رفرم و پذیرش آن می دهند که یا در توازن قوای طبقاتی در موضع ضعف باشند و یا تولید سرمایه داری و اشتغال فراگیر باشد. هم چنین اقتصاد شکوفا بوده و بازده مناسب برای ارضای کسب سود در تمام مراحل سرمایه گذاری (مالی، تجاری، تولید) وجود داشته باشد و برای تسلیم و تمکین اعتراضات کارگری و مزدبگیران بخشی از خواسته های آنان را برآورده کنند. مانند دولتهای پیشرفته سرمایه داری که رفرم را نه به خاطر ترحم به کارگر، بلکه برای پیش گیری از مبارزه علیه بردگی مزدی و به چالش کشیدن مبارزه طبقاتی آنان پذیرفته اند. ما در ایران دارای چنین شرایطی نیستیم و رفرم در این شرایط، هیچ گزینه مناسبی برای دولت و کارفرما نیست تا طبقه کارگر در مقابلش سرتسلیم فرود آورده باشد.

چپ روی فعالین چپ هم به تاثیر نبوده، امامشکل اصلی نیست. رانت خوری و درآمد نفت بهترین گزینه برای کسب سود سرمایه گذار ایرانی بوده که دیگر مراکز تولید را به پای آن قربانی کرده اند. سرمایه داران حاکم ایران از این طریق به سرمایه های کلان رسیدند. توجه کنید که چرا حقوق و مزایای کارکنان شرکت نفت چند برابر دیگر مراکز کار در ایران است، چون نقطه ی حساس و آسیب پذیر درآمد کسب سود سرمایه داری در ایران است. در نبود تولید، بیکاری، فقر و فلاکت هر روزه بیشتر می شود. علاوه بر این ارتش ذخیره کار، سد و مانع اتحاد طبقاتی کارگران است و هر کس به فکر حفظ منافع خود است. خطر از دست دادن کار و مخارج سرسام آور زندگی توان مبارزاتی توده مزدبگیر را می گیرد. بنابراین علت

و طبقاتی بر آنها غالب باشد، می‌تواند در پروسه مبارزاتی‌اش، زمینه ساز ایجاد شوراها و کارگری گردد.

**پاسخ پنجم:** همگامی و هم سوئی مبارزاتی کارگران هرچه بیشتر جهانی شود، نویدبخش انترناسیونال طبقاتی است. باید تلاش کرد تا جنبش کارگری را در مقیاس جهانی بسط و توسعه داد و باید کوشش کرد تا در میان تشکلات کارگری ارتباط به وجود آید.

**پاسخ ششم:** طرح هدفمند کردن یارانه‌ها، فعلاً در قالب رشوه به مردم معترض و برای مهار آتش زیر خاکستر رنج دیده گان و محرومان جامعه است. اما با بالا رفتن قیمت‌ها و محاسبه پول دریافتی و هزینه زندگی، اجرای این طرح وارد فاز دیگری شده است. اما هنوز شاهد واکنش عملی توده‌ای به آن نیستیم. باید گفت هنوز درک عواقب زیان بار خذف سوبسیدها برای اکثریت و کارگر و مزدبگیر زود است. دولت با خذف سوبسیدها در نظر داشت زمینه ایجاد سرمایه گذاری برای سرمایه جهانی، صندوق بین المللی پول و تجارت جهانی را فراهم کند. اما مردم آن را بخشی از سرمایه ملی قلم داد می‌کنند و دریافت‌اش را حق طبیعی خود می‌دانند. این دو برداشت از این طرح برای دولت مخرب و زیان بار است. پیش بینی می‌شود اگر هزینه مصرف فیش‌های آب، برق، گاز و تلفن بیش از پول دریافتی (یارانه) باشد، مردم از پرداخت آن خودداری کنند. در این صورت و چنین شرایطی، بحران سیاسی جامعه عمیق تر می‌شود. البته این به معنای آن نیست که دولت از عواقب چنین موقعیتی، بی‌خبر باشد. ولی گزینه مناسبی که بتواند بر بحران موجود سرپوش گذارد و آن را در دراز مدت مهار کند، وجود ندارد. ساختار سیاسی و اقتصادی ایران با خواسته‌ها و مطالبات جامعه ایران هم خوانی ندارد.

**پاسخ هفتم:** کارگران و زحمت کشان ایران بعد از انقلاب ۵۷ از ریسمان سیاه و سفید می‌ترسند. نه تنها دارای تشکلی خودساخته و مورد اعتماد نیستند، بلکه هم چنین، نه جریانی قابل اعتماد، یافته‌اند که رهبری مبارزاتی آنان را در دست گیرد. از طرف دیگر سرکوب خشن، هم‌چنان پا برجاست. در مصر و تونس، بن علی و مبارک نشانه رفته بودند، اما در ایران با وجود جریانات پیشرو، خواست تغییر ریشه‌ای تر است. به همین دلیل کارزار مبارزاتی توده‌ای در ایران احتیاج به سازمان‌یابی و هماهنگی در محل کار و زیست دارد. موانع جنبش کارگران و محرومان ایران، فقط حاکمیت نیست. در تونس و مصر، قشرهای متفاوت با هم در یک صف مبارزاتی قرار گرفتند و به تغییر از بالا اکتفا کردند، ولی در ایران هیچ تغییری بدون رسیدن به خواست و مطالبات کارگری و آزادی خواهی، میسر نیست. به همین خاطر کروی و موسوی و دیگر جریانات لیبرال دست به زانو شدند و در ابتدای راه ناکام ماندند.

**پاسخ هشتم:** بهتر است پیروزی اقتصادی و سیاسی کارگری را از هم تفکیک کنیم. درست است به لحاظ اقتصادی شاهد دست آورد کارگری نبودیم، ولی به لحاظ سیاسی شکستن جو خفقان و کشتار و قدم گذاشتن به عرصه‌ی اعتراضات عملی در حاکمیتی که هر گونه دفاع از خواست و مطالبات انسانی جرم است و هم چنین ایجاد چند تشکل کارگری و فعالان کارگری حرکت روبه جلو در امر مبارزه طبقاتی است. در ایران بیکاری بیداد می‌کند و خطر از دست دادن شغل و عدم تامین مایحتاج خانواده مشکلات بسیاری را به وجود می‌آورد و تنها در صورتی انسان مبارز بدون شک و تردید، وارد کارزار طبقاتی می‌شود که شناخت و درک کافی از منافع خود و لازمه گذار از زندگی نکبت بار را دارا باشد.

**پاسخ نهم:** قاعده‌ها هرچه محیط کار بزرگ تر باشد، شرایط و زمینه ایجاد تشکل مناسب تر است و از توازن قوای بهتری برخوردار است. در کارگاه‌های کوچک حداقل در این شرایط، ایجاد تشکل در محیط کار مشکل به نظر می‌رسد، اما متشکل شدن کارگران محدود به شرایط محیط کار نیست، چرا که مبارزه هم محدود به کارگاه و کارخانه نیست. هر جا که فقر و ستمی باشد، هر جا که آزادی‌های فردی و اجتماعی وجود نداشته باشد،

آرش شماره‌ی ۱۰۷

زمینه برای متشکل شدن و مبارزه وجود دارد. اگر در کارگاه بنا به دلایلی نتوانستیم متشکل شویم، در محلات تلاش کنیم با هم طبقاتی‌های خود در ارتباط باشیم تا در شرایط مناسب تشکلات توده‌ای را علم کنیم و آن را زمینه ساز ساختار شوراها و محلات کنیم.

**آرش:** در بازار کار سیاه و غیر رسمی در ایران، زنان نقش بزرگی دارند و بخش اعظم زنان کارگر با مزد ناچیز و در شرایطی بسیار دشوار کار می‌کنند، نقش جنبش زنان را در سازماندهی زنان کارگر چگونه می‌بینید؟

**پاسخ دهم:** فشار بر زنان در ایران مضاعف است. زنان خانه دار و زنان بی‌سرپرست، کارگران کشاورزی زن، بدون امید زندگی را رقم می‌زنند. آنها با تحمل فشار کار زیاد، زود فرسوده می‌شوند و از هیچ حقوق و مزایای دوران بازنشسته‌گی برخوردار نیستند. عدم اعتماد به نفس و فشار زیاد جامعه مردسالار، توان هر حرکتی را از آنها سلب کرده است. تشکلات پیشرو طبقاتی کوچک و ضعیف هستند، اما هم گامی و همسوی مبارزاتی زنان و مردان کارگر محدود است. تا زمانی هماهنگی کارگری فراجنسیتی به وجود نیاید و جنبش‌های طبقاتی با هم گره نخورند، متشکل شدن زنان کارگر مشکل است. جنبش زنان باید در مسیر اتحاد طبقاتی کارگری، خود را باز یابد و گره جریانات رفرمیستی سرمایه داری مبارزات آنان را به چالش می‌کشاند.

**پاسخ یازدهم:** بیشتر کارگران بخش خدمات، شرکتی و خصوصی هستند. آنها از بیمه برخوردار نیستند و دارای قراردادهای موقت هستند و بعد از بیکاری، ضعیف ترین بخش آسیب پذیر جامعه هستند. آنها جزء جمعیت معترض و محروم جامعه هستند که در هر حرکت اعتراضی حضور دارند. در صورتی که کارگران مراکز تولید وارد مبارزه سرنوشت ساز و طبقاتی شوند، این بخش از کارگران نیز در مبارزه حضور خواهند داشت.

**پاسخ دوازدهم:** تمام کسانی که از طریق فروش نیروی کار (یدی و فکری) امرار معاش می‌کنند، کارگرند. معلمان، پرستاران و هر کسی که برای گذران زندگی‌اش، از مالکیت بر ابزار کار محروم است و از طریق مکان و بنگاه و ماشین خصوصی که در مالکیت فردی است به کارمزدی مشغول بوده، کارگر است. فرهنگی مزد دریافت می‌کند تا فرهنگ و ادبیات سرمایه داری را در جامعه ترویج کند و تا دانش آموزان هم، دانش خود را در مراکز کار و تولید برای کسب سود سرمایه دارن بکارگیرند. آنها هیچ نقشی در طرح و برنامه دولتی که جامعه پسند و در خدمت رفاه عمومی باشد، ندارند.

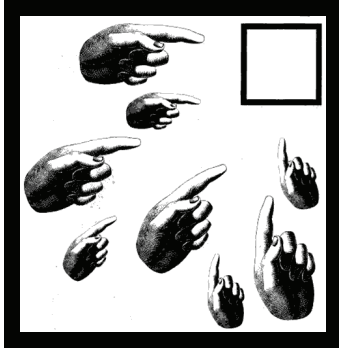
\*

## "گسترش چهره‌ی گریه فقر"

پاسخ‌های آیت نیافر به پرسش‌های آرش

**پاسخ اول:** ضعف تشکیلاتی جنبش کارگری ایران، ابتدا به ساکن از شرایط سیاسی جامعه تاثیر می‌گیرد. این مسئله با مناسبات تولید در نظام سرمایه‌داری در جوامعی با شرایط خاص رابطه‌ای مستقیم دارد. چنان که در جوامع سرمایه‌داری تحت سلطه، سرمایه میدان عمل گسترده‌ای برای خود به وجود می‌آورد، و برای کسب سودهای افسانه‌ای باید سطح معیشت طبقه کارگر را در پایین‌ترین حد حفظ و نگهداری نماید. تضمین اجرایی این امر در عرصه‌ی سیاسی، دیکتاتوری عریان است که توسط کارگزاران سرمایه صورت می‌گیرد.

بهمین دلیل در جامعه‌ای مانند جامعه‌ی ایران در سالهای ۵۵ تا ۵۷ اعتراضات گسترده‌ای جهت تغییر نظام سیاسی به وقوع پیوست. متأسفانه مبارزات مردم و کارگران در آن سال‌ها به شکست انجامید. حاصل این شکست، شرایط ویژه‌ی کنونی است که دیکتاتوری عریان از شکل کلاسیک



آن نیز عبور کرده و به دیکتاتوری سیاسی-ایدئولوژیک منجر شده. حاصل این نوع رژیم سیاسی در ایران، اینک به وضوح و روشنی دیده می‌شود. مثلا ایجاد تشکلهای کارگری نوع جوامع سرمایه‌داری تحت سلطه که سال‌هاست رایج گردیده؛ مانند پاکستان، بنگلادش، ترکیه و... سازمان جهانی کار بیش از چند دهه نیست که پا به عرصه وجود گذاشته، این خود نیز حاصل پیشروی طبقه کارگر در کشورهای متروپل است. البته سرمایه‌ی جهانی نیز در فرصتهایی به عنوان ابزار خود از آنها بهره برداری می‌کند.

به ایران توجه کنیم: ایران به مثابه عضو این سازمان یکی از امضاکنندگان مقاله نامه‌های آن می‌باشد. اما جالب توجه است که خود نیز از اجرای آنچه به امضاء رسانده به راحتی سر باز می‌زند.

رفرمیسم و چپ روی‌های فعالان کارگری در قیاس با عملکرد حکومت حاکم در ایران، کارایی چندانی ندارد. هم‌چنین کلیت حاکمیت سیاسی ایران، بالاتر از آن است که عدم وجود تشکیلات کارگری را به رانت خواری، که یکی از ویژه‌گی‌های این حکومت است، منتسب کنیم. باید پذیرفت که این حکومت، یک حکومت غیر متعارف سرمایه جهانی است.

\* برای برون رفت از وضعیت موجود، طبقه کارگر ایران که مدت‌هاست بین خیلی از کارگران، حرکت و فعالیت کارگری بوجود آورده، بی‌مناسبت نیست که در اینجا مختصری به آن پردازیم.

مبارزه طبقه کارگر، مبارزه‌ای طبقاتی است و از بدو پیدایش آن، تضاد در رابطه کار و سرمایه همواره وجود داشته است.

کارگران به مثابه یک طبقه بزرگ اجتماعی‌اند. طبقاً مبارزات جاری کارگران نیز باید به فراخور یک طبقه اجتماعی ابراز وجود نماید. شعار معروف "چاره‌ی کارگران وحدت و تشکیلات است" مصداق بارز شرایط کنونی کارگران ایران است. البته این شعار طبقه کارگر، با عملکرد یک سری از تشکلهای موجود و فعالان کارگری مغایرت شدیدی دارد، زیرا سکتاریسم، بیماری شایعی است که بین فعالان کارگری شیوع پیدا کرده است. اما طبقه کارگر از این معضل بورژوازی نیز عبور خواهد کرد. و خواهد توانست مهر و نشان خود را، بکوبد.

خلاصه کنیم: یک تشکیلات حرفه‌ای و یا غیرحرفه‌ای سراسری دیر یا زود سر بلند خواهد کرد. این نیاز شرایط عینی و واقعی طبقه کارگر است. از آن هم نمی‌توان اجتناب کرد.

مبارزات موجود کارگران در اشکال مختلف که هر سال شباهت‌های زیادی با همدیگر پیدا می‌کنند، مبارزه‌ای طبقاتی است که تعطیل‌ناپذیر و موجود و جاری است و همیشه ادامه خواهد داشت. این جای بسی امیدواری است. زیرا اگر به آمار و ارقام و اشکال اعتراضات کارگری در این دهه گذشته نگاه کنیم، شباهت‌های زیادی در آن می‌بینیم. بیرون آمدن از کارخانه و محل کار و راهپیمایی در سطح شهر، همچنین شکل ارتقاء یافته‌ی آن، پیشروی به مقابل مراکز سیاسی جامعه (ارکان نظام)، کارکردهای قابل توجه اعتراضات کارگری به شمار می‌روند.

سکتاریسم موجود بین فعالان کارگری و تشکلهای موجود، بیماری‌ای است که با درماندگی گام‌های آخرش را طی می‌کند.

جنبش اجتماعی خود به خودی کارگران، اکنون بسیار جلوتر از تشکلهای کارگری موجود است، زیرا روش‌های اعتراضی موجود کارگری هر روز یکرنگ‌تر و یک شکل‌تر می‌شوند. روش‌های بسته-گریخته‌ی اعتراضی یک دهه قبل، مانند حرکت‌های کارگران جامکو، علاءالدین، مبلیران، مجتمع‌های گروه کفش ملی و کفش بلا، کارگران نساجی‌های کاشان و بارش اصفهان و چیت ری، گروه صنعتی بهشهر تا روش‌های اعتراضی کارگران کیان تابر (لاستیک البرز) در مقابل ریاست جمهوری، اینک به یک روش رایج اعتراضی تبدیل شده است. این روش‌ها پاسخ مثبت گرفته‌اند. یعنی کارگران را به دست‌یابی مطالباتشان نزدیک‌تر کرده‌اند.

\* در پاسخ سوال سوم باید گفت که ایجاد تشکلهای کارگری در این دو واحد بزرگ کارگری، از دیگر پیروزی‌های کارگران بوده است. پیش‌روان و فعالان کارگری این دو مرکز به عنوان شخصیت‌های طبقه کارگر، در

پیشاپیش صف اعتراضات جاری به عنوان نماینده‌گان طبقه کارگر، به شرایط موجود خود "نه" گفتند. البته این اعتراضات موجود کارگران است که شخصیت‌ها و پیشروان و رهبران عملی خود را بوجود می‌آورد. تا زمانی این شخصیت‌ها به عنوان شخصیت برجسته و نمایندگان طبقه کارگر محسوب می‌شوند که کارگران آن‌ها را تایید نمایند. تا وقتی که این شخصیت‌ها همراه اعتراضات موجود، پیشرو طبقه کارگر باشند، جایگاه خود را حفظ می‌کنند، در غیر این صورت از طبقه کارگر باز می‌مانند. اشخاصی مانند ابراهیم مددی و اسانلو و رضا شهبابی و علی نجاتی، تا کنون از نمایندگان ماندگار طبقه کارگر محسوب می‌گردند.

البته کاستی‌هایی در پروسه کارکرد این دو سندیکا نیز وجود داشته است. سرکوب سرسختانه این دو تشکل، تجربه تلخی را به طبقه کارگر تحمیل نمود. تشکیلات کارگری در صورتی می‌توانند پا بگیرند که شرایط آن موجود باشد. اما وضعیت اقتصادی موجود که کارگران با آن روبرو هستند، یعنی از یک طرف تعطیلی بی‌رویه‌ی مراکز تولید، اخراج و بیکاری‌سازی هزاران کارگر، و از طرف دیگر مراکزی که در حال تولید هستند کارگزارانشان با حقوق‌های عقب‌افتاده درگیرند.

اعتراضات کارگری و مطالباتشان سمت و سویی غیر از تشکیل تشکلهای کارگری پیدا کرده است. متأسفانه کارگران شرایط عینی سختی را در پیش دارند. در جایی که مبارزات طبقاتی به صراحت و عربانی جاری است، سخن از مذاکره حرف بیهوده‌ای بیش نیست. توهمی که خود کارگران اصلاً به آن اعتقادی ندارند. این اعتقاد بیشتر در بین کاسه‌لیسان و دلان متعلق به طبقه‌ی سرمایه رواج دارد. وقتی کارگری را بدون هیچ سندی که ثابت کند او فعالیت ضددولتی (البته طبق اتهاماتی) داشته را به ۲۰ سال زندان محکوم می‌کنند. نمایندگان تشکیل سندیکاها را سال‌ها به زندان و تعقیب و دستگیری تهدید می‌کنند آیا جایی برای مذاکره باقی می‌ماند؟

\* در پاسخ سوال چهارم باید گفت که در مورد شیوه و چگونگی مبارزه جنبش‌های اجتماعی که جنبش کارگری نیز جدای از آن نیست هیچ قاعده و "بایدی" قابل اعمال نیست. جایی گفته شده است: شوراها فقط برای شرایط اعتلای انقلابی دوران انقلاب است. اما دیدیم که خلاف این نظریه در جنبش کارگری در شرایط فعلی اتفاق افتاد.

ایجاد شورایی در کیان‌تایر که تا کنون نیز موفق بودند، با التماس و آیه وقصم سندیکالیست‌های تازه به دوران‌رسیده کارساز نشد!!!! در این میان از فحاشی به گرایش‌های چپ کارگری نیز غافل نماندند و گفتند و خواهش کردند "بیاید سندیکا و اتحادیه تشکیل دهید". اما کارگران آنچه مصلحت خویش دیدند، همان کردند.

در عین حال در جاهایی که حرف از شوراها انقلابی برگزیده‌ی کارگران شد، کارگران تجربه تلخی از (نام) شوراها اسلامی موجود در کارخانه‌ها را پیش کشیدند.

در جایی برای ایجاد و تشکیل سندیکا طومار جمع می‌شد، کارگران می‌گفتند: «مگر خودمان سندیکا نداشتیم، و یا مگر ندیدیم فلان جا دفتر داشتند، کارگر را آب می‌برد هیئت مدیره را خواب».

خلاصه این که نمی‌توان کارگران را به سمت داشتن فلان تشکل سوق داد.



خیابانی تن فروش، شیوع عنان‌گسیخته‌ی اعتماد خود را نشان می‌دهد، برای نمونه مواد مخدر در کمتر از ۵ دقیقه در جنوب شهر و حاشیه شهرهای بزرگ قابل دسترسی است.

طبق آمار رسمی یک میلیون و دویست هزار معتاد در ایران وجود دارد. ایران دومین کشور مصرف‌کننده‌ی مواد مخدر در جهان به شمار می‌رود. میزان بالای کارتن‌خوابها و افراد رهاشده و گسسته از خانواده، تعداد روبه افزایش تکدی‌گری و همچنین آمار روبه فزونی سرقت و دزدی، همه و همه‌ی "چهره‌ی کریه فقر" است که از کاهش بی‌رویه‌ی حداقل سطح معیشت طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان ناشی می‌گردد. از سویی دیگر بیکارسازی‌های دسته جمعی کارگران، تعطیلی کارخانه‌ها، بیکارانی که بالای ۸۰٪ شان از دریافت همان حداقل دستمزد ماهانه‌ی بیمه بیکاری برخوردار نیستند.

خود مسئولین مربوطه اعلام کردند: «پیش بینی می‌شود حدود ۸۰۰ هزار نفر فقط به دلیل افزایش بهای انرژی، در سال جاری بیکار شوند». از زمانی که طرح هدفمندی یارانه‌ها اجرا شده، ۳۰٪ کارگاه‌ها و بخصوص مرغداری‌ها تعطیل شدند، ۲۰٪ ناوایی‌ها در شهرستان‌ها بستند، همه‌ی می‌آمار و ارقام مستقیم به زندگی طبقه کارگر و دیگر زحمت‌کشان مربوط می‌شود. این طرح جزئی از طرح بزرگ تحول اقتصادی جامعه است که در آن به صراحت از انجماد حقوق‌ها و دستمزدها صحبت شده است. در همین زمان می‌بینیم که با افزایش ۴۰٪ تورم در جامعه دستمزدها تنها ۶٪ و ۹٪ افزایش یافته است. این پروسه، یعنی پروسه‌ی نسل‌کشی در ایران، در حال طی شدن است.

\* در پرسش هفتم، صحبت از جنبش اعتراضی سال ۸۸ رفته است و عدم مطالبات کارگری و عدم حضور کارگران که در انتها، ایران با تونس و مصر مقایسه می‌شود.

اولاً، شرکت گسترده‌ی میلیونی در راهپیمایی‌های سال ۸۸ نشان از گستردگی جنبش دارد و تعداد بسیار بالای جمعیت در پایتخت که به ۱۵ میلیون می‌رسد بیانگر این موضوع است. اگر این آمار و ارقام به گونه حرفه‌ای تجزیه و تحلیل گردند، می‌توان گفت که حدود ۴/۱ جمعیت موجود در پایتخت در این اعتراض حضور داشتند.

این ۴/۱ یعنی همان گروه سنی ۱۸ الی ۴۵ سال. این تحلیل آماری اگر به صورت حرفه‌ای‌اش دنبال و پی‌گیری شود، به جایی می‌رسد که جمعیت حاضر در این اعتراضات، همان طبقه‌ی فرودست جامعه، کارگران و زحمتکشان و حقوق‌بگیران (مزدبگیران) بوده‌اند.

یکی دیگر از دلایل این مدعا این است که روزهای اعتراضی دیگر، فراخوان در ساعات آخر روز صورت می‌گرفت. برای این که مزدبگیران، کارمندان، کارگران و دیگر زحمتکشان پس از پایان ساعت کارشان بتوانند حضور پیدا کنند، و البته ملاحظاتی دیگر، که سخن به دراز می‌کشد. با شواهد شمرده شده در بالا، باید قطعاً به این نتیجه رسید که شالوده اصلی این جمعیت کارگران و خانواده‌هاشان و دیگر مزدبگیران بوده‌اند و بس.

پس اینکه گفته شده و تحلیل شده از جانب اشخاص میکروفون به دست که "این جنبش اعتراض کارگران نبوده" و «این جنبش خیابانی سبز به کارگران ربطی ندارد» تحلیلی اغراقی و کژراهه رفتن و توجیه پاسیفیسم آنهاست.

دوماً چرا مطالبات کارگری پرچم نشد؟

این پرسش بسیار خوب و بجاست. چون اولاً رهبری اولیه فراخوان در دست مخالفین درون حکومتی بود، علت دیگر عدم وجود تشکیلات حرفه‌ای و حتا آماتور و مبتدی در جنبش اعتراضی مردم بود.

زمانی که تشکیلات مردمی جدا از حکومت وجود خارجی نداشته باشد میدان تاخت و تاز طیف درون حکومتی دست بالا را پیدا می‌کند. چنانکه سازماندهی از جانب این طیف به گونه‌ای بود که فضای خودسانسوری را در جنبش حاکم کرد.

شعار سکوت، و پرچم به دست مردم دادن و عکس موسوی و کروبی را بالای سر مردم نگه داشتن نتیجه‌اش می‌شود اوضاع فعلی جامعه و الی آخر !!!

اما آنچه مهم است اینست که باید در ایجاد تشکل مستقل از دولت و کارفرما، آن‌ها را تشویق کرد و یاری رساند.

کارگران، پیشروان و فعالان حرفه‌ای خود را دارند، آنچه را که کاربردی تشخیص دهند، همان را به کار می‌گیرند. ایجاد هرگونه تشکل کارگری مستقل (از دولت و کارفرما)، تشکلی حقیقی با اختیار خودشان و در اختیار خودشان برای آنان در اولویت است.

\* در پاسخ سوال پنجم باید گفت آنچه عیان است، این است که جایی که این فعالیت‌ها عملاً پاسخ گرفت، روز جهانی حمایت از کارگران ایران "۱۵ فوریه" بود. تامین پوشش خبری و تبلیغی دادن به اعتراضات کارگران در سطح بین‌المللی، بالاخره به نتایج قابل ملاحظه‌ای دست یافت که نمی‌توان آن را نادیده گرفت.

معرفی دولت ایران به عنوان دولت عدم تعهد نا مسئول نسبت به مقوله نامه‌های سازمان جهانی کار و نادیده گرفتن ابتدایی‌ترین حقوق کارگران ایران در اذهان عمومی جهان قابل ملاحظه است.

پرچم جنبش کارگران راه، جهت دست‌یابی به حداقل مطالبات‌شان بین کارگران جهان، به اهتزاز درآوردند. از معرفی کارگران زندانی تا تحت فشار گذاشتن دولت ایران برای آزادی کارگران زندانی تا تمامی حمایت‌ها و دفاع از مطالبات کارگران ایران، همه و همه ادامه‌ی همان اعتراضات کارگران ایران است که در دیگر مناطق جهان تاووم یافته است. فعالیت کارگری در هر منطقه از کره زمین، جزء جدایی‌ناپذیر جنبش اجتماعی کارگران ایران به شمار می‌رود.

\* در پاسخ سوال ششم باید بگویم که من جزء دسته‌ی دوم پرسش شما هستم.

از حمایت‌کنندگان دسته اول (البته در میان کارگران کمتر کسی پیدا می‌شود که از طرح هدفمندی یارانه‌ها حمایت کند، مگر اینکه از ناخوره‌های دولتی باشد و یا نان به نرخ روز خورهای که با نرخ دستمزدهای زیاد زیر ماشین رییس‌ها می‌خوابند و در گروه فریبندگان مردم به شمار می‌روند. در میان کارگران از این نوع هم پیدا می‌شود. اینها به جنبش کارگری ربطی ندارند و اساساً بهایی هم نباید به این فضل‌فروشان اجیر شده داد چه رسد به این که درباره‌ی نظراتشان سخن گفت.

باید گفت آنچه در سفره‌های ما کارگران پیدا می‌شد با اجرای این طرح «آن نان خالی» نیز قیمتش به ۵ برابر رسید. این یعنی ۵۰۰٪ در صد افزایش قیمت‌ها، دستمزد ما کارگران چند درصد افزایش داشت؟ ۶٪. این ساده‌ترین قیاس است. کجای این طرح به نفع ما کارگران شد؟ جایی که قیمت گاز مصرفی به ۷ الی ۹ برابر افزایش می‌یابد معادل ۷۰۰٪ الی ۹۰۰٪ و دیگر اقلام و کالاها با جهش قیمت‌ها به بالای ۴۰٪ افزایش می‌یابند، کجای این طرح به نفع کارگران است؟ باید گفت که اینها نیز واقعیت را خوب می‌بینند، اما چون می‌خواهند به پاداش و احسن‌گویی اربابانشان برسند با سوءاستفاده از نام کارگری‌شان این چنین به میدان فضل‌فروشی می‌آیند، که خوشبختانه ماهیت این افراد نزد لاقلم ما کارگران و فعالان کارگری روشن بود.

در جایی که از رئیس مجلس و نمایندگان گرفته تا دیگر مسئولین ریز و درشت به افزایش تورم و گرانی اعتراف کردند دیگر جایی برای کاسه‌لیسان باقی نمی‌ماند که از طرح هدفمند دفاع کنند!!!!

باید به صراحت گفت که این طرح همان یورش به حداقل سطح معیشت کارگران است و بس. در شرایط بحران اقتصادی که سال‌هاست در ایران روز به روز افزایش می‌یابد و ضد انسانی‌تر می‌شود، تنها هدف اجرای این طرح، سرازیر کردن بار و هزینه‌ی سنگین بحران بردوش ما کارگران و دیگر مردم زحمتکش است.

به علت سطح معیشت فعلی‌مان تمام حداقل‌ها تا زیر خط بقا پیش رفته است. یعنی گوشت سال‌هاست که جایش را به سویا داده، برنج به نیم دانه و به برنج‌های هورمونی شیمیایی کاهش یافته است، تامین درمان به خط مرگ رسیده است.

"گسترش چهره‌ی کریه فقر" در اشکال مختلف مانند افزایش دختران آرش شماره‌ی ۱۰۷

ایجاد یک شبکه خبررسانی و پوشش خبری دادن به اخبار اعتراضاتشان امری ضروری و غیر قابل اجتناب است. اما شرط مهم آن پس راندن انشقاق توسط سکتاریسم در جنبش کارگری و فعالان کارگری است.

\* به پرسش دهم می‌رسیم:

کارگران زن در جامعه ایران ظلم مضاعفی را تحمل می‌کنند. زنان کارگر علاوه بر آن که کارگرند، مهم‌تر از آن زن بودنشان است. انسان‌هایی که به پشت صف مردان رانده شده‌اند. اما قابل شمارشند. به همین دلیل در قانون کار نیز این ظلم مضاعف به وضوح دیده می‌شود. آنچه چشم‌گیر است فعالیتی است که به آن مشغول‌اند و بالاچاره به آن تن داده‌اند. کار در سایه، کار سیاه و کار در خانه است، که ویژه‌گی‌های خاص خودش را دارد. اولاً کار مزد هستند. استثمار در این نوع کار- هر چقدر بیشتر تولید کنند، از دستمزد بیشتری برخوردار می‌گردند- بسیار زیاد است. دوم، مکان تولید به خود کارگران زن تعلق دارد و کارگر زن بابت مکان کارش مبلغی اضافه بابت اجاره از صاحبکار دریافت نمی‌کند. سوم، انرژی‌ای که برای تولید صرف می‌شود به عهده خود کارگر گذاشته می‌شود. مثل کارهای سری‌دوزی یا کارهای تکه‌دوزی روی لباس و از این نوع کارها.....

چهارم، اختیار تام برای کارفرما در قبول کالای تولیدشده است به این



معنی که پس از تحویل کار به کارفرما، این کارفرما است که یکطرفه به شمارش کالاهای تولید شده مورد قبولش می‌پردازد و حتا کارگران ناچارند بابت خرابی کار غرامت و جریمه به کارفرما بپردازند. پنجم، از همه مهمتر آن‌که از همه‌ی مزایا از جمله حق مسکن، حق اولاد، حق ایاب و ذهاب (حمل کالا از بازار به خانه و بر عکس) حق بیمه تامین اجتماعی اجباری محروم هستند. علاوه بر این‌ها حق استراحت بین کار و عدم برخورداری از یک وعده غذایی گرم و تامین ابزار کار توسط خود کارگر از جمله آن ظلم مضاعفی است که به کارگر خانگی که عمدتاً زن هستند تحمیل می‌گردد.

ششم، زنان کارگر که مورد استثمار چند جانبه از طرف سرمایه‌دار و نظام موجود قرار می‌گیرند همان بردگان این قرن به شمار می‌روند. علاوه بر شاغل بودنشان در محل زندگی مورد ظلم‌های دیگری نیز قرار می‌گیرند. الف- نیروی کار رایگانی که برای تامین نیروی کار- مردان خانواده- صرف می‌کنند. ساعات رایگان که جهت ارایه به تامین نیروی کار در خدمات دهی‌شان صرف می‌کنند؛

ب- زاد و ولد فرزندان که به مثابه نیروی کار آینده به شمار می‌روند؛

ج- قرار گرفتن در پروسه از خود بیگانگی که در مناسبات تولید نظام سرمایه‌داری- به لحاظ ارکان زندگی یک کارگر زن که تنها به خاطر زن بودنش- باید تحمل کند.

متأسفانه فمینیسم، جنبشی در خود است که در جامعه موجود می‌باشد. جنبشی که نه برای رهایی از مناسبات تولید اجتماعی که ابتدا به ساکن اختیار را از آنان سلب کرده است، بلکه رهایی از ستم مردان موجودیت یافته است. مردانی که در کنار آنها زندگی می‌کنند، مردان کارگر برحسب مناسبات نظام سرمایه‌داری به یک کالا تبدیل شده‌اند از سوی فمینیسم نادیده گرفته شده است. افق رهایی خود را تنها در مبارزه با مردان می‌بینند و در نتیجه جنبش زنان با این همه پتانسیل مسیر اشتباهی را طی می‌کند.

فمینیسم افکار حاکم بر جنبش زنان است که خود زنان عموماً از آن در

\* پاسخ هشتم. پیروزی بزرگ کارگران را در سال‌های اخیر علاوه بر وجود فضای پلیسی یاد شده که اساس وضعیت موجود را می‌سازد، (در پاسخ پرسش اول به توضیح این وضعیت پرداخته شد) وجود چند فاکتور توضیح می‌دهد.

اول اینکه از دهه دوم، یعنی دهه هفتاد، با کارکرد سازمان یافته سیاسی حاکم بر فضای کارخانه‌ها، ابتداء به ساکن طی طرح‌های مختلف، کارگران با سابقه که دوران انقلاب را از سر گذرانده بودند، را از کارخانه‌ها خارج کردند و طرح به کارگیری، قراردادهای موقت را به جای قراردادهای دائم حاکم ساختند! یعنی خارج سازی بخش چشمگیر کارگران پیشرو و رهبران عملی از کارخانه‌ها، کارگران جوان و خام و بی تجربه که امنیت شغلی آنها را پیشاپیش به گرو گرفتند.

دوم اینکه در میان فعالین کارگری، سکتاریسم به گونه‌ای حاکم شد که آن فرصت ناچیز در طبقه کارگر را بیهوده از دست دادند و به جای همکاری گسترده، تبلیغی و اطلاع‌رسانی، کارگران به درگیری بین خودشان مشغول شدند.

سوم اینکه، پیروزی بزرگ در زمان طولانی و با انجام کارهای کوچک مداوم تولید می‌شود و این سومی با وجود فاکتور اول و دومی علاوه بر فضای عمومی پلیسی حاکم بر طبقه کارگر و کل جامعه، حاصل شده است. چشمداشت پیروزی بزرگی که مدنظر پرسشگر است غیرمنطقی می‌نماید ولی وجود پیروزیهای کوچک نیز غنیمتی است که باید آنها را تبلور شرایط عینی جامعه دانست. و این شرایط عینی را در کنار شرایط ذهنی حاکم بر جامعه باید قضاوت کرد. وضعیت خاص جامعه‌ی ما خودش به تنهایی، نمودار لازم و کافی را بدست می‌دهد.

البته کارکرد شرایط جهانی سرمایه‌داری را نمی‌توان در بخشی از جهان نادیده گرفت. زیرا حرکت و پروسه انباشت سرمایه در عصر کنونی غیرقابل اجتناب است. عملکرد سرمایه جهانی در دهه ۶۰، هم چنین اوضاع حاکم بر ایران را نمی‌توان نادیده گرفت...

\* پاسخ پرسش نهم: اولاً «بخشی از کارگران ایران در کارگاه‌های کوچک کار می‌کنند.» البته آماری از آن دردست نیست زیرا مجتمع صنعتی‌ای مانند خودروسازان که تخمین زده می‌شود که بین ۱۷ تا ۲۲ هزار کارگر دارد و یا گروه‌های صنعتی تولید کفش، مانند گروه صنعتی ملی و بلا و یا گروه کارخانجات نساجی، اصلاً قابل مقایسه با کارگاه‌های کوچک ۵ الی ۱۰ نفره نیستند.

اوضاع جامعه، شرایط اقتصادی و سیاسی حدوداً برای هر دوبخش کارخانه و کارگاه‌ها، یکسان است. در هر صورت، مضمون پرسش این نیست که کارگران در کارگاه‌های کوچک بیشتر متمرکزند و یا در کارخانجات. اما از کمیت تمرکز کارگری در واحدهای تولیدی که بگذریم، کارگران کارگاه‌ها، بخشی از طبقه کارگر جامعه هستند و اساساً نباید طبقه کارگر را از طریق صنوف تولیدی و فعالیت ویژه شان، دچار انشقاق کرد.

اما شرایط ویژه این کارگاه‌ها در واقع قابل چشم‌پوشی نیست. تا آنجایی که پیشرو و رهبران عملی که در این کارگاه‌ها، حضور دارند و فعال هستند فراخور حال خودشان رفتار خواهند نمود. من در این پرسش و پاسخ قبلاً هم تأکید کردم که تشکل خاصی را نمی‌توان به کارگران تجویز کرد و هیچ تشکلی هم نمی‌توان غیرانقلابی و غیرکارگری مستقل از دولت محسوب کرد. زیرا این حق خود کارگران است که تمایل به هر تشکل واقعی و مستقل از دولت و کارفرمایان را نشان بدهند. وظیفه ما فعالان کارگری و طبقه کارگر، آن است که عموماً هر جا کارگران برای ایجاد تشکل آجری بنا می‌نهند آنان را کمک و تقویت کنیم نه اینکه دست کارگران را برای ایجاد تشکل مستقل و حقیقی خود ببندیم.

اگر نمایندگان کارگاه‌ها موفق شوند با یکدیگر تشکل سراسری بنیاد گذارند بدون شک عینی‌تر و بنیادی‌تر است. هم‌چنین سازماندهی و کمک به سازماندهی این نمایندگان برای ایجاد تشکل سراسری قابل دست‌یابی است. چنان‌که این شعار دیرینه کارگران است. "کارگران جهان متحد شوید".

هزاران کارگر فکری را در اختیار خود دارند. کارگران فکری نیاز ضروری پروسه انباشت سرمایه و کارکرد اجتماعی آن است. جای این‌ها در پروسه تولید اجتماعی همان بانک‌ها و موسسه‌های مالی هستند. نیمه اول مرداد ماه سال ۹۰

\*



## پاسخ هیئت اجرایی

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

به پرسش‌های آرش

**پاسخ اول:** پراکندگی و ضعف تشکیلاتی جنبش کارگری ایران واقعیتی است که نمی‌توان انکار کرد. اما نه سرکوب‌ها و لجام‌گسیخته، نه عواملی چون رفرمیسم یا فرقه‌گرایی با این که نقش غیرقابل انکاری در شکل دادن به وضع موجود دارند هیچ یک به تنهایی قادر نیستند این ضعف را به شکل کامل توضیح دهند. علاوه بر آنها ضعف تشکیلاتی جنبش کارگری ایران با ساختار نیروی کار ایران، با تحریم اقتصادی، با برچیدن یارانه‌ها، با خصلت رانتیر نفتی دولت و با ویژگی‌های تاریک اندیشانه حاکمیت نیز مربوط است. این مجموعه عوامل در ترکیب با هم می‌تواند تصویر دقیق‌تری از پراکندگی و ضعف تشکیلاتی جنبش کارگری ما ارائه کند. مثلاً در تشریح اهمیت ساختار نیروی کار ایران همین بس که بر اساس محافظه کارانه‌ترین آمارها بیش از ۶۰ درصد کل نیروی کار کشور در کارگاههای کوچک زیر ده نفر کار می‌کنند. سازماندهی مقاومت جمعی کارگران که یک پایه تشکیلاتی صنفی / طبقاتی و از این طریق موقعیت تشکیلاتی جنبش کارگری است، در کارگاههایی چنین کوچک به مراتب دشوارتر است تا کارگاههایی با تعداد بیشتری کارگر. عامل دیگری که سازمان‌یابی کارگری را در ایران دشوار می‌کند و به نوبه خود بخشی از بستر ضعف تشکیلاتی جنبش کارگری است، بحران بخش صنعت و فروپاشی پی در پی واحدهای تولیدی است که تحریم اقتصادی، قاچاق کالا و برچیدن یارانه‌ها آن را شدت داده است. تحریم اقتصادی که گلوی اقتصاد ایران را در چنگال خود گرفته از طریق افزایش هزینه‌های کارمزد مبادلات تجاری و کالاهای مهم واسطه‌ای، جلوگیری از واردات قطعات بدکی مورد نیاز صنایع، مانع تراشی بر سر انتقال ارز و دشوارتر کردن سرمایه‌گذاری خارجی در پروژه‌های داخلی، به فروپاشی صنایع شتاب می‌دهد. سیل قاچاق کالاهای ارزان قیمت خارجی (که براساس آمار رییس پلیس آگاهی نیروی انتظامی، مورخ ۲۸ شهریور ۸۹ حجم کل آن ۱۹ میلیارد دلار در سال برآورد شد)، با نابود کردن قدرت رقابت کالاهای داخلی، کاهش تولید، افزایش ورشکستگی واحدهای صنعتی و گسترش بیکاری، کارگران را هر چه بیشتر در منگنه قرار داده است. برچیدن یارانه‌ها با حذف مزیت سنتی برخورداری بخش

رنج هستند. این جنبش با این تفکر نه تنها خود را به جنبش اجتماعی کارگران که خود بخش بزرگی از آن هستند، پیوند نمی‌دهد، بلکه جنبش کارگری را دچار انشقاق می‌نماید. چنانکه آن‌ها نیز دچار سکتاریسم شده و نسبت به مبارزه طبقاتی به انحراف می‌روند.

اما در اوضاع جاری جامعه به عنوان یک جنبش اجتماعی واقعی موجود است و بر مطالبات به حق خود نیز پای می‌فشازند، که با شعارهای فمینیستی فاصله دارند. شاید از جنبش‌های دیگر موجود در جامعه فعال‌تر و سازمان‌یافته‌تر عمل کنند. این از مشخصات بارز و چشمگیر و قابل ستایش آن است.

البته جنبش زنان از مسائل ملموس و واقعی موجود در جامعه که دچار ظلم مضاعفی هستند، تغذیه می‌شوند. در هر صورت در شرایط کنونی جامعه جنبش فوق‌العاده فعالی هستند.

متأسفانه با جنبش کارگری فاصله دارند و در جای خودش ممکن است از عواقب ناهنجاری برخوردار شوند. این امر به توازن قوا در جنبشهای اجتماعی موجود بستگی دارد. جنبش کارگری باید به آن اهمیت بدهد چنانکه از مطالبات صرف صنفی خود، باید پا را فراتر بگذارد و در سازماندهی دست بالا را داشته باشد.

کارگران بخش خدمات متأسفانه از پراکندگی خاص خود برخوردارند در عین حال که دامنه فعالیت این بخش گسترده است. متأسفانه هیچ ارتقایی در جهت منافع‌شان نکرده‌اند. در عین حال این بخش کار وسیعی را می‌طلبد.

این مشاغل از نوع استثمار ویژه‌ای نیز برخوردارند. کارگرانی که از حداقل حقوقشان ناگاهدند، تفرقه و جدایی بین‌شان رایج است، و در عین حال حتی از مزایایی که در قانون کار ذکر شده برخوردار نیستند. متأسفانه برای بدست آوردن حداقل‌ها هم تلاش نمی‌کنند چون بسیارمتفرق هستند و اجتماع شغلی مناسبی نیز ندارند.

اگر تشکیلات سراسری کارگری پای بگیرد، میدان بسیار خوبی برای عضوگیری و فعالیت‌های کارگری به شمار می‌رود.

\* بالاخره **پاسخ آخرین سوال**، کارگران طبقه‌ای هستند که نیروی کار خود را به مثابه یک کالا به سرمایه‌دار، یعنی طبقه‌ای که دارای ابزار تولید و سرمایه هستند و با به کارگیری نیروی کار تولید ارزش اضافه می‌نمایند می‌فروشند؛ حاصل این تولید اجتماعی سودهای افسانه‌ای است که سرمایه‌داران آن را به تصاحب خود در می‌آورند.

اقتضای که پیرامون پروسه مناسبات تولید اجتماعی قرار گرفته‌اند در حقیقت به یکی از این دو طبقه تعلق پیدا می‌کنند. معلمان ابتدا به ساکن، قشری هستند که در قبال فروش نیروی کار فکری خود، امرار معاش می‌کنند. آن‌ها هیچ‌گونه ابزار تولید ندارند و خود به عنوان ابزار تولید نیروی کار کارگران آینده تعریف می‌گردند. کارفرمای مستقیم آنان دولت است، آنان در قبال آموزش و آماده‌سازی نیروی کار آینده برای طبقه سرمایه‌دار امرار معاش می‌نمایند. آموزش در حقیقت آماده‌سازی نیروی کار آینده با سواد و تحصیلکرده کارگران که ویژه‌گی نیروی کار عصر کنونی است می‌باشد چرا که محصلان با داشتن معلومات دست پایین کارگران غیرحرفه‌ای آینده از کار درمی‌آیند. داشتن معلومات اولیه از ملزومات آن است چنانچه این معلومات به سطح بالاتر ارتقاء یابد آنان به کارگران حرفه‌ای تبدیل می‌شوند. مانند مهندسين، کارشناسان، حسابداران و غیره.....

حضور بخش آموزش عالی‌دیده‌ی نیروی کار، از نیازهای دیگری است که نهایتاً در اختیار کارفرمایان قرار می‌گیرد. اما بخشی از آنها در بوروکراسی اداری این طبقه قرار گرفته و در قبال فروش نیروی کار فکری به دولت و یا بخش اداری سرمایه‌داران امرار معاش می‌نمایند. چنانکه در اوضاع فعلی کارگران ایران بخش عمده آنها، حدود ۸۰٪ آنها دارای قرارداد موقت و سفید امضا هستند. مهندسين و کارشناسان امور مالی و این نوع شاغلین نیز از این وضعیت مستثنی نشده‌اند. آن‌ها نیز قراردادهای ساعتی دارند. در قبال ساعات مشخص و آرایه خدمات مشخص مزد می‌گیرند.

بخش مالی سرمایه‌ جهانی از طریق بنگاه‌ها و موسسه‌های مالی و بانکی آرش شماره‌ی ۱۰۷

صنعت ایران از انرژی ارزان در تولید، و افزودن بر هزینه نهایی تولید به عامل مهمی در فروپاشی تولید، گسترش بحران صنایع و فشار بر طبقه کارگر تبدیل شده است. صنایع انرژی بر نظیر کوره پزخانه ها، سنگ بری ها، مرعداری ها، دامداری های صنعتی، بخش حمل و نقل، چاپخانه ها، بخش صید و صیادی، تولیدات گلخانه ای و صنایع لبنی، پس از "هدفمند شدن" قیمت های حامل های انرژی و شیر و نان یکی پس از دیگری فرو می ریزند. نمایندگان مجلس اعتراف می کنند که صنایع کشور با حدود ۴۰ درصد ظرفیت خود کار می کنند، و "حداکثر تا ۵۰ درصد از واحدهای موجود در شهرک های صنعتی فعال هستند".

علاوه بر آنچه گفته شد توجه به خصلت رانتیر نفتی دولت در درک موقعیت کنونی جنبش کارگری ایران مهم است. رانت نفتی، که از تفاضل بالا میان هزینه استخراج آن با قیمت بازار به دست می آید، اولاً بخش مهمی از بودجه دولت را از تولید صنعتی و به طور کلی فعالیت های اقتصادی بی نیاز می کند و فرصت می دهد که دولت بتواند برنامه های خود را کمابیش مستقل از طبقات اجتماعی پیش ببرد، ثانیاً، با اتکا به همین رانت عوارض ویرانگر این برنامه ها را مهار کند. مثلاً حفره ناشی از ضعف شدید بخش صنعت و ناتوانی آن در تامین نیازهای مصرفی اکثریت مردم به این دلیل به قحطی می انجامد که عموماً از طریق اهرم واردات انبوه به اتکا درآمدهای نفتی پر می شود. این وضعیت از یک سو با کاهش اشتغال پایدار موقعیت عمومی طبقه کارگر را تضعیف می کند و از سوی دیگر حجم مصرف نسبت به حجم سرمایه گذاری در کل تولید ناخالص داخلی را بشدت بالا می برد و از این طریق به تقویت سوداگری و بخش انگلی در اقتصاد، منجر می شود.

رانت نفتی و نحوه توزیع آن در عین حال ابزار موثری در دست دولت است که از آن طریق برای جذب حمایت لایه نازکی از جامعه هزینه کند، مخارج عظیم دستگاه گسترده سرکوب را تامین نماید، یا برخی حوزه های حساس را براساس سیستم ترجیحی و پلکانی نظام امتیازات از سایر حوزه ها متمایز نگاه دارد. در این مورد اخیر شکاف کنونی میان بخشی از لایه برنشته طبقه کارگر بخصوص در بخش صنعت نفت و خودروسازی با سایر لایه ها که از موقعیت استخدامی و حداقل امنیت شغلی هم برخوردار نیستند نمونه ای از این شکاف هاست که خصلت رانتی دولت در طول دهه های اخیر در آن بی تاثیر نبوده است.

البته با افزایش تدریجی هزینه های سرمایه گذاری زیربنایی برای تامین سطح جاری استخراج نفت، افزایش هزینه های پرداخت سوسپید در شرایط رشد جمعیت، و ادامه تحریم های اقتصادی تاثیر خصلت رانتی دولت به تدریج رو به کاهش نهاده و همین واقعیت دولت را ناگزیر کرده است در کنار درآمدهای نفتی به سمت منابع جدید درآمدی رو کند. مالیات بر ارزش افزوده ی اصناف بازار یکی از این منابع است. حذف یارانه ها نیز صرف نظر از نتایج تاکنونی آن اساساً با هدف تامین درآمد جدید برای دولت و کاهش هزینه های اجتماعی آن توجیه شده است.

در مجموع هر چه خصلت رانتی دولت کاهش یابد، از میزان استقلال اقتصادی آن نسبت به طبقات و لایه های اجتماعی کاسته می شود.

عامل دیگری که بر ساختار طبقه کارگر و از این طریق بر موقعیت جنبش کارگری تاثیر می گذارد تبعیت اقتصاد ایران از الزامات نظام ایدئولوژیک مذهبی حاکم و تاریخ اندیشی ذاتی آن است. تقریباً در همه جا برنامه برچیدن یارانه ها و حذف یا کاهش شدید خدمات و وظایف اجتماعی دولت، هسته طرح انطباق ساختاری صندوق بین المللی پول است. و انطباق اساساً یعنی انطباق با نیازهای بازار جهانی و تقسیم کار ناعادلانه موجود در آن. ولی رژیم اسلامی با آن که همین برنامه را اجرا می کند اما نمی تواند و حاضر نیست همه عواقب آن را تماماً پذیرا باشد. هر جا که این "انطباق" با تاریخ اندیشی آن برخورد کند یا موجودیت دستگاه ولایی را به چالش بگیرد و آن را به سمت استحاله به سمت یک نظام متعارف سرمایه داری براند، آن را پس می زند. مثلاً عدم رشد پدیده هایی مثل تجارت الکترونیک در ایران بی دلیل نیست. گسترش تجارت الکترونیک یا حتی خدمات الکترونیک نظیر خرید کالا از طریق آنلاین، ثبت نام در ادارات، دریافت برخی اسناد از طریق اینترنت که لازمه آن رشد پهنای باند،

افزایش سرعت و کاهش قیمت اشتراک برای عموم مردم و سرمایه گذاری زیربنایی بر آموزش است، فضای انحصار خبری رژیم را درهم می شکنند و به همین دلیل به شیوه های مختلف با آن مقابله می شود. حتی در حوزه تجارت جهانی نیز که خطر شبکه سازی و نقل و انتقال اطلاعات سیاسی در خارج از مجاری کنترل رژیم به مراتب کمتر است آمار مرکز اطلاعات علمی تخصصی مدیریت به نقل از ری واکر رییس سابق کمیته مرکز تسهیلات بازرگانی الکترونیک سازمان ملل (سیفکت) نشان می دهد که ایران در میان ۱۴۷ کشور جهان در رتبه پنجاه قرار دارد. در مجموع خصلت ایدئولوژیک مذهبی و تاریخ اندیشی ذاتی نظام جمهوری اسلامی مانع اشتغال مولد و رشد لازم در برخی حوزه های خدماتی است. نظام اولویت های بودجه وجه دیگری از تاثیر مخرب این خصلت بر موقعیت عمومی طبقه کارگر را بازمی تاباند. مثلاً در حالی که مطابق اعتراف نمایندگان مجلس صنایع کشور با حدود ۴۰ درصد ظرفیت خود کار می کنند، به جای افزایش ظرفیت تولید و تمرکز بر حل بحران آن و مقابله با ورشکستگی کارخانه ها و بیکاری کارگران، بودجه مساجد را در سال جاری پنج برابر می کنند و از ۴۰ میلیارد تومان به دویست میلیارد تومان افزایش می دهند. در حالی که می شد با اتکا به موقعیت جغرافیایی ایران با بودجه ای معقول در چهارچوب طرح های شناخته شده ای چون احداث پارک های بزرگ انرژی خورشیدی در مناطق گرم و خشک و کویری، هزاران شغل ایجاد کرد، یا با سرمایه گذاری بر بازسازی شبکه های برق حداقل تلفات سی و پنج تا چهل درصدی صنعت برق ایران از نیروگاهها تا مقصد را کاهش داد، به قیمت هزینه های گزاف، پذیرش خطر انفجار هسته ای و تحریم مرگبار اقتصادی، برنامه هسته ای به بهانه تولید انرژی پیگیری شده است.

در مجموع اگر بپذیریم که ساختار نیروی کار ایران، تحریم اقتصادی، برچیدن یارانه ها، خصلت رانتیر نفتی دولت، و ویژگی های تاریخ اندیشانه حاکمیت همراه با سرکوب لجام گسیخته و خطاهای بینشی و نگرشی رایج در جنبش کارگری ایران عوامل اصلی پراکندگی این جنبش در موقعیت فعلی است، تصویر بهتری از مختصات اصلی خروج جنبش کارگری از وضعیت کنونی خواهیم داشت. اولاً: به شکل عام، کارگران ایران در سرنوشتی استبداد حاکم عمیقاً ذینفع اند. هر چه نظام جمهوری اسلامی ضعیف تر شود به همان میزان امکانات بیشتری برای راهی کارگران و زحمتکشان فراهم خواهد شد. بنابراین مشارکت هر چه گسترده تر کارگران و زحمتکشان در مبارزات ضد دیکتاتوری، مشارکتی است برای راهی آنان از شر نظام فعلی.

ثانیاً: برای بیرون آمدن از پراکندگی فعلی مبرم ترین وظیفه عبارت است از عزیزت از مطالبات جاری و بی واسطه کارگران و سازماندهی نیروی کار بر محور همین مطالبات در راستای ایجاد تشکل های مستقل پایه ای کارگری.

ثالثاً: نظر به این که بخش های مختلف نیروی کار مطالبات واحدی ندارند، شرایط و امکانات مبارزه آنها برای مطالبات شان یکسان نیست، و عملی شدن مطالبات کارگری بخش های مختلف نیروی کار تاثیرات یکسان، پیش شرط های واحد و بنابراین واکنش و مقاومت یکسانی بر نمی انگیزد، سازماندهی کارگری تنها می تواند بر اساس شناخت دقیق و موقعیت هر بخش از نیروی کار کشور بنا شود. مثلاً سازماندهی توده کارگران اسیر قراردادهای موقت ۲۹ روزه یا سه ماهه یا کارگران پیمانی که به طرز بسیار وحشیانه ای مورد بهره کشی قرار دارند، الزاماً همان شکل سازماندهی بخش برنشته طبقه کارگر نیست. یا مثلاً مناسب ترین شیوه سازماندهی کارگران زن خانگی سازماندهی براساس محل زندگی است، یا تجربه نشان می دهد که برای سازماندهی بخشی از نیروی کار که مشاغل ثابت و محل کار واحد ندارد، پاتوق های تقریباً ثابت نقطه عزیزت خوبی است. در حالی که در برخی از واحدهای تولیدی متوسط سازماندهی بر اساس محیط کار همچنان می تواند نتایج موثرتری داشته باشد.

**پاسخ دوم:** مبارزات خودانگیخته کارگران ما قبل از هر چیز موقعیت دشوار طبقه کارگر در مقابل تهاجم سازمان یافته دولت و کارفرمایان و



اراده یا صرفاً بر پایه ملاحظات ایدئولوژیک و آرمانی، شوراهای را به ارگان سازش تبدیل می‌کند.

ثالثاً، اگر منشأ شکل‌گیری شوراهای مشابه ارگان‌های اقتدار کارگری، شرایط ویژه انقلابی است، منشأ شکل‌گیری تشکل‌های مستقل پایه‌ای طبقاتی مزد و حقوق بگیران، منافع اخص طبقاتی این طبقه به عنوان فروشنده نیروی کار در هر شرایطی است. به همین دلیل تقلیل‌گرایی ابهام‌آمیزی است اگر شکل‌گیری آنها صرفاً به شرایط عادی فروکاسته شود. سندیکاها تا زمانی که منافع فروشنندگان نیروی کار مبارزه جمعی آنها را در برابر کارفرمایان و دولت الزامی می‌سازد، بستر و زمینه شکل‌گیری دارند. و اتفاقاً سست‌تر شدن فشار سرکوب در نظامی چون جمهوری اسلامی که تشکل مستقل طبقاتی را اصولاً برنمی‌تابد می‌تواند به شکل‌گیری سندیکاها شتاب بدهد. بنابراین حتی شکل‌گیری قدرت دوگانه هم به معنای پایان دوره تلاش برای تشکیل سندیکاها نیست و مغایرتی با تشکل شوراهای در این دوره خاص ندارد. کارگران در همه دوره‌ها و در هر شرایطی مطالباتی اساسی و پایدار دارند و باید بتوانند تشکل‌های پایه‌ای خود را هم برای مبارزه در راه تحقق آنها داشته باشند.

حل پیشاپیش و ذهنی فاصله‌ای که احیاناً میان منافع عمومی کل طبقه کارگر در دوره خیز برای قدرت با منافع صنفی بخش‌های مختلف این طبقه در همین دوره می‌تواند بوجود بیاید، آن هم در قالب انتخاب شورا به جای سندیکا، هم مبارزه برای شوراهای و هم مبارزه برای سندیکاها را تضعیف می‌کند. زیرا شوراهای به صرف شکل‌گیری در شرایط قدرت دوگانه و به صرف معطوف بودن به حل مسأله قدرت سیاسی، خود به خود معادل نمایندگی درست منافع عمومی کل طبقه کارگر نیستند. سندیکاها هم به صرف شکل‌گیری بر بستر منافع اخص فروشنندگان نیروی کار، خود به خود معادل بخشی‌نگری و مقیدات صنفی نیستند. این نه شوراهای و نه سندیکاها، بلکه معمولاً احزاب کارگری هستند که حمایت از منافع عمومی کل طبقه کارگر در هر موقعیتی را در صدر وظایف خود قرار می‌دهند. از این رو گرایشاتی در جنبش کارگری ما که نقداً از شوراهای و جنبش‌شورایی به عنوان بدیل سندیکاها جانبداری می‌کنند در واقع آرزوهای حزبی خود و انتخاب مجرد ایدئولوژیک خویش را جایگزین عزیمت از هستی اجتماعی کارگر به عنوان فروشنده نیروی کار می‌سازند و به همین دلیل غالباً در حمایت از منافع عمومی طبقه کارگر نیز ناکام می‌مانند.

**پاسخ پنجم:** فعالیت‌هایی که در خارج از کشور برای حمایت از مبارزات کارگران ایران صورت گرفته در مجموع تأثیرات مثبتی داشته است. جمهوری اسلامی مخصوصاً نسبت به رسانه‌های شدن پرونده‌های فعالین کارگری و قرار گرفتن آنها در کانون توجه رسانه‌های برون مرزی و سازمان‌های بزرگ و نیرومند کارگری در سطح جهان حساس است و تجربه کارزارها نشان می‌دهد که در مواردی در برابر اعتراض به سرکوب‌ها به عقب نشینی‌هایی دست زده است. تردیدی نیست که هر چه فشار سازمان یافته‌تر و گسترده‌تر باشد بازتاب‌های وسیع‌تری نیز خواهد داشت. این امر نیازمند آن است که اولاً و در گام نخست اتحاد عمل همه نیروهای حامی مبارزات کارگری در خارج از کشور گسترش یابد. حمایت و پشتیبانی از مبارزات کارگری در ایران می‌تواند اصلی‌ترین اهرم نزدیکی و اتحاد عمل نیروهای چپ و سوسیالیست در خارج از کشور و یک معیار عملی در طرد فرقه‌گرایی باشد. ثانیاً، سرکوب اعتراضات کارگران، بازداشت و صدور احکام سنگین برای فعالین کارگری از مظاهر آشکار و فاحش نقض حقوق بشر است و بنابراین فقط امری مربوط به نیروهای چپ نیست. هر چند چپ باید پیش‌تاز جا افتادن این حقیقت انکار ناپذیر باشد که بدون دفاع از حقوق کارگران نمی‌توان مدافع واقعی حقوق بشر بود. زیرا دفاع واقعی از حقوق بشر جز دفاع بی‌قید و شرط از حقوق انسانی همه و مطلقاً همه افراد بشر چیز دیگری نیست. نمی‌توان مدافع حقوق بشر بود و به رنج‌ها و بی‌حقی بخش‌بزرگی از افراد بشر بی‌اعتنا بود. این پیش‌تازی از یک سو بستر شکل‌گیری یک جنبش رادیکال دمکراتیک را در دفاع از حقوق انسانی و لاجرم حقوق کارگران و زحمتکشان فراهم می‌سازد و از سوی دیگر میدان مانورهای ریاکارانه قدرت‌های دیکتاتوری یا

وضعیت تدافعی جنبش کارگری را بازتاب می‌دهد. واقعیت این است که مجموعه اعتراضات کارگری تاکنون نتوانسته است این وضعیت را دگرگون کند. رواج بیش از پیش مشاغل موقت، قراردادهای سفید امضا و پیمانی که سند بی‌حقی و وحشتناک بخش بزرگی از کارگران ایران به شمار می‌رود گوشه‌ای از این وضعیت را بازتاب می‌دهد. ابعاد فاجعه در حدی است که براساس آمار رییس اتحادیه کارگران قراردادی و پیمانی "در حال حاضر ۸۵ درصد از کارگران کشور در حالت قراردادی و پیمانی به سر می‌برند." این واقعیت نیز که بخش اصلی اعتراضات کارگری سال گذشته بر محور دریافت حقوق معوقه استوار بوده گوشه‌ای دیگر از موقعیت دشوار طبقه کارگر ایران را نشان می‌دهد. با این همه در حرکات کارگری یک سال اخیر دو پدیده امیدبخش به چشم می‌خورد که عبارت است از الگوپردازی در حرکت به سمت سازمان‌یابی مستقل کارگری و همبستگی رشته‌ای با اعتراضات کارگری. مثلاً حمایت کارگران پتروشیمی‌های تبریز و شیراز از اعتراضات یازده روزه کارگران پتروشیمی بندر ماهشهر اگر به سرمشقی برای رشته‌های دیگر کار تبدیل شود می‌تواند پایه حرکت‌های حمایتی رشته‌ای و اعتراضات فراکارخانه‌ای قرار گیرد. فراتر رفتن اعتراضات از سطح واحدهای منفرد تولیدی بویژه بر اساس پیوندهای درونی رشته‌های واحد کار، گام مهمی در شکل‌گیری حرکت جمعی‌تر و عامل مهمی در اثرگذارتر شدن اعتراضات کارگری است.

**پاسخ سوم:** دو سندیکای شرکت واحد تهران و نی شکر هفت تپه با وجود سرکوب بیرحمانه رژیم و با وجود هزینه‌های گزافی که پایه‌گذاران این سندیکاها تاکنون پرداخته‌اند و همچنان می‌پردازند، توانسته‌اند نمونه‌های درخشانی در اثبات این واقعیت باشند که حتی در سخت‌ترین شرایط و زیر سرکوب مداوم رژیمی‌ها و وحشی‌ها با مشخصات جمهوری اسلامی نیز می‌توان به صورتی مستقل متشکل شد و برای حقوق پایه‌ای کارگران مبارزه کرد. اعلام موجودیت دو هیات موسس یکی برای ایجاد سندیکای کیف و کفش زنانه مهرانه شوستر، دیگری برای تاسیس سندیکای کارگران شرکت مخابرات شهرستان اندیمشک نشان می‌دهد که تشکیل سندیکا در درون محیط کار به عنوان یک راهکار موثر برای رسیدن به خواسته‌های جمعی کارگران به تدریج و با وجود فشار بیرحمانه دستگاه سرکوب رژیم در میان کارگران جا باز می‌کند و به الگویی برای سازمان‌یابی مستقل در مبارزه موثر در جهت مطالبات پایه‌ای صنفی و طبقاتی تبدیل می‌شود.

**پاسخ چهارم:** شوراهای و جنبش‌شورایی نمی‌توانند بدیل سندیکاها و اتحادیه‌ها و جایگزین آنها باشند. اولاً به این خاطر که این دو، سطوح متفاوتی از سازماندهی کارگران در شرایطی متفاوت هستند. بطور کلی تفاوت موقعیت بخش‌های مختلف طبقه کارگر، از نظر رشته و ساختار کار، تفاوت درجه حساسیت در ارتباط با کارکرد نظام سرمایه‌داری و یکسان نبودن درجه آگاهی همه کارگران سطوح متفاوت سازمان‌یابی کارگران را اجتناب ناپذیر می‌سازد. بطور مشخص نیز سندیکاها برای مبارزه جمعی کارگران بر محور مطالبات بی‌واسطه شان شکل می‌گیرد.

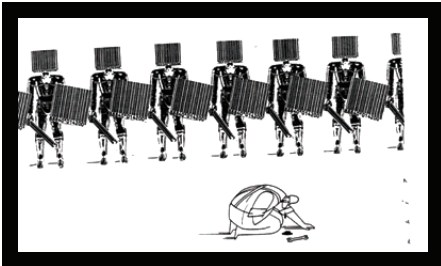
ثانیاً: شوراهای زمانی ممکن است شکل بگیرند که مسأله تعیین تکلیف با قدرت حاکمه به شکل بلافاصل در دستور قرار بگیرد و یا حداقل قدرت دوگانه شکل گرفته باشد. به خاطر فقدان همین شرایط است که بیش از دو دهه حمایت نظری و تلاش عملی عده‌ای از فعالان کارگری برای برپایی شوراهای انقلابی نتوانسته است عملاً شوراهایی که بتوانند ارگان‌های اقتدار کارگری و معطوف به کسب قدرت باشند در جامعه ما ایجاد کند؛ در حالی که تلاش‌های بخشی دیگر از فعالین کارگری برای سازماندهی کارگران بر محور مطالبات پایه‌ای و صنفی / طبقاتی آنان پاسخ داده و نتوانسته است حداقل موجودیت مستقل دو سندیکای شرکت واحد و نی شکر هفت تپه را به رژیم اسلامی تحمیل کند. تنها شوراهای شناخته شده موجود و دارای کارکرد در شرایط حاضر در کشور ما شوراهای سازش با رژیم یا همان شوراهای اسلامی کار هستند. تلاش برای شکل دادن به شوراهای انقلابی در غیاب قدرت دوگانه، آن هم به ضرب

امپریالیستی را که حقوق بشر را به ابزار معامله و اهرم امتیازگیری از یکدیگر تبدیل کرده اند محدود می‌کند. همین رویکرد است که در جلب حمایت بین‌المللی از مبارزات کارگران ایران باید لحاظ شود.

**پاسخ ششم:** هدفمند کردن یارانه‌ها وضع کارگران و زحمتکشان را بی‌تردید وخیم‌تر کرده است. اولاً: با رها شدن حامل‌های انرژی و آب، همچنین حذف یارانه نان و شیر، هزینه تولید افزایش یافته است. در نتیجه ورشکستگی صنایع ایران که بدون افزایش هزینه تولید نیز در اثر تحریم اقتصادی و قاچاق کالا در وضعیت بحرانی دست و پا می‌زد با هدفمند شدن یارانه‌ها شتاب یافته است. حالا تقریباً روزی نیست که خبر تعطیلی واحدهای تولیدی و اخراج کارگران انتشار نیابد. ثانیاً: با "هدفمند شدن یارانه‌ها" انرژی ارزان که از مزیت‌های اقتصاد بحران زده ایران بود از دست رفته است. جای خالی این مزیت عملاً با تشدید بهره‌کشی از نیروی کار و ارزان‌تر کردن قیمت فروش نیروی کار پر می‌شود. اصلاحیه قانون کار که اکنون با شتاب در دست بررسی است، نمونه‌ای از تلاش برای قانونیت دادن به بردگی و بی‌حقی بیشتر کارگران است. در این اصلاحیه تشدید رقابت بین کارگران شاغل و ارتش ذخیره بیکاران، باز تر کردن دست دولت و کارفرمایان در اخراج کارگران، قانونیت دادن به اخراج کارگران معترض و حذف بخشی دیگر از بازمانده‌های حقوق قانونی کارگران به نام افزایش بهره‌وری مطرح شده است. بنابراین از این جنبه نیز وضعیت نیروی کار کشور بدتر شده است. ثالثاً: اگر چه وضع یارانه نازکی از فقیرترین مردم محروم از هر گونه درآمدی، با دریافت یارانه نقدی به مصداق بالاتر از سیاهی رنگی نیست اصولاً نمی‌توانسته است بدتر شود، اکثریت کارگران و زحمتکشان بار اصلی گرانی و تورم ناشی از هدفمندی یارانه‌ها را به دوش می‌کشند. زیرا برخلاف بازار و کارفرمایان که می‌توانند افزایش قیمت‌ها را با کسیدن روی قیمت‌های محصولاتشان جبران کنند هیچ‌اثری برای مقابله با افزایش قیمت‌ها جز گران‌تر کردن نرخ فروش نیروی کارشان ندارند. اما در شرایط بیکاری میلیونی، رقابت تشدید و بیرحمانه موجود بر سر به دست آوردن کار، و در حالی که حمله تازه‌ای برای بدتر کردن همین شرایط موجود به نام اصلاح قانون کار نیز آغاز شده است، عملاً قدرت چانه‌زنی موثری برای افزایش نرخ فروش نیروی کار خود ندارند. بنابراین از این جنبه نیز آنها قربانیان اصلی هدفمندی یارانه‌ها هستند. علاوه بر این باید توجه کرد که هدفمندی یارانه‌ها تاکنون به شیوه مرحله‌ای به اجرا گذاشته شده و رژیم از ترس شعله‌ور شدن اعتراضات توده‌ای در این زمینه به شیوه مصلحت‌جویانه پیشروی کرده است. درآمدهای پیش‌بینی شده از محل برچیدن یارانه‌ها نیز به اعتراف خودشان تاکنون به دست نیامده است و بنابراین ناچار شده‌اند از منابع دیگری برداشت کنند که بی‌تردید پیامدهای دامنه‌داری به همراه خواهد داشت. بی‌دوام بودن این وضعیت باعث شده است که کاهش شدید میزان یارانه‌های نقدی پرداختی یا افزایش دوباره قیمت‌ها یا ترکیبی از این دو راه را تدارک ببینند. بدون هیچ تردیدی می‌توان گفت که گسترش شکاف طبقاتی، افزایش بیکاری، تشدید فقر و تهیدستی مردم پیامدهای اجتناب‌ناپذیر ادامه اجرای این طرح در آینده است. بنابراین اگر اعتراضات وسیعی با هدف واداشتن رژیم به عقب نشینی از این طرح و کنار گذاشتن آن صورت نگیرد، وضع مردم از این هم که هست بدتر خواهد شد. نافرمانی مدنی گسترده بر سر نپرداختن قبض‌های گاز و آب و برق که سازمان‌ها در آستانه اجرای طرح هدفمندی یارانه‌ها بر آن تأکید کرد، نشان داده است که نارضایتی بزرگی در میان مردم نسبت به این طرح وجود دارد. از این رو بهره‌برداری از این ظرفیت برای مقابله با تهاجم لجام‌گسیخته رژیم به سطح معیشت مردم همچنان از اهمیت حیاتی برخوردار است.

**پاسخ هفتم:** افزایش نسبی وزن مطالبات و خواست‌های کارگری در انقلاب‌های تونس و مصر نسبت به اعتراضات سال ۸۸ در ایران محصول شرایط متفاوت آنهاست. اولاً جنبش ضد دیکتاتوری سال ۸۸ در ایران از درون شکافی در درون حاکمیت در جریان تقلب انتخاباتی با شعار رای من کو بیرون زد. این جنبش البته به سرعت رادیکال شد و بر محور شعار مرگ

بر اصل ولایت فقیه هسته اصلی قدرت را نشانه گرفت، ولی رادیکال شدن آن نتوانست با گسترش دامنه جنبش همراه شود و از این رو زیر فشار سرکوب شدید و بیرحمانه فروکش کرد، در حالی که در تونس و مصر اعتراضات اساساً علیه بیکاری و تورم بود که آغاز شد و با سرعتی حیرت‌انگیز که در عین حال پوسیدگی دیکتاتورهای این کشورها را عیان می‌ساخت به شکل‌گیری موقعیت انقلابی و سقوط دیکتاتورها انجامید. فراموش نباید کرد که در مصر کار سقوط مبارک فقط ۱۸ روز طول کشید. ثانیاً در ایران خصلت تاریک اندیشی مذهبی رژیم، و سرکوب دامنه‌دار و مداوم اصلی‌ترین مظاهر زندگی مدنی، وزن مخصوص مطالبات مدنی لایه‌های میانی جدید را افزایش داده و این در جنبش ضد دیکتاتوری سال ۸۸ نیز بازتاب یافت، در حالی که در مصر و تونس اصولاً سرکوب سیاسی با سرکوب دامنه‌دار مدنی همراه نبوده است. ثالثاً: جمهوری اسلامی رژیم یکپارچه‌ای نیست. نابهنگامی‌اش در حوزه فرهنگی، ضدیت دائمی‌اش با



تجلیات زندگی مدنی، ناتوانی‌اش در پاسخ به نیازهای توسعه اقتصادی و اجتماعی دائماً به شکل اختلافات و تشکیلات باندها و دسته‌بندی‌های تازه رقیب و حتی متخاصم در درون آن بازتولید می‌شود و این وضعیت علیرغم سرکوب شدید و بی‌وقفه در مقیاس توده‌ای، شکاف در میان بالایی‌ها را به مجرای و فرصتی برای بیرون زدن اعتراضات در پائین تبدیل می‌کند، در حالی که دیکتاتوری‌های تونس و مصر دیکتاتوری‌های یکپارچه وابسته‌ای بودند که بدون مشاجرات دامنه‌دار میان بالایی‌ها و شکاف‌های برجسته قابل بهره‌برداری در پائین، از طریق تحمیل اختناق بر مردم حکومت می‌کردند، در نتیجه وقتی اعتراضات از پائین آغاز شد، سرعت و به شیوه انقلابات کلاسیک در برابر کلیت دیکتاتوری قرار گرفت. در جنبش ضد دیکتاتوری سال ۸۸ این انسجام و یک‌دستی وجود نداشت. رابعاً: رژیم‌های تونس و مصر رژیم‌هایی وابسته به امپریالیسم بودند و این وابستگی مبارزه علیه دیکتاتوری را با مبارزه علیه امپریالیسم همسو می‌ساخت، در ایران، جنبش ضد دیکتاتوری سال ۸۸ علیه رژیم تاریک اندیش و سرکوبگری بود که با امپریالیسم و متحدان آن بر سر برنامه هسته‌ای، سیاست منطقه‌ای، نفوذ در خاورمیانه و نقش اسرائیل درگیر بود و بنابراین نه تنها همسویی انقلابات مصر و تونس در مورد نقش و جایگاه قدرت‌های خارجی در حمایت از دیکتاتوری در آن وجود نداشت که برعکس امپریالیسم و متحدانش خواستار سرنگونی جمهوری اسلامی بوده و در نتیجه با بخشی از مخالفان آن همسو بودند. این همسویی ناخواسته، پیامدهای متناقضی داشته است. وجود توهم ناسیونالیستی نسبت به این که شاید پیوستن به مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی، استقلال و موجودیت کشور را به مخاطره دچار کند از سوی بخشی هر چند محدود از مردم، عدم موضع انتقادی نسبت به سیاست‌های تجاوزکارانه امپریالیسم در برابر ایران و منطقه از سوی بخش دیگری از مخالفان رژیم، شکاف میان این هر دو بخش با گرایش دیگری که از هر دو فاصله داشت، بخشی از این پیامدها بوده که در جنبش ضد دیکتاتوری سال ۸۸ بازتاب یافتند. خامساً: جنبش ۸۸ ایران شورشی بود علیه یک دیکتاتوری رانت‌خوار نفتی که در آن مواضع کلیدی اقتصاد زیر کنترل مستقیم و غیر مستقیم دستگاه‌های مختلف دولتی و شبه دولتی قرار دارند و رژیم با استفاده از اهرم‌های اقتصادی خود کوشید از همزمانی و همگرایی نارضایی‌های سیاسی و نارضایی‌های اقتصادی مردم جلوگیری کند. در حالی که انقلاب‌های

در این شرایط یکی از راه‌های پیشبرد تشکل یابی کارگران کارگاه‌های کوچک، تمرکز بر سازمان یابی کارگری در سطح محیط زندگی و در محلات است. به طور کلی سازمان دهی براساس محیط زندگی به چهار دلیل اهمیت اساسی دارد. الف: تغییرات ناشی از ساختار کار و ویژگی‌های تراکم زیستی. ب: سرکوب سیاسی متمرکز و نظام یافته در برخی از محیط‌های بزرگ و حساس کارگری ج: وجود رشته‌های کار مرتبط با محیط زندگی که به شکلی تقریباً مستقل از ساختار رسمی اشتغال وجود دارد، و به این زودی از دست آن خلاص نخواهیم شد و به سادگی هم رسمیت نخواهد یافت. د: نقش مطالبات بی واسطه در سطح محیط زندگی زحمتکشان برای تقویت مبارزه کارگری.

اصلی‌ترین تغییرات ساختار کار ایجاد مجموعه‌ای از مشاغل موقت یا پاره وقت، مشاغل روزمزد یا بر اساس ساعت کار، ایجاد فضای کار رایگان به نام برخورداری از بیمه بیکاری یا تمدید مهلت حق دریافت بیمه بیکاری و نظایر آن است که به طور عمومی در دوره تهاجم نئولیبرالی به دستاوردهای مبارزات کارگری در سرمایه داری‌های پیشرفته گسترش یافته و خطوط و جوانبی از این طرح‌ها اکنون به شکل جا افتاده‌ای در ایران مورد بهره برداری قرار می‌گیرد. یک نمونه آن کار کشیدن از دریافت کنندگان کمک هزینه‌های کمیته امداد خمینی است که تحت عنوان توانمندسازی یا آموزش کار در واحدهای تولیدی آن به صورت دوره‌ای یا نیمه وقت صورت می‌گیرد. طرح احیای نظام استاد شاگردی و طرح دور کاری دو نمونه دیگر است. این تغییرات به شکل گیری لایه‌ای از کارگران کمک برده است که محروم از حداقل امنیت شغلی مانند توده بزرگ سحابی بر محور بخش برنشسته طبقه کارگر و هنوز برخوردار از مزایای کار رسمی و استخدامی گرد آمده است. این توده بزرگ کارگری به خاطر فقر و تهیدستی از نظر جغرافیایی به شکلی متراکم در محلات فقیر در حاشیه شهرهای بزرگ جمع شده است. این توده پر شمار کارگری را معمولاً نمی‌توان در سطح کارگاه‌های کوچک یا در سطح محل کار که غالباً ثابت هم نیست سازمان داد. بهترین محل سازماندهی این بخش از نیروی کار کشور در خارج از محیط کار، در مراکز سنتی تجمع آنان در حاشیه محلات یا مراکز کارمایی یا پاتوق هاست.

عامل دومی که سازماندهی در خارج از محیط کار را در کانون توجه قرار می‌دهد سرکوب سیاسی متمرکز و نظام یافته در بخشی از محیط‌های بزرگ کار در کشور ماست. در این محیط‌ها به خاطر حساسیتی که ادامه کار این واحدها برای رژیم دارد، حراست بشدت هر نوع تحرک کارگری را کنترل می‌کند. درهم شکستن همبستگی درونی نیروی کار این واحدها نیز از طریق نظام چند طبقه‌ای از تبعیض و رده بندی شاغلین از نظر حقوق و مزایا به موازات کنترل شدید از طریق حراست و با استفاده از اهرم تشکل‌های وابسته به رژیم در محیط کار به پیش برده می‌شود. این دسته از محدودیت‌ها را می‌توان از طریق سازماندهی در محیط زندگی تا حدودی برطرف کرد. مثلاً پایه‌های اصلی تشکیل یک سندیکای کارگری در بعضی از خودروسازی‌ها شاید بشود از طریق ارتباط کارگران در محیط زندگی شان کم در دستر و با مزاحمت کمتری ریخته شود تا در درون خود کارخانه و زیر کنترل دوربین‌های مدار بسته. ایستگاه‌های محل سوار شدن کارگران برای رفتن به کار معمولاً مراکز تشخیص میزان تراکم محیط زندگی کارگران هر واحد تولیدی در شهرک‌های کارگری هستند و در مواقعی که سازماندهی در محیط کار با سرکوب متمرکز روبرو می‌شود عزیزت گاه‌هایی برای تمرکز اراده سازمان‌گرا نه در محیط زندگی و در شهرک‌های کارگری به شمار می‌روند.

از دیگر تبعات ساختار فعلی نیروی کار که بحران دامنه دار اقتصادی در ایران آن را تشدید کرده است وجود رشته‌های کار مرتبط با محیط زندگی است که، تا حدودی و در بعضی موارد حتی به طور کامل مستقل از ساختار رسمی اشتغال است. قالی باقان، مشاغل خانگی سفارشی نظیر بافندگی، خیاطی، خدمتکاری، رختشویی، آشپزی در جشن و عزا، بسته بندی برای شرکت‌های غذایی و نظایر این‌ها از جمله مشاغل است که در آنها محیط کار و زندگی کارگران تقریباً ادغام شده است. این بخش از نیروی کار معمولاً نه از پوشش بیمه مناسبی برخوردارند، نه دستمزد کافی

تونس و مصر علیه دیکتاتوری‌هایی برخاستند که از قدرت مانور دولت‌های نفتی برخوردار نبودند. علاوه بر همه این‌ها باید عدم تحمل هر نوع تشکل مستقل در محیط کار و زیست کارگران و زحمتکشان از طرف رژیم؛ و نبود یک نیروی سیاسی - اجتماعی پیوند دهنده شاخه‌های مختلف اعتراضات مردم که بتواند مبارزات معطوف به آزادی‌های سیاسی و مدنی را با مبارزات معطوف به برابری اجتماعی و رهایی از بهره‌کشی طبقاتی پیوند بزند، در نحوه حضور کارگران و زحمتکشان در جنبش سال ۸۸ و عدم طرح مطالبات اخص آنها در نظر داشت.

**پاسخ هشتم:** تردیدی وجود ندارد که سرکوب و قهر پلیسی در شرایط کیفیت و کمیت اعتراضات کارگری و شکست یا پیروزی این اعتراضات نقش اساسی دارد. همچنان که درجه سازمان یابی و قدرت چانه زنی کارگران، و شدت فشار ناشی از بحران اقتصادی در موقعیت عمومی جنبش کارگری در ایران نقش دارد. با این وجود وضعیت کنونی جهان سرمایه داری را نیز در شکل دادن به موقعیت فعلی جنبش کارگری ایران نمی‌توان نادیده گرفت. نباید فراموش کرد که ایران در حال حاضر برنامه تعدیل ساختاری صندوق بین‌المللی پول را اجرا می‌کند که اجرای آن در همه جا عامل گسترش شکاف طبقاتی و حذف تعهدات اجتماعی دولت شده است. حمله به سطح معیشت کارگران و زحمتکشان، جوانان و زنان از محورهای اصلی این برنامه است. یک نمود آشکار این تهاجم در ایران رواج بیش از پیش مشاغل پیمانی و قراردادهای موقت است که امنیت بخش بزرگی از کارگران را عملاً نابود کرده و دست کارفرمایان و دولت را بازگذاشته است تا با کارگران کشور بدتر از برده رفتار کنند. تازه اگر طرح هدمندی یارانه‌ها متوقف نشود و مراحل بعدی آن نیز به اجرا گذاشته شود، میزان تاثیرپذیری اقتصاد ایران از نوسانات قیمت در بازارهای جهانی نیز با همسطح شدن قیمت‌های حامل‌های انرژی، آب، گندم، شیر و کالاهای حیاتی مصرفی دیگر افزایش می‌یابد و این تاثیرات بر عوارض تحریم اقتصادی و قاچاق گسترده کالا افزوده خواهد شد.

**پاسخ نهم:** این پرسش که سازماندهی کارگران در کارگاه‌های کوچک چگونه می‌تواند صورت بگیرد، به خاطر ساختار نیروی کار در ایران از اهمیت فوق‌العاده برخوردار است، زیرا سازمان دهی موفقیت آمیز این بخش از توده طبقه کارگر، بخش مهمی از معضل سازماندهی نیروی کار را برطرف می‌کند. هم به این دلیل و هم به خاطر کم توجهی رایج به سازماندهی در خارج از محیط کار، لازم است همفکری و مشورت در مورد نحوه سازمان یابی کارگاه‌های کوچک در کانون توجه همه فعالین کارگری قرار بگیرد و همه تجربه‌های موجود گردآوری شده و تعمیم یابد. مشکل اساسی که در مورد سازمان دهی کارگری در واحدهای کوچک وجود دارد این است که در شرایطی که جامعه با لشکری انبوه از بیکاران روبروست آستانه تحمل استثمار و حق‌کشی مدیران و کارفرمایان در میان کارگران از ترس از دست دادن کار و پرتاب شدن به گردونه بیکاران بیشتر است. کوچک بودن کارگاه‌ها در عین حال قدرت چانه زنی کارگران را پائین می‌آورد و باعث می‌شود که صدایشان به جایی نرسد. بی دلیل نیست که بخش عمده اعتراضات کارگری که گزارش می‌شود مربوط به واحدهایی است که بیش از ده کارگر دارند و اخبار کارگاه‌های کوچک تر به ندرت شنیده می‌شود. و بی دلیل نیست که شکل عمده حرکت در واحدهای متوسط تولیدی اعتراض دسته جمعی است اما در واحدهای کوچک شکایت رسمی به مراجع دولتی است. از دیگر مشکلات سازماندهی واحدهای کوچک این است که این سازماندهی چون خصلت فراکارخانه‌ای آن به نقطه شروع سازماندهی نزدیک تر است تا نقطه پیشروی بعدی، نسبت به سازماندهی در محیط کار کارخانه‌های متوسط و بزرگ به سطح بالاتری از آگاهی طبقاتی نیاز دارد. در حالی که وسعت روابط اجتماعی بالقوه کارگران در واحدهای بزرگ تر تولیدی محیط مناسب تری برای رشد آگاهی طبقاتی آنان فراهم می‌کند تا کارگاه‌های کوچک و منزوی با تعدادی انگشت شمار کارگر.

دریافت می‌کنند و نه مشاغل آنها به سادگی رسمیت خواهد یافت. این کارگران را که زنان بخش عمده آن را تشکیل می‌دهند بر اساس پیوندهای محل زندگی می‌توان سازمان داد.

سرانجام این که، نقش مطالبات بی‌واسطه در سطح محیط زندگی زحمتکشان را در تقویت مبارزه کارگری نمی‌توان از قلم انداخت. بخش عمده کارگران واحدهای کوچک، زنان سرپرست خانوار و کارگران مشاغل غیررسمی خانگی، در محلات فقیرنشین علاوه بر بهره‌کشی در کار مطالبات بی‌واسطه‌ای نیز دارند که تنها در سطح محلات می‌تواند سازماندهی شود. در سازماندهی در سطح محلات زحمتکش نشین هیچ نسخه‌ای از پیش تعیین شده یا طرح‌های طلایی حاضر و آماده‌ای که گویا فقط باید اجرا شود وجود ندارد. آنچه روشن است این است که هر طرح سازمان‌گرا نه باید بر مطالبه فوری، اصلی و نیاز بلافاصل مردم هر منطقه بنا شود. سازماندهی در سطح محلات حلقه‌ای است که می‌تواند به روند تشکل‌یابی مستقل کارگران و زحمتکشان کشور و ایجاد سنگرهای مقاومت و پایداری در برابر تهاجم دولت و کارفرمایان کمک کند و از این رو مهم است تا هر چه بیشتر در کانون توجه فعالین کارگری قرار بگیرد.

**پاسخ دهم:** از ضعف‌های بزرگ جنبش کارگری ایران کم توجهی به سازماندهی زنان به عنوان بخش مهمی از این جنبش است. این ضعف دلایل روشنی دارد و بی‌تردید موقعیت فرودست تر زنان در بازار کار نقش مهمی در آن ایفا می‌کند. از سوی دیگر گسترش و رسوخ هر چه بیشتر ایده برابری زنان و مردان در درون جنبش کارگری نیز که می‌تواند بخشی از ضعف این جنبش را در حوزه سازماندهی زنان برطرف سازد نیازمند جهت‌گیری هر چه بیشتر جنبش زنان به سمت اعماق و توجه بیشتر به شرایط زنان کارگر است. در حقیقت بهبود عمومی نقش و جایگاه زنان زحمتکش در جنبش کارگری از نقاط اصلی اتحاد پایدار جنبش کارگری و جنبش زنان است و این شدنی نیست مگر این که جنبش زنان ما نیز از خواست‌های محدود و آرایش دفاعی کنونی خویش فراتر رود و نیاز خود به توده‌ای تر را از طریق نفوذ عمیق تر در میان زنان کارگر و زحمتکش عملی سازد. واقعیت این است که جنبش محدود مانده در میان زنان تحصیل کرده متعلق به طبقات میانی و بالا نمی‌تواند فاعل انقلاب بزرگی باشد که ما در نظام ارزشی و فرهنگی به آن نیاز داریم. جنبش زنان ایران اکنون تثبیت شده تر و رزمنده تر از آن است که به سرنوشته مصیبت بار زنان زحمتکش بی‌اعتنا بماند. این جنبش به مرحله‌ای رسیده است که برای گستراندن و توانمندتر ساختن خود به چرخش قاطع به چپ و به درآمیختن با پیکارهای طبقاتی کارگران و زحمتکشان نیاز دارد. تمرکز روی مسائل و شرایط این چرخش باید یکی از اولویت‌های اصلی ما باشد. جنبش زنان در درآمیختگی با پیکارهای طبقاتی کارگران و زحمتکشان این جنبش را فمینیستی می‌کند و خود نیز از رهگذر آن با نیروی وسیع زنان زحمتکش و حضورش در میدان مبارزه برای حقوق برابر نیرومندتر می‌شود.

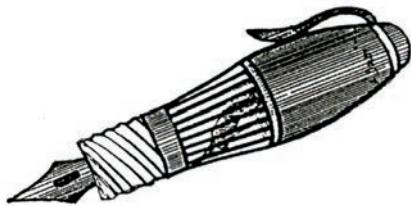
**پاسخ یازدهم:** بخش‌های مختلف نیروی کار ایران به علت موقعیت کناری شان از قدرت تاثیرگذاری یکسانی برخوردار نیستند. نقش نیروی کار بخش خدمات، بویژه بخش‌هایی که کارکرد آنها با چرخش عادی زندگی شهری گره خورده است به موازات رشد شهرها و گسترش شهرنشینی افزایش یافته است. این افزایش در آمارهای مربوط به جایگاه بخش‌های مختلف اقتصاد در تولید ناخالص ملی نیز بازتاب یافته است. براساس آمار بانک جهانی در سال ۲۰۰۷ سهم بخش خدمات شامل خدمات دولتی در تولید ناخالص داخلی ایران به بیش از ۵۶ درصد رسیده است. این سهم برای بخش نفت و گاز به ۲۵ درصد و برای بخش کشاورزی به حدود ده درصد رسیده است. البته دامنه تاثیرات بخش خدمات فقط با رشد کمی آن تعریف نمی‌شود، بلکه دامنه تاثیرات اجتماعی است که عامل تعیین‌کننده به شمار می‌رود. مثلا یک اعتصاب مشترک کارکنان بخش مترو و اتوبوس رانی تهران می‌تواند پایتخت ۱۲ میلیونی را برای ساعت‌ها فلج کند و خسارت هنگفت و ضربه سنگینی به دولت وارد سازد، در حالی که یک

آرژ شماره‌ی ۱۰۷

اعتصاب کارگری در یک واحد تولیدی مستقر در حاشیه شهر هر چند به متوقف شدن روند تولید در آن واحد بیانجامد اما دامنه تاثیرات آن در سطح همان واحد محدود می‌ماند. معلمان ایران اگر یک روز اعتصاب سراسری صورت دهند، خبر اعتصاب و مطالباتی را که پایه آن شده است را به هیچ وجه نمی‌توان پنهان کرد، اما اعتصاب کارگران یک کوره پزخانه الزاما چنین نیست. رفتگران یک هفته اگر در اعتراض به عدم دریافت دستمزد از خالی کردن زباله‌ها خودداری کنند، تمام شهر به زباله‌دانی تبدیل خواهد شد و کارفرما و دولت نه فقط با خود کارگران اعتصابی که با نیروی متراکم نارضایتی توده‌ای و داوری مردم روبرو می‌شوند، در حالی که اعتصاب یک واحد سنگبری یا مرغداری یا تولید کاشی چنین دامنه تاثیرات گسترده‌ای ندارد. اهمیت بخش خدمات در مجموعه مبارزات طبقه کارگری اکنون در حدی است که بعید است بدون تحرک وسیع آن جنبش کارگری اصولا بتواند از موقعیت تدافعی کنونی به موقعیت تعرضی در آینده گذر کند.

**پاسخ دوازدهم:** تغییرات دامنه دار در ساختار نیروی کار، در مفهوم کار و پیوند فزاینده کاریدی و فکری در متن پیشرفت‌های تکنولوژی و فن‌آوری در بسیاری از رشته‌های خدمات و صنعت در طی دهه‌های اخیر، مفهوم محدود از طبقه را دگرگون ساخته است. گروه‌هایی نظیر معلمان و پرستاران و بسیاری دیگر از گروه‌های مزد و حقوق بگیر جامعه نه تنها جزو طبقه کارگر محسوب می‌شوند بلکه نقش و جایگاه مهمی در مبارزات طبقه کارگر ایفا می‌کنند.

\*



## رسالت تاریخی طبقه کارگر

با توجه به مشکلاتی که دارم بخصوص دستگیر شدن ۵ نفر از دوستانم، نتوانستم به همه سوالات بپردازم.

محمد اشرفی

پاسخ‌های محمد اشرفی به پرسش‌های آرژ

**پاسخ اول:** اول باید در رابطه با جواب این سوال تکلیف سرکوب را روشن کنیم. اگر انتظار داشته باشیم که دشمن (مجموعه سرمایه داری) سرکوب نکند دچار توهم یا به نوعی اعتقاد داریم که سرمایه داری می‌تواند دیکتاتوری نباشد که این خود انحرافی در طبقه کارگر است. رسالت تاریخی طبقه کارگر سرنگونی نظام سرمایه داری است آنهم با رویکرد انقلابی، اگر در نظام طبقاتی سرمایه داری (دیکتاتوری سرمایه داری) سرکوب وجود نداشته باشد دیگر چه نیازی به انقلاب خواهد بود. اگر در برخی از حکومت‌های سرمایه داری سرکوب دیده نمی‌شود به این دلیل



ذات آگاهی طبقاتی داشتن اعتقاد و ایمان به امکان پذیری تسخیر قدرت و تشکیل حکومت کارگری است. که سرچشمه جوشان و خط دهنده اصلی آگاهی طبقاتی و روند مبارزه است.

نه یک عامل بلکه مجموعه ای از عوامل باعث پراکندگی و عدم تشکل یابی طبقه کارگر است. که به برخی از آنها می توان اشاره کرد

۱- ناباوری گسترده میان کارگران بخصوص کارگران پیشرو به قدرت طبقاتی و امکان تشکیل حکومت کارگری.

۲- اعتقاد گسترده به خود به خودیسم، و انحرافات گوناگون مانند رفرمیسم، اکونومیسم، پست مدرنیسم و...

۳- دست بالا بودن کمونیسم خلقی و غیر طبقاتی.

۴- با توجه به ویژگی کشور های وابسته یک طرفه اقتصادی مانند ایران، نبود تشکیلات سیاسی کارگری باعث می‌گردد تشکل توده‌ای کارگران امکان تشکیل نداشته باشند. در طول تاریخ مبارزات کارگری در ایران بارها این موضوع اثبات شده است که اول سازمان سیاسی کارگران تشکیل شده و بعد به دنبال آن که توانسته دولت طبقه حاکم را تحت فشار قرار بدهد تشکل های توده ای کارگران امکان تشکیل شدن یافته‌اند در صورت نبود سازمان سیاسی طبقه کارگر مانند اکنون، توازن به نفع سرمایه داری بوده و با توجه به ویژگی های جمهوری اسلامی که برعکس دیگر کشورهای سرمایه داری برای اعمال قدرت بر کارگران و کنترل طبقه کارگر نیازی به تشکل های اقتصادی و توده ای کارگران در قالب چانه زنی و هدایت آنها به زیر بیرق سرمایه ندارد. یعنی جمهوری اسلامی مانند کشور های دیگر سرمایه داری احتیاج به سندیکا و اتحادیه کارگری جهت تبدیل کردن آنها به مبارشان سرمایه داری در درون طبقه کارگر ندارد. در همین حال با توجه به ویژگی سیاسی و اقتصادی ایران و حاکمیت خاص آن اگر سندیکا و اتحادیه تشکیل شود برعکس کشورهای سرمایه داری رشد یافته نه تنها به مبارشان سرمایه داری در درون طبقه کارگر تبدیل نخواهند شد بلکه از همان اول محلی برای رشد و اعتلای طبقاتی کارگران خواهند بود. بنا بر این اصولاً سرمایه داری ایران با دقت از تشکیل شدن آنها جلو گیری می کند.

\* قطع ارتباط بین نسل ها و عدم انتقال تجربه ها.

\* هشیاری سرمایه داری و دقت عمل آن در استفاده از تشکیلات های طبقاتی خود و هم چنین تصرف و استفاده از تشکل های طبقه کارگر علیه خود کارگران.

\* توهم نسبت به سرکوب و بهانه قرار دادن آن برای شانه خالی کردن از وظایف.

\* عدم برنامه ریزی در چهار چوب طبقه.

\* جدایی چپ از بستر پایگاه های طبقاتی خود.

\* تبلیغ و ارجح دانستن استقلال تشکل ها به جای استقلال طبقاتی.

مورد تشکل مستقل کارگری خود به معضلی تبدیل شده است از یک جهت بسیار زیباست که تشکل کارگری آزاد و مستقل باشد. اما این دو کلمه در پس یا پیش وند نام تشکل های کارگری معنا و مفهوم متضادی نسبت به اصل خود ارایه می دهند مانند کلمه استعمار به معنای ساختن ولی در قرون گذشته در عمل ویرانی را به بار آورد. مستقل و آزاد بودن تشکل ها به ظاهر زیبا هستند اما عملاً در قرن گذشته حاصل شکست و پیش برد روند سرکوب طبقه کارگر در قالب این دو نوع شکل بوده است. برخی از سازمانها و تشکل ها چنان در این مورد مجذوب شده اند که هر گونه نقد آن باعث ویرانی و بی هویت شدنشان می گردد چون تمامی انقلابی گریشان به حد همین کلمات زیبا محدود و خلاصه می شود و با بیان این بحث شکی نیست که کام بسیاری تلخ خواهد شد. نه به دلیل اینکه موضوع ضد کارگری بیان می شود بلکه آنها به جای تکیه بر استقلال طبقاتی به استقلال بخشی از آن نسبت به بقیه طبقه و دامن زدن به خورده کاری تکیه کرده اند و با نقد کردن آن تکیه گاهشان از بین می رود.

در واقع زمانی طبقات چشم طمع به دارایی طبقه مقابل نخواهد داشت که آشتی طبقاتی امکان پذیر باشد. یعنی تشکل که ابزار مبارزه است فقط در صورتی می تواند مستقل و آزاد باشد که فراطبقاتی باشد حال سوال این است آیا تشکل کارگری می تواند فرا طبقاتی باشد؟

نیست که آنها سرکوبگر نیستند به این دلیل است که نظام حکومتی آنها سرکوب را با ابزارهای دیگر پیش می برند و نیازی به سرکوب علنی و شدید ندارند مثلاً یکی از ابزار های سرکوب آنها احزاب چپ تهی از هویت و تشکل های کارگری راست هستند که با خواب کردن توده ها رسالت سرکوب را به انجام می رسانند. البته هر وقت به سرکوب خشن علنی نیاز بوده آنها نیز اقدام کرده اند. نمونه اش را می توان در یونان، سیاتل، جنوا و... دید در این کشورها حزبی یا تشکل های که هدفشان تسخیر قدرت و سرنگونی سرمایه داری باشد وجود ندارد. اگر داشت جوانان انگلیش به جای شورش، انقلاب می کردند. سرمایه داری در ایران وضعیتش فرق دارد در واقع یکی از نقاط خط مقدم جبهه کار و سرمایه است. دولت سرمایه داری وظیفه دارد وضعیت موجود را حفظ کند، بنابراین هر حرکتی را با ابزار متناسب آن حرکت ویژه سرکوب می کند. قصد از بیان این مطلب مشروعیت دادن به سرکوب نیست، سرمایه داری هر روز نوع جدیدی از نهاد ها و ابزارهای سرکوب را ایجاد می کند تا مخالفان را سرکوب و وضعیت موجود را تداوم بخشد. می توان نتیجه گرفت سرکوب جواب سرمایه داری به مبارزه کارگران علیه استثمار که خود سرچشمه سرکوب است می باشد. میزان و نوع سرکوب به میزان و نوع مبارزه جاری همچنین به ویژگی های مکانی و زمانی بستگی دارد. نتیجه می گیریم آنها یکه انتظار دارند سرمایه داری سرکوب نکند یا سرکوب را بهانه عدم تشکل یابی می دانند در واقع دچار انحراف و توهم هستند.

اگر ما معتقد به طبقاتی بودن نظام هستیم، باید بی چون و چرا بپذیریم، دولت خود ابزار سرکوب و رسالتش سرکوب طبقه محکوم برای حفظ حاکمیت طبقه حاکم است و تا زمانی که جامعه طبقاتی است این چنین خواهد بود. علی رغم اینکه نوع و شدت سرکوب تاثیر بسیاری در تشکل یابی و نوع تشکل دارد، اما جزء عوامل اصلی عدم تشکل یابی نیست.

سخن گفتن از تشکل شدن بدون مشخص کردن اهدافی که به وسیله تشکل پی خواهیم گرفت و میزان انتظار از تشکل مورد نظریست می گردد، نتوانیم جواب دقیقی پیدا کنیم. یعنی هر تشکلی متناسب برای هدفی است، هیچ تشکلی آچار فرانسه نیست که جای همه را پر کند. این درست است که داشتن تشکل خود یک مطالبه و حتی در مقطعی یکی از اهداف کوتاه مدت است. اما متناسبانه در وضعیت کنونی ایران تشکل یابی آن هم از نوع سنتییش تا مقام یک هدف نهایی رشد کرده است در حالی که باید فقط و فقط یک ابزار محسوب شود. رشد مطالبه تشکل تا مقام هدف باعث می گردد انعطاف پذیری در نوع تشکل از بین برود و نتوانیم ویژگی های زمانی و مکانی خود را با اصول و هدف نهایی طبقه انطباق داده و تشکل خاص آن ویژگی ها را ایجاد نماییم. نتیجه اش سرگردانی و در بن بست تشکل یابی بوده و ابتکار عمل، نوآوری و توانایی های ما و انعطاف پذیری مبارزات طبقاتی ما را از بین می برد. آنگاه ما را در وادی بی تشکلی در گیر اثبات حقانیت یک نوع تشکل دیگر می کند اما اگر تشکل را ابزار بدانیم آنگاه خود را از محدودیت رها کرده هر نوع تشکلی که متناسب با شرایط ویژه و اهداف باشد ایجاد می کنیم.

می گویند به شکارچی باید شکار کردن را آموخت نه شکار را نشان داد. و من می گویم باید به کارگران ابزار بودن تشکل را تفهیم کرد و اغنا کرد که اگر ابزار مبارزه (تشکل) نداشته باشی هرگز به هیچ یک از خواسته های نخواهی رسید. باید به کارگران آموزش داد که برای رسیدن به هر هدفی ابزار (تشکل) متناسب با ویژگی مکانی و زمانی آن هدف لازم است، باید به کارگران آموخت که تنها راه نجات تشکیل حکومت کارگری است و در مدت مبارزه تا رسیدن به آن، همه مطالبات خود را بی هیچ وقفه ای و بی هیچ گذشتی باید بخواهیم. اگر ما رسالت خود که آماده کردن طبقه کارگر برای تسخیر قدرت است را انجام بدهیم آنگاه کارگران می توانند نوع و شکل تشکل متناسب با شرایط زمانی و مکانی را خود تشخیص داده، بسازند. بارها دیده شده کارگران در زمان حاد شدن مبارزه خود نوع خاصی از تشکل را پیش کشیده اند یا نوع جدیدی از تشکل را ساخته اند. پس نباید در رهنمود ها و آموزش های خود کارگران را به چند نوع از تشکل محدود کنیم بلکه باید دست کارگران با توجه به آگاهی طبقاتی رسانده شده به آنها باز گذاشته شود. با توضیح کوتاه اینکه ابتدایی ترین اصل و

ادامه بحث در رابطه با موضوع تشکل های مستقل باعث بسیار طولانی شدن این بحث می‌گردد توصیه می‌کنم در این رابطه به مقاله (استقلال طبقاتی یا تشکل مستقل) در آدرس‌های زیر مراجعه کنید.

[www.k-en.com/safhe%20azad/kargar/reza-1.pdf](http://www.k-en.com/safhe%20azad/kargar/reza-1.pdf)  
[http://kajvk.blogspot.com/2011/06/blog-post\\_07.html](http://kajvk.blogspot.com/2011/06/blog-post_07.html)

موارد دیگری نیز می‌توان به ده مورد اشاره شده اضافه کرد، اما همه‌ی این موارد را می‌توان در یک مورد به صورت زیر خلاصه کرد:

در حال حاضر تئوری مبارزاتی و تشکیلاتی کارگران در حوزه سازمان سیاسی و سازمانهای توده‌ای کارگران همه چیز هست غیر از آنچه که باید باشد. عمده ترین علت پراکندگی و شکست همین است که هر چیزی است غیر از مارکسیسم - لنینیسم. ضعیف بودن گرایش انقلابی مارکسیسم - لنینیسم در جنبش سوسیالیستی و جنبش کارگری باعث شده سازمان سیاسی طبقه کارگر نتواند شکل بگیرد و به دلیل نبود آن نیز تشکل های موجود بشدت گرفتار انحراف و رفرم باشند. اوج گیری اعتراضات در سال ۸۸ و در حاشیه ماندن طبقه کارگر و مدعیان تشکیلاتی سیاسی آن اثبات کننده نبود سازمان سیاسی طبقه کارگراست. تنها راه نجات طبقه کارگر از این بن بست انتخاب مارکسیست - لنینیست به عنوان تئوری انقلابی خود است. اکنون هیچ کدام از تشکیلات های موجود حتی آنهاييکه خود را مارکسیست- لنینیست می‌دانند، مارکسیست - لنینیست نیستند. در این رابطه لازم است چند جمله نوشته شود

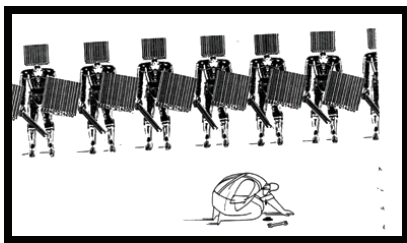
توضیح چهار مورد در رابطه با لنینیسم ضرورت حیاتی دارد

۱- عوامل سرمایه داری تمام تلاش خود را به کار می‌برند تا به هر صورت ممکن لنینیسم را سرکوب کنند و به تمام دنیا بخصوص به کمونیست ها و کارگران اثبات کنند که استالینیست حاصل طبیعی رشد و تحولات لنینیسم است. و متأسفانه بسیاری از چپ‌ها نیز در این دکترین سرمایه داری به تله افتاده اند و اول تمام تلاش خود را بکار می‌برند تا استالینیسم را با لنینیسم برابر جلوه دهند، سپس انحراف خود از لنینیسم را موجه جلوه دهند در این رابطه طیف های گوناگونی وجود دارد برخی خود را پیرو لنینیسم می‌دانند ولی لنینیسم بودن خود را حاضر نیستند مکتوب کنند برخی زیرآبی می‌روند می‌گویند گرایش لنینی داریم ولی لنینیسم نداریم بنا بر این نمی‌شود لنینیسم را بیان کرد. برخی از اینها لنینیسم بودن یا نبودن خود را با شرایط موافق یا نا موافق تعیین می‌کنند. و برخی صادقانه مخالفت خود را با لنینیسم بیان می‌کنند. ولی یکی از مشابهاست های همه این طیف ها مخالفت و دشمنی با لنینیسم است. سرمایه داری درست تشخیص داده است که به کدام نقطه از طبقه کارگر حمله کند آنها می‌دانند تنها گرایشی که می‌تواند طبقه کارگر را به مطالباتش بخصوص تسخیر قدرت برساند گرایش لنینیستی است پس باید به هر صورت ممکن طبقه کارگر را از این سلاح برنده محروم کنند.

۲- برای رسیدن به یک مقصد راه های مختلفی می‌تواند وجود داشته باشد اما فقط و فقط یکی از آن ها مسیر درست و اصولی است که رسیدن به مقصد را ممکن میکند مثلاً "برای رفتن از میدان آزادی به میدان انقلاب از دهها مسیری می‌توان استفاده کرد بطور مثال می‌توان به آریاشهر رفت و از میدان توحید به میدان انقلاب رسید، یا می‌توان از میدان آزادی به آذری، میدان قزوین و سپس میدان انقلاب رفت و راه های دیگر. اما یک راه اصولی در میان همه راه های موجود، وجود دارد آن رفتن مستقیم از طریق خیابان آزادی است. بنابراین از میان دهها مسیر موجود فقط یکی مسیر درست است. البته هر کدام از بقیه راهها نیز می‌توانند مورد انتخاب واقع شوند ولی همگی آنها در درجات و نسبت های مختلف انحرافی از راه اصولی هستند. که خطر رسیدن به مقصد را هر کدام نسبت به بقیه تا حد بی نهایت افزایش می‌دهند. یا مثلاً "در رابطه با باز کرد یک قفل از میان هزاران شکل دندانه‌ای کلید یک شکل است که می‌تواند یک قفل ویژه را باز کند. یا در رابطه با انتخاب قسمت دوم کروموزمی که توسط آن آن ناقل در سیتوپلاسم گردانده می‌شود از میلیونها چینش متفاوت اسید آمینه ها فقط یک چینش ویژه مخصوص آن کروموزم امکان پذیر است، یعنی از میلیونها لیست احتمالی فقط یک لیست اصولی است حال همین روش را در مورد انقلاب کارگری نیز می‌توان مثال زد البته با توجه به

آرش شماره‌ی ۱۰۷

اینکه موضوع انقلاب و مسائل اجتماعی بسیار پیچیده تر از مورد مثال مسیر مکانی و دیگر مثال ها است اما با توجه به اساس، بررسی یکی است. که با صرف نظر از پیچیدگی موضوع انقلاب مثالهای فوق باعث درک راحت‌تر بحث می‌شوند. در رابطه با انقلاب کارگری نیز می‌توان از دهها راه (گرایش) وارد مبارزه شد اما اینجا نیز فقط و فقط یکی از آنها اصولی است و بقیه بدون هیچ تردیدی انحراف از اصول هستند. که هرگز نمی‌توانند انقلاب کارگری را به پیروزی برسانند. برای اثبات این گفته همین قدر کافی است که سوال شود آیا کسی غیر از لنینیسم گرایشی سراغ دارد که طی ۱۰۰ سال گذشته توانسته باشد انقلابی را به پیروزی برساند (با توجه به اینکه زمانها و مکانهای بوده طی صد سال اخیر استعداد انقلاب را بسیار بیشتر از روسیه ۱۹۱۷ داشتند)؟ همین موضوع نشان می‌دهد که تنها گرایش مارکسیسم - لنینیسم است که توانایی آماده کردن طبقه کارگر برای تسخیر قدرت را دارد. و لا غیر. خوب دقت کنید انقلاباتی که به پیروزی رسیدند همگی بلا استثنا از اصول لنینیسم حداقل در پیاده کردن



اصول عملی پیروی کردند تا پیروز شدند اما آنهاييکه ( جنبش ها و یا تشکیلات های) از گرایشات غیر لنینی پیروی کردند نه تنها نتوانستند انقلابی را پیروز کنند بلکه قیام های را نیز به اضمحلال کشاندند. به شهادت تاریخ لنینیسم حد اقل یک قدم اصولی تر از تمامی دیگر گرایشات است با توجه به اینکه گرایشات جدید البته به ادعای پیروانشان جدید است در حالی که تماماً "آپ دیت شده گرایشات انحرافی دوران مارکس و لنین هستند. در حال حاضر بهترین شرایط انقلاب را در هاله خود دارند اما ما می‌بینیم که چگونه مثلاً "در سال ۱۳۸۸ در ایران به زائده و دنباله جناحی از سرمایه داری تبدیل می‌شوند فقط برای اینکه از اصول لنینیسم منحرف هستند. یا در شورش های انگلیس و جاهای دیگر به دلیل نبود تشکیلات مارکسیست - لنینیستی مردم و حتی کارگران به جای دست زدن به قیام و انقلاب دست به شورش و حتی اغتشاش می‌زنند در حالی که گرایشات رنگارنگ همگی در جامعه در دسترس شان هست. آنچه که نیست تشکیلات لنینیستی است.

۳- موضوع بسیار مهم دیگر این است که پیروزی در تسخیر قدرت یک قسمت از حاکمیت طبقه کارگر است قسمت دیگر حفظ و نگهداری اصولی حاکمیت و قدرت طبقه کارگر است تا به اینجا تاریخاً ثابت شده است که لنینیسم توانایی تسخیر قدرت را دارد که گرایشات دیگر هیچ کدام ندارند. اما در نگهداری اصولی قدرت در دست طبقه کارگر لنینیسم ضعف داشت که وظیفه انقلابیون بر طرف کردن ضعف ورشد و اعتلای آن است. هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند لنینیسم کامل است انتظار کامل و بی نقص بودن یک گرایش نگاه غیر علمی است که اصولاً "مارکسیستی نیز نیست. باید بهترین و کاملترین گرایش نسبت به بقیه که اینجا به شهادت تاریخ لنینیسم است را انتخاب کرده اقدام به بر طرف کردن نارسایی و نواقص آن کرد. دلیل دیگر حقانیت لنینیسم این است که سرمایه داری با هیچ گرایشی به اندازه لنینیسم دشمنی نکرده و نمی‌کند حتی برخی از گرایشات را می‌پروراند تا لنینیسم را بکوبند یا مثلاً "به تشکیلات ها و اشخاصی که با لنینیسم مخالفت می‌کنند تسهیلات در اختیارشان می‌گذارد. لنینیسم متکاملتر از اصولیتر از تمامی دیگر گرایشات است در نتیجه وقتی گرایش بهتر و اصولیتر از لنینیسم وجود ندارد که بتواند قسمت اول (تسخیر قدرت) را عملی کند تا جواز عبور برای عمل در قسمت دوم را

بدست آورد. اصولی نیست لنینیسم که توانایی تسخیر قدرت را دارد کنار بگذاریم و آنگاه حاج و واج بمانیم بلکه اصولی و عاقلانه آن است که معایب لنینیسم را بر طرف نماییم آنچه نتیجه می شود این است که لنینیسم از تمامی گرایش‌های حداقلی یک قدم به اصول نزدیکتر است با عنایت به این حسن هر کمونیستی، هر انسان عاقلی و هر کارگر انقلابی گرایشی غیر از لنینیسم بر گزیند باید به دیده تردید نگاهش کرد.

۴- مورد چهارم که تمامی مخالفین، نقادان، و دشمنان لنینیسم روی آن مانور می دهند و گرد و خاک می کنند یک خطای بسیار بزرگی بر علیه لنینیسم اتفاق افتاده و هر روز توسط دوستان بطور سهوی و توسط دشمنان به طور عمدی تکرار و باز تولید می شود.

این دو مورد در رابطه با استالین است. در این تبلیغات زهر آگین، سرمایه داری منافع طبقاتی خود را دنبال می کند ولی برخی از دوستان که از نهاد ها و تبلیغات چی های سرمایه داری با سرعت سبقت می گیرند و در دشمنی نسبت به لنینیسم، می‌خواهند به سرمایه داری ثابت کنند که ما از آن‌هایی که تو میگی، نیستیم و در راه اثبات چنین نیستنی از درون تهی شده و به بازو و بلند گوئی سرمایه داری تبدیل می شوند. البته این عملشان از روی نا آگاهی نیست بلکه برای پنهان کردن انحراف گرایشی خود ناچارند آیینیه (لنینیسم) را بشکنند یا کدر کنند چون آیینیه لنینیسم زشتی (انحراف) آنها را افشا می کند. یک مورد این است که می گویند نام لنینیسم را استالین گذاشته است، مخالفت با لنینیسم با تکیه به این دلیل آیا علمی است؟ چون استالین این نام را انتخاب کرده است می توان گفت اصولاً نادرست است؟ صدها مورد علمی را می توان مثال زد که مورد حمایت افراد غیر قابل قبول بوده اند آیا می توان علوم را غیر علمی قلمداد کرد؟ نوبل سازه دینامیت برای استخراج از معدن است ولی با آن آدم می کشند. آیا نوبل خلاف کار است؟ انشتن کاشف واکنش زنجیره ای است دیگران با آن بمب اتم می سازند آیا کسی انشتن را مقصر می دانند؟ و ... بنابراین رد کردن لنینیسم با تکیه بر اینکه استالین این نام را انتخاب کرده است حرکت و فکر غیر علمی است که می خواهند برای فرار از جوابگوئی و پنهان کردن انحراف خود استفاده کنند.

مورد دوم این است که دشمنان طبقه کارگر تمامی زور خود را بکار می برند تا استالینیسم را حاصل روند طبیعی لنینیسم قلمداد کنند سپس اقدام به رد لنینیسم نمایند چون توانایی مبارزه با اصول خود لنینیسم را ندارند تمامی تبلیغات خود را به کار می برند آن دو را برابر بدانند سپس هر دو را رد کنند استالینیسم نه تنها حاصل لنینیسم نیست بلکه دقیقاً یکی از انحرافات است. توصیه می کنم تمامی کارگران، دانشجویان، و تشکل ها و احزاب برای شناختن دو باره لنینیسم اقدام کنند اگر چنین نکنیم هرگز پیروز نخواهیم شد.

لنین در مورد انقلاب ۱۹۱۷ و بعدی ها گفته های دارد که دو مورد را بیان می کنم تا بخشی از سر فصل های ما برای بررسی علل شکست ها و انحرافات باشد.

\*او می گوید سرمایه داری در انقلاب ۱۹۱۷ غافلگیر شد (نقل به مضمون)  
\*لنین می گوید: بعد از انقلاب ۱۹۱۷ سرمایه داری بسیار هشیار شده است (نقل به مضمون)

در انقلاب ۱۹۱۷ سرمایه داری به دلیل چهار سال جنگ به صورت عمومی زمین گیر شده بود و امکان سرکوب تا نهایت را نداشت هر چند با حمله ۱۴ کشور مهم جهان و گارد های سفید چندین سال شوروی ویران شده را ویرانتر کرد اما توانایی ادامه سرکوب را نداشت. در همین حال قبل از پیروزی ۱۹۱۷ سرمایه داری باور نداشت که کارگران بتوانند حکومت خود را تشکیل بدهند. اما خود کارگران ایمان داشتند که می توانند تشکیل بدهند. اکنون برعکس شده است ضمن اینکه سرمایه داری بسیار قوی است ولی می داند اگر ذره ای غفلت کند کارگران تسخیر قدرت خواهند کرد. اما متأسفانه با توجه به رشد و به روز شدن انحرافات درون طبقه کارگر بسیاری از کارگران از نظر تئوریک عقب گرد کرده و اطمینان ندارند که تسخیر قدرت و تشکیل حکومت کارگری ممکن است. یعنی بسیاری اصل اولیه طبقاتی را ندارند. در همین حال سرمایه داری توانسته است با استفاده از ابزار های مدرن و تکنولوژی های جدید شی وارگی، از خود

بیگانگی و مصرف گرایی را هر چه بیشتر رشد داده تا عمیق ترین ژرفنای تربیت انسانها به عنوان بدلی از اصل رسوخ دهد که مجموع آنها تربیت و عادات بورژوازی را تشکیل می دهند.

لنین در این رابطه نیز می گوید: مبارزه با سرمایه داری و تسخیر قدرت سخت است اما مبارزه با تربیت و عادات بورژوازی پس از تسخیر قدرت صدها بار سخت تر خواهد بود و همچنین بورژوازی پس از پیروزی انقلاب بسیار هاتر می شود. (نقل به مضمون)

در ستیز و کشمکش مبارزاتی دو طبقه هر کدام از آنها یکی از کفه های ترازو را تشکیل می دهند بنا براین هر کدام آماده تر برای مبارزه باشد طرف مقابل به همان میزان آمادگی کم می شود این در اصل شکلی از توازن قوا است.

پراکندگی و عدم انسجام طبقاتی کنونی حاصل روند تاریخی مبارزه میان دو طبقه است که به بخشی دیگر از آن در زیر می پردازیم  
پس از پیروزی انقلاب ۱۹۱۷ سرمایه داری حمله خود به طبقه کارگر را به دو صورت انسجام بخشیده و گسترش داد.

۱- به صورت سرکوب عملی حمله اش را گسترده کرد.

۲- ذهنیت انقلابی را هر چه بیشتر مورد حمله قرار داد. برای تهی کردن طبقه کارگر از تئوری و باورهای انقلابی که پایه های اصلی اتحاد طبقاتی هست و با انسجام آیدئولوژیک عمل انقلابی را به تئوری انقلاب مجهز می کند مورد حمله قرار داد.

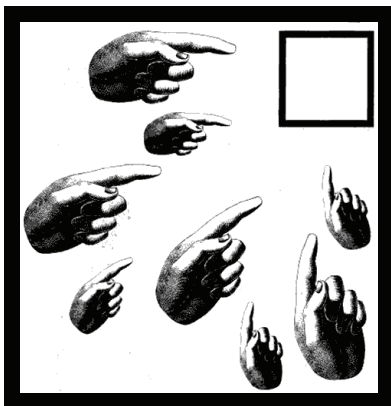
سرمایه داری برای سرکوب عملی از یک طرف شروع به ایجاد تشکل های سرمایه داری در جهت جلوگیری از آناارشی خود و همچنین جهت حمله به حریف متشکل کرد. برخی از این ابزار ها عبارتند از صندوق بین المللی پول، بانک جهانی، سازمان تجارت جهانی، سازمان ملل متحد، شورای امنیت، ناتو و... که اکنون از طریق این نهاد ها عملیات خود را سازماندهی می کند. گروه دوم ابزار های آن عبارتند از سازمان آی ال او و تشکیلات های دیگر کارگری که بسیاری از آنها با پیش یا پس وند مستقل یا آزاد شناخته میشوند و همچنین تشکیلات های غیر کارگری و ان جی او ها که مخصوص نفوذ و سرکوب و توطئه علیه تشکل های سیاسی و توده ای کارگران طراحی و ساخته شده اند. از جمله می توان ند را مثال زد. بدین وسیله سرمایه داری از نظر عملی اقدام به جدا کردن تشکل های سیاسی از تشکلهای توده ای طبقه کارگر از یکدیگر کرد البته این گرایش نیز از قبل در درون طبقه کارگر وجود داشت ولی سرمایه داری به شدت آن را دامن زد. که هنوز به شدت ادامه دارد. این عمل نفاق و پراکندگی در میان سازمانهای مختلف طبقه کارگر آنقدر گسترش یافت که تشکل های کارگران به احزاب و سازمانهای سیاسی خود حمله ور می شدند. و البته بیشتر این تشکل های حمله کننده تحت نام های مستقل و آزاد بودند این مقوله تا آنجا پیش رفته است که بیشتر کارگران امروز بین احزاب کمونیست و سوسیالیست با احزاب لیبرال تفاوت قائل نمی شوند این هدف سرمایه داری بود که فعلاً به آن رسیده است و اگر بخواهیم به پراکندگی غلبه کنیم یکی از مقوله های مبارزاتی ما همین است. چنین شد که حاصلش کمونیسم تمام خلقی بوجود آمد که هنوز مایع در دسر است. و این کمونیسم علی رغم رشادتهای بسیار هرگز نتوانست به پایه انقلابی خود بر گردد. این کمونیسم چون جدا از پایگاه واقعی انقلاب است همیشه درست در اوج قدرت که باید با طبقه کارگر همراه شده اقدام به تسخیر قدرت کند، طبقه کارگر را به زانده یکی از جناح های سرمایه داری تبدیل می کند، از این نمونه ها می توان بسیار مثال آورد از جمله حکومت اسد ها در سوریه، صدام در عراق، قذافی در لیبی، صالح در یمن و ... جمهوری اسلامی در ایران همه این ها حاصل شکست چپ های خلقی است که در اوج انقلابات توده ها را به دنباله روی کشاندند و امروز بر این مبنا است که در داخل ایران لیبرال ها در میان توده های نا آگاه اقتصاد احمدی نژاد را اقتصاد کمونیستی تبلیغ می کنند و در گذشته چه حماقت آمیز بوده که شوروی پایه های انقلاب را بر شانه های صدام، قذافی، اسد و... تعریف می کرد. و در ایران پیروان انحراف حاکم در شوروی می گفتند اگر عمامه رفسنجانی را بردارید زیرش داس و چکش را خواهید دید. کمونیسم منحرف دهه های گذشته می خواست با دست رفسنجانی، اسد، قذافی،



نمایند در غیر این صورت رشد مبارزه از جهت شرایط ذهنی امکان پذیر نخواهد بود.

در طی تاریخ انقلابیون با نام های مختلفی بیان شده اند که از جمله می توان به موارد زیر اشاره کرد پیشروان کارگری، کارگر پیشرو، پیشگامان طبقه، انقلابیون حرفه ای ، فعال کارگری ، کمونیست ها، سوسیالیست ها و... که همه اینها را می توان در قالب جنبش سوسیالیستی و جنبش کمونیستی معرفی کرد که باید خود را تحت رهبری طبقه کارگر قرار داده و در پیوند با جنبش کارگری ، طبقه کارگر را برای اجرایی رسالت تاریخی خود آماده نمایند.

ویژگی های اقتصادی ایران نه تنها در رابطه با طبقه کارگر بلکه در رابطه با جناح های مختلف طبقه سرمایه داری نیز تاثیر منفی دارد و وجود نفت باعث بوجود آمدن طبقه به نام دولت که جناحی از طبقه سرمایه داری را بیشتر از دیگر جناح ها نمایندگی می کند و شبیهه شرکت سهامی می شود که مارکس در رابطه با دولت فرانسه در سال ۱۸۴۸ نام گذاری می کند. شکل دولت در ایران که این شکل را مدیون دو عامل است، یکی نفت و دیگری اسلامی بودن، این دو ویژگی باعث شده ضمن اینکه جمهوری اسلامی کاملا" یک نظام سرمایه داری است در همین حین هم دارای شکل و ویژگی های فاشیستی با پایه های کاملا" مشخص و واضح باشد وهم



شکل و ویژگی های بنا پارتی داشته باشد. همه این اشکال مخلوط شده پیچیدگی بسیار زیادی ایجاد کرده اند که همین میزان پیچیدگی به درون جنبش کارگری نیز رسوخ کرده است. بنابراین برای تحلیل و یافتن راه حل جهت بر طرف کردن پراکندگی ضمن داخل کردن همه این پارامترها در تحلیل خود باید از زاویه های گوناگون و همه جانبه بررسی شود این است آن پیچیدگی بسیار غامض.

علی رغم اینکه در حکومت های سرمایه داری حتی در مثلا" متعارف آنها دیکتاتوری اقلیت بر علیه اکثریت است یعنی دیکتاتوری سرمایه داری (طبقه اقلیت ) بر علیه طبقه کارگر که اکثریت است. در دولت های مانند ایران در واقع حاکمیت اقلیتی از طبقه سرمایه داری است که نه تنها بر اکثریت جامعه (طبقه کارگر) بلکه بر بقیه جناح های سرمایه داری نیز اعمال می شود یعنی وجود نفت باعث غیر لازم بودن دموکراسی سرمایه داری حتی در درون طبقه خودی شده است . این روش در بیشتر کشورهای نفت خیز مانند عربستان ، کویت ، عراق و... به نوعی دیده می شود.

معضل دیگری که باید طبقه کارگر ایران آن را نیز حل کند عبارت است از: جمهوری اسلامی می دانست حاکمیتش به نفت بستگی دارد و شرکت نفت ، گاز و پتروشیمی محل اصلی تجمع کارگران انقلابی است بنابراین با چهار حرکت مشکل را تا به این روز به نفع خود حل کرده است .

\* کارگران انقلابی را به شدت سرکوب کرد

\* و بیشتر کارگران باقی مانده را اخراج یا باز خرید کرد

\* دستمزد و حقوق بقیه که باقی مانده بودند را نسبت به بقیه کارگران ایران بالاتر قرار داد

صدام و... انقلاب کارگری بکند با توجه به این موارد هیچ جای تعجب نیست که کارگران به کمونیست ها روی خوش نشان ندهند و ما سالها باید چنین گندکاری ها را جوابگو باشیم. در حالی که هنوز این انحرافات یکه تاز هستند. یکی از مهمترین عوامل پراکندگی همین است.

سرمایه داری همیشه تلاش کرده است که حرکت های اصلاحی را به نام انقلاب جا بزند و اگر در نقاطی از جهان کنترل از دستش خارج شده اقدام به رژیم پنج کرده است ( اخیرا" در لیبی ، تونس و مصر ) در لیبی برای اینکه انقلاب واقعی(البته نه کارگری) رخ ندهد و از کنترل خارج نشود اقدام به رژیم پنج کردند ولی نامش را انقلاب می گذارند متأسفانه تعدادی از چپ ها نیز آن را انقلاب می نامند. همان گونه که آزادی را برای عراق با موشک آوردند برای لیبی با بمب انقلاب تولید می کنند و اینکه اگر در کشوری انقلاب واقعی رخ بدهد سرمایه داری آن را به رسمیت نمی شناسد و دارایی های آن را بلوکه می کند اما در مورد لیبی دارایی های بلوکه اش را آزاد می کند در حالی که برای جلوگیری از انقلاب می خواهند جای یک جنایت کار، جنایت کار دیگری بگذارند. این ها همگی نشان دهنده این است که طبقه کارگر در تمامی دنیا علی رغم آمادگی شرایط عینی انقلاب حتی به اندازه جلوگیری از رژیم پنج هم انسجام و آگاهی ندارد. حال در ایران این مقوله عمیق تر است. سرمایه داری در ایران سال ۵۷ در اوج انقلاب توانستند ضد انقلاب را به نام انقلاب مسلط کند و انقلاب را شکست داده به حد رژیم پنج عقب بکشاند در واقع کمونیست ها و سوسیالیست ها در آخرین پیچ انقلاب ، انقلاب را واگذار کردند و چون از پایگاه انقلابی خود(طبقه کارگر) جدا بودند. پس یکی دیگر از وظایف، مبارزه تئوریک عمیق و گسترده در میان توده ها است. پس باید قبل جنبش کارگری عمل شکست و پراکندگی را در جنبش سوسیالیستی و کمونیستی جستجو کرد.

مورد بعدی حمله و سرکوب ایدئولوژیک طبقه کارگر بود که هنوز ادامه دارد. سر فصل این حمله تهی کردن اندیشه و فکر طبقه کارگر از ایدئولوژی است . سرمایه داری تلاش می کند اثبات کند که تابع هیچ ایدئولوژی نیست و تمامی بدبختی های انسانها از وجود ایدئولوژی ها است. درحالی که همین بحث را با ایدئولوژی پیش می برد. سرمایه داری با ابزارهای چون تلویزیون ، رادیو ، روزنامه ، اینترنت، دانشگاه ها و ان جی او ها و ... با تهی کردن کارگران از ایدئولوژی آنها را از سلاح برنده خود خلع سلاح می کند . با تبلیغات گسترده و دقیقا" به وسیله ایدئولوژی سرمایه داری توانسته است نداشتن ایدئولوژی را حسن و مدرن بودن و داشتن آن را عامل عقب ماندگی قلمداد کند و متأسفانه بسیاری از مدعیان سازمان سیاسی طبقه کارگر در این حیثه گرفتار هستند و دقیقا" به دلیل رد ایدئولوژی طبقه کارگر نمی توانند در جهت و مسیر انقلاب کارگری حرکت کنند، بنابراین هر روز بیشتر از روز قبل به سمت سرمایه داری کشیده می شوند تا آن حدی برای توجیه انحراف خود خلط در حاکمیت طبقه کارگر می کنند .

آگاهی طبقاتی اعتقاد به تسخیر قدرت و برقراری حکومت کارگری است، این بدون وجود یک ایدئولوژی طبقاتی هرگز امکان پذیر نیست بنابراین معلوم می شود که چرا سرمایه داری ایدئولوژی طبقه کارگر را هدف قرار داده است. مخالفت با ایدئولوژی طبقه کارگر خود عامل مهم دیگری برای گسترش پراکندگی است.

جنبش کارگری ایران تا آن حدی که لازم است نیاز به تشکل را درک نمی کند، چون اعتقاد به تسخیر قدرت ندارد، بنا براین تشکل را در حد چانه زنی برای دستمزد می خواهد، ولی برای جمهوری اسلامی وجود تشکل کارگری یعنی مرگ جمهوری اسلامی پس به هر ترتیبی شده نمی گذارد و چون برای کارگران چانه زنی برای افزایش دستمزد یا دستمزد های معوقه در حد مرگ و زندگی تعریف نمی شود پس حاضر نیستند تا آن حدی که جمهوری اسلامی هزینه تعیین کرده است، برای چانه زنی هزینه کنند. نتیجه می گیریم که میزان اهمیت هدف، تعیین کننده میزان مبارزه و هزینه برای تشکل یا هر هدفی دیگری است. وظیفه انقلابیون است گرایشات انحرافی بخصوص خود به خودیسم را نقد کرده و از میان کارگران محو کنند و در همین حال اقدام به باز سازی ایدئولوژی طبقاتی کارگران



توانند به تشکل ماندگار تبدیل شوند از این جهت دور باطل را می‌گذرانند. ولی چون مبارزه هرگز تعطیل نمی‌شود اعتصابات و تجمع‌ها و راهپیمایی‌ها آنقدر ادامه خواهند داشت تا که شرایط برای متشکل شدن و ماندگاری حاصل از آن امکان‌پذیر شود این در صورتی ممکن می‌شود که توازن قوا میان دو طبقه بر اثر مقابله و فشارهای سازمان سیاسی طبقه کارگر بر طبقه حاکم ممکن شود. البته ممکن است بدون شکل‌گیری سازمان سیاسی طبقه کارگر نیز توازن قدرت ایجاد شود نه توازنی که یک طرفش مشخصاً "قدرت طبقه کارگر است بلکه یک توازن انارشی است که باعث می‌شود طبقه حاکم توان اعمال قدرت نداشته باشد ولی جهت رشد آن نیز به سمت حاکمیت طبقه کارگر نیست در چنین شرایطی نیز بر اثر اعتراضات خودانگیخته تشکل کارگری ساخته می‌شود و ماندگاری نیز پیدا می‌کند ولی به زائده‌ای از جناح‌های سرمایه‌داری تبدیل می‌شود. موقعیت طبقه کارگر ایران در سال ۵۷ را به چنین توازنی می‌توان تشبیه کرد، که می‌تواند بازهم تکرار شود.

**پاسخ سوم:** فعالیت این دو سندیکا بسیار بارز و چشمگیر بوده و هست، هرچند که در حال حاضر ظاهراً از آنها فقط نامی باقی مانده است اما آنچنان بذری کاشته‌اند که به محض باز شدن اندک فضا به سرعت رشد خواهند کرد. اکنون باعث طرح این سوال می‌شوند که آیا آنها در آن زمان توان و امکان سازماندهی توده‌ها را خواهند داشت؟ با توجه به اینکه تجربه کافی و به صورت طی زمان کسب نکردند. هجوم توده‌ها و رشد ناگهانی در یک تشکیلات می‌تواند باعث مشکلات بسیاری شود.

اما اینکه اکنون این دو سندیکا مستقل بمانند و در مقابل نظام اسلامی مطالبات کارگران را نمایندگی کنند ممکن نیست چون کوچکترین خواسته اقتصادی و صنفی کارگران نیز بر پایه‌های موجودیت جمهوری اسلامی سوار هستند که کسب آنها مساوی با نبود جمهوری اسلامی است. حتی بدون اینکه سندیکاها خود آگاهانه چنین خواستی داشته باشند. به دلیل نبود سازمان سیاسی طبقه کارگر امکان رشد و تثبیت مبارزات این دو سندیکا و دیگر تشکل‌ها در وضعیت کنونی (با وجود جمهوری اسلامی) شرایط بدون توازن امکان‌پذیر نیست. در بهترین حالت تا نقطه عطف بعدی می‌توانند به همین صورت با توان بالقوه باقی بمانند. تذکر این موضوع لازم است که بحث تشکل مستقل خود یک انحراف و معضل است که باید در آینده به آن پرداخت.

**پاسخ چهارم:** انتخاب اجتماعی یک یا چند نوع تشکل در پروسه مبارزه تکلیف ارجح بودن یک تشکل بر تشکل دیگر را در سر بزنگاه تاریخی که با ویژه‌گی تاریخی - اجتماعی - اقتصادی زمان خود انطباق بیشتری داشته باشد روشن می‌شود. نه به وسیله قالب‌های از پیش طراحی شده یا تحمیل از جانب کسی یا کسانی. با توجه به این موضوع وجود تمامی اشکال مختلف تشکل‌های کارگران با توجه به میزان آگاهی اجتماعی - طبقاتی فردی و جمعی در شرایط‌های متفاوت می‌سازند لازم است تا اینکه با انتخاب اجتماعی که می‌تواند بیش از یک نوع باشد روی آنها اعمال شده و ارجحیت برخی انواع را بر برخی دیگر نسبت به شرایط مکانی و زمانی با توجه به اهداف مبارزه و میزان آگاهی طبقاتی انتخاب شوند. یکی از اصول پایه که در انتخاب شدن تا حد شکست یا پیروزی تأثیر بی‌چون و چرا دارد انجام وظیفه و رسالت تاریخی انقلابیون کمونیست در رساندن آگاهی طبقاتی به کارگران و سازماندهی سازمان سیاسی طبقه کارگر است.

بنا به این مورد است که لنین می‌گوید: ساختن تشکل (هر تشکلی) حتی توسط رئیس پلیس نیز به نفع ماست باید به این گفته افزود در صورتی که تئوری انقلابی مانند مارکسیست - لنینیست در مبارزات دست بالا را داشته باشد تا سازمانیافتگان آن تشکل ساخته شده به وسیله رئیس پلیس را به مسیر انقلابی هدایت کنند. نه اینکه خودشان به زائده از آن یا هر تشکل توده‌ای دیگری تبدیل شوند. فرار از سندیکا یا اتحادیه به بهانه اینکه آنها نمی‌توانند رادیکال باشند در واقع شانه خالی کردن از وظایف سازماندهی و آگاهی‌رسانی است. در زمانی که اندیشه مسلط سرمایه

\* مهره‌های خود را به وفور وارد این شرکتها کرد که آنها از طرف مساجد، بسیج، سپاه و نهادهای دیگر تأیید و معرفی می‌شدند که اعتقادات بسیار زیادی به جمهوری اسلامی داشتند و قسمت‌ها و پست‌های کلیدی را با آنها پر کرد. بنا براین صنعت نفت را برای سالها ساکت کرد و آنها که بخش موثر کارگران ایران را تشکیل می‌دهند نیازی به ایجاد تشکل نمی‌دیدند تا اینکه اکنون آنها نیز بر اثر گذشت زمان و عمری بودن در محیط کارگری شده‌اش بازنشست شده‌اند یا فوت کرده‌اند یکی از اعضای خانوادشان جای آنها وارد شده است که تعهد قبلی را ندارد و همچنین نسل‌های جدید بیشتر اعتراض دارند این مورد‌ها باعث شده صداها را از آنجا نیز به گوش برسد و البته پس از این جمهوری اسلامی دیگر نمی‌تواند گزینش سالهای قبلی را پیش‌بردد در آینده باید نسبت به این صنعت حساس‌تر باشیم از سه شکل تشکیلاتی مخفی، نیمه مخفی و علنی که مکمل یکدیگر هستند باید سود جست لازم به توضیح است که هر کدام از این سه نباشد امکان موجودیت دو تا دیگر نمی‌تواند ادامه اصولی داشته باشند. بارها در طول تاریخ ثابت شده است که حکومت‌ها علی‌رغم تبلیغات دروغین خود از ترس تشکل‌های مخفی انقلابی‌تن به قبول تشکل‌های علنی داده‌اند اما هر وقت فشار مبارزات تشکل‌های مخفی نبود حکومت‌ها تشکل‌های علنی را بشدت سرکوب و متلاشی کرده‌اند. در واقع تضمین ادامه فعالیت یک تشکل علنی را فشار و فعالیت تشکل مخفی امکان‌پذیر می‌کند.

همچنین باید سازمان سیاسی طبقه کارگر به آن حدی رشد کند که حکومت از ترس آن نتواند تشکل‌های کارگری را سرکوب نماید در آن صورت با سرعت فوق‌العاده‌ای تشکل‌های کارگری شکل خواهند گرفت. یعنی باید سازمان سیاسی کارگران تشکل شود و نگاه توازن قوا را به آن حدی برساند که موجودیت تشکل کارگری تضمین شود ضمن اینکه تشکل شدن سازمان سیاسی طبقه کارگر خود بخشی از روند مبارزه طبقاتی است اما قرار نیست تا تشکل شدن آن مبارزه تعطیل شود بلکه باید در اولین فرصت کارگران و انقلابیون هر کدام فراخور اهداف و میزان آگاهی خود در محل کار و زندگی اقدام به متشکل شدن کنند، مبارزه را در دو بعد عملی و تئوریک در حین کشمکش برای چانه زنی با افق تسخیر قدرت و آماده شدن برای انقلاب پیش ببرند و بدون هیچ گزینشی در رابطه با نوع تشکل هر شکلی از تشکل لازم بود دست به تشکل آن بزنند البته این روند با حرکت به سمت تشکل حزب طبقه کارگر که فقط با گرایش لنینیستی معنا پیدا می‌کند می‌تواند کامل شود در غیر این صورت به نتیجه نخواهد رسید. کارگران و دانشجویان انقلابی در حال حاضر رسالت خاصی بر دوش دارند آنها باید در دو حوزه با دهها مانع که برخی از آنها را در بالا شمردیم مبارزه عملی و تئوریک کنند. اگر برای ما سرنوشت طبقه کارگر مهم است باید سوالات زیر را در جلو چشمان خود بگذاریم و جوابهای آنها را پیدا کنیم آنگاه می‌توانیم بدون انحراف راه مقابله با پراکندگی و عدم متشکل شدن کارگران را پیدا کنیم.

- ۱- طبقه کارگر چه می‌خواهد و چه ابزار‌های برای رسیدن لازم دارد؟
- ۲- آیا در حال حاضر ابزار‌های لازم را دارد؟
- ۳- اگر ابزار‌های فوق‌جوابگوی نیازهای مبارزاتی طبقه کارگر هستند پس چرا در اعتراضات ۱۳۸۸ هیچ تأثیر و عملکردی نداشتند؟
- ۴- اگر ابزار‌های موجود جوابگوی نیازهای طبقه کارگر نیستند چگونه می‌توان ابزار‌های جوابگو را بدست آورد؟
- ۵- وظیفه ما در مقطع کنونی برای بدست آوردن ابزار‌های لازم چیست؟

**پاسخ دوم:** مبارزه خود به خودی یا خودانگیخته همیشه و بی‌وقفه وجود داشته، دارد و خواهد داشت اما هرگز بدون برنامه جهت دارد و بدون رهبری سازمان‌های طبقه کارگر به خواسته مهمی دست نیافته و خواسته‌های بدست آمده غیر مهم هم هرگز ماندگار نبودند. این مبارزات همیشه نقطه شروع یک تشکل بودند ولی بدلیل اینکه هیچ پشتیبانی برای حفظ حاصل بدست آمده وجود ندارد نقطه ایجاد شده در این مبارزات نمی‌

داری است بدون جانفشانی و فداکاری در جهت آگاهی رساندن و سازماندهی به سبک کمونیستی داشتن توقع تشکل های انقلابی یا رادیکال توقع خیال پردازانه ی است. حتی اگر به فرض مجال شورا باشد. تشکل ابزاری است که بستگی به اندیشه و تئوریهای استفاده کنندگان دارد اگر ما بتوانیم درست عمل کنیم (مارکسیستی - لنینیستی) نه تنها سندیکاها و اتحادیه ها با موجودیت شوراها مغایرت ندارند بلکه می توانند بازوان پرتوان شوراها باشند. حداقل تا کنون عملاً ثابت شده است که شورا سازمان اعمال قدرت طبقه است نه ابزار چانه زنی. پس تا زمانی که جامعه دچار قدرت دوگانه یا اعتلا و یا بحران انقلابی نشده باشد سخن راندن از تشکیل شورا خود و دیگر فریبی است. و بنام دفاع از شوراها مخالفت با سندیکا و اتحادیه یا به عکس در واقع خاک پاشیدن به چشم کارگران و خلع سلاح کردن آنهاست.

با توجه به رسالت و زمان خاص بودن شورا سندیکا و اتحادیه در هر زمان و هر مکانی حتی همزمان با شوراها برای چانه زنی و کشمکش لازم هستند. سندیکا و اتحادیه ها تشکل های صنفی و اقتصادی کارگران در دوران تسلط آندولوژی بورژوازی هستند باید پذیرفت که بدون آنها نمی توان روند راه رشد و ارتقاء و رسیدن به مرحله امکان پذیر شدن موجودیت شوراها را طی کرد یعنی شوراها خلق الساعه و بی ریشه بوجود نمی آیند بلکه کارگران قبل از رسیدن به شوراها در درون سندیکاها و اتحادیه ها آموزش های مبارزات عملی و کسب تجربیات مختلف لازم را می بینند و در کنار این آموزش ها از طریق سازمان سیاسی طبقه آگاهی های سیاسی و طبقاتی و تئوری های انقلابی را کسب می کنند. چون تمامی لایه ها و قشرها و حتی افراد تک به تک طبقه کارگر نمی توانند به صورت فابریکی به یک اندازه مساوی و با یک سرعت کسب آگاهی طبقاتی نمایند پس حتی در زمان بحران انقلابی نیز لایه ها و کسانی بسیار خواهند شد که هنوز در حد شوراها رشد نکرده باشند شکی نیست که آنها در سندیکاها و اتحادیه ها و... متشکل خواهند شد. و نبود سندیکا و اتحادیه یعنی آوارگی تعدادی از کارگرانی که تا حد شورا رشد نکرده اند.

اگر هدف گذاری و تعیین استراتژی طبقاتی و انتخاب تاکتیک های مبارزاتی توسط سازمان سیاسی طبقه تحت پلتفرم دقیق و اصولی انجام شوند تمامی انواع تشکل ها در جهت و کانال انقلابی قرار می گیرند و هیچ کدام مانع دیگری نخواهند شد و اگر جای یکی خالی باشد یک جای از مبارزه نقص خواهد داشت. هدایت تئوریک و سیاسی انواع تشکل های توده ای کارگران فقط و فقط از طریق سازمان سیاسی که گرایش مارکسیست - لنینیستی باشد ممکن خواهد شد. اگر امروز چنین نیست به سادگی می توان درک کرد که سازمان سیاسی طبقه کارگر وجود ندارد. تشکل ابزار مبارزه طبقه کارگر است پس همزمان می توان انواع مختلف ابزار را داشته و به کاربرد هر کدام بیشتر به کار آید بیشتر باید رشدش داد اما هیچ کدام بی مصرف نیستند. وقتی شوراها از نظر عملی امکان موجودیت ندارند در چنین شرایطی هر گونه مخالفت با انواع دیگر تشکل های عملی غیر انقلابی است. ما یک تجربه تلخ تاریخی در رابطه با تشکل های کارگری داریم در سالهای آخر دهه ۵۰ و اول دهه ۶۰ برخی از سندیکاها و برخی از شوراها دفاع کردند که دفاع ایراد نداشت بلکه دفاع از یکی و مخالفت با دیگری ضربه مهلکی به جنبش کارگری زد تکرار مجدد این تجربه تلخ هرگز قابل گذشت نیست.

نتیجه میگیریم به هیچ عنوان شورا بدیل سندیکا نیست و در همین حال بسیار فزاینده است که می تواند ضمن به رسمیت شناختن سندیکاها آنها را در چهارچوب خود گرفته به ابزار خود برای اعمال قدرت طبقه تبدیل نماید ولی برعکس این امکان پذیر نیست. درعین حال موجودیت آنها در یک زمان یا زمانهای مختلف مغایرتی با هم ندارد.

**پاسخ ششم:** طرح هدفمند کردن یارانه ها (شما بخوانید طرح حذف یارانه ها) یکی از طرحهای جهانی نئو لیبرالیسم است که در هر کدام از کشورها با نام و شکل متفاوتی به اجرا گذاشته می شود. سرمایه داری برای حفظ وضعیت موجود و افزایش سود از ابزارو نهاد های جهانی و داخلی کشورها با دقت استفاده می کند. سرمایه داری جهانی و داخلی

داری ابزار های بسیار زیاد و متنوع است، که علی رغم اختلافات جناحی بین بخش ها و گرایشهای مختلف آن با دقت از تمامی ابزارها همه جناح ها استفاده می کنند، یعنی در اجرای طرح های نئو لیبرالیسم از جمله همین طرح حذف یارانه ها بین هیچ کدام از جناح ها اختلافی وجود ندارد بلکه در روش اجرایی کردن آن شاید اختلاف سلیقه دارند. درست مانند دو جناح سرمایه داری در ایران یعنی اصلاح طلبان و اصول گرایان که در مورد اجرای حذف یارانه ها با هم مشکلی ندارند حتی خود طرح به وسیله اصلاح طلبان ارایه و تصویب شده و اکنون توسط اصول گرایان اجرا می شود همین طریق عمل کرد در تمامی کشور های جهان به اجرا گذاشته می شود. به هر صورت سرمایه داری از تمامی ابزارهای جهانی و داخلی خود برای پیش برد اهداف و کسب سود استفاده می کند که حتی در مقابل سرمایه جهانی و در حد امپریالیستی دولت های تمامی کشورها خود ابزاری در دست شرکت های چند ملیتی و امپریالیستی محسوب می شوند یعنی همین الان جمهوری اسلامی و دولت آمریکا و... همگی به عنوان مباشر و ابزاری و نیروی اعمال قدرت طبقه حاکم برای سرمایه جهانی و داخلی هستند. بخشی از ابزارهای دیگر سرمایه داری عبارتند از:

صندوق بین المللی پول ، بانک جهانی ، سازمان تجارت جهانی ، سازمان ملل متحد و تمامی سازمانهای اقماری آن ، شورای امنیت ، دادگاه لاهه ، انجمن های مختلف ، ان جی او ها ، لابی های مختلف همچنین تمامی دولت ها و ارتشها ، نیرو های نظامی و پلیسی و قضایی. از همه مهمتر خود جنگ ابزار حفظ سرمایه داری است بطوری که معلم بزرگ طبقه کارگر گفته است "جنگ ادامه سیاست با ابزار دیگر است" ابزارهای دیگر سرمایه



داری عبارتند از نهادهای تبلیغی دعوت به سکون از جمله مذاهب ، رادیو، تلویزیون، روزنامه ها و...

همه ی این ابزارها مورد استفاده قرار می گیرند تا طبقه حاکم یعنی سرمایه داری بتواند ضمن حفظ وضعیت موجود طرحهای مانند حذف یارانه ها را اجرا کند تا از این طریق سود بیشتری کسب نماید (درصد بیشتری از ارزش اضافی را تصاحب کند) با توجه به بحث بالا اگر بپذیریم لایه های از طبقه کارگر از اجرایی شدن طرح حذف یارانه ها سهم بیشتری از ارزش اضافی بدست می آورد در واقع گرفتار توهم و نا آگاهی هستیم. مثل این است که بگویم بخشی از طبقه کارگر در سهم تصاحب شده توسط سرمایه داری شریک است. یا بگویم سرمایه داری می تواند بر خلاف ذات سرمایه با بخش از طبقه کارگر به صلح و اشتی دست یابد یا اینکه طرح حذف یارانه ها فرا طبقاتی است یا اینکه می خواهیم بگویم این همه طراح و نهاد های جور واجور سرمایه داری در قالب جهانی و داخلی طرحی را پی ریزی کردند که بخشی از طبقه کارگر سود هم سو با سرمایه داری دارند. در کشمکش طبقاتی هیچ طبقه از چیزی که می تواند تصاحب کند نمی گذرد مگر اینکه طرف مقابل هم قوی باشد بر اثر فشار دو طرف توازن قوا تا مدتی برقرار باشد که ما می دانیم در مورد کشمکش میان سرمایه داران با کارگران ایران چنین وضعیتی برقرار نیست پس امکان ندارد سرمایه داری از سودی که می تواند تصاحب کند دست به کشد. باز تکرار می کنم مگر اینکه اعتقاد داشته باشیم این طرح فرا طبقاتی است که در این رابطه لنین می گوید حتی علوم محض هم وقتی از فیلتر طبقات عبور می کند به شدت طبقاتی می شود. پس چگونه می توان پذیرفت که موضوع اصلی مبارزه طبقاتی (تصاحب ارزش اضافی) می تواند جواب بر عکس بدهد که بخشی از طبقه محکوم بدون داشتن زور و توازن قوا از طرح شاه بیت سیاست های اقتصادی کنونی سرمایه داری سهم بیشتری

بیشتر کارکنیم و بیشتر دوندگی کنیم. این همان بحث مارکس است که می‌گوید انباشت هرچه بیشتر شود استثمار بیشتر و خشن تر می‌شود. حال همین بحث را با بررسی موضوع تعیین حداقل دستمزدها بیان می‌کنیم

همه ساله در پایان سال نمایش تعیین حداقل دستمزدها را اجرا می‌کنند اما این همیشه یک نمایش بوده و هست که سرمایه داری عروسکهای خیمه شب بازی خود را روی صحنه می‌آورد تا کارگران را فریب بدهد که بحث و مذاکرات انجام شد و در مورد فلان مبلغ به توافق رسیدیم، بدین طریق کسر کردن ارزش کالای دستمزد کارگران را همه ساله توجیه می‌کند و هنوز اولین دستمزدی که شامل "افزایش" است به دست کارگران نرسیده به بهانه افزایش دستمزدها حداقل دو برابر مقدار افزایش یافته کالاهای ضروری کارگران گرانتتر شده اند پس خود این افزایش در واقع کاهش است و کارگران و فعالین نیز چندین ماه با این نمایش سر کار گذاشته می‌شوند. حال میزان افزایش را بررسی کنیم که اگر به فرض گرانی به بهانه افزایش دستمزدها اتفاق نافتد افزایش واقعا" افزایش خواهد بود؟

البته که جواب صد در صد منفی است. چرا؟

هر ساله تورم در ایران روی هم رفته بیش از ۲۴ در صد بوده است و همه ساله روی هم رفته افزایش دستمزد ها بالاتر از ۱۲ در صد نبوده است. یعنی در واقع همه ساله سرمایه داری ۱۲ درصد از ارزش کالایی و قدرت خرید دستمزد کارگران کم کرده اما نمایش را طوری برگزار می‌کنند که کارگران و فعالین فریب خورده فکر می‌کنند افزوده شده است همین دلیل اصلی است که باعث می‌گردد کارگران هرچه ساعات کار خود را افزایش می‌دهند (اضافه کار می‌کنند) و هرچه تخصص شان بیشتر می‌شود و همچنین به اجبار در دو یا سه محل کار می‌کنند و همین طور افراد دیگری از خانواده وارد بازار کار می‌شوند و از طرف دیگر هرچه کمیت و کیفیت مصرف را پایین می‌آورد و حتی برخی از اقلام را از سبد مصرفی خود حذف می‌کنند بازهم افزایش کمی دستمزدها امکان جبران کاهش کیفی آن را ندارد. مبدا تاریخی این نمایش در ایران را سال ۵۷ فرض می‌کنیم یعنی سی و سه سال است که هر ساله دستمزد کارگران روی هم رفته ۱۲ در صد کسر می‌شود که کارگران از سرمایه داری طلبکار هستند تا به مبدا که خود مبدا کمتر از نیاز واقعی ضرورت زندگی معمولی کارگران بوده برسد. حال اگر مبلغ اولیه را در مبدا محاسبات ۱۰۰ در نظر بگیریم باید امروز دستمزد کارگران ۹۷۶۵۹ در صد افزایش می‌داشت تا ارزش کالایی و قدرت خرید آن با مبلغ مبدا محاسبات برابری می‌کرد. در حالی که بطور واقعی با محاسبه ۱۲ در صدی همه ساله دستمزد کارگران امروز نسبت به سال ۵۷ مبدا محاسباتی فقط ۴۲۴۶ در صد افزوده شده است. یعنی در واقع ۹۳۴۱۳ در صد از ارزش کیفی آن کاسته شده است و این تفاوت، فوق سود است که سرمایه داری با مباشرت نظام اسلامی (دولت طبقاتی خودش) از کارگران دزدیده است و اکنون سعی دارد یارانه ها را که اندکی این چپاول را نرمتر می‌کند و دلیل بر قراری آن در تمامی دنیا ترس سرمایه داری از انقلابات کارگری، که در واقع یکی از دستاوردهای غیر مستقیم طبقه کارگر بوده، حذف کند تا فوق سود دیگری بر سود های قبلی خود بیافزاید. حال بیافزاید چگونه می‌توان پذیرفت که برخی از لایه های طبقه کارگر از طرح حذف یارانه ها سود خواهند برد؟ شاید برخی بحثشان موضوع پرداخت نقدی به جای یارانه ها باشد که این اصلا" ارزش بحث ندارد چون دولت ایران برای هموار کردن مسیر اجرایی حذف یارانه ها پرداخت نقدی را بر قرار کرد تا از فشار و اعتراضات احتمالی به کاه و تبعیت از این طرح را مشمول مرور زمان کند و این پرداخت ها ضمن اینکه با افزایش شوک وار قیمت ها ارزش وجودی خود را از دست داده اند در همین حال به زودی وقتی پذیرش حذف یارانه ها موجه جلوه کرد پرداخت نقدی حذف خواهد شد. کوتاه بینی است که این پرداخت را به عنوان پارامتر محاسبات و تحلیل به کار بریم. آن یک هویچ پوسیده در مقابل هزاران چماق است که می‌خواهد ایجاد توهم و فریب کند که متأسفانه برخی از دوستان چراغ سبز به فریب و توهم را دادند.

کسب کند. در این مورد تنها می‌توان گفت چون لایه های پایین به خاطر نوع توزیع هرچه نا عادلانه در زمان بر قراری طرح یارانه ها کمترین سود را می‌برده است و اکنون با حذف یارانه ها کمترین زیان را متحمل می‌شود نه اینکه سودی می‌برد بلکه به تناسب برخورداریش از بر قراری حالا باز به تناسب حذف کمتری نسبی می‌شود. همین و بس. یعنی چون قشر پایین در گذشته از توان خرید کمتری برخوردار بوده است و نمی‌توانست کالا های مورد نیاز خود را بخرد و اکنون نیز نمی‌خرد بنابراین تورم و گران شدن کالاهای مصرفی به دلیل حذف یارانه ها تاثیر کمتری در سبد هزینه های این قشر می‌گذارد مثالی می‌زنیم. فرض بگیریم یک خانواده کارگری در سال ۵ کیلو گرم گوشت قرمز مصرف می‌کرده است حال که یارانه ها حذف شده است بر اثر تورم و گرانی هر کیلو گرم گوشت ده هزار تومان گرانتتر شده باشد که در سال این خانواده باید ۵۰ هزار تومان بیشتر پرداخت کند و در مقابل خانواده ی که ۳۰ کیلو در سال مصرف می‌کرد اکنون باید ۳۰۰ هزار تومان زیان تورم و گرانی را بدهد یعنی ۶ برابر خانواده قبلی، در مورد لباس، میوه، مسکن، کرایه، کفش و مدرسه و... این موضوع دخیل است. و البته کم بودن فشار روی لایه های پایین در کوتاه مدت است ولی در بلند مدت چون این لایه ها موقعیت و توان همگن شدن با شرایط جدید را ندارند و تورم و گرانی به همه کالاهای خواهد رسید به ناچار برای جبران همان تاثیر کم نیز به فلاکت گرفتار شده به سطوح پایین تر سقوط کرده و به دودترین حاشیه ها پرتاب خواهند شد چون طبقه کارگر وقتی دچار اقتصاد متورم و گرانی می‌شود و توان بالا بردن دستمزد خود را متناسب با گرانی و تورم ندارد. از میزان مصرف یابا حذف برخی از کالاهای مورد نیاز ادامه می‌دهد یعنی به جای ۵ کیلو گوشت در سال سه کیلو مصرف می‌کند.

همان طور که گفتیم این یک طرح سرمایه داری برای کسب فوق سود است بنابراین اجرای آن در شرایط زمانی و مکانی متفاوت نواساناتی با شدت زیاد و کم خواهد داشت اما هرگز سودی برای هیچ بخشی از طبقه کارگر نخواهد داشت. ممکن است در مقطعی از زمان اجرایی شدن طرح فوق فشار کمتری و در مقطع دیگر فشار بیشتری وارد کند ولی هرگز بر عکس نخواهد بود. شاید اندکی به حاشیه بزنم موضوع بهتر تفهیم شود.

طی سی تا چهل سال گذشته شخصا" روند نزولی کالاهای مصرفی خانواده از جمله مواد غذایی، پوشاک، میوه و... و حتی مسکن را به وضوح دیده و با پوست و استخوان خود لمس کردم از ۱۴ سالگی که در تریکو تکسلند واقع در خیابان شیخ هادی بعد از ظهر ها کاری می‌کردم و صبح درس می‌خواندم چون در آمد کفاف خرج را نمی‌داد مجبور شدم روز ها کار کنم و شبها درس بخوانم در سال ۵۶ و ۵۷ در شرکت ساختمانی ایران پی که محل کارش قصر فیروزه نیروی هوای بود شاگرد بنا بودم باز کفاف نمی‌داد مجبور شدم ترک تحصیل کنم تا زمان کار را بیشتر نمایم بعد از انقلاب به روزنامه، مجله و دست فروشی پرداختم، نشد، سپس در محلات مختلف به لوله کشی ساختمان و سیم کشی پرداختم. هر چه بر اثر بالا رفتن تخصص من در آمدم بیشتر می‌شد و زمان کارکرد را بیشتر می‌کردم باز مشکل حل نمی‌شد چون سرعت گران شدن و تورم بیشتر از سرعت افزایش در آمد من بود حال به ناچار افراد دیگر از خانواده برای جبران کمبود ها وارد بازار کار می‌شدند و از طرف دیگر از داخل شهر به سمت حاشیه نقل مکان می‌کردیم و همین طور مصرف خود و خانواده را کمتر می‌کردیم از جمله در سالهای ۵۶ و ۵۷ در هفته بیش از ده کیلو میوه مصرف می‌کردیم و در سال حداقل برای هر فردی از خانواده سه دست لباس با کیفیت متوسط تهیه می‌کردیم اما در سالهای ۶۰ ده کیلو به نصف تقلیل یافت و لباس نیز کمتر شد و حتی در دهه ۷۰ دیگر به تاناکورا رسیدیم. در حالی که تخصص های بسیاری کسب کرده بودم و افراد دیگر از اعضای خانواده هم وارد بازار کار شده بودند همیشه از خود می‌پرسیدم پس چرا؟ جواب بسیار ساده است سرعت رشد چپاول طبقه سرمایه دار بسیار بیشتر از سرعت افزایش در آمد ما بودو برای جبران کسری سرعت رشد خود مجبور به واگذاری سهم بیشتر از ارزش اضافی به سرمایه داری بودیم و برای جبران ارزش اضافی واگذار شده مجبور بودیم

اگر طبقه کارگر به همین صورت پراکنده و بدون ابزار مبارزه باقی بماند و نتواند خود را از بن بست خارج کند تا سالهای متمادی مجبور است ضمن از دست دادن آخرین دستاوردهای مبارزاتیش هر روز بیشتر به قعر فلاکت فرو رود. اومجبور است هر روز بیشتر از قبل امکان تحصیل فرزندان خود در مدارس و دانشگاهها، بهداشت و درمان و خدمات اجتماعی را از دست بدهد. مجبور است بیشتر کار کند کمتر بگیرد، لشگر بیکاری و گرسنگی بیشتر خواهد شد، پراکندگی، رقابت و حتی دشمنی در درون طبقه گسترده تر خواهد شد. افزایش فساد و فحشا، اعتیاد، روانپزشی، از هم پاشیدگی خانواده ها و ... حاصل شکست های خواهد بود که خود حاصل نبود سازمان سیاسی طبقه است.

طبقه کارگر برای مقابله با چنین وضعیتی جز یک راه چاره ای دیگر ندارد آنها متشکل شدن در سازمانهای اقتصادی و صنفی و سازمان سیاسی خودش به صورت استقلال طبقاتی است. لنین می گوید چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است. اگر نسبت به سرنوشت طبقه کارگر حساس هستیم باید بدانیم. امروز برای مقابله با نتیجه حملات سرمایه داری در فردا، کارگران آگاه، سوسیالیست های انقلابی و کمونیستها وظیفه و رسالت تاریخی دارند حتی برای مقابله با تاثیرات همین طرح حذف یارانه ها به سه طریق خود را متشکل کنند و در همین حال توده های اطراف خود را نیز سازمان بدهند.

طرح حذف یارانه ها یک طرح ملی یا داخلی نیست که اگر جمهوری اسلامی دچار رژیم پنچ شد کنار گذاشته شود. بلکه یک طرح جهانی است و جمهوری اسلامی در قالب یک دولت سرمایه داری مباشر سرمایه جهانی برای اجرای این طرح است. در واقع مخالفت با این طرح مبارزه با سرمایه داری است که در اصل به عهده طبقه کارگر می باشد. پس اگر بخواهیم این طرح برای همیشه کنار گذاشته شود و دارای یک توزیع انسانی باشیم و دهها طرح دیگر نئو لیبرالی که طبقه کارگر را هر روز بیشتر از قبل به زنجیر می کشند دور ریخته شوند تنها راه انقلاب کارگری است با توجه به اینکه انقلاب کارگری خود به خود اتفاق نمی افتد، باید هسته های انقلابی در میان کارگران، توده های مردم، دانشجویان، معلمان، زنان و جوانان در محل کار و زندگی به عنوان نطفه های اولیه سازمان سیاسی طبقه کارگر ساخته شوند تا پتانسیل انقلابی توده ها را به سمت متشکل شدن و قیام و انقلاب سوق بدهند که سازمان سیاسی طبقه در درون این پروسه شکل خواهد گرفت.

انرژی انباشت و پتانسیل بالقوه به عینه وجود دارد آنچه که برای شروع و پیروزی انقلاب موجود نیست ابزار استفاده از این انرژی انباشت و پتانسیل بالقوه انقلابی است

**پاسخ هفتم:** در مصر و تونس تشکل های کارگری در حد اتحادیه و سندیکا حتی شکلی از کنفدراسیون تا حدودی وجود داشتند همچنین کسانی که به صورت رهبران ظاهر شده بودند به عنوان بخشی از دشمنان طبقه کارگر مانند ایران شناخته شده نبودند.

علی رغم وجود مطالبات زمین مانده کارگران در ایران با گستردگی کمی و کیفی زیاد به دلیل نبود ذهنیت انقلابی در درون توده ها، کارگر آن به این آگاهی و باور نرسیده اند که می شود از هر فرصتی برای مطالبات استفاده کرد توده های کارگر در ایران هنوز در قید و بند حقوق های معوقه و اخراج نشدن و امنیت شغلی هستند در خیابان مقابل چه کسی اخراج نشدن و حقوق معوقه را بخواهند چون هنوز نمی داند دولت بی طرف نیست بلکه دولت طبقه حاکم است پس می شود برای مبارزه با کار فرما با دولت آن نیز مبارزه کرد. و حتی اگر با دولت مبارزه کرد و خواسته های خود را خواست که می داند این دولت نخواهد داد پس باید از بین برود اگر از بین برد چه چیزی می خواهند به جای آن بگذارد. به یاد داشته باشیم که کارگران علی رغم پایین بودن سطح آگاهی طبقاتی شان ولی آتارشیست نیستند. هر چند که در موقعیت های خاص خیلی سریع سطوح رشد آگاهی را طی می کنند چون شرایط عینی انقلاب حاضر است آنچه حاضر نیست آگاهی طبقاتی به مفهوم اعتقاد به امکان پذیر بودن حکومت کارگری است. کارگران همیشه بر مبنای یک مطالبه عینی و قابل لمس

آرش شماره‌ی ۱۰۷

حرکت می کنند خواسته های آنها در شکل طبقاتی که لزوم اعتراض با نام نشان را ضرورت می دهد نمی تواند چیزی به نام رای باشد بلکه رای را یک کارفردی می دانند که بود و نبودش دردی از مشکلات طبقه و حتی فردی کارگران را حل نمی کند طیف مطالبات کارگران تفاوت های بسیاری فاحشی با طیف مطالبات روشنفکران و خرده بورژواها دارد کارگران هرگز به اندازه روشنفکران و خرده بورژواها روی انتخابات حساب باز نمی کنند بنا براین اعتراضات سال ۸۸ در مراحل اولیه برای کارگران اهمیت چندانی نداشت و اگر دقت کرده باشید خواهید دید که در روز های قبل و بعد از انتخابات آنها ان جنب و جوشی که در مدارس و دانشگاهها و خیابانها است یک دهمش در کارخانه جات نیست. آزادیخواهی اصلی است که کارگران در آن ذره ای غل و غش ندارند اما برای مطالبات خیلی قبل تر از آن هنوز درگیرند و البته که برای بدست آوردن آزادی نیز بسیار مشتاق و دارای رسالت تاریخی هستند ولی هنوز به سطحی به نام سراسری نرسیده اند و هنوز مبارزه واقعی را در درون کارخانه همان محل کار می دانند که مطالبات قابل درکشان با محدوده محل کار تعریف می شود. موضوع مهمتر در این رابطه به صورت زیر است. در مصر و تونس اپوزیسیون از درون نظام بیرون نیامده بود که قابل شک و تردید باشد. در حالی که در ایران طیف بسیار گسترده از اصلاح طلبان بخشی از وزارت اطلاعات بودند و البته طراحان اصلی آن نیز از اطلاعات بودند. همچنین طی ۱۶ سال قبل اثبات شده بود که این اصلاح طلبان مرد این میدان نیستند. واز طرفی اعتراضات در یک مقطع به صورت یک چیزی بسیار چپ شروع شده بود، مثلاً "رای من چی شد. با توجه به مشکلات طبقه کارگر که در حد بود و نبودن (مرگ و زنگی) تعریف می شود در چنین میدانی رای من چی شد اصلاً" ارزش گویش ندارد. طبقه کارگر بر مبنای نیاز های عینی که با آنها در حال دست به گریبان است به درون گود مبارزه کشیده می شود و البته تحت رهنمود ها و آگاه سازیهای سازمان سیاسی خودش امکان درک لازم برای ورود متشکل و با نام نشان به مبارزات سیاسی گسترده و



سراسری را کسب می کند عدم ورود متشکلش به اعتراضات ۸۸ دلیل دیگری است بر اینکه سازمان سیاسی خود را ندارد. کارگران و خانواده های آنها به صورت توده بی شکل در اعتراضات حضور گسترده داشتند ۸۰ در صد جوانان شرکت کننده در اعتراضات از پایین شهر و متعلق به خانواده کارگری بودند که طبق سنت تاریخی ایران از جنوب شهر به مرکز شهر می روند و کارشان را می کنند. در همین حال افرادی که سوار موج اعتراضات ۸۸ بودند طیف گسترده رهبران اصلاحات بدون ذره ای شک و شبهه دشمنان شناخته شده کارگران بودند و کارگران آنها را با تجربه عینی شناخته بودند.

کارگران می دانستند و در طی ۱۶ الی ۲۰ سال گذشته با تجربه عینی در یافته بودند که تمامی اصلاح طلبان نه تنها طرفدار و دوست آنها نیستند بلکه دشمنان بالقوه فعلی و بالفعل قبلی هستند. از جمله کارگران با پوست و استخوان خود در دوران رفسنجانی و خاتمی قوانینی را لمس کرده بودند، مانند حذف استخدام رسمی و برقراری قرار دادهای موقت و سفید امضا، تصویب و تحمیل قوانین مربوط به شرکت های پیمانکاری یا به قول خود کارگران شرکت های برده فروشی، قوانین دیگری که کارگاه های کمتر از ۵، ۱۰ و ۲۰ نفر را از مشمولیت قانون کار و بیمه خارج میکرد. یا قوانینی که به کارفرما اجازه می داد بدون هیچ دلیلی و بدون هیچ گونه پرداختی کارگران را تکی یا دسته جمعی اخراج کند. همچنین کارگران با قانون دیگری در دوره اصلاح طلبان رو برو شدند تحت عنوان طرح دوره آموزشی کار طبق این قانون کارفرما حق دارد بدون پرداخت حقوق و دستمزد کارگران تازه وارد را از یک روز تا ۳ ماه به کار گمارد به عنوان اینکه آزمایش می کند که آیا کارگر بدرد کارش می خورد یا خیر، بعد از



کارگران در روند و پروسه شکوفای انقلابی با ابتکار و نوآوری خود در زمان مورد نیاز شکلی از تشکل را ابداع کنند که امروز وجود خارجی ندارد. اما در حال حاضر و دست به نقد برای کارگاه های کوچک تشکیل هسته های انقلابی بهترین نوع تشکل است و با به هم پیوستن هسته های کارگاه با هسته کارگاه های دیگر کمیته های کارگری تشکیل می گردد که می توانند تشکلی سندیکا و اتحادیه های هم رشته را امکان پذیر و تسریع کنند. در همین حال کمیته ها می توانند وظایف بسیار گسترده و انقلابی را به عهده گرفته مبارزات را هر چه بیشتر رشد بدهند.

هسته ها می توانند ضمن پیش برد مبارزات کارگران در کارگاه های کوچک اخبار و تبلیغات سیاسی را گسترش داده باعث رشد سطح آگاهی کارگران در کارگاه های کوچک شوند. این هسته ها و کمیته ها باید دارای نشریه یا خبر نامه باشند که در میان افراد خود و کارگران و خانواده های آنها به صورت عینی و واقعی توزیع شود تا از این طریق ضمن گسترش همبستگی محلی و خبر رسانی بروز و رایج رهنمود های به موقع وسیله ارتباط بین هسته ها و کمیته ها باشند تا زمان ارایه شدن یک نشریه و مرکز سراسری.

پس در ابتدای کار و فعلیت امکان تشکیل هسته های انقلابی بهترین شکل و امکان پذیر ترین صورت متشکل شدن و راه گشا برای انواع دیگر تشکل برای کارگاه های کوچک است. لازم به توضیح است که این هسته ها و کمیته ها حاصل از آنها باید مخفی باشند تا زحمات آنها به صورت تشکلی حزب، سندیکا و کمیته های گسترده به بار به نشیند.

برای دوران اعمال قدرت طبقه، زمان تشکیل شورا ها نیز این کارگاه های کوچک هر کدام مستقلاً می توانند اعمال قدرت کنند ولی می توانند مثلاً "کمیته های گسترده ای با شرکت ۱۰ یا ۱۰۰ یا بیشتر و کمتری کارگاه یک شورا تشکیل داد ه نماینده خود را به شورای مرکزی خاص خود بفرستند. البته در نهایت لازم به بیان است که اینها را باید آینده نشان به دهد. ولی تجربه های تاریخی در این رابطه ها داریم.

\*  


## ۱۲ پرسش آرش از:

### چریکهای فدائی خلق ایران

**پاسخ اول:** به نظر می آید که در اینجا بحث بر سر تشکل های صنفی طبقه کارگر است که ما نیز در بحث خود به این موضوع می پردازیم. بیشک عوامل مختلفی در پراکندگی تشکلیاتی ای که امروز کارگران ما با آن مواجهند نقش داشته اند، اما اساس مساله همانا سلطه دیکتاتوری لجام گسیخته ای است که از حدود ۹۰ سال پیش تا کنون شکل حکومتی در ایران بوده است. این دیکتاتوری با سلطه امپریالیستی در آمیخته و اساساً شکل اعمال آن سلطه می باشد. بنابراین، در عین حال که در یک بحث همه جانبه باید همه اثراتی که وابستگی اقتصاد ایران به سیستم جهانی امپریالیستی در جامعه ایران و مشخصاً در ارتباط با طبقه کارگر بوجود آورده است در نظر گرفته شود، و حتی ضروری است که به سطح تکامل تاریخی اقتصاد سرمایه داری حاکم بر کشور و اقتصاد تک محصولی متکی بر صدور نفت که به دولت در اقتصاد نقش فائقه داده و عملاً آنرا به بزرگترین کارفرمای کشور تبدیل کرده نیز توجه نمود، اما در هر حال لازم است، همواره روی سلطه دیکتاتوری در ایران به مثابه عامل اصلی ممانعت از هر گونه تشکل و مشخصاً تشکل کارگری تاکید شود.

سه ماه تکلیف آن کارگر روشن می شود که آیا کار فرما به او کار می دهد یا خیر و کارگر حق ندارد اگر کارفرما بعد از سه ماه کار به او نداد و هیچ پولی بابت سه ماه کار پرداخت نکرد اعتراض کند. از دولتی، سر اصلاح طلبان این قانون با وجود لشکر بیکاران کارگری، کاملاً" مجانی در اختیار کارفرما ها می گذارد. کارفرما ها در اغلب اوقات بعد از سه ماه بیگاری کشیدن از کارگر مجبور به اطاعت، می گویند شما در آزمایش قبول نشدید و دهها قانون ضد کارگری که در دوره ای رفسنجانی و خاتمی تصویب و اجرایی شدند. همه این قوانین و باضافه گران شدن بنزین و هدفمند کردن یارانه ها در دوره رفسنجانی و خاتمی طراحی و تصویب شده اند. حال حماقت آمیز خواهد بود که کارگران با وجود چنین شناخت عینی روی خوش به این جنایت کاران بدهند. البته اینجا این سوال مطرح می شود که آیا بهتر نبود برای شکست دادن هر دو جناح وارد عمل می شدند و همچنین خواسته های خود را مطرح می کردند؟ این یعنی داشتن استقلال طبقاتی، که برای طبقه کارگر که تحت تسلط گسترده اندیشه سرمایه دارانه است بدون وجود سازمان سیاسی طبقه کارگر هرگز امکان ندارد. همچنین شرکت کردن در اعتراضات ۸۸ با هدف شکست دادن هر دو جناح یعنی به کار بردن تاکتیک. لنین می گوید حرف زدن از تاکتیک بدون وجود تشکیلات سفاهت محض است. یعنی تاکتیک را فقط تشکیلات می تواند پیش برد نه توده بی شکل. بنا براین کارگران و خانواده هایشان به صورت گسترده در اعتراضات شرکت بیشکل و توده وار داشتند. ولی تاکتیک نداشتند چون سازمان سیاسی ندارند.

برای اینکه طبقه کارگر در خیزش های بعدی بتواند به صورت طبقه مستقل وارد مبارزه شود و از دنباله روی و زائده شدن خارج شود لازم است با استفاده از راه های زیر خود را از بن بست نجات بدهد.

۱= باید کارگران پیشرو، دانشجویان، زنان، معلمان و جوانان انقلابی بدون توجه به تشکیلات های موجود مدعی اقدام به تشکیل هسته ها و کمیته های انقلابی در محل کار و زندگی خود کنند تا با به هم پیوستن آنها دست به تشکیل حزب طبقه کارگر بزنند.

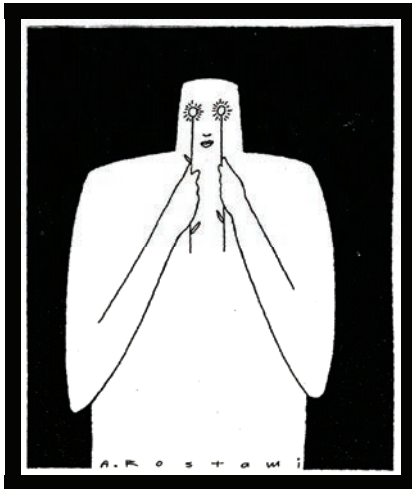
۲- بدنه احزاب و سازمانهای موجود بدون دخالت دادن سران خود به هم نزدیک شوند و نیاز های طبقه را با شرایط عینی موجود بررسی و تحلیل کنند تا با به هم پیوستن بتوانند از درون و مجموعه تشکیلات های موجود سازمان سیاسی طبقه کارگر را بیرون بیاورند.

۳= در حال حاضر محافل ریز و درشت بسیاری وجود دارند اگر آنها نیز بتوانند به هم بپیوندند که متأسفانه احتمالش کم است چون همین ها نیز رسوبات فکری که در سازمانها و احزاب وجود دارد بخشی از آن را باخود یدک می کشند همین رسوبات باعث شده نتوانند به هم نزدیک شوند. که هر کدام حول یک نشریه گرد آمدند و توان خروج از پيله را ندارند.

۴- می تواند مخلوطی از سه مورد بالا بوجود بیاید که البته ضمن داشتن کمیت و کیفیت بالا به خاطر وجود تسهیلات گسترده می تواند بسیار پر قدرت ظاهر شود.

در مجموع هیچ راهی برای خروج از بن بست و حرکت آگاهانه کارگران جز شروع از صفر منتها با استفاده از تجربیات و تسهیلات موجود نمی تواند باشد.

**پاسخ نهم:** درست است که کارگاه های کوچک نمی توانند هر کدام به تنهایی یک تشکل داشته باشند و البته در اعمال قدرت طبقه نیز نمی توانند به صورت جز به جز تاثیر گذار باشند ولی آنها می توانند به صورتهای مختلف از جمله سندیکا مانند سندیکای فلز کار و مکانیک که دقیقاً همان کارگاه های کوچک هستند یا سندیکای نقاشان، کارگران ساختمانی، خیاط ها و کفاش ها و... متشکل شوند هر چند که در حال حاضر هیچ کدام امکان تشکیل سندیکا به شکل سنتی و تعریف شده در قوانین بورژوازی را ندارند یا اگر هم تشکیل بدهند فعلاً" نمی توانند کاری به پیش ببرند همچنین در دوره ای هم که زمان اعمال قدرت سیاسی طبقه کارگر توسط شوراها خواهد بود برای کارگاه های کوچک امکان تشکیل شورا وجود خواهد داشت. اما برای فعلیت این کارگاه ها و زمان تشکیل شورا ها راهکار های تاریخی وجود دارد و حتی ممکن است خود



همزاد می باشد، به همین دلیل هم این معضل با تاریخ ۹ دهه اخیر نپیده شده است. ثانیاً اگر منظور نفوذ سازمانهای سیاسی در جنبش کارگری است، این فاکتور نیز در طول سالیان طولانی، به عنوان امری مقطعی و غیر دائم بوده و همواره با سرکوب آن سازمانها نفوذ آنها هم عملاً رنگ باخته، در حالی که معضل پراکندگی همچنان باقی مانده است. ثالثاً در دوران سیاه و طولانی سلطه جمهوری اسلامی، نه "چپ ها" و نه هیچ نیروی سیاسی مردمی دیگر سالهاست که از آن حد از نفوذ در صفوف کارگران برخوردار نبوده و نیستند که سیاستهای آنها و "چپ روی" ها و "راست روی" هایشان باعث چنین درد مزمنی شده باشد. البته در یک بررسی مشخص به خصوص در رابطه با یک دوره مشخص که سازمانهای سیاسی از نفوذ قابل توجهی در سطح جامعه برخوردار بوده اند و تا حدی بر مبارزات طبقه کارگر تاثیر داشتند، باید تاثیرات سیاستهای آنها و بویژه تاثیرات مخرب روشهای اپورتونیستی پیشنهادی برخی از آنها را مورد توجه قرار داد. اما توجه به این امر و بررسی آن یک چیز است و این که "بعضی" ها بودن توجه به شرایط واقعی مبارزه طبقه کارگر در ایران چنین عواملی را باعث پراکندگی حاکم بر صفوف کارگران قلمداد کرده و آب تپه‌پیر بر دناست‌های سرکوبگرانه دیکتاتوری حاکم می ریزند، چیز دیگری.

از آنجا که پاسخ به بقیه پرسش‌هایی که در همین یک سوال طرح شده این جواب را طولانی تر از آنچه که باید باشد میکند، به بقیه موارد این سوال بطور خلاصه می پردازیم. اولاً همانطور که در بالا توضیح دادیم یکی از ویژگی های اقتصاد ایران نقشی است که تولید و صدور نفت به اقتصاد کشور داده است. امری که باعث شده تا بخش بزرگی از اقتصاد در دست دولت متمرکز گشته و دولت خود به عنوان بزرگترین سرمایه دار و کارفرما در مقابل کارگران قرار گیرد. واضح است که این کارفرما خود بخشی از ماشین سرکوب بوده و مخالف هر گونه سازمان یابی کارگران می باشد و منافع خود را در آن می بیند که کارگران پراکنده و بی تشکیلات مانده و گوش به فرمان باشند. به طور کلی، در شرایط زمامداری حکومتی که هر گونه مبارزه کارگران حتی برای دستمزد و بهبود شرایط کارشان را رسماً به مثابه یک "خطر امنیتی" برای کل نظامش تلقی و با این بهانه آن را سرکوب می کند، امر سازمان یابی کارگران با موانع بسیار بزرگی روبروست. بخش آخر سؤال این است که " برای بیرون آمدن از این پراکندگی چه باید کرد و از چه راهکارها و از چه نوع سازماندهی باید بهره جست؟"

اگر بپذیریم که مانع اصلی سازمان یابی کارگران سلطه دیکتاتوری است، پس بطور طبیعی مبرم ترین کار برای فائق آمدن بر این معضل شکاف انداختن در سد این دیکتاتوری می باشد. مسلم است که چنین کاری با رشد و گسترش مبارزات توده ای امکان پذیر است. اما جایی که بحث بر سر وظیفه نیروهای روشنفکر (طبیعتاً روشنفکران انقلابی) است، همه بحث

دیکتاتوری حاکم بر ایران که با کودتای انگلیسی سید ضیاء و رضا خان در سال ۱۲۹۹ آغاز شده در حدود ۹۰ سال گذشته به هر وسیله ای متوسل گشته است تا از تشکل طبقه کارگر- البته نه تنها کارگران- در هر سطحی و به هر شکلی جلوگیری نماید. از زمان سرکوبهای ددمنشانه رضا شاه و قانون سیاه ۱۳۱۰ اش که نه تنها هر تلاش آزادیخواهانه بلکه هر ندای حق طلبانه صنفی را نیز اقدام علیه امنیت کشور قلمداد می کرد تا به امروز که جمهوری اسلامی با وقاحت تمام در جلو چشم همگان می کوشد تا زبان فعالین کارگری را ببرد، کارگران ما همواره با استبدادی خونین و خفقانی سنگین مواجه بوده اند. در این فاصله همواره سلطه دیکتاتوری در جامعه ایران بوده است که با سرکوب خونین تلاشهای کارگران برای سازمان یابی و تشکل های کارگری، فقدان سازمان و پراکندگی را به صفت ممیزه مبارزات کارگری تبدیل نموده است. چه رضا شاه و چه پسرش محمد رضا شاه و چه فرزند خلفشان جمهوری اسلامی در طی حاکمیت خود با پیشبرد یک سیاست واحد که همانا سرکوب توده های مردم بوده، امکان متشکل شدن را از کارگران ما سلب کرده اند. جالب است که در این فاصله هر زمان که در سلطه این دیکتاتوری ها شکاف ایجاد شده، ما شاهد شکل گیری تشکلهای مختلف کارگری بوده ایم. مثال های برجسته این امر را می توان در فرار رضا شاه در شهریور ۱۳۲۰ نشان داد. با دگرگونی بزرگی که این امر در فضای سیاسی کشور ایجاد نمود، سندیکا ها و اتحادیه های کارگری و احزاب سیاسی شکل گرفتند. در طی ۱۲ سال تا کودتای ۲۸ مرداد، حتی "شورای متحده مرکزی اتحادیه های کارگری" اعلام موجودیت نمود و گسترش مبارزات کارگری به آنجا رسید که در اول ماه مه سال ۱۳۲۵، هزاران کارگر در تظاهرات روز جهانی کارگر شرکت نمودند.

با کودتای ۲۸ مرداد، اختناق دوباره بر جامعه حاکم شد و به تدریج هر صدائی در گلو خفه گشت، وضعی که تا انقلاب سالهای ۱۳۵۶ و ۵۷ ادامه داشت. سد دیکتاتوری با انقلاب توده ها یک بار دیگر شکسته شد، و تلاش های کارگران برای متشکل شدن به طور جهش وار شدت یافت. در این دوره تشکل هائی تحت عنوان شوراهای کارگری (که بیشتر نهاد هائی صنفی بودند) شکل گرفتند. آنها البته عمر کوتاهی داشتند، چرا که جمهوری اسلامی که اساساً برای سرکوب انقلاب توده ها توسط امپریالیست ها بر سر کار آورده شده بود، وقتی خود را به حد کافی سازماندهی کرد، این شورا های کارگری نیز در جریان حمله سراسری این رژیم به مردم ایران، سرکوب و نابود شدند. جمهوری اسلامی کارگران پیشروعضو آن تشکل های صنفی را تا جایی که توانست بیکار کرد، به زندان انداخت و یا به قتل رساند.

بنابراین تجربه سالهای طولانی مبارزات کارگران در کشور ما نشان می دهد که عامل اصلی پراکندگی و ضعف تشکیلاتی جنبش کارگری ایران در کجا قرار دارد. کسانی که این عامل اصلی را نادیده گرفته و عوامل فرعی مثلاً کم تجربگی کارگران ما در زمینه ایجاد تشکل های صنفی خود را عمده می کنند متوجه نیستند که حتی خود این عامل فرعی محصول سلطه طولانی دیکتاتوری در جامعه ماست. در حالی که وقتی که بپذیریم که دیکتاتوری عامل اصلی پراکندگی صفوف کارگران می باشد، قادر خواهیم شد انرژی های انقلابی را در جهت درستی بکار گرفته و راه غلبه بر این معضل را که تنها در جریان مبارزه آگاهانه با سلطه دیکتاتوری حاکم با جهت گیری از بین بردن سیستم سرمایه داری وابسته در ایران امکان پذیر است، هموار سازیم.

در بخش دیگری از این سوال مطرح گشته که برخی افراد و یا جریانات مشکل اصلی عدم سازمان یابی کارگران را در "رفرمیسم و سازشکاری و بعضی های دیگر چپ روی های فعالان کارگری" قلمداد می نمایند. با توجه به توضیحات بالا روشن است که چنین جریاناتی اساساً درکی از واقعیت مبارزه طبقه کارگر در ایران ندارند. چون اولاً این پراکندگی مشکل صرفاً امروز و یا یک مقطع نبوده و نیست که آن را به عواملی نظیر سازشکاری و چپ روی و غیره نسبت داد. این امر همانطور که نشان داده شد، یک معضل تاریخی است که با پروسه تحکیم سلطه امپریالیسم بعد از روی کار آورده شدن رضا خان و تبدیل ایران به یک جامعه نومستعمره،

باید روی این موضوع متمرکز شود که این روشنفکران خود چگونه می‌توانند متشکل شوند تا بتوانند در جریان عمل انقلابی در تضعیف دیکتاتوری، در هر چه بیشتر جاری کردن مبارزات طبقه کارگر و دیگر توده‌های ستمدیده ایران و به عبارت دیگر در شکاف انداختن در سد دیکتاتوری موجود نقش آگاهانه‌ای ایفاء کنند. تجربیات تا کنونی نشان داده‌اند که در شرایط سلطه دیکتاتوری خشن حاکم بر جامعه ایران، روشنفکران انقلابی تنها و تنها در جریان پیشبرد یک مبارزه مسلحانه بر علیه رژیم است که می‌توانند تشکیلاتی انقلابی بوجود آورده و خود را به عنوان مدافع طبقه کارگر به این طبقه بشناسانند. چنین مبارزه‌ای می‌تواند با درس‌گیری از تجارب گذشته در اقصی نقاط ایران در جهت آزاد سازی مناطق برپا شود. در حال حاضر توازن قوا بین کارگران و سرمایه‌داران و رژیم حامی آنها شدیداً به نفع دومی‌هاست. تنها با قدرت‌گیری نیروهای انقلابی و در جریان بردن آگاهی به میان کارگران و کوشش در ایجاد رابطه سازمانی با آنان است که توازن قوا می‌تواند به تدریج به نفع کارگران تغییر یافته و شرایط برای متشکل شدن کارگران فراهم گردد.

**پاسخ دوم:** این مبارزات، پاسخ کارگران به شرایط بسیار دشوار و سختی است که بورژوازی ایران و رژیم جمهوری اسلامی اش برای طبقه کارگر ایجاد نموده است. اعتصابات و مبارزاتی که در سالهای اخیر با گستردگی تمام در سطح جامعه جاری بوده‌اند، اساساً یکی از مشخصه‌های سیمای سیاسی کشور را شکل داده‌اند. با این وجود باید اذعان کرد که علیرغم گستردگی این مبارزات در سطح کشور و رشد روز افزون آنها، خصلت اساسی مبارزات کارگران ما بی‌سازمانی و پراکندگی آنها می‌باشد، امری که امکان نمی‌دهد نیروی اعتراض کارگران به مثابه نیروی واحد عرض اندام کرده و به تحقق مطالبات کارگران شتاب بخشد. درست همین پراکندگی، علیرغم کثرت اعتصابات کارگری به خصوص در دهه اخیر، باعث شده که این اعتصابات آن طور که باید با برجستگی لازم مورد توجه همگان قرار نگیرد. البته کارگران در بطن مبارزات خود به ضعف پراکندگی صفوف خود پی برده و بر ضرورت و اهمیت تشکل تأکید می‌کنند. بیهوده نیست که در سال‌های اخیر در مبارزات کارگری، مطالبه حق ایجاد تشکل مستقل کارگری با برجستگی هر چه بیشتری مطرح می‌شود. این واقعیت، یعنی تأکید کارگران در مبارزات روزمره خود بر ضرورت تشکل‌گیری تشکل‌های مستقل کارگری، از سوی دیگر خود بروشنی از فقدان چنین تشکل‌هایی خبر داده و رسوائی تشکل‌های رژیم ساخته در محیط‌های کارگری را آشکار می‌سازد و نشان می‌دهد که کارگران در حد گسترده‌ای به ماهیت ضد کارگری چنین تشکل‌هایی واقف هستند. صرف نظر از این که تا کنون این مبارزات چه نتایج فوری و بلافاصله‌ای برای کارگران داشته‌اند، اشاعه یافتن ضرورت ایجاد تشکیلات در صفوف کارگران به صورت هر چه گسترده‌تری یکی از نتایج غیر قابل انکار این اعتراضات و مبارزات می‌باشد؛ و دستاورد اصلی آنها درک گسترده ضرورت اتحاد در مقابل سرمایه‌داران و رژیم حامی آنهاست. در ضمن، این یک امر غیر قابل انکاری است که در شرایط سلطه دیکتاتوری در کشور، اعتراضات و مبارزات صنفی کارگران خیلی زود با ماشین سرکوب جمهوری اسلامی مواجه شده و کارگران تنیدگی سرکوب دولتی با منافع سرمایه‌داران را فوراً مشاهده می‌کنند، واقعیتی که چهره سرکوبگر جمهوری اسلامی را در دفاع از منافع سرمایه‌داران وسیعاً در مقابل چشم کارگران قرار داده و به مبارزات آنها سریعاً رنگ و لعاب سیاسی می‌دهد. از سوی دیگری دانیم که "اعتصاب مدرسه انقلاب" خوانده شده است، پس وسعت چشمگیر اعتصابات کارگری در این سالها را باید از این زاویه هم مورد توجه قرار داد و دانست که بیشک این اعتصابات و مبارزات، در بطن خود به امر پرورش و آموزش کادرهای انقلاب در پیش کمک می‌کند.

**پاسخ سوم:** اتفاقاً تجربه کارگران شرکت واحد و نیشکر هفت تپه جهت ایجاد سندیکای مستقل کارگری تأکید دیگری بر درستی این نظر است که دیکتاتوری لجام گسیخته حاکم بر ایران مانع اصلی سازمان‌یابی کارگران بوده و به طور مستمر با وحشیگری تمام تلاش‌های طبقه کارگر ما برای

متشکل شدن را سرکوب می‌نماید. واقعیت این است که در این دو تجربه، جنبش کارگری ما با دو سندیکای شکل گرفته و تا حدی برسیمت شناخته شده روبرو نمی‌باشد، سندیکاهایی که واقعاً عملکرد اجتماعی یک سندیکای کارگری را داشته باشند و در زندگی واقعی بتوانند کارگران را در چهارچوب خود متشکل کرده و عملاً با کارفرما جهت مطالبات کارگران چک و چانه بزنند. سرکوب وحشیانه رهبران این دو حرکت و اخراج و زندانی کردن فعالین این دو تلاش ارزشمند کارگری، گرچه "هویت کاملاً شناخته شده‌ای" در اذهان به این دو حرکت بخشیده است، اما در عمل مشکل پراکندگی صفوف کارگران در این "دو واحد بزرگ" را بر طرف ننموده است. بنابراین در حالیکه دو تجربه فوق‌الذکر بخشی از تلاش خستگی‌ناپذیر کارگران ایران برای سازمان‌یابی و تشکل می‌باشند اما نمی‌توان مدعی شد که کارگران این دو واحد عملاً "توانسته‌اند سندیکای مستقل خودشان را به وجود بیاورند". این ادعا با آنچه در واقعیت وجود دارد، منطبق نیست، از این رو، تأییدی بر برخی ادعاها که دیکتاتوری حاکم به شکل‌گیری سندیکا‌های مستقل تن داده است نیستند. اما همانطور که در سوال نیز تأکید شده "رهبران این دو حرکت با سرکوب و اخراج از کار و زندان روبرو شده‌اند" و جمهوری اسلامی با این اعمال خود، در واقعیت اجازه و امکان شکل‌گیری یک "سندیکای مستقل" را از کارگران سلب و همه کوشش‌ها در این جهت را عقیم ساخته است. به همین دلیل، وقتی به واقعیت رجوع می‌کنیم می‌بینیم که صفوف کارگران این دو واحد نیز همچون بقیه کارگران ایران همچنان پراکنده است و آنها نیز سندیکایی ندارند که برای تحقق مطالباتشان با سرمایه‌داران مذاکره کند. بنابراین، در چنین وضعی صحبت کردن از این امر که آیا نهاد نامبرده (نهادهی که وجود ندارد) "می‌تواند از طریق مذاکره با دولت مشکلی از مشکلات کارگران را حل کند"، امری ذهنی است.

در تجربه مبارزات کارگران، سندیکا به مثابه شکلی از تشکل صنفی این طبقه، عمده‌تأییدی است جهت متشکل نمودن کارگران برای اینکه آنها به مثابه قدرت متشکل در یک کل واحد، با کارفرما چک و چانه زده و خواسته‌های برحق‌شان را مطالبه کنند. اما در جامعه ایران، در شرایطی که عملاً سندیکائی وجود ندارد نمی‌توان تمایل و خواست خود را جایگزین واقعیت نمود و دچار ذهنی‌گرایی شد. به این واقعیت هم باید توجه داشت که کارگران غیر متشکل ما با اعتصابات و اعتراضات و مبارزات شان که در طی آن اتحاد طبقاتی خود را به نمایش می‌گذارند، همواره خواسته‌ها و مطالبات برحقشان را فریاد زده و گاه به کارفرما تحمیل نموده‌اند. آنها در مبارزات و تجمعات اعتراضی خود جایی که سندیکائی وجود نداشته، کوشیده‌اند از طریق نمایندگانی که از سوی خود تعیین کرده‌اند به نحوی بخشی از وظیفه سندیکا را انجام دهند. از این طریق آنها مذاکره با کارفرما را پیش برده و گاه موفق شده‌اند با نشان دادن قدرت خود به دشمنانشان، خواسته‌هایی را به سرمایه‌داران تحمیل نمایند.

پاسخ اینکه آیا دیکتاتوری ددمشانه جمهوری اسلامی به تشکل سندیکا‌های مستقل کارگری گردن خواهد گذاشت یا نه را تجربه سه دهه حاکمیت این رژیم با صراحت کامل داده است. تجربه نشان داده که جهت اصلی حمله استبداد حاکم بر ایران جلوگیری از هر نوع تشکل و سازمان‌یابی کارگری بوده و می‌باشد. به همین دلیل هم ما شاهد پراکندگی مطلق صفوف طبقه کارگر در ایران هستیم. البته اگر مبارزات کارگران و دیگر توده‌های ستمدیده ایران قادر گردد در سلطه این دیکتاتوری شکاف اندازد، آنگاه بیشک کارگران همانطور که تاکنون نشان داده‌اند فوراً در جهت سازمان‌یابی خود گام‌های هر چه بزرگ‌تری برخواهند داشت. از آنجا که در اینجا بحث بر سر راه‌های فائق آمدن بر پراکندگی موجود در صفوف کارگران می‌باشد و هر گونه ذهنی‌گری در این رابطه به هدف فوق‌لطمه می‌زند، ضروری است که با واقع‌بینی به راه غلبه بر پراکندگی موجود برخورد کرده و در این راه به مقابله با کسانی پرداخت که به جای حل مسأله می‌کوشند که صورت مسأله را حذف کنند. پیش از این کسانی بدون هر گونه ارتباطی با کارگران، به نام آنها، حزب کارگری و کمونیست تشکل داده‌اند (البته بر روی کاغذ). امروز هم عده‌ای می‌خواهند با



ایجاد تشکل های کارگری بر روی کاغذ معضل پراکندگی صفوف کارگران را حل نمایند.

**پاسخ چهارم:** اشکال تشکل طبقه کارگر از دل مبارزات خود طبقه بیرون می آید. به همین دلیل هم تمایل این یا آن فعال کارگری و سازمان سیاسی نمی تواند و نباید تعیین کننده این واقعیت باشد. برای نمونه اگر در جایی کارگران برای سازمان یابی خود کمیته های کارخانه بوجود آورده و جای دیگر سندیکا، این امر را عینیت مبارزه طبقه کارگر تحمیل نموده و نه تمایل و رهنمود نیروی سیاسی و پیشرو کارگری. البته یک نیروی سیاسی جدی واقعاً طرفدار طبقه کارگر در ایران باید بتواند اشکالی که از دل مبارزات کارگری جوانه میزند را بشناسد و بشناساند و خود به تسریع حرکت آن کمک کند، ولی چنین نیروئی هم حق ندارد که خواست و تمایل ذهنی خود را به مبارزات کارگری تحمیل کند. هر گونه تلاش برای تحمیل تمایلات و خواسته های ذهنی نیرو های سیاسی بر مبارزات کارگران نتیجه ای جز شکست در بر نخواهد داشت- هر چند تمایلاتی که با واقعیت انطباق نداشته باشند، در جریان حرکت، به طور طبیعی کنار زده می شوند.

از سوی دیگر در تجربه جهانی مبارزات کارگری در همه کشور ها همواره سندیکا ها عمدتاً نهاد های صنفی ای بوده و هستند که هر جا که امکان حیات داشته اند بسته به توان خود، کارگران را متشکل کرده و با قدرتی که اتحاد و تشکل کارگران ایجاد می کند برای مطالبات روزمره کارگران و بهبود شرایط کار با سرمایه داران چک و چانه می زنند. در حالیکه در همین تجربه جهانی، شورا ها به مثابه تشکل های مسلح کارگران، نهاد های اعمال قدرت نوین انقلابی کارگری بوده اند، و شرایط شکل گیری آنها زمانی بوده است که امواج انقلاب، نظام حاکم را زیر ضرب گرفته و توازن قوا را تا حد زیادی به نفع کارگران تغییر داده بود. متأسفانه در شرایط جو انقلابی بعد از سقوط رژیم شاه، به تشکل های صنفی ای که در کارخانجات بوجود آمدند، به طور بی جا و نادرست نام "شورا" داده شد. امروز نیز اشتباه بزرگی است که شورا ها به مثابه نهادهای اعمال قدرت نوین انقلابی را در حد نهاد های صنفی که وظیفه شان مذاکره و مبارزه بر سر مطالبات اقتصادی است، تقلیل داد. در بحث مربوط به امر تشکل صنفی کارگران، قاطی کردن این امر با بحث شورا ها که در واقع نطفه قدرت دولتی کارگران می باشند، اشتباه است. از سوی دیگر چون همانطور که گفته شد شوراها نهاد هایی جهت اعمال قدرت انقلابی طبقه کارگر می باشند، این امر باعث شده تا برخی تصور کنند که اگر در مقابل سندیکا بر شورا تاکید کنند موضع رادیکال تری اتخاذ کرده اند. به خصوص که از نظر آنها سندیکا های کنونی هم اکثراً "سندیکای زرد" و ابزاری جهت پیشبرد خط سرمایه دارها در جنبش کارگری شده اند. در حالی که چنین موضعی در زندگی واقعی که کارگران فاقد تشکل های مستقل خود بوده و نه شورائی وجود دارد و نه سندیکائی در کار است، نشانه رادیکالیسم نیست، بلکه جلوه آشکاری از سوپژکتیویسم می باشد. در نتیجه همان طور که در ابتدا گفتیم اشکال تشکل های مستقل کارگری از دل مبارزات خود کارگران بیرون می آیند و وظیفه پیشرو کارگری شناخت این امر و کمک به شکل گیری هر چه پربارتر و سریع تر آنها می باشد نه بدیل سازی های ذهنی.

**پاسخ پنجم:** همانطور که به درستی در این سوال تاکید شده در سالهای اخیر تلاشهای چشمگیری از سوی افراد و تشکل های سیاسی در خارج از کشور جهت رساندن صدای کارگران ایران به افکار عمومی جهان صورت گرفته است، تلاشهایی که در جای خود قابل تقدیر است. بدون شک گسترش هر چه بیشتر همکاری ها و اتحاد عمل های مبارزاتی فی مابین نیرو های انقلابی در موفقیت هر چه بیشتر چنین تلاشهایی بی تاثیر نخواهد بود و امکان بیشتری جهت رساندن صدای کارگران تحت ستم ایران به جهانیان در اختیار ما قرار خواهد داد. در مقابله با قدرت تبلیغاتی جمهوری اسلامی و حامیانش در سطح جهانی، چنین اتحاد عمل هایی به مبارزین امکان می دهد که در سطح گسترده تری نیروها را مورد خطاب قرار دهند. کارگران و مردم رنج دیده در چهار گوشه جهان، نهاد های

دمکراتیک و مخالف تجاوزات و سیاستهای امپریالیستی، سندیکا ها و نهاد های کارگری و نیرو های ضد امپریالیست و غیره مخاطبینی هستند که نیرو های مردمی باید بکوشند تا حمایت آنها را نسبت به مبارزات و مطالبات کارگران و مردم ستمدیده ایران هر چه بیشتر جلب کنند. در اینجا باید توجه داشت که به دلیل حضور نیروهای ماهیتا گوناگون در اپوزیسیون جمهوری اسلامی، کسانی هم هستند که به بهانه رساندن صدای مردم ایران به جهانیان و افشاء جنایات جمهوری اسلامی، جهت اصلی فعالیت های خود را جلب نظر و توجه قدرتهای غربی و نهاد های وابسته به آنها کرده اند. در این میان، قدرتهای امپریالیستی هم می کوشند جهت تطهیر چهره خونبار خود و گسترش سلطه اهریمی شان، پز دفاع از حقوق بشر و مطالبات مردم بگیرند. در چنین شرایطی ضروری است که به این امر با جدیت برخورد شود. کم نیستند نهاد هایی که جهت نفوذ در جنبش های کارگری در کشورهای تحت سلطه، حتی از ارائه کمک های مالی نیز دریغ نمی ورزند. برای نمونه "مرکز آمریکایی برای همبستگی بین المللی کارگری" ( American Center for International Labor Solidarity ) که یکی از ابزار های پیشبرد سیاستهای امپریالیستی دولت آمریکا می باشد مدتهاست که جهت نفوذ در جنبش کارگری ما فعالیت می کند. بنابراین، به هیچ وجه نباید اجازه داد که صف نیروهای مردمی با نیروهای ضد مردمی مخدوش گردد و فعالیت هائی به اسم طبقه کارگر صورت بگیرد که به حیثیت فعالان کارگری لطمه زده و هیمه هائی برای تنور تبلیغات فریبکارانه رژیم آماده سازد. واضح است که هرگونه تماس و کمک گرفتن از چنین نهاد هایی جز تضعیف اتحاد مبارزاتی کارگران و رسوائی، نتیجه ای در بر نخواهد داشت.

با توجه به ملاحظات ذکر شده، ما ضمن آنکه از هر تلاش انقلابی برای رساندن صدای کارگران ایران به گوش کارگران جهان و افکار عمومی حمایت می کنیم؛ و در حالی که معتقدیم که چنان تلاش هائی ارزشمند می باشند و باید با اتحاد عمل های مبارزاتی آنها را هر چه بیشتر وسعت داد، افشای هر گونه تلاشی برای مخدوش کردن ماهیت انقلابی مبارزات طبقه کارگر بر علیه جمهوری اسلامی را وظیفه هر نیروی انقلابی می دانیم. حفظ استقلال نیرو هائی که انعکاس صدای حق طلبانه کارگران ایران را وظیفه خود می دانند از اهمیت حیاتی بر خوردار است. همچنین هر تلاشی برای نقض استقلال سیاسی - تشکیلاتی جنبش کارگری محکوم است.



**پاسخ ششم:** اگر کسی طرح ضد مردمی "هدفمند کردن یارانه ها"- که به عنوان اسم مستعار برای لغو سوبسیدها( واژه بین المللی که بار اقتصادی و سیاسی معنین خود را داراست) بکار می رود- را صرفاً به مبلغی که به عنوان یارانه نقدی به حساب خانواده ریخته می شود منحصر بسازد، طبیعی است که دچار این توهم شود که کارگران و زحمتکشان وضع بهتری پیدا کرده اند. اساساً یکی از فریبکاری های دولت احمدی نژاد هم همین بود که می خواست با برجسته کردن وجهی که دولت او به عنوان یارانه به حساب مردم می ریزد توجه آنها را نسبت به افزایش شدید قیمتها- که الزام قطع سوبسیدها در همه کشورهای تحت سلطه امپریالیسم در سطح جهان می باشد- منحرف ساخته و آنها را گمراه نماید. در حالیکه یکی از بارزترین نتایج این طرح، افزایش قیمت هاست و عملاً دو برابر پولی که به اسم یارانه به مردم داده می شود، از جیب آنها بیرون کشیده می شود.

جای تعجب نیست وقتی می شنویم که در آغاز عده ای که پولی در جیب نداشتند از واریز شدن مبلغی به حساب بانکی خود خوشحال شدند. اما همان عده وقتی که قیمت نان بالا رفت و با افزایش سرسام آور بهای قبض های آب و برق و گاز مواجه شدند، فهمیدند که داستان "هدفمند



کردن یارانه‌ها" را نباید فقط در وجهی که به حساب ریخته می‌شود دید. به همین خاطر اگر تبلیغاتی نظیر آن که یارانه‌ها باعث بهتر شدن وضع طبقات پایین جامعه می‌شود، در ابتدا ممکن بود گوش شنوایی هم پیدا کند، جریان واقعی امور نادرستی چنان ادعاهای تبلیغاتی را در سطحی هر چه وسیعتر، آشکار کرد. در واقع، با سیر رو به افزایش قیمت انرژی و نان که بطور طبیعی باعث گرانی همه اقلام مورد نیاز مردم می‌شود، دیگر کمتر کسی می‌تواند در اهداف ضد مردمی "هدفمند کردن یارانه‌ها"، شک کند.

واقعیت این است که در صورت اجرای کامل طرح یارانه‌ها، این طرح شکاف‌های طبقاتی را باز هم تشدید کرده و بخشهای بیشتری از مردم را به زیر خط فقر سوق خواهد داد.

روی این امر نیز باید تأکید کرد که وقتی که با طرحی که کل جامعه را هدف قرار داده و با زندگی روزمره همه مردم در ارتباط است روبرو می‌شویم، به هیچ وجه محق نیستیم که نتایج آنرا در لحظه مورد بررسی قرار دهیم. چون برای اینکه کل جامعه نتایج ملموس این طرح را به عینه ببینند و درک کنند زمان لازم است. ممکن است فلان روستائی از اینکه یک باره مبلغی به حساب اش ریخته شده لحظه‌ای شاد شود، اما وقتی که عملاً مجبور شد نه تنها این مبلغ بلکه مبالغی دیگر افزون بر آن را به خاطر افزایش قیمت‌ها، صرف کند، آن زمان خشم و نفرت جای آن شادی را خواهد گرفت.

طراحان اصلی قطع سوبسیدها که اجرای آنرا سالیانه از جمهوری اسلامی طلب می‌کنند، نهاد‌های امپریالیستی مثل صندوق بین‌المللی پول می‌باشند. آنها بودند که جمهوری اسلامی را برای اجرای آن طرح تحت فشار قرار داده بودند. با این حال دست اندازکاران جمهوری اسلامی هم امروز منافع خود را از این طرح دنبال می‌کنند. آنها انکار نمی‌کنند که با اجرای طرح مورد بحث، پولی که از فروش نفت صرف پرداخت سوبسید می‌شد را ذخیره کرده و بخشی از آنرا صرف کمبودهای مالی سیستم ضد خلقی خود خواهند نمود. در واقع، رژیم جمهوری اسلامی با قطع سوبسیدها دست به افزایش مالیات‌های غیر مستقیم زده است. بنابراین اجرای این برنامه، فشار سهمگینی بر زندگی کل کارگران و زحمتکشان وارد می‌آورد. در آینده نیز در صورتی که رژیم در مقابل اعتراضات و مبارزات توده‌ها عقب‌نشینی نکند و بخواهد واقعاً آنرا پیش ببرد، اجرای آن حاصلی جز گسترش فقر و فلاکت بخش‌های بزرگتری از مردم در بر نخواهد داشت. واضح است که نه طراحان اصلی این پروژه و نه دولت احمدی‌نژاد به تنها چیزی که نمی‌اندیشند فقر و فلاکت مردم می‌باشد. از سوی دیگر، آیا تعجب انگیز است که نهاد‌های امپریالیستی فوق‌الذکر، احمدی‌نژاد (و رژیم جمهوری اسلامی) را به خاطر گام برداشتن در جهت عملی نمودن رهنمودهایشان می‌ستایند- آنها در فضای هجوم تبلیغاتی قدرتهای غربی به جمهوری اسلامی؟! روشن است که نهاد‌های امپریالیستی تنها زمانی کسی یا ارگانی را می‌ستایند که منفعت کلانی از جانب آنها دریافت کرده باشند. در این مورد مشخص هم دولت احمدی‌نژاد از جیب کارگران و توده‌های ستمدیده‌ها چنان منفعتی- که منافع کلانی است- را به حساب آنها واریز می‌کند. به طور کلی، لغو سوبسیدها یا به اصطلاح هدفمند کردن یارانه‌ها، پروژه‌ای ضد ملی است که کارگران و زحمتکشان ما را با شدت بیشتری به فقر دره فقر و فلاکت پرتاب خواهد نمود. تازه این در شرایطی است که فریاد اعتراض به گرسنگی، از سوی کارگران ما بلند است. همانطور که کارگران نیشکر هفت تپه، قبل از اجرای این طرح شعار می‌دادند: "کارگرفت تپه ایم؛ گرسنه ایم، گرسنه!"

**پاسخ هفتم:** "تظاهرات و راه پیمایی‌های گسترده سال ۸۸" یک خیزش خودبخودی توده‌ای بود که مثل هر حرکت توده‌ای همه‌اقتدار و طبقات مردمی در آن شرکت داشتند و بخش قابل توجهی از کارگران و زحمتکشان هم در آن شرکت داشتند و اتفاقاً حضور آنها باعث رادیکالیسم آن جنبش بود. فهم این موضوع ظاهراً نباید مشکل باشد که در یک جنبش توده‌ای برای اینکه طبقه‌ای "خواست‌های اخص خود" را مطرح کند به حداقل شکل نیاز دارد تا بتواند خود را سازماندهی کرده و با پرچم

و هویت طبقاتی خود وارد حرکت شود. اما در ایران در درجه اول به دلیل سلطه دیکتاتوری، نه فقط طبقه کارگر ما بلکه دیگر اقشار و طبقات خلقی نیز از داشتن حتی حداقل تشکل هم محرومند. درست به همین دلیل الزاماً همه اقشار و طبقات مردمی و از جمله طبقه کارگر بدون تشکل و پرچم خود در خیزش مزبور شرکت کردند. با این حال بر اساس گزارشات شاهدان عینی، هم کارگران، هم زنان و هم دیگر اقشار مردم علی‌رغم سرکوب خونین و خشن مأموران دولت و "سربازان گمنام" وزارت اطلاعات، در فرصت‌های محدودی که پیش می‌آمد، به طور فردی خواست‌های اخص خود را روی مقوائی نوشته و بالای سر خود می‌گرفتند. این عمل خود بیانگر آن است که توده‌های تحت ستم ایران نسبت به ضرورت پیش‌کشیدن خواست‌های خود آگاه هستند؛ و اگر امکان برپائی تشکل‌های خاص خود را داشتند با برجستگی هر چه بیشتری خواست‌های طبقاتی و دموکراتیک خود را پیش می‌کشیدند.

در آن زمان تنها نیروئی که کمی تشکل داشت اصلاح طلبان حکومتی به مثابه بخشی از طبقه حاکمه بودند که مطالبه‌شان مبنی بر "جمهوری اسلامی" نه یک کلمه بیشتر نه یک کلمه کمتر" در تخالف آشکار با خواست توده‌ها قرار داشت. آنها درست به خاطر برخورداری نسبی از قدرت تشکل و امکانات تبلیغاتی خود و حامیان بین‌المللی‌شان، شعارهایی که بیانگر خواست‌هایشان بود را وسیعاً مطرح کردند و اگر چه سعی‌شان بر آن بود که بر خیزش مردم سوار شده و آن را به بیراهه ببرند، اما حضور کارگران و ستمدیدگان در این جنبش با رادیکالیسم خاص خود، مانع چنین امری شد.

در رابطه با تفاوت‌های شرایط ایران با کشورهای عربی از جمله مصر و تونس، گر چه شرایط کشورها با هم فرق می‌کند و مردم هر کشوری تاریخ و سنت‌های مبارزاتی خاص خودشان را دارند و برخورداری از تشکل هم در همه جا یکسان نیست، اما در مصر و تونس هم کارگران نتوانستند با تشکل و شعارهای خاص خود وارد جنبش توده‌ای بشوند. در آنجا نیز مبارزات مردم به طور خودبخودی یعنی بدون یک رهبری بود و هر کس به طور انفرادی شعار و خواستی را مطرح می‌کرد.

**پاسخ هشتم:** اگر منظور از این سوال کسب پیروزی در حوزه‌های صنفی است، روشن است که در این سالها علی‌رغم این که دسترنج و معاش کارگران شدیداً مورد هجوم گسترده سرمایه‌داران قرار گرفته، در مبارزه کارگران با کارفرمایان و دولت پشتیبان آن توازن قوا به هیچ وجه به نفع کارگران نبوده است. البته مبارزات کارگران در همه این سالها با شدت و گستردگی چشمگیری جریان یافته و حتی در مواردی باعث شده که آنها موفقیت‌هایی هم کسب نمایند. برای نمونه، می‌توان موفقیت کارگران مجتمع پتروشیمی بندر ماهشهر و مجتمع پتروشیمی تبریز که بر علیه قراردادهای موقت بپا خاسته بودند و تا حدودی خواسته‌های خود را به کارفرما تحمیل نمودند را یادآوری نمود. اما یکی از عمده‌ترین دلایل این امر که چرا وضعیت و توازن قوا در حال حاضر به ضرر کارگران می‌باشد، وجود بحران شدیدی است که سر تا پای نظام سرمایه‌داری در سطح جهان را فرا گرفته است. با توجه به وابستگی اقتصاد ایران به سیستم سرمایه‌داری جهانی و در شرایطی که جمهوری اسلامی - همانطور که در طول تمام حیات ننگین خود نشان داده - در سر سپردگی به امپریالیست‌ها و خدمت به آنان دست همه همپالگی‌هایش را از پشت بسته است، باعث شده که قدرتهای امپریالیستی با دستی هر چه بازتر بار بحرانهای خود را به اشکال و وسائل گوناگون بر دوش مردم ایران و به ویژه بر روی کارگران و زحمتکشان ما سر شکن کنند. در چنین وضعی با توجه به تأثیرات مخرب بحران سیستم سرمایه‌داری جهانی بر اقتصاد ایران، این بحران بخشهای بزرگی از تولید را خوابانده و کارفرمایان را وادار به اخراج وسیع کارگران کرده است. اولین نتیجه این امر انبوه تر و هر چه بیشتر فشرده تر شدن ارتش ذخیره کار است که با واقعیت وجودی خود، قدرت چانه‌زنی کارگران شاغل را در مقابل سرمایه‌داران، شدیداً تضعیف نموده است. واضح است که در چنین اوضاعی نمی‌توان از کارگران انتظار کسب پیروزیهای بزرگ" را داشت. آنها در شرایطی که صفوف کارگران پراکنده

جنبش زنان یک جنبش دموکراتیک برای تحقق خواست های خاص زنان است که زنان از هر طبقه و اقشاری را در بر می گیرد. در شرایط کنونی نیز در جامعه ما بیشتر زنان طبقات بالا تا حد محدودی امکان فعالیت در این زمینه را دارند. در هر حال زنان کارگر و زنان متعلق به طبقه کارگر حتی برای تحقق خواسته های برحق خویش به عنوان زن نیز نباید در جایی متشکل شوند که رهبری آن در دست مدافعین واقعی طبقه کارگر نیست.

**پاسخ یازدهم:** مبارزات همه بخشهای طبقه کارگر پر ارزش و با اهمیت است و هیچ جزء از مبارزات کارگران نباید نادیده گرفته شود. با این حال، تجربه نشان داده که کارگران صنایع بزرگ از تشکل پذیری بالا تری برخوردار هستند تا کارگران بخش خدمات که در مجموع وضعیت پراکنده ای دارند. مثلاً نقشی که کارگران شرکت نفت در جریان انقلاب سال ۵۷ از خود نشان داده و لوله های نفت را به روی شرکت های امپریالیستی بستند، برکسی پوشیده نیست. این مثال، وزن و اهمیت بالایی که کارگران صنایع بزرگ در مبارزات کل طبقه دارند را آشکار می کند.



**پاسخ دوازدهم:** در این سالها روزی نبوده که تعریف جدیدی از کارگر و طبقه کارگر اختراع نشود. این درست است که کارگر کسی نیست که فقط کار یدی انجام بدهد، ولی برخی نیروها با تکیه بر این امر، ذهنی گرائی در شناخت طبقه کارگر را به جایی کشانده اند که یکباره "همه مزد و حقوق بگیران" را کارگر اعلام کرده اند. اگر این تعریف را بپذیریم، منطقیاً همه کارمندان دولت که جزء "حقوق بگیران" هستند را باید کارگر بنامیم! و بیشتر از این، باید کسانی را کارگر خطاب کنیم که "حقوق" های کلانی دریافت کرده و منافعشان با حفظ سیستم سرمایه داری تأمین می شود، به جای آن که با طبقه کارگر واقعی اشتراک منافع داشته باشند. از این رو، بهتر است در این زمینه بیشتر پیش نرویم، چون به این ترتیب مجبوریم نه تنها بخشهای پائین خرده بورژوازی را کارگر قلمداد نمائیم بلکه بخشهایی از مدیران کله گنده و مفت خور را در کنار کارگر رنج دیده ای قرار دهیم که محتاج نان شب خود می باشد.

امروز خلط بحث در ارتباط با تعریف عنصر کارگر به گونه ای است که بر همه تحقیقات و دست آوردهای دانشمندان بزرگی چون مارکس و انگلس خط بطلان کشیده می شود، هر چند که این خلط بحث بعضاً به نام آنها و ظاهراً با استناد به نوشته های این دو آموزگار طبقه کارگر جهان صورت می گیرد. با تکیه بر آموزش های مارکس و انگلس، طبقه کارگر همان طبقه رنجبری است که در نظام سرمایه داری، در شرایطی که روابط کالایی به درجه ای از رشد رسیده که "نیروی کار" خود کالا شده است، برای تأمین معاش خویش، نیروی کار خود را به سرمایه دار می فروشد و همه هزینه زندگی اش را از این طریق بدست می آورد. این طبقه فاقد وسایل تولید است و در حالی که با فروش نیروی کار خود برای سرمایه دار ارزش اضافی ایجاد می کند، در سازمان اجتماعی کار در موقعیتی قرار دارد که از ثروت اجتماعی صرفاً آنقدر نصیب اش می شود که به کار باز تولید نیروی از دست رفته اش می آید.

کسانی که هر مزد و حقوق بگیر (قاعدتاً با هر میزان پول یا ثروتی که نصیبشان می شود) را جزء طبقه کارگر قرار می دهند، لازم است در ارتباط با تعریف فوق به این نکته مهم هم توجه داشته باشند که "نیروی کار"، به عنوان یک کالا، مثل هر کالای دیگر در یک جامعه معین سرمایه داری، دارای ارزش معینی است و در نتیجه سهمی که از ثروت اجتماعی نصیب یک کارگر حتی کارگر متخصص می شود نمی تواند از حد معینی فراتر رود.

مرداد ۱۳۹۰ - آگوست ۲۰۱۱

\*

بوده و دیکتاتوری رژیم جمهوری اسلامی مدافع سرمایه داران، مانع دست یابی آنها به حداقل تشکل های صنفی خویش است تا با قدرت اتحاد و تشکل خود، در صفی واحد برای خواسته های واحد پا خیزند و کارفرما ها را وادار به عقب نشینی کنند. این وضع بسیار اسفباری است. در چنین شرایطی یکی از عواملی که می تواند توازن قوا بین کارگران و سرمایه داران را به نفع کارگران تغییر دهد آنست که یک عامل سیاسی به نفع کارگران وارد کارزار گردد. این عامل همانا یک نیروی متشکل کمونیستی است؛ چنین نیرویی می تواند با آغاز یک مبارزه جدی و موثر - که جز مبارزه مسلحانه با رژیم جمهوری اسلامی نمی تواند باشد - با کمک خود کارگران، در سد دیکتاتوری حاکم شکاف انداخته و در طی رشد و گسترش مبارزات کارگری و مبارزات دیگر بخش های جامعه، در جهت تضعیف و در نهایت نابودی سیستم سرمایه داری پیش برود.

**پاسخ نهم:** اولین گام برای تسهیل شرایط سازمان یابی کارگران چه در کارگاه های بزرگ و چه در کارگاه های کوچک مبارزه برای تضعیف دیکتاتوری حاکم می باشد. اگر مبارزات کارگران و بقیه زحمتکشان در شرایط سیاسی خاصی (وجود آمدن چنین شرایطی تا آنجا که به مبارزه آگاهانه نیروهای انقلابی جامعه مربوط می شود در جریان مبارزه مسلحانه آنها با رژیم حاکم امکان پذیر است) بتوانند از شدت و وسعتی برخوردار گردند که عملاً موجب تضعیف سلطه دیکتاتوری حاکم شود، همانطور که تجربه تاریخی نشان داده، تشکل های کارگری هم امکان بروز و فعالیت پیدا خواهند کرد. بنابراین، در شرایطی که دیکتاتوری حاکم هیچ شکلی از تشکل را بر نمی تابد صحبت کردن از اینکه سازماندهی محله یا نوع دیگری از تشکل، پاسخ سازماندهی کارگران کارگاه های کوچک می باشد، هیچ مبنای عینی و واقعی ندارد. از سوی دیگر در یک برخورد کلی، بدون اینکه اهمیت سازماندهی توده ها در محلات قابل انکار باشد، چون سازماندهی محله پاسخ سازماندهی کارگران در محل کار نیست، در بحث بر سر چگونگی سازماندهی کارگران کارگاه های کوچک، منطقیاً نباید مساله را دور زد.

**پاسخ دهم:** زنان در همه حوزه های اقتصادی از کشاورزی گرفته تا صنایع همراه با مردان در حال کار و فعالیت می باشند. به همین دلیل هم نمی شود نقش آنها را عمدتاً به کار در "بازار سیاه و غیر رسمی" تنزل داد. حتی حضور گسترده تر زنان در کارگاه های کوچک زیر ده نفر کارگر - که در زمان ریاست جمهوری خاتمی به اصلاح "اصلاح طلب" از شمول قانون کار خارج شدند - به مفهوم این نیست که آنها در صنایع بزرگ حضور ندارند. این واقعیت بیانگر آن است که طبقه کارگر ایران از زنان و مردان کارگر تشکیل شده است. بنابراین وقتی از مبارزه و تشکل های طبقه کارگر صحبت می کنیم، در ذهن خود نباید صرفاً مردان کارگر را در نظر داشته باشیم. زنان کارگر نیز همچون مردان کارگر بر علیه همه ستم هائی که از طرف سرمایه داران و رژیم حامی شان بر آنها اعمال می شود، مبارزه می کنند و باید دوش به دوش هم برای از بین بردن نظام سرمایه داری حاکم بجنگند، رزمی که اتحاد و تشکل کل کارگران و رهبری انقلابی آنها ضامن موفقیت اش می باشد. اتفاقاً در این رزم، زنان کارگر می توانند و باید سهم بیشتری داشته و نقش برجسته ای ایفا کنند، چرا که زنان کارگر هر کجا که کار می کنند درست به دلیل زن بودنشان مزد کمتری می گیرند و ستم بیشتری بر آنها اعمال می شود.

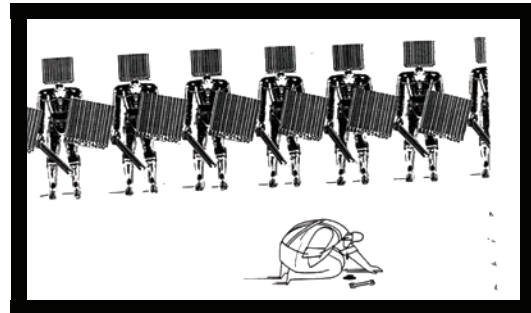
بنابراین اشتباه بزرگی است هر آینه به هربهانه و دلیلی در اتحاد کارگران - زنان و مردان کارگر - شکاف انداخت، و امر تشکل زنان کارگر را به بهانه زن بودنشان از امر تشکل مردان کارگر جدا نمود. به عبارت دیگر، سازماندهی زنان طبقه کارگر را باید در چهارچوب سازماندهی کل همین طبقه دید و برایش مبارزه نمود. اگر کارگران قادر به ایجاد شرایطی شدند که به آنها امکان تشکل می دهد این تشکل باید زنان کارگر را هم در بر بگیرد؛ و نباید اجازه داد که جنسیت به عاملی برای تفرقه بین کارگران تبدیل شود.

زاویه منافع این طبقه نگاه نمیکنند. این دیدگاه سرکوب را نه ابزار سرمایه و نیاز جامعه سرمایه داری و ناشی از ضرورت کارکرد سرمایه، بلکه از اسلامی بودن حکومت ایران میدانند. در این دیدگاه حکومت ایران نماینده طبقه ای معین به عنوان سرمایه دار و ابزار سیادت این طبقه بر طبقه کارگر نیست. سرکوب از مذهبی بودن حکومت است و لذا عامل آن نه خود سرمایه داری، بلکه حکومت مذهبی است. لذا دشمن خود را حکومت میدانند که در این دیدگاه منافع طبقه ای را نمایندگی و حراست نمیکنند. حتی رابطه ای میان جامعه سرمایه داری، و مذهب به عنوان ابزار تحمیق جامعه و تحمیق طبقه کارگر، به عنوان ابزار انشقاق در طبقه کارگر نمی بیند. این چپ ضد رژیم است و رژیم هم، از نظر طبقاتی به جایی وصل نیست. ذهنیتی که این دیگه اشاعه میدهد، حل مشکل سرکوب به شرط اسلامی نبودن حکومت است. در پراتیک این چپ دشمن احمدی نژاد و خامنه ای به عنوان نماینده اسلامی بودن حکومت و نماینده سرکوب است. به همین دلیل حاضر است در صف و کنار هر جریان مرتجعی قرار بگیرد، به شرطی که برای کنار زدن یک عده آدم مذهبی در حکومت تلاش کنند. توجه کنید با حمله ناتو به لیبی قند در دهان این چپ آب شده است. امیدوارند غرب به ایران حمله کند تا جریان مذهبی حاکم کنار برود و حکومت بورژوازی همکار ناتو سر کار بیاد و استبداد از جامعه رخت بر بپندد.

ما در کل کشورهایی که به جهان سوم معروفند بورژوازی غیر سرکوبگر و دمکرات نداریم و نخواهیم داشت. تامین نیروی کار ارزان و تامین فوق سود از گرده طبقه کارگر، یکی از خصوصیات و بنیادهای حاکمیت بورژوازی در این ممالک است. و لذا تامین این مهم که ویژگی سرمایه در دوره امپریالیسم است، رونمای سیاسی استبدادی است. استبداد به عنوان رونمای سیاسی جامعه بورژوازی، بخشی از خصوصیت سرمایه داری و کار کردن آن است. اگر سرکوب نباشد واقعا چند درصد از حکومت‌های بورژوازی در خاورمیانه، در ایران، پاکستان، عربستان، مصر و .. سر کار خواهند ماند؟ سرکوب فرض است، و با وجود استبداد به عنوان رونمای سیاسی جامعه بورژوازی باید راهی در پیش گذاشت. سرکوب نمی‌گذارد علاوه بر توهم محض به امکان‌پذیری وجود حکومت بورژوازی غیر مستبد در ایران، ابدی کردن موقعیت کنونی، ابدی کردن انشقاق و پراکندگی و عدم تشکیل‌یابی در صفوف طبقه کارگر است. این بیش از حقیقت همان ادعائی است که بورژوازی نسبت به خود دارد، همه لیبرال‌ها، همه ناسیونالیست‌های ایرانی و احزاب‌شان که با جمهوری اسلامی مخالفند، همین ادعا را دارند. همگی می‌گویند اسلامیت و حکومت مذهبی باعث استبداد است و آن‌ها "دمکرات‌اند".

مسئله دیگر در همین زمینه که بخشا جواب به بخش بعدی سؤال شما در مورد نقش دولت است، از زاویه این دیدگاه کل رابطه بورژوازی و طبقه کارگر فقط در سرکوب خلاصه می‌شود. بورژوازی ایران بیش از "خود" این چپ، به کارگر کار دار. روی طبقه کارگر کار کارشناسانه و جدی می‌کند. کار سیاسی می‌کند و یک ماشین تبلیغاتی وسیع، یک ماشین کار سیاسی وسیع و همیشگی را برای حفظ انشقاق در صفوف طبقه کارگر، و قناعت این طبقه و به تسلیم کشاندن آن، سازمان داده است. این مسئله متأسفانه کمتر مورد توجه چپ است، یا اصلا مورد توجه نیست. شما به طرح بارانه‌ها نگاه کنید، به مباحثات حول کالای خارجی نگاه کنید، به بحث حول فقر و بیکاری و اشتغال‌زدائی دولت نگاه کنید، در همه این موارد و دهها مورد دیگر، ما شاهد یک دستگاه تبلیغی و توهم پراکنی وسیع هستیم، شاهد اشاعه ناسیونالیسم و اتکا به آن برای جذب طبقه کارگر به باورهای بورژوازی و تعمیق انشقاق میان طبقه کارگر هستیم. این مسئله در کل ادبیات چپ انعکاس چندانی پیدا نمی‌کند و مورد توجه نیست.

علاوه بر این نیروهایی که به خود کمونیست و چپ می‌گویند نیز به این باورها عمیقا مبتلا و لذا تاثیر منفی هم در میان طبقه کارگر می‌گذارند. باید توجه داشت که بردگی مزدی طبقه کارگر در ابعاد عظیمی که شاهد آن هستیم، بدون تسلیم و رضایت توده طبقه کارگر، بدون قناعت و تمکین آنها مقدور نیست. بخشی جدی از کار بورژوازی خارج از ابزار سرکوب، تبلیغات وسیع در ابدی جلوه دادن و عادی قلمداد کردن وضع



## سرکوب و استبداد،

### نیاز کارکرد سرمایه

پاسخ‌های خالد حاج محمدی به ۱۲ پرسش آرش

**پاسخ اول:** مسئله سرکوب جواب اصلی تشکل‌یابی کارگران در ایران و پراکندگی و انشقاق موجود نیست. واقعیت این است که مسئله فرمیسم و سازشکاری و یا چپ روی فعالین کارگری و چپ هم مشکل جدی یا اساسی نیست. فرمیسم و .. لابد می‌تواند در دورانی به مسائل جدی تبدیل شوند، اما حداقل اکنون اینها معضل جدی نیستند و جواب انشقاق و ضعف تشکیلاتی و .. را نمی‌دهند. چپ در جنبش کارگری در دنیای واقعی، امروز نقش قابل توجهی ندارد تا چپ روی و .. آن معضل باشد که می‌توان در جایی دیگر به آن پرداخت. اما در مورد سرکوب لازم می‌دانم توضیحاتی را بدهم. این که سرکوب نمی‌گذارد و سرکوب مانع است، بیش از این که جوابی به مسئله باشد، توجه این وضع و بی‌آلترناتیوی و بی‌جوابی و خوش خیالی در قبال مشکلات است. تا جایی که به چپ ایران برگردد، مسئله سرکوب متأسفانه توجه بی‌تأثیری و بی‌نقشی این چپ در زندگی و مبارزه طبقه کارگر است. سرکوب مانع اصلی است، توجه بی‌ربطی این چپ به زندگی و مبارزه این طبقه و بی‌وظیفه کردن خود در قبال موقعیتی است که طبقه کارگر دارد. تصور یک جامعه بورژوازی غیر سرکوبگر که اجازه بدهد، طبقه کارگر متحد شود، تشکل‌های توده ای خود را درست کند و خود را برای مبارزه ای جدی علیه بورژوازی آماده کند، خام‌اندیشی و اتوپی است. سرکوب و استبداد، نیاز کارکرد سرمایه در ایران است. کسی که می‌گوید سرکوب مانع اصلی است، در حقیقت سیاست انتظاری را اتخاذ می‌کند که تشکل‌یابی طبقه کارگر و اتحاد این طبقه را به محال موکول می‌کند. تصویری که می‌دهد، حاکمیتی غیر سرکوبگر در ایران است که خیال و خام‌اندیشی و منتظر ظهور مهدی بودن است. مگر قرار بود سرکوب نباشد؟ مگر انتظار و توقع این است که حکومتی سرمایه داری و "دمکرات" در ایران سرکار باشد؟ این توهم محض است. چپ ایران با این تز خیال خود را راحت کرده است و خود را از یک عذاب وجدان بیرون آورده است.

دلیل اینکه چپ سرکوب را عمده می‌کند، جدا از نکاتی که اشاره کردم، این است که تحلیلی طبقاتی از جامعه ایران ندارد. نگاه این چپ به جامعه و مبارزه طبقاتی در آن، از سر منفعت طبقه کارگر و از نگاه طبقه کارگر نیست. نگاه این چپ به سرمایه داری ایران و کلا به سرمایه داری، نگاه سرمایه دار ناراضی از اسلامیت جمهوری اسلامی است. نقدی جدی به سرمایه داری و کارکرد آن ندارد. به کار مزدی و استثمار طبقه کارگر از

موجود و رابطه استثمرگرانه حاکم بر جامعه است. زرادخانه تبلیغی، فرهنگی و اخلاقی بورژوازی ایران با یک دستگاه عظیم و طویل، خود بخشی جدی از مسئله است که در محاسبات چپ ایران از موقعیت فرودست طبقه کارگر به حساب نمی‌آید.

از نظر من مهمترین مشکل طبقه کارگر انشقاق و تشتت فکری در میان فعالین کمونیست طبقه کارگر است. انشقاق و تشتت در صف رهبران و فعالین رادیکال این طبقه، در صف طیف وسیعی از فعالین کارگری که خود باید لولای اتحاد کل طبقه کارگر باشند. طیفی که توقع می‌رود به قول مارکس افق عمومی جنبش خود را جلو چشم طبقه کارگر بگذارد و برای آن اهداف پایه‌ای و اساسی آماده‌اش کند. متحد کننده خود، پراکنده و غیر متحد است. اکنون انشقاق نه تنها در میان توده کارگران و در اشکال کلاسیکی چون کارگر شاغل و بیکار، کارگر زن و مرد، خارجی و ایرانی، بومی و غیر بومی و در میان رشته‌های مختلف، بلکه فراتر و دردناکتر از این‌ها در میان خود کارگران کمونیست، در میان رهبران و فعالین عملی طبقه کارگر است.

بخش بسیار وسیعی از فعالین و رهبران طبقه کارگر خود را کمونیست می‌دانند، این بخش مطلقاً کم نیستند، به نظر من سوسیالیست‌ها مهمترین آرایش در میان طبقه کارگر ایرانند، قویترین هستند، اما خود این بخش که باید طبقه کارگر بر شانه‌هایش متحد شود، به منافع درازمدت خود آگاه‌تر شود، افق روشن و شفاف ندارد. گفتم متحد کننده خود متفرق است. چنین اتحادی حول یک افق کارگری کمونیستی، یک افق روشن و یک پرچم سیاسی روشن صورت می‌گیرد. مسئله این است افق و سیاست ناظر بر این طیف از کارگران خود ناروشن و غیر شفاف است. خود آغشته به انواع تصورات غیر کارگری و غیر کمونیستی است. اگر بخواهم به دلایل آن اشاره کنم به بحثی طولانی‌تر نیاز است. اما این یکی از معضلات جدی و کشنده در مبارزات طبقه کارگر چه در عرصه مبارزه اقتصادی و چه مبارزه سیاسی این طبقه است. این مشکل جدا از دلایل تاریخی و قدیمی تأثیرات کمونیسم روسی در ایران و سرانجام آن و تأثیرات مخرب آن در روایتی که از کمونیسم مرسوم شد، تأثیرات چپ غیر کارگری در همین چند دهه گذشته و بعد از شکست شوروی بر ذهنیت فعالین این طبقه است. فاکتور کار جدی بورژوازی ایران، کار سیاسی و تبلیغاتی که روزانه و هر لحظه جریان دارد را به آن اضافه کنید تا تصویر کامل‌تر شود.

فاکتور دیگر این است که، محافل کارگری و شبکه رهبران عملی طبقه کارگر که بخشی از خودسازمانیابی و مکانیسم درونی طبقه کارگراند، از این شکل بدوی و ابتدایی آن به شکلی متکامل‌تر و تحزب یافته‌تر عبور نکرده است. منظورم در این زمینه تحزب یافتن به معنای سازمانی و تحزب در یک حزب کمونیستی نیست که طبیعتاً این نیازی واقعی است. طبقه کارگر بدون حزب کمونیستی فاقد ابزار قدرت‌گیری و توان کسب قدرت سیاسی است. حزب کمونیستی و تحزب کارگران کمونیست در حزب خود به عنوان حزب سیاسی که در ابعاد سراسری مبارزه طبقه کارگر را هدایت می‌کند و محل تجمع رهبران کمونیست طبقه کارگر است، یک نیاز اصلی و جدی طبقه کارگر ایران است. حزبی که در برگیرند طیفی از رهبران بانفوذ کمونیست طبقه کارگر باشد. بدون داشتن چنین حزبی در نهایت طبقه سرش بی‌کلاه می‌ماند، که اینجا وارد آن نمی‌شوم. اما منظور من در این بحث تحزب جنبشی، کمونیست‌های طبقه کارگر است. ستون فقرات مبارزه کارگر به عنوان یک طبقه علیه نظام سرمایه داری باید بر دوش طیفی از رهبران عملی و سخن‌گویان و فعالین کمونیست این طبقه سازمان یابد و پیش برود. هیچ مبارزه‌ای در درون طبقه کارگر بدون رهبر و نماینده عملی کارگران پیش نرفته و پیش نخواهد رفت. اما پایه اساسی ساختن ساختمانی که اسم بردم باید بر دوش آن طیف از کارگران باشد که نقش راهنما را در دنیای تاریک کنونی برای رفقای خود ایفا می‌کنند و منافع کل طبقه کارگر را در دل مبارزه این طبقه نمایندگی می‌کنند. این فعالین بخش رادیکال و سوسیالیست طبقه کارگرند. بحث من اساساً اتحاد این طیف در اشکال متکامل‌تر از محافل اولیه کارگران سوسیالیست است. اکنون در میان فعالین و رهبران کمونیست این طبقه بحث کمیته‌های

آرش شماره‌ی ۱۰۷

مخفی به درجه‌ای هست. این نشانه نیازی است که احساس می‌کنند، اما حتی همین بحث هم تا جایی که شواهد نشان می‌دهد، هنوز کاملاً از ذهنیت چپ ایران از تحزب فراتر نرفته یا هنوز به آن آغشته است. در همین سطح هم هنوز بحث از تحزب فکری و انتخاب جمع‌ها و فعالین کارگری بر مبنای نزدیکی فکری و سیاسی است. انواع جمع‌های هم نظر و هم عقیده، انواع محافل کوچک و بزرگ بر مبنای عقیده شکل گرفته‌اند و در بخش اعظم مراکز مهم ایران حول آن بحث است. اما هنوز مبنا مرزبندی‌های خط کشی شده بر مبنای عقیده و ایدئولوژی است. اما بحث من یک نزدیکی طبقاتی است تا فکری، تحزب به معنای اتحاد کارگران کمونیستی که امروز در زندگی طبقه کارگر و در مبارزه روزمره این طبقه محمل اتحاد هستند، و تأثیری در مبارزه روزمره کارگر در محل کار و زندگی دارند. بحث من تحزب کمونیستی در میان کارگران سوسیالیستی است که روزانه در زندگی این طبقه نقشی دارند و در مبارزه آن به عنوان رهبران و سخنگویان و نمایندگان کارگران ظاهر می‌شوند، که قطب نمای حرکت آنها منافع کل طبقه کارگر است.

اما بی‌هیچ تردیدی برداشتن ذهنیت حاکم بر این بخش، که گفتم دلایلی تاریخی دارد، و فاصله گرفتن همین طیف از سنت چپ بورژوازی و زدودن برداشتها و تأثیرات تاریخی این چپ بر ذهنیت این طیف یک نیاز حیاتی است. فکر می‌کنم نقش این کارگران در حیات طبقه کارگر و در همه جدال‌های طبقاتی، مهم و تعیین کننده است. این بخش باید در کمیته‌های کمونیستی متحد شود و متحزب شود.

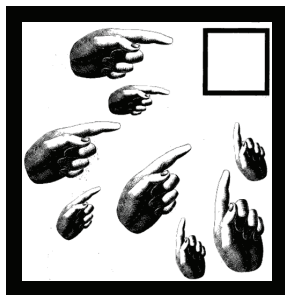
**پاسخ دوم:** ارزیابی از موقعیت طبقه کارگر و اعتراض و مبارزه این طبقه، جدا از معضلات و موانعی نیست که در سؤال اول‌تان اشاره کردم. ایران یکی از صنعتی‌ترین کشورهای خاورمیانه است با یک طبقه کارگر وسیع. در جامعه ایران دو انقلاب رخ داده است و انقلاب ۵۷ ایران در دل خود، هم طبقه کارگر و هم بورژوازی ایران را بالغ‌تر کرد. به این اعتبار در ایران با طبقه کارگری طرف هستیم که وسیع و بالقوه قدرتمند است. بحث از جمعیتی حدود ۷ میلیون کارگر صنعتی در ایران است. بخش زیادی از فعالین کارگری خود را سوسیالیست می‌دانند، اما و هم‌چنانکه گفتم خود همین بخش از نظر ذهنی در اغتشاش فکری به سر می‌برد و پراکنده و غیر متشکل است. حساسیت بورژوازی به تحركات کارگری، به اعتراض و تشکل و تحزب آن خصوصاً در مراکز مهم صنعتی، سرکوب و دست‌گیری و ممانعت از تشکل‌یابی طبقه کارگر قابل فهم است. گفتم بورژوازی ایران بورژوازی سال ۵۷ نیست، هم بورژوازی و هم طبقه کارگر به منافع درازمدت‌تر خود آگاه‌ترند. این بخش اگر بخورد قطعا سرنوشت کل طبقه کارگر و کل جامعه دگرگون می‌شود. مبارزات این دوره و مسئله تشکل‌یابی و.. همگی مهر معضلاتی که بخش پیشرو طبقه کارگر حمل می‌کند را بر خود دارد. طبقه کارگر ایران با مشکلات فراوانی دست به گریبان است که انشقاق را در صفوف کارگران تعمیم می‌دهد. کل برنامه‌های جمهوری اسلامی، از قانون کار ضدکارگری، قراردادهای موقت، عدم تامین شغلی و خطر دائمی اخراج و بیکاری چند میلیونی و پایین بودن سطح دستمزدها و.. همگی بخشی از شرایط نامناسب و فشار به طبقه کارگر است که کاملاً عینی است. اما سد بستن در مقابل این معضلات و تعرضات هر روزه طبقه سرمایه دار و دولتشان، احتیاج به درجه‌ای از اتحاد دارد که طبقه کارگر ایران فاقد آن است. و این در مبارزات این دوره و اشکال مختلف آن قابل مشاهده است.

در این یکی دو سال، مبارزات و اعتراضات مختلفی در مراکز کارگری روی داده است. این اعتراضات از نفت، ذوب آهن، شرکت واحد، مخابرات راه دور، هفت تپه، کیان تایر، ایران خودرو و تا معادن و پتروشیمی‌ها و صدها مرکز دیگر را شامل شده است. در این مبارزات علیرغم پراکندگی آن، هر جا که کارگران متحد بوده‌اند موفقیت‌هایی را کسب کرده‌اند. در این زمینه به خود کارگران هفت تپه و یا موخرترین اعتراضات در پتروشیمی ماهشهر می‌توان اشاره کرد. این مبارزات در حقیقت خودبخودی و بی‌سازمان نبوده است. مبارزه "خود انگیزه" به این معنا دقیق نیست، در تمام این اعتراضات ضعیف یا قوی، سازمان خود را داشته



متنوعی را از مذاکره، تهدید و اولتیماتوم، نامه اعتراضی و... تا اعتصاب دنبال می‌کند. همه اینها در نهایت در شرایط عدم توافق کارفرما با مطالبه کارگر، سرانجام به قطع کار به عنوان اهرم اصلی فشار طبقه کارگر می‌تواند کشیده شود.

من شرکت در راهپیمایی، رفتن جلو مجلس و هیچ اقدام دیگری را رد نمی‌کنم و ممکن است و باید از انواع مختلف تاکتیک‌ها و اشکال مختلف در مبارزه استفاده کرد. اما امروز و در میان کل اپوزیسیون ایران از چپ تا راست، فراخوان خیابان و تظاهرات خیابانی می‌دهند و طبقه کارگر را به اعتراض در خیابان دعوت می‌کنند. این نوع فراخوان‌ها در حقیقت فراخواندن طبقه کارگر به کولی دادن جنبش‌های دیگر است. در حقیقت تظاهرات نمی‌تواند تاکتیک کارگر در تحقق مطالبه اش باشد. عمده بودن تظاهرات در ذهنیت چپ ایران، در واقع نشانه دوری این چپ از طبقه کارگر و کار و زندگی این طبقه است. تظاهرات و خواست ریختن به خیابان که هر روز به طبقه کارگر گفته می‌شود، راه حل اقشار ناراضی بورژوا و خرده بورژوا در جامعه است. نشانه فضای ضد رژیم و اعتراض به شیوه دانشجو و روشنفکران جامعه است و با سوخت و ساز و زندگی کارگر و راه مبارزه این طبقه مغایر است.



**پاسخ سوم:** شکل گرفتن سندیکای کارگران شرکت واحد و هفت تپه، دستاوردی مهم برای طبقه کارگر ایران است. با همه فشارهایی که دولت و ارگان‌های سرکوبگرش آورده‌اند، با همه تهدیدها، پرونده سازبها، آدم ربائی‌ها و زندان و اخراج فعالین شرکت واحد و هفت تپه، کارگران این مراکز، این دو تشکل را ایجاد و حفظ کرده‌اند، از نظر من این یک دستاورد مهم برای طبقه کارگر ایران است. بالاخره با تشکیل این دو تشکل، بخشی از کارگران، سقفی را برای خود ساخته‌اند، ظرفی را برای اتحاد خود فراهم کرده‌اند و امکان دفاع جمعی از مطالبات خود را ایجاد کرده‌اند. این ارزشمند و تلاش‌های کارگران این مراکز قابل تقدیر است.

در مورد مذاکره با دولت، جواب آری یا نه را نمی‌توان داد، بستگی به این دارد که کجا و چگونه. اعتصاب کارگری که صورت می‌گیرد بالاخره سر میز مذاکره خیلی وقت‌ها یک طرف حساب دولت است. بخشی از مطالبات طبقه کارگر در تعداد زیادی از مراکز کار رو به دولت است، طرف حساب دولت است و لذا مذاکره هم با دولت است. حتی در تشکل یابی کارگران، خیلی وقت‌ها تلاش می‌کنید دولت را مجبور به برسمیت شناختن تشکل کارگری کنید، خوب لابد با نمایندگان دولت مذاکره می‌کنید. ممکن است دولت اجازه ندهد و توازن قوا و توان کارگران این اندازه باشد که بدون اجازه رسمی دولت، تشکل خود را درست کنند و کار خود را پیش ببرند و جواب دولت را هم ندهند. اینها بستگی به سطح مبارزه در هر محل و توازن قوا دارد که باید در وقت خود تشخیص داد. این‌که در مذاکره با دولت مشکلی از مشکل کارگران حل می‌شود یا نه، باز بستگی به توان کارگران و میزان بسیجی که کرده‌اند دارد. طبیعی است که دولت نماینده سرمایه دارد و ابزار اعمال حاکمیت آنها و حافظ منافع سرمایه دار است. توهم به دولت یک چیز است و مذاکره یک چیز دیگری. دولت همیشه در جامعه بورژوائی زور می‌زند که منفعت طبقه ای که به آن متعلق است را

است. اما عموماً پراکنده بوده است. حتی و برای نمونه وقتی بخشی از کارگران بخش حمل و نقل ذوب آهن اعتصاب کردند، در همین سطح ماند و بقیه کارگران در بخش‌های دیگر به آن نپیوستند. در اعتصاب یک روزه چند سال قبل شرکت واحد که این خیلی عیان بود. خلاصه دلایل این وضع را قبلاً اشاره کردم. مبارزه طبقه کارگر با بورژوازی نیرو می‌خواهد، کارگر در یک جنگ واقعی، یک جنگ طبقاتی و روزمره با بورژوازی درگیر است. موفقیت طبقه کارگر در هر مبارزه ای بستگی به توان و نیرویی دارد که فعالین کارگری برای آن مبارزه بسیج کرده‌اند. بسیج نیرو در هر اعتراض کارگری تعیین کننده است. کسی می‌تواند بسیج نیرو کند، که رهبر واقعی و عملی کارگران است، کسانی که سطحی از تجربه را کسب کرده‌اند، به منافع خود آگاهند. شرط اول بسیج نیرو، کار از پیش در میان کارگران و ایجاد آمادگی برای یک اعتراض و مبارزه است. کسانی که این نقش را به عهده می‌گیرند قبل از هر کس، باید خود متحد باشند و خود چهار قدم بعدتر را ببینند که در بخش اول به آن اشاره کردم. در مورد اشکال مبارزه و مواردی که اشاره کرده‌اید، در اول بحثم گفتم، مرکز قدرت کارگر در محل کار و تولید است. و تولید، تولید اجتماعی است و لذا کارگر قدرتش در جایی است که تولید اجتماعی صورت می‌گیرد. کارگر به عنوان فرد مرکز هیچ قدرتی نیست. تولید اجتماعی جمعی است و مرکز قدرت کارگر به این اعتبار خیابان نیست. امروز آن چه به عنوان فراخوان به طبقه کارگر داده می‌شود، دعوت هر روزه به اعتراض در خیابان است. شاید زمانی و در توازنی لازم باشد طبقه کارگر به خیابان بیاید، و در فلا میدان رهبران و نمایندگان آنها سخنرانی کنند. اما بدو و اساساً محل اعتراض و اهرم فشار طبقه کارگر، مراکز کار است. حتی در چنین شرایطی هم معلوم است کارگران مثلاً شرکت واحد و ایران خودرو اعلام می‌کنند که به فلان دلیل دست به تظاهرات می‌زنند یا در فلان میدان شهر جمع می‌شوند. حتماً در چنین شرایطی اگر لازم باشد، مردم را دعوت می‌کنند که در دفاع از آنها در تجمعشان شرکت کنند. آنچه ما شاهد هستیم این نیست، و حتی توقع نه تنها جریان‌هاست بلکه چپ‌ها هم توقعشان این نیست، بلکه کاملاً برعکس، توقع آنها هم شرکت کارگران در اعتراض اقشار دیگر است. فراخوان به شرکت در تظاهرات سبز و سیاه و نارنجی، به نماز جمعه و روز قدس و مرگ منتظری و... که همگی برای کارگر تنها حکم محکم شدن زنجیر بردگی را دارد، است.

قدرت و توان طبقه کارگر در جایی است که زوری دارد و می‌تواند مرکز سود سرمایه را مختل کند، تهدید کند و یا ببندد. نه الزاماً در تولید بلکه در همه مراکز کار که کارگر روزانه نیروی کار خود را به فروش می‌رساند و کار می‌کند. مرکز اعتراضات کارگری و اهرم فشار طبقه کارگر قطع تولید، قطع خدمات و... است. اعتصاب رانندگان مثلاً شرکت واحد تهران، کل جامعه را مختل می‌کند، یک هفته اعتراض کارگران شهرداری تهران، کل زندگی اجتماعی را در تهران به هم می‌ریزد، یا اعتصاب در آب، برق، ذوب آهن، ماشین سازی‌ها و... دعوت هر روزه به خیابان و تظاهرات، از نظر من جهت جنبش‌های غیر کارگری است که از طبقه کارگر توقع کولی دادن به جنبش خودشان را دارند. کارگر اهرم فشار آنها، نیروی فشار در خدمت آنها و ابزار تامین سیاست آنها است که به زندگی خود طبقه کارگر ربط مستقیمی ندارد. در خیابان کارگر منفرد است، ایزوله است، به اهرم قدرت خود وصل نیست و... تظاهرات و خیابان شاید بتوان به عنوان حلقه آخر از پروسه سرنگون کردن یک حکومت مورد استفاده باشد و گفتم جایی که کارگر به عنوان یک طبقه بورژوازی را به زانو در می‌آورد، محل کار است. وقتی که کارگران یک مرکز اعتصاب می‌کنند، مستقیم و در یک رویارویی جمعی به عنوان کارگر و جمعی که همسرنوشتند، با سازمان خود، نمایندگان خود و بر سر مطالبات مستقیم خود، جدالی طبقاتی را پیش می‌برند. در این پروسه است که کارگر متحد می‌شود، خودآگاه می‌شود و به توان و قدرت جمعی خود اعتماد پیدا می‌کند و آمادگی ادامه جدال در مراحل دیگر را بدستی می‌آورد. بی شک اشکال دیگر را می‌توان بحث کرد و طبقه کارگر از هر اشکال و تاکتیک‌هایی که بخواهد استفاده می‌کند، اما اصل بر این است که محل کار و اعتصابات کارگری اساس اهرم فشار کارگر به دولت و سرمایه دار است. کارگر در پروسه مبارزه اشکال

تأمین کند و به هر میزان زورش برسد طبقه کارگر را زیر فشار می‌گذارد. نمی‌توان از دولت مطالبه طلب کرد و آماده بحث و مذاکره نشد. نکته ای که باید به خودآگاهی کل طبقه کارگر تبدیل شود، این است که دولت ابزار اعمال حاکمیت بورژوازی است. دولت بی طرف نداریم و توهم به دولت مهلک است. دولت و خانه کارگر و دادگاه و ... همگی ابزار فشار طبقه حاکم برای تحمیل مطالبه خود به کارگر و ارزان تر کردن نیروی کار کارگر اند. دولت نقش پاسبان منافع بورژوا را دارد. در این جدال، ابزار کارگر نیز اتحاد و آگاهی این طبقه است.

در مورد بخش بعدی سئوال‌تان و پا گرفتن سندیکا در ایران، من در شرایط کنونی هر نوع تشکل یابی طبقه کارگر را اعم از سندیکا، اتحادیه، شورا و... را قدمی به پیش می‌دانم. پا گرفتن هر تشکلی بستگی به میزان اتحاد کارگران و میزان نیرویی که بسیج کرده اند دارد. دو نمونه هفت تپه و شرکت واحد و داشتن سندیکا دال بر این است که می‌توان سندیکا هم ساخت و ساخته شده است. اما بحث بر سر شکل مناسب، سازمان‌یابی بهتر طبقه کارگر، شکل ادامه دارتر، مفیدتر و متکی‌تر به نیروی طبقه کارگر و به اراده جمعی این طبقه است. بحث بر سر این است که کدام نوع از تشکل یابی مناسب‌تر است، مقدرتر است و در سیر پیشروی طبقه کارگر و بهبود زندگی این طبقه تا ایجاد آمادگی برای تحولی مهم در جامعه مفید تر و واقعی تر است. من فکر می‌کنم جنبش مجمع عمومی و شورائی جوابی مناسب‌تر و واقعی تر است.

**پاسخ چهارم:** اجازه بدهید قبل از جواب به سئوال شما، نکته‌ای در مورد اهمیت تشکل‌های کارگری شورایی یا سندیکا و... را توضیح دهم. من فکر می‌کنم در شرایطی که طبقه کارگر ایران از تشکل‌های خود محروم است، هر نوع تشکلی که از جانب خود کارگران و برای تأمین مطالبات آنها درست شود، قدمی به جلو است. بالاخره هر تشکلی که چتری بر سر تعدادی از کارگران ایجاد می‌کند و جمعی از کارگران یک مرکز یا چند محل کار را زیر خود جای می‌دهد، حرکتی رو به پیش و قدمی به جلو است، خارج از این که این تشکل سندیکا است یا شورا و... به اعتقاد من **طبقه کارگران ایران باید از هر تلاشی برای تشکل یابی کارگران توسط آنها در هر بخشی دفاع کند.**

من این دوقطبی شورا و سندیکا را که امروز موجود است، انگار یکی به نفع کارگر و دیگری به زیان است، را غیر کارگری می‌دانم. شورا و سندیکا از نظر من جواب گرایشات مختلف به سازمان‌یابی کارگری در ایران است که به آن می‌پردازم، اما کش دادن این تا این حد که گویا، سندیکا سازی به زیان کارگر است و یا بر عکس گویا جنبش شورایی به طبقه کارگر بی ربط است، هر دو را دوری یک سکه می‌دانم. تردید دارم کارگر آگاهی در ایران پیدا شود که با همکار خود در کارخانه کنار دستی به جرم طرفداری از شورا یا سندیکا، دشمنی کند. این نگرش چپ حاشیه ای، غیر اجتماعی و ایدئولوژیک است. با این توضیح کوتاه دنبال جواب سئوال شما می‌روم.

من خود را طرفدار جنبش مجمع عمومی و شورایی می‌دانم و معتقدم جواب درست به سازمان‌یابی طبقه کارگر ایران، جنبش شورایی طبقه کارگراست. نقطه حرکت من در تشکل‌یابی کارگران، نوعی از تشکل کارگری است که کارگران در یک مرکز بتوانند نقش مستقیم در سرنوشت خود ایفا کنند. از این سر جنبش مجامع عمومی کارگری به عنوان ظرف این دخالت، به عنوان اعمال اراده مستقیم کارگران آن مرکز، بهترین و ممکن ترین راه تشکل‌یابی کارگران است. این که گفته می‌شود شوراها نهاد قیام کارگران است، حق دارند، بالاخره شوراها در دوره های انقلابی باید این جایگاه را پیدا کنند. اما این استدلال درستی در نفی جنبش شورایی و مجامع عمومی کارگری به عنوان پایه شکل گیری جنبش شورایی نیست. اگر در نهایت شوراها مراکز قدرت و ابزار قدرت گیری طبقه کارگر اند، لابد نطفه های آن باید از همین امروز شکل بگیرد. علاوه بر این جنبه، جمع شدن کارگران یک مرکز و تصمیم گرفتن در مورد هر مسئله ای که لازم بدانند، بسیار واقعی تر، ممکن تر و عملی تر از هر نوع تشکل‌یابی است. از مجمع عمومی یک مرکز کارگری تا شورای یک محل، یا شهر و یا یک منطقه، فاصله بسیار زیادی است. بروز علنی و گسترده جنبش شورایی در

دوره های انقلابی امری درست است که هم در انقلاب اکتبر روسیه و هم در انقلاب ۵۷ ایران شاهد آن بودیم. بحث من در این شرایط بستن نطفه اولیه جنبش شورائی به معنای مجمع عمومی در محل کار است که در حقیقت همان شورای محل کار است. این کار در شرایطی که هر نوع تشکل یابی کارگری ممنوع است، بسیار ساده و مقدور است. نه اجازه از جایی می‌خواهد و نه مانع پلیس و ارگان‌های سرکوب را در مقایسه با سندیکا بر خود دارد. شورا در حقیقت عمل مستقیم کارگری است، دخالت مستقیم کارگران در سرنوشت خود است، رای مستقیم آنها و دموکراسی مستقیم کارگری است. همین امروز بسیاری از تحرکات کارگران در ایران مهر این نوع سازمان‌یابی را بر خود دارد. جمع شدن کارگران و تصمیم مشترک گرفتن و اعلام آن از طرف نمایندگان خود، هیئت های نمایندگی و... همان شکل اولیه کار شورائی است. شما اعتراضات پتروشیمی تبریز و بعد ماهشهر را در نظر بگیرید، در ماهشهر کارگران تصمیمات خود را گرفتند و یک هیئت بالای بیست نفره را برای مذاکره با کارفرما تعیین کردند. نتیجه مذاکرات هیئت به کارگران اعلام شد و بعد از توافق به عنوان تصمیم جمع کارگران پتروشیمی رسمیت یافت. این عمل مستقیم است که دخالت کل کارگران در آن و تصمیم جمعی آنها، کار پلیس را مشکل می‌کند. نمایندگان کارگران در این نوع تشکل یابی برای پلیس سیل نیستند، کسی از بالا برای کارگران تصمیم نمی‌گیرند، خود شان صاحب تصمیمات هستند، هر وقت بخواهند می‌توانند نمایندگان را عزل و کسان مناسب‌تری را جایگزین کنند. در این پروسه است که کارگران آموزش می‌بینند، یاد می‌گیرند، متحد می‌شوند، به منشا قدرت خود پی می‌برند، اعتماد به نفس پیدا می‌کنند و اراده مشترک آنها است که عمل می‌کند.

همزمان در این نوع سازمان‌یابی بر خلاف جنبش اتحادیه ای، مبنای تشکل یابی نه رشته ای و صنفی که جغرافیایی است و امکان اتحاد بخش‌ها و صنف‌های مختلف را در خود دارد، اتحاد کل طبقه کارگر را بالا می‌برد و انشقاق آنها را می‌کاهد.

در مورد سندیکا علاوه بر اینکه سازمان‌یابی جنبش اتحادیه ای کلا امروز با جنبش سوسیال دموکراسی شناخته می‌شود و اکنون اتحادیه های کارگری در کل اروپا و... اهرم فشار بخشی از بورژوازی و احزاب سوسیال دموکرات برای کنترل جنبش کارگری است، و ربطی به اعمال اراده مستقیم کارگران ندارند، تاجائی که به ایران برگردد ما با رسمیت جنبش اتحادیه ای از جانب دولت طرف نیستیم. می‌خواهم بگویم سنت جنبش اتحادیه ای در ایران سنتی نه تنها جا افتاده نیست، بلکه از شانس هم برخوردار نیست. هیچ جناحی از بورژوازی ایران خواهان جنبش اتحادیه ای با همان سنت اتحادیه ها در کشورهای اروپایی نیست. تصور شکل گیری جنبش اتحادیه ای در ایران به شکل اروپا مطلقا واقعی نیست، ممکن نیست و بورژوازی حاضر نیست به این تن بدهد. آلترناتیو بورژوازی ایران برای تشکل یابی کارگران، همان تشکل‌های رژیم شورای اسلامی و انجمن‌های اسلامی و خانه کارگر است که همگی ضدکارگرینند. این جنبه احتیاج به بحثی پایه ای تر در مورد سرمایه داری در کشورهایی مثل ایران دارد که اینجا وارد آن نمی‌شوم. و البته از نظر من دو تجربه سندیکای هفت تپه و شرکت واحد ربطی به سنت اتحادیه ای اروپا ندارند و امتداد سنت جنبش اتحادیه ای و سندیکالیستی نیستند. هیچ‌کدام از این تشکل‌ها ابزار دست هیچ بخشی از بورژوازی نیست و این دو تشکل را کارگران در دفاع از منافع خود ساخته اند و چنانچه گفتم **اقدام آنها قابل تقدیر و شایسته بیشترین پشتیبانی است.**

اما محدودیت های جنبش اتحادیه ای در همین دو مورد هم قابل مشاهده است. در پروسه شکل گیری این دو تشکل تقریبا همه فعالین آنها که در قالب هیئت مدیره این سندیکاها معرفی شده اند، یا زندان هستند، یا از کار اخراج شده اند. تجربه همین دو مورد با همه فداکاری‌های فعالین آنها، دال بر ساده تر بودن جنبش شورایی و واقعی تر بودن آن است. فشار پلیسی و اخراج و دست‌گیری هر روزه فعالین این دو تشکل، عملا را بطه هیئت مدیره این سندیکاها را اگر قطع نکرده باشد، به شدت کاسته است. این دو تشکل متاسفانه به همین دلیل خیلی ایزوله شده اند. اگر سرپا مانده اند، به همت فداکاری و هزینه سنگینی است که فعالین آنها با

دار، ارزان باشد. قطع سوبسیدها هم در زمان شاه و هم در زمان جمهوری اسلامی و بطور مشخص بعد از جنگ ایران و عراق و اقتصاد جنگی، در دستور دولت بورژوازی ایران بوده است. در دوره رفسنجانی، خاتمی و سرانجام در دوره دولت احمدی نژاد. در هر دوره ای به دلایلی دولت‌های قبلی نتوانستند پای این اقدام بروند، چیزی که در این دوره عملی شد. علاوه بر این قطع سوبسیدها تنها مربوط به ایران نیست، برای مثال در کل اروپا ما شاهد کاستن خدمات اجتماعی هستیم، تعرضی وسیع در همین چند سال به سطح معیشت طبقه کارگر سازمان داده شده است. اعتراض سندیکاهاى فرانسه به بالا بردن سن بازنشستگی را کسی فراموش نکرده است. اعتصابات کارگری در انگلستان، اعتراضات وسیع نسل جوان به بالا بردن شهریه دانشگاه‌ها که مدت‌ها ادامه یافت، اعتصابات کارگری در یونان و... همگی بخشی از تلاش طبقه کارگر برای سد بستن در مقابل تعرض بورژوازی به سطح معیشت آن و مقابله با تلاش دولت‌های حاکم برای پس گرفتن دستاوردهای تا کنونی طبقه کارگر در این کشورها است.

در ایران هم در همین دوره دولت طرح زدن سوبسیدها را به اجرا گذاشت. این طرح هم‌چنانکه گفتم از زمان شاه در دستور بورژوازی ایران بود. کل بورژوازی ایران، همه جناح‌های حکومتی و غیر حکومتی در قطع سوبسید توافق داشته و دارند. اگر اختلافی بود بر سر چگونگی اجرای آن بود. بخشی از بورژوازی ایران از جمله رهبران سبز خواهان اجرای کامل این طرح بودند. دولت احمدی نژاد پیش برد این طرح را به صورت پلکانی در دستور خود گذاشت که امروز دارد اجرا می‌شود. نگرانی بر سر قطع یکدفعه سوبسیدها، وارد کردن شوک به جامعه و اساسا به طبقه کارگر و اقشار کم درآمد و خطر شورش مردم بود. دولت احمدی نژاد با طرح یارانه و دادن مقداری پول، تلاش کرد دامنه تاثیرات اجرای این طرح را بکاهد و خطر تلاطم و شورش و... را از راه بردارد.

این طرح حمله ای وسیع به سطح دستمزد طبقه کارگر ایران است. اولین تاثیرات آن بالا رفتن قیمت‌ها است که شاهد آن هستیم. افزایش هر روزه قیمت‌ها و تقریبا ثابت ماندن دستمزد طبقه کارگر، در پروسه ای کوتاه جایگاه آنچه به عنوان یارانه به مردم می‌دهند را ناچیز می‌کند. اگر در شروع این طرح اقشار پایینی جامعه احساس کنند، ماهانه پولی می‌گیرند و این پول جبران گرانی هر روزه را می‌کند، در ادامه مطلقا جوابگو نیست. بورژوازی ایران با این کار راهی کم خطر را برای آزادی قیمت‌ها در بازار و زدن سوبسید دولتی باز کرد که در عین اجرای آن جامعه با شوک و لذا شورش روبرو نشود. رهبران سبز طرح دولت احمدی نژاد را اقتصاد صدقه نام گذاشتند، گفتند با دادن پول به مردم "گدا پروری" می‌کند. می‌خواهم بگویم که هیچ جناحی از بورژوازی ایران با قطع سوبسیدها مشکل نداشته است، همگی با پوزیسیون و اپوزیسیون روی آن متفق القول بوده اند و اختلاف در چگونگی اجرای این طرح بود که اشاره کردم. علاوه بر این یک جنبه دیگر مسئله توان خرید مردم است. بازار داخلی ایران در این دوره اساسا در دست بورژوازی ایران است. در دوره هائی دولت آگاهانه مانع ورود کالای خارجی به بازار می‌شد، تا بازار داخلی را در اختیار بورژوازی ایران نگه دارد. از این سر نیز تعرض به مردم باید سقفی داشته باشد، بورژوازی نمی‌تواند قدرت خرید مردم را به صفر برساند و توقع داشته باشد، تولیدات داخلی به فروش برسد، در شرایطی که ایران توان رقابتی چندانی در بازار خارجی ندارد. به هر حال همین مسئله محدودیت‌هایی را به دولت تحمیل می‌کند که اینجا نمی‌توان به آن پرداخت.

با این تفصیلات مباحثاتی که حول دولت و شخص احمدی نژاد راه افتاده است مبنای واقعی ندارد. اجرای طرح یارانه نه کشف احمدی نژاد است و نه اجرای آن تنها خواست دولت دهم است. جریاناتی که این را مبنای بی لیاقتی احمدی نژاد گذاشته اند، در بهترین حالت به نام احمدی نژاد و مخالفت با شخص او، بورژوازی ایران را از زیر تیغ نقد نجات می‌دهند، گویا مشکل احمدی نژاد است و بقیه و از جمله سبز و رهبران آن در این حمله سهم نیستند. کل هدف بورژوازی ایران از این طرح کاستن سهم طبقه کارگر از کل سرمایه اجتماعی و به این اعتبار ارزان‌تر کردن نیروی کار برای تامین سود بیشتر است.

تحمل زندان و تهدید هر روزه و... خود پرداخته اند. نوع و ساختار جنبش سندیکایی و از جمله همین سندیکاهاى واحد و هفت تپه هم امکان رشد بوروکراتیسم و عدم دخالت مستقیم کارگران را می‌دهد. به همین دلیل ما بر متکی کردن سندیکا و اتحادیه‌ها در ایران به مجامع عمومی کارگران تاکید می‌کنیم. به همین دلیل است که ما چه آنجا که فکر می‌کنیم بدلیل پراکندگی کارگران در یک‌سری رشته‌ها باید به جای شورا پای اتحادیه رفت، و چه آنجا که خارج از اراده ما فعالین کارگری سندیکا و اتحادیه می‌سازند، تلاش می‌کنیم در این‌گونه موارد هم این تشکل‌ها، متکی به مجامع عمومی باشند. در ضمن دوستانی که فکر می‌کنند شوراها ارگان قیام است و اکنون باید سندیکا ساخت با یک تناقض بزرگ روبرو هستند. چگونه تا دوره انقلابی سنت سندیکایی را پیش برد و سندیکا ساخت و در آن زمان یک دفعه باید به جای سندیکاهاى که قوام گرفته اند، به جنبش شورائی روی آورد؟ ساختمانی که باید ساخت قاعدتا باید زیر بنای آن و از همان خشت اول آن پایه ارگان‌های قدرت‌گیری طبقه کارگر از جمله در دوره قیام و دوره‌های انقلابی باشد.

**پاسخ پنجم:** هم‌چنانکه اشاره کردید، تا کنون تلاش‌های مفیدی صورت گرفته است و تاثیرات خوبی هم داشته است. مشکلی که من دارم این است که فضای خارج کشور حتی در دل تلاش‌های مثبتی که شما اشاره کردید، حاکمیت یک سکتاریسم وسیع و عمیق چپ ایران را بر خود دارد. فضای احزاب سیاسی و گروه و جمع‌ها در خارج عمیقا سکتاریستی است و تاثیر مستقیمی نیز بر این فعالیت‌ها گذاشته است. من هر تلاشی را که در این سال‌ها برای دفاع از جنبش کارگری شده است را ارج می‌گذارم، اما سکتاریسم حاکم مانع از آن است که یک تلاش همه جانبه در حمایت از طبقه کارگر در خارج دنبال شود. شخصا با شناختی که دارم، با سیاست و جهت هائی که بر احزاب و جریانات اپوزیسیون حاکم است، توقع شاکه‌کاری را در خارج از این جریانات ندارم. قالب‌های موجود "دفاع" از جنبش کارگری ایران در خارج کشور، بیش از اینکه مربوط به دفاع از طبقه کارگر ایران باشد، دفاع از سازمان خود است. و راستش انواع محافل به نام دفاع از کارگر و ... موجودند که متاسفانه بخش زیادی چپ‌های حاشیه ای هستند که در این قالب‌ها برای خود فعالیتی ساخته اند. هدف بیش از اینکه دفاع از طبقه کارگر باشد، عمده کردن سازمان و گروه خود است و فضای حاکم بر چپ ایران مهر خود را بر این تلاش‌ها هم کوبیده است.

در عین حال فکر می‌کنم فعالیت‌های خارج کشوری به دلایل زیادی و از جمله نبودن فضای پلیسی در خارج و باز بودن دست فعالین کمونیست در دفاع از طبقه کارگر ایران، اهمیت فراوانی دارد. علاوه بر این، امروز دنیا با ارتباطات سریع و... واقعا به دهکده جهانی تبدیل شده است، هم امکان ارتباط با بخش‌های دیگر طبقه کارگر در کشورهای مختلف فراهم است، هم نیاز طبقه کارگر به یک همبستگی جهانی در دل مبارزات خود. این کار بدون تردید بخش مهمی از کار فعالین طبقه کارگر، جریانات و احزاب کمونیستی این طبقه باید باشد. فکر می‌کنم برای چپ موجود نباید در این زمینه زیاد حساب باز کرد. هر کمونیستی، هر کارگر و فعال کارگری، هر جمع و حزب و جریانی باید از امکانات موجود در خارج برای اتحاد کل طبقه کارگر، برای کسب همبستگی جهانی و تقویت همسرنوشتی بکوشد و زبان حال طبقه کارگر ایران در خارج کشور باشد.

**پاسخ ششم:** سوبسیدها محصول دوران معینی از تاریخ سرمایه داری در ایران است. در دوره‌هایی بورژوازی برای تامین نیروی کار برای بازار، اقداماتی را از سر جواب به نیاز سرمایه در دستور خود می‌گذارد که سوبسید یکی از آنها است. اما هر وقت نیاز سرمایه ایجاد کند و بورژوازی بتواند، این اقدامات را از دستور خارج و قطع می‌کند. سوبسید مشخصا در ایران به دوران رشد و شکوفایی سرمایه مربوط است که دولت حاکم تلاش داشت با دادن سوبسید قیمت بخشی از کالاهای مصرفی را ارزان نگه دارد. این اقدام در آن دوران راهی برای ارزان نگه داشتن نیروی کار طبقه کارگر و لذا امکان جلب سرمایه و سرمایه‌گذاری به ایران بود. بالاخره سرمایه دار جانی سرمایه‌گذاری می‌کند که نیروی کار به عنوان منبع سود سرمایه

جریانات بود. تبلیغات وسیعی که این صف همراه کل میدیای غرب در دفاع از جنبش سبز راه انداخت، همگی دودی در چشم طبقه کارگر و مردم انقلابی و در خدمت جنبش سبز بود.

**پاسخ هشتم:** مهم‌ترین فاکتور موقعیت کنونی طبقه کارگر است که در جواب به سؤال اول‌تان به آن پرداختم. تردید ندارم که هم سرکوب و هم وضع کنونی جهان سرمایه داری تأثیرات خود را دارند، اما مهم‌ترین مسئله مشکلات ذهنی طبقه کارگر است که به شکل انشقاق و پراکندگی و... خود را نشان می‌دهد. از نظر من سرکوب جواب نیست، سرکوب فرض هر نظام بورژوازی در ایران است. من فکر می‌کنم آنچه باعث این وضع است، آنچه اجازه داده است یک حکومت بورژوایی و تا دندان مسلح، سه دهه بر جامعه ایران حاکمیت کند و شرایط دشواری را به طبقه کارگر تحمیل کند، عدم آمادگی طبقه کارگر برای فائق آمدن بر مشکلاتی است که دامن این طبقه را گرفته است. هم‌چنانکه در اول بحث هم اشاره کردم، بردگی مزدی طبقه کارگر در ابعاد عظیمی که شاهد آن هستیم، بدون تسلیم و رضایت توده طبقه کارگر، بدون قناعت و تمکین آنها مقدور نیست. بیرون آوردن طبقه کارگر از این وضع کار کمونیست‌های این طبقه است. طبقه کارگر امروز بیش از هر زمانی به اتحاد در صفوف خود محتاج است، باید موانع این اتحاد را از پیش پا برداشت. اولین و مهم‌ترین قدم در این راه اتحاد کارگران کمونیست، رهبران کمونیست طبقه کارگر است. و گفتیم ابتدا نیرویی که باید محمل این اتحاد باشد خود متحد شود. اتحاد کارگران کمونیست، اتحاد رهبران و سخن‌گویان طبقه کارگر در هر مرکز کارگری سنگ بنای اتحاد در میان کارگران آن مرکز است. بورژوازی علاوه بر سرکوب با یک دستگاه طولیل و بزرگ تبلیغاتی روزانه کل جامعه و خصوصاً طبقه کارگر را پمپاژ تبلیغاتی می‌کند و تلاش می‌کند زندگی کنونی را ابدی جلوه دهد. سد بستن در مقابل این تعرض احتیاج به کار جدی سیاسی و آگاه‌گرانه و کار مبارزاتی در صفوف این طبقه دارد.

هر جا فعالین و رهبران کارگری متحد بوده اند، هر جا موفق شده اند توده طبقه کارگر را در محل کار خود حول مطالبات خود متحد کنند، مبارزات آنها نیز موفق شده است. بارزترین نمونه در این زمینه اعتصاب کارگران پتروشیمی تبریز و بدنبال کارگران ماهشهر است. در این دو مرکز به دلیل هوشیاری و کار متحدانه کارگران و رهبران آنها، دولت و کار فرما مجبور شدند به مطالبات کارگران تن بدهند. در تبریز تلاش کردن با پرداخت پول زیاد به کارگران بخش‌های دیگر، از آنان به عنوان اعتصاب شکن استفاده کنند که موفق نشدند. **اعتصاب کارگران ماهشهر در این زمینه بسیار آموزنده است. بسیج کل کارگران، شرکت دادن و دخالت کل کارگران در همه تصمیمات، اتحاد سطح بالای آنها در جریان اعتصاب، تعیین تعدادی زیاد به عنوان نماینده و سرانجام همه توافقات و تصمیمات را موکول کردن به توافق توده کارگران، کاری درخشان بود.** این کار بدون تلاشی از پیش و نشست‌ها و تدبیر کردن‌ها و جمع شدن‌ها و... مقدور نبود. باید یک کار پایه ای و اساسی در میان طبقه کارگر صورت بگیرد. **خشت بنای این کار جمع شدن فعالین کمونیست، رهبر و فعال دلسوز طبقه کارگر در کمیته‌های کمونیستی است. خشت بنای اتحاد کارگران متحد شدن با نفوذترین، آگاه‌ترین و دلسوزترین فعالین کارگری در کمیته‌های کمونیستی است.**

در مورد وضعیت جهانی سرمایه داری، چند نکته را تاکید کنم. امروز در سراسر جهان شاهد تعرض وسیع و همه جانبه سرمایه و دولت‌های سرمایه داری به سطح زندگی طبقه کارگر هستیم. این تعرض در ابعاد مختلف اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جریان دارد. تنها برای نمونه و بر مبنای اخبار میدیای رسمی خود دولت‌های غربی، اخیراً در نروژ یکی از فعالین دست راستی، بعد از بمب گذاری در مرکز شهر اسلو، به جزیره ای که محل تفریح جوانان چپ نروژ بود حمله کرد و فاجعه ای خون‌بار را راه انداخت. بعد از این اتفاق در انگلستان دولت دست راستی بریتانیا در کمال بی شرمی رسماً اعلام می‌کند که هر کس آنارشیستی را در همسایگی دارد به پلیس خبر دهد. حمله فاشیست‌ها، و فعالین دست راستی به جوانان

بر این اساس من فکر می‌کنم یک میدان مهم برای تقابل با این سیاست و بالا بردن قدرت خرید طبقه کارگر، افزایش دست‌مزدها و بیمه بیکاری برای همه کسان آماده به کار است. سنگری که طبقه کارگر در تقابل با تعرض بورژوازی ایران و دولت‌اش می‌بندد، بالا بردن دست‌مزد کارگر است. در شرایطی که قیمت همه کالاها بالا می‌رود، کارگر هم حق دارد کالای خود را که همان نیروی کارش است، به تناسب تورم و نیاز و توقع خود بالا ببرد. این سنگری است که طبقه کارگر باید ببندد و نیروی خود را حول آن متحد کند. این میدان مبارزه کارگر و شعار محوری این طبقه در مقابل این تعرض بورژوازی است.

**پاسخ هفتم:** مسئله اصلی تفاوتی ماهوی و عمیق، میان اعتراضات در تونس و مصر با تحركات سال ۸۸ ایران است. بالاخره هر تحرکی به دلایلی صورت می‌گیرد و اهدافی را دنبال می‌کند که خود آن اهداف ماهیت تحرک را نشان می‌دهد. در مصر و تونس مردم علیه استبداد و بی حقوقی و برای مطالبات خود به میدان آمدند، خواهان آزادی و رفاه بودند و اعتراضات آنها به این دلایل بود. اعتراضات سال ۸۸ ایران تحرکی برای تامین نان و علیه فقر و استبداد نبود. انتخابات ریاست جمهوری صورت گرفته بود، جناحی از جمهوری اسلامی به نتیجه آن اعتراض داشت، فکر می‌کرد جناح خامنه ای احمدی نژاد تقلب کرده اند و موسوی میبایست رئیس جمهور ایران می‌شد. هدف تحركات در ایران، اعتراض به نتیجه انتخابات بود. اگر در آن انتخابات موسوی برنده شده بود، تحرک سال ۸۸ موضوعیتی نداشت. یا اگر فرضاً جناح خامنه ای تقلب را پذیرفته بود و به بهانه ای تجدید انتخاباتی صورت می‌گرفت، اعتراض ۸۸ صورت نمی‌گرفت. پرچم اعتراضات ۸۸ ایران تجدید انتخابات بود که با شعار "رای من را پس بده" و تلقب کرده اند، شروع شد. در راس آن جناحی از بورژوازی ایران به رهبری موسوی و کروبی و... قرار داشتند، اهداف آن ربطی به مطالبات مردم نداشت و لذا در دل آن نمی‌توانست اهدافی دیگر مثل نان و آزادی را چسباند. اینکه توده وسیعی از مردم زحمتکش در آن تحركات شرکت کردند، دلیلی بر این نیست که آن تحركات در خدمت آرمان‌های انسانی آن توده انقلابی بوده باشد. امیال و آرزوهای مردم شرکت کننده، تعیین کننده ماهیت آن تحركات نبود. این بخش از مردم احساس می‌کردند فرصتی ایجاد شده است که آنها هم می‌توانند بروند به خیابان و داد خود را بزنند، اما این مسئله در مسیر و ماهیت خود تحرک و جنبشی که راه افتاد، نقشی نمی‌توانست داشته باشد، و لذا تحرک مردم در خدمت همان اهدافی بود که اعتراضات ۸۸ برای آن بوقوع پیوست.

ماهیت هیچ جنبشی را از روی شرکت کنندگان آن نمی‌توان تعیین کرد، ماهیت تحركات مصر و تونس کاملاً انسانی و انقلابی بود و ماهیت تحركات ۸۸ ایران کاملاً ارتجاعی بود. میان دو جناح از حاکمیت اختلاف بود، در دل انتخابات این اختلافات برجسته شد و با شکست یکی از آنها شدت پیدا کرد. مردمی که در آن تحركات شرکت کردند، فداکاری کردند، متاسفانه کل تلاش و فداکاری آنها در خدمت جناحی از دشمنان آن مردم قرار گرفت. در یک کلام مردم فریب خوردند. تا جایی که به شرکت کارگران در آن اعتراضات برگردد، خود رهبران جنبش سبز یکی از نتایج به ثمر نرسیدن جنبش سبز و تحركات آن را عدم شرکت کارگران نام می‌گذارند. بعد از بررسی‌هایی که کردند به این فکر افتادند که باید مطالباتی را طرح کنند که کارگران را به صف خود بکشاند. اتفاقاً ماهیت ارتجاعی جنبش سبز، وجود طیف وسیعی از سرمایه داران گردن کلفت در رهبری آن، از جمله دفاع امثال رفسنجانی از سبز، ابزاری در دست جناح خامنه ای احمدی نژاد بود، تا با استفاده از نفرت عمومی از رفسنجانی به عنوان یکی از بزرگترین مافیای مالی، بخشی از توده مردم را به صف خود بکشاند. در هر صورت جدال‌های سال ۸۸ و دعوی دو جناح از بورژوازی ایران، دعوی بورژوازی لیبرال زیر پرچم سبز با جناح حاکم، ربطی به منفعت مردم نداشت و لذا نمیتوانست از دل آن نتایجی را گرفت که مردم در تونس یا مصر گرفتند. اگر کل اپوزیسیون راست و چپ ایران، منهای حزب حکمتیست و افراد و جمعهای پراکند و فعالین کارگری، به سبز پیوستند و زیر بیرق جنبش بورژوازی لیبرال، به صف شدند، به دلیل ماهیت خود این آرش شماره‌ی ۱۰۷



دارند. در چنین مواردی بهتر است محل کار مرکز سازماندهی باشد. فکر می‌کنم اساسا باید متکی به محل کار بود. اما در این موارد به نظر نمی‌آید تعصبی داشت، اگر در جایی هم امکان تشکل یابی در محل زندگی ممکن تر است باید این کار را کرد.

**پاسخ دهم:** زنان کارگر بخشی از طبقه کارگر ایرانند و مبارزه و اعتراض آنها نیز بخشی از مبارزه طبقه کارگر است. اکنون بازار سیاه هم تن‌ها به زنان کارگر خلاصه نمی‌شود، کلا بخشی از طبقه کارگر با زن و مردم بدلیل بیکاری و مشکلات مختلفی که طبقه کارگر با آن طرف است، در بازار سیاه و با پایین ترین مزد کار می‌کنند. کار سیاه را خود سرمایه ایجاد می‌کند. قربانی اصلی کار سیاه کارگران افغانستانی هستند. یک منبع نیروی کار ارزان را چند میلیون کارگر افغانستانی در چند دهه گذشته تامین کرده اند که حتی نمی‌توان کار سیاه هم نام گذاشت. کار بی‌مزد، کاری بی‌تامین و سخت اساسا به این بخش از طبقه کارگر اختصاص یافته است. کارگران افغانستانی نقشی بسیار مهم در رشد سرمایه و سود عظیم آن به قیمت بردگی مطلق خود داشته‌اند. امروز که بحث یارانه است، کارگر افغانستانی که کار سفید هم می‌کند از این چندرغاز هم بی‌بهره است. جدا از این کار کودکان در بسیاری از مراکز از کوره پزخانه‌ها، قالی‌بافی‌ها، کشاورزی و... نیز بخشی از کار سیاه در جامعه ایران است.

در هر صورت اگر هم بحث از کار سیاه زنان باشد، این دیگر به جنبش زنان و تاثیرات آن مربوط نیست، هم‌چنانکه مقابله با بیکاری مردان یا کار سیاه کارگران مرد امر جنبش کارگری است و نه جنبش مردان، مقابله با کار سیاه زنان نیز امر طبقه کارگر است. چه سد بستن در مقابل کار سیاه و چه مزد برابر در مقابل کار برابر زنان و مردان کارگر، امر طبقه کارگر است. تا جایی که به سازماندهی این بخش از طبقه کارگر برگردد و مشخصا زنان کارگر، راستش قبل از هر چیز باید مشکلاتی که این بخش از طبقه کارگر با آن مواجه است، به عنوان بخشی از مشکلات جامعه کارگری برسمیت شناخته شود. این بخش از زنان یا کلا کارگرانی که کار سیاه می‌کنند، در حقیقت جزو کارگران بیکار به حساب می‌آیند که رسماً و بر مبنای موازین جامعه بیکارند. مشکلاتی که در این بخش موجود است، معضلاتی است که چند میلیون نفر از کارگران ایران با آن دست و پنجه نرم می‌کنند. کسی که کار سیاه می‌کند، در وهله اول کاری برایش نیست و بیکار به حساب می‌آید، اگر کار مناسبی باشد هیچ انسانی حاضر نیست به کار سیاه و در حقیقت به بردگی مطلق تن دهد. لذا به نظر من این بخش از طبقه کارگر و زنان و مردانی که کار سیاه می‌کنند، یا کارگران افغانستانی که مجبورند تن به کار سیاه بدهند، به عنوان کارگر بیکار و حول کار مناسب یا بیمه بیکاری باید متحد شوند. مسئله بیکاری تنها مشکل کارگران بیکار نیست. بیکاری اهرم فشاری بر سر کل طبقه کارگر برای تن دادن به بردگی محض است. ترس و نگرانی از بیکاری باعث شده است، سطح زندگی پایینی را به کل طبقه کارگر تحمیل کنند. در هر صورت مقابله با بیکاری امر کل طبقه کارگر است. بیکاری در حقیقت عملی جدی و ابزاری مهم علیه کل طبقه کارگر است. با این ابزار دستمزد کارگر شاغل را هم پایین نگاه میدارند و هر وقت کارفرما لازم دانست اخراج می‌شود. لذا این فشار همیشه بر سر کارگر شاغل هست و آگاهانه فشار را نگه میدارند تا با استفاده از آن هر شرایطی را به کارگران شاغل هم تحمیل کنند. اتحاد کارگر شاغل و بیکار علیه بیکاری و حول مطالبه کار مناسب یا بیمه بیکاری مکفی یکی از میدان‌های اصلی جدال طبقه کارگر با بورژوازی است.

اگر هم منظور شما جنبش برابری زنان علی‌العموم است، کلا من فکر می‌کنم رهائی زنان در جوامع بورژوازی چون ایران کار طبقه کارگر، کار جنبش سوسیالیستی این طبقه است. بی‌حقوقی زن و برسمیت نشناختن حقوق ابتدایی زنان، بخشی از استبداد حاکم در جوامع بورژوازی چون ایران است. رهائی زن امر جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر است و بردگی زن بیش از همه علیه طبقه کارگر و ابزار انشقاق در این طبقه است. تا جایی که به ایران برگردد، نه تنها مزد برابر در مقابل کار برابر زن و مرد کارگر، بلکه حتی تضمین آزادی بیان و عقیده و پوشش و رفت و آمد و... نیز بر دوش طبقه کارگر است. بورژوازی هر زمان به کار زن محتاج است، زن را به عنوان نیروی کار جلب بازار می‌کند و هر وقت هم احتیاجی

چپ را با وقاحت تمام دستمایه تعرض به چپ جامعه می‌کنند و عملاً در کنار همان فاشیست تروریسم و بمب گذار می‌ایستند. دولت آمریکا در همین روزها جایزه هنگفتی به تروریست‌هایی داد، که چه گوارا را ترور کردند. مجلس آمریکا پرداخت میزان هنگفت پول به کسی که چه گوارا را کشته است را تصویب و بدون شرم آن را اعلام می‌کند. واحدهای پلیس آمریکا با زیر پا گذاشتن همه موازین بین‌المللی که قرار است همه دولت‌ها به آن پایبند باشند، وارد پاکستان می‌شوند و بن لادن غیر مسلح را گرفته و اعدام می‌کنند. در انگلستان بعد از به خیابان ریختن مردم محرم و عصیان زده و درگیری‌هایی که در همین مدت پیش اتفاق افتاد، دولت با کل میدیای نوکر خود به تبلیغاتی عمیقاً ضد انسانی و فضائی مسموم دامن زد، که در این فضا مادر دو کودک را به جرم دزدی به ارزش ۳ و نیم پوند ۶ ماه زندان گرفت، در شرایطی که نمایندگان مجلس بریتانیا در همین یکی دو سال اخیر چندین مورد دزدی‌های چند صد میلیون پوندی آنها افشا شد و به میدیای رفت و دنیا مطلع شد، اما حتی یک نفر از آنان نیز یک روز زندان نرفت. این موارد را اشاره کردم تا اوج وقاحت و بیشرمی بورژوازی امروز و پوچ بودن همه ادعاهای حقوق انسان و دمکراسی و حقوق بشر روشن شود. شاهدیم در همین چند سال گذشته بلیون‌ها دلار از خزانه مردم در کشورهای مختلف به بانک‌ها کمک شد تا ورشکسته نشوند و حال میلیون‌ها کارگر اخراج و بیکار شده اند و کسی هم جوابگو نیست و تازه کمک هزینه ناچیزی هم که می‌گیرند با هزار بهانه کم شده است. این نمونه‌ها را در کنار شرایط وحشیانه استثمار میلیون‌ها کارگر چینی قرار دهید، در کنار آمار وسیع گرسنگی در آفریقا بگذارید و در کنار وضع وخیم و استثمار وحشیانه طبقه کارگر در آمریکای لاتین و آفریقای جنوبی، و استثمار وحشیانه کارگر مهاجر در ژاپن بگذارید تا تصویر کمی کامل‌تر شود. این وضع دنیای ما است. و این وضع نمی‌تواند بر جامعه ایران و بر طبقه کارگر تاثیر مخرب نگذارد. این بخشی از ارعابی است که بورژوازی بسیار آگاهانه دنبال می‌کند تا جامعه را و در راس آن طبقه کارگر را مرعوب کند. امروز دیگر بورژوازی خود راسا پرده‌های شرم را برداشته است و چهره کثیف و خونبار خود را به نمایش می‌گذارد و این کاملاً آگاهانه و با هدف ترساندن کل جامعه و در راس آن طبقه کارگر صورت می‌گیرد. دشمنی عربان با طبقه کارگر، کنار گذاشتن هر نوع پرده و هر نوع ظاهر بشردوستانه، از طرفی به کارگر هم امکان می‌دهد به روشنی و سادگی وقاحت و بی‌رحمی و شقاوت بورژوازی را ببیند و علیه آن صف خود را ببندد.

اما همراه با این وضع یک طرف دیگر هم طبقه کارگر جهانی است. در همین مدت شاهد جدال‌های وسیعی در کشورهای مختلف، از فرانسه و انگلستان، یونان تا خاورمیانه بوده ایم. کسی یک سال قبل تصور نمی‌کرد، مصر و تونس به این زودی‌ها انقلابی به خود ببینند. کسی تصور نمی‌کرد کل خاورمیانه و آنچه که به عنوان دول عربی شناخته می‌شوند با طغیان مردم ستمدیده مواجه شوند. اینها هم تاثیرات مثبت خود را گذاشته‌اند.

به هر حال ایران جامعه‌ای صنعتی با یک طبقه کارگر بزرگ است که اگر اراده کند، کل جامعه را دگرگون می‌کند. اما و هم‌چنانکه گفتم بهبود در زندگی این طبقه، در گرو آمادگی طبقه کارگر است. این آمادگی امروز قبل از هر چیز آمادگی ذهنی و فائق آمدن به تشنه و پراکندگی در صفوف رهبران و فعالین کمونیست طبقه کارگر است. حلقه اصلی در این راه اتحاد رهبران و فعالین رادیکال این طبقه به عنوان موتور محرکه کل طبقه کارگر و لولای اتحاد این طبقه است.

**پاسخ نهم:** تا جایی که به مراکز مورد اشاره شما برگردد، فکر می‌کنم به دلیل پراکندگی و کوچک بودن این مراکز و عدم تمرکز کارگران در آن، لازم است کارگران در اتحادیه‌ها و سندیکاهای کارگری متشکل شوند. در همان حال باید تلاش کرد همین اتحادیه‌ها را نیز متکی کرد به مجامع عمومی خود. اینکه اشکال سازماندهی آن در محل زندگی باشد یا محل کار، بستگی دارد به موقعیت هر رشته یا کارگران هر بخش. برای مثال اکنون صدها مرکز جوشکاری و مکانیکی و... در شهرهای مختلف وجود

نباشد اولین قربانیان اخراج و بیکاری زنانند. لذا جنبش زنان به عنوان یک جنبش باید متحد طبقه کارگر باشد. یا بهتر است بگوییم دفاع از حقوق زن و خواست برابری کامل زن و مرد یکی از مطالبات همیشگی جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر است. تا کنون هم در مبارزات کارگران ایران، در مطالبات و قطعنامه های اول مه، در بیانیه و کیفرخواست‌های آنان، برابری کامل زن و مرد در همه عرصه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خواست طبقه کارگر ایران بوده است.

**پاسخ یازدهم:** طبقه کارگر اعم از کارگران بخش صنعتی و خدماتی و... یک طبقه اند با منافع مشترک. مهم نیست که آنها در بخش خدماتی کار می‌کنند یا در بخش صنعتی. مهم نیست در تولید هستند یا توزیع و... از زاویه تولید اجتماعی در جامعه کار در بخش خدماتی به همان میزان ضروری است که در بخش صنعتی و تولیدی. کل طبقه کارگر با کل کاری که انجام می‌دهد اعم از کار خدماتی یا غیر خدماتی، تولید اجتماعی را میسر می‌کند. باید توجه داشت که تقسیم بندی طبقه کارگر به بخش خدماتی و صنعتی و تولیدی خصوصا در دوره های بحرانی از جانب بورژوازی ابزاری است برای افزایش شدت استثمار کل طبقه کارگر و کاستن از سهم کل طبقه کارگر از تولید اجتماعی. در این دوران بورژوازی با کاستن خدمات عمومی عملا بخش زیادی از کارگران بخش خدماتی را به خیل بیکاران اضافه می‌کند و بار تامین زندگی این بخش را عملا بر دوش همسران خود، بر سر بخش شاغل طبقه کارگر اضافه می‌کند. همزمان با این با افزایش بارآوری کار و شدت کار در بخش‌های تولیدی عملا سهم کارگران از تولید اجتماعی را حتی در همین بخش کاهش می‌دهد و کل طبقه کارگر را در شرایط نامساعد تری قرار می‌دهد و درجه استثمار کل طبقه کارگر را بالا می‌برد. لذا از زاویه منفعت طبقه کارگر و از زاویه کل تولید اجتماعی همه کارگران اعم از بخش خدماتی یا صنعتی جزو یک طبقه و هم منفعت هستند. در جامعه هیچ بخش صنعتی و تولیدی بدون نقش بخش خدماتی معنی نمی‌دهد و هیچ تولیدی بدون بخش توزیع و خدمات به خودی خود مسئله تولید و باز تولید اجتماعی را به جایی نمی‌رساند.

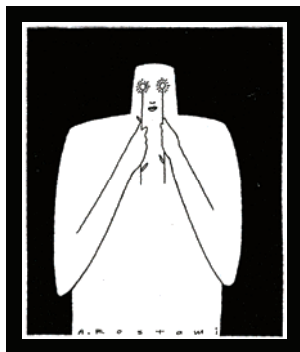
اکنون در جامعه ایران بخش نسبتا وسیعی از طبقه کارگر در بخش خدماتی و توزیع کار می‌کنند، از بخش حمل و نقل تا شهرداری‌ها، معلمین، پرستاران و... شامل این بخش از طبقه کارگرند. اگر بدون بخش صنعتی و تولیدی چرخش جامعه و تولید و باز تولید اجتماعی بی معنی است، بدون نقش طبقه کارگر در بخش توزیع و خدمات نیز تولید بخش صنعتی و تولیدی جامعه بی معنی است.

در دنیای واقعی هم این بخش از طبقه کارگر نقش بسیار مهمی در جامعه دارند و قدرت بزرگی هم دارند. یک دقیقه تصور کنید که جامعه برای یک روز پرستار نداشته باشد، معلم نداشته باشد، ترانسپورت موجود نباشد، شهرداری‌ها و کارگران این بخش کار نکنند، کل جامعه مختل خواهد شد و هیچ تولیدی صورت نمی‌گیرد، هیچ مواد خامی به محل نمی‌رسد و هیچ تولیدی توزیع نمی‌شود و هیچ کارگری در بخش تولیدی نمی‌تواند سر کارش برود. تصور کنید فقط در بخش ترانسپورت یک روز کارگران این بخش دست از کار بکشند، کل جامعه به هم میریزد، کل جامعه و همه شهرهای بزرگ و زندگی اجتماعی در آنها تماما مختل می‌شود. یا کارگران شهرداری در تهران یک هفته سر کار نروند، زندگی در تهران مختل می‌شود. می‌خواهم بگویم این بخش در عین حال اهرم‌های قوی در دست دارند و منشا قدرت هستند که نقشی تعیین کننده در چرخش کل جامعه و زندگی اجتماعی دارند.

یکپارچگی کل طبقه کارگر و وحدت کل این طبقه اعم از اینکه بخش‌های مختلف طبقه کارگر کجای تولید و باز تولید جامعه سرمایه داری هستند، یک شرط مهم حفظ اتحاد این طبقه و توان سنگربندی جدی در مقابل بورژوازی است. یکپارچگی طبقه کارگر با همه بخشهای آن و توجه به منفعت عمومی این طبقه و توجه به این منفعت عمومی در هر مبارزه ای به عنوان قطب نمای تحرک اعتراضی طبقه کارگر، شرط مهم و حیاتی پیروزی در مبارزه علیه بورژوازی است.

**پاسخ دوازدهم:** به نظر من همه کسانی که مجبورند برای تامین زندگی خود روزانه سر کار بروند، همه کسانی که مجبورند هر روزه نیروی کار خود را بفروشند تا زندگی آنها بچرخد، جزو طبقه کارگرند. بخش وسیعی از معلمین اندوخته‌ای ندارند، سرمایه ای در دست ندارند و مثل هر کارگری که مثلا کار یدی انجام می‌دهد، باید هر روز سر کار بروند تا زندگی آن روزشان بچرخد. این‌ها از نظر اجتماعی و کلا جایگاه اجتماعی آنها ایجاب می‌کند که به عنوان بخشی از طبقه کارگر به حساب بیاند. موقعیت اجتماعی بخش زیادی از کسانی که کار یدی نمی‌کنند مثل معلمین که شما اشاره کردید در دنیای واقعی بخشی از طبقه کارگرند. کلا هر آدمی که موقعیت اجتماعی او ایجاب می‌کند که روزانه برای امرار معاش مجبور به رفتن سر کار و فروش نیروی کار خود است را کارگر و جز طبقه کارگر به حساب می‌آید. کار این بخش الزاما مثل کارگر صنعتی کار مولد نیست، اما بدون کار این بخش تولید و باز تولید ممکن نیست و چرخش جامعه هم ممکن نیست. لذا از زاویه نقش آنها هم در کل جامعه از نظر من جایگاه مهمی دارند.

\*



## پاسخ کمیته مرکزی

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

به ۱۲ پرسش آرش

**پاسخ اول:** از منظر ما مهم‌ترین عوامل نامساعد برای تشکل مستقل کارگری را میتوان در سه رده اصلی طبقه‌بندی کرد. این سه عامل بازدارنده عبارتند از: مختصات دولت در ایران، ویژگی ساختار اقتصاد کشور، و خصوصیات و ترکیب ویژه‌ای که اردوی جنبش کارگری از آن برخوردار است. هر یک از این عوامل از اجزای معینی تشکیل شده و تاثیر متقابل بر یک دیگر دارند و از توضیح تاثیر متقابل همه‌ی این اجزا می‌توان موانع سازمان‌یابی کارگران در ایران را به خوبی توضیح داد. پس بگذارید هر یک از این عوامل را به طور مشخص تری بیان کنیم.

### مختصات دولت

به عنوان عامل نامساعد سازمان‌یابی کارگران

در این محور، به چهار خصلت رژیم سیاسی در ایران اشاره می‌کنیم: الف: خصلت استبدادی رژیم سیاسی ایران؛ ب: دولت رانت‌خور نفتی؛ ج: نقش تخریبی رژیم‌های ایران؛ د: خصلت کورپراتیستی نهادهای کارگری رژیم‌های حاکم.

رژیم اسلامی، کارکردی شبیه «ملت» در رژیم‌های فاشیستی یا شبه فاشیستی در بر دارد. رژیم از این طریق توانست با تعبیه‌ی نهادهای کارگری خاص خود، نظیر خانه‌ی کارگر و شوراها و انجمن‌های اسلامی در اوایل انقلاب، شوراها و اتحادیه‌های کارگری را درهم شکنند و بعدها نیز از شکل‌گیری مجدد آن‌ها جلوگیری به عمل آورد. البته هر چه از عمر رژیم اسلامی میگذرد استفاده از ابزارهای مفهومی ایدئولوژیک رنگ باختند و با جدایی کارکرد خانه کارگر از حزب اسلامی کار تلاش کردند اولی را به نهاد صنفی «جامعه کارگری» مبدل سازند که جز لاغر شدن هر چه بیشتر این تشکل دولتی نتیجه‌ای برای این نهادها در بر نداشت.

## ویژگی ساختار اقتصاد

### به عنوان عامل نامساعد سازمان یابی کارگران

در این محور بحث، ما به وزن سنگین سوداگری در اقتصاد ایران، به وزن بالای اقتصاد سیاه در کل اقتصاد کشور، به نقش دولت به عنوان بزرگ‌ترین کارفرما، و بالاخره به نقش بورژوازی ممتاز در جمهوری اسلامی به عنوان موانع سازمان‌یابی اشاره می‌کنیم.

**الف:** وزن سنگین سوداگری در اقتصاد ایران را باید یکی از نتایج دولت نفتی تلقی کرد، اما به لحاظ دیگری می‌توان آن را عاملی مستقل به حساب آورد. حقیقت این است، که هر دولت نفتی ضرورتاً به گسترش سوداگری دامن نمی‌زند. سوداگری محصول شرایط خاصی است. در ایران، قبل از انقلاب نیز سوداگری وزن سنگینی در اقتصاد داشت. بعد از افزایش جهش‌آسای درآمد نفت در سال ۱۳۵۲، سوداگری به صورتی شتابان گسترش یافت؛ زیرا بستر مناسبی برای توزیع درآمد نفت در میان تمام عناصر انگلی رژیم شاهنشاهی فراهم می‌آورد. اما بعد از انقلاب، گسترش سوداگری به دو دلیل دامنه‌ای پیدا کرد که قبلاً هرگز سابقه نداشت. اولاً: محاصره‌ی اقتصادی کشور (به دنبال گروگان‌گیری) و بلافاصله به دنبال آن، شروع جنگ ایران - عراق (یعنی طولانی‌ترین جنگ قرن بیستم) به مدت یک دهه‌ی تمام در ایران اختلالات اقتصادی عظیمی به وجود آورد، که در طول آن نه تنها سوداگری به نحوی جهش‌آسا گسترش یافت، بلکه بخش اعظم بورژوازی ایران را به سوداگری کشاند و در حفظ و گسترش آن ذی‌نفع ساخت؛ ثانیاً: در نتیجه‌ی همین اختلالات، کاهش ارزش پول ملی (بیش از صد برابر در طول دو دهه) هم راه با کنترل نرخ ارز توسط دولت (و مخصوصاً تعیین نرخ‌های مختلف برای معاملات مختلف) به اضافه درآمد نفت، بستر مناسبی برای رشد سرطانی سوداگری به وجود آورد و بورژوازی ممتاز (یعنی سرمایه‌داران پیوند خورده با قدرت‌مندان سیاسی) را به نیرومندترین عامل و حاصل سوداگری تبدیل کرد. این سوداگری گسترده از چند جهت اثرات نامساعدی روی سازمان‌یابی کارگران دارد. اولاً: از طریق مسدود کردن فرصت‌های اشتغال و در نتیجه، افزایش عرضه‌ی نیروی کار در مقایسه با تقاضای آن، که قدرت چانه‌زنی کارگران شاغل را در مقابل سرمایه کاهش می‌دهد؛ ثانیاً: از طریق درهم شکستن کشاورزی در داخل ایران و بنابراین، بالا بردن بهای کالای دست‌مزدی در طول زمان؛ و ثالثاً: از طریق گسترش فاصله‌ی طبقاتی.

ب: وزن بالای اقتصاد سیاه در کل اقتصاد کشور، اقتصاد سیاه (یا سایه یا غیر رسمی) معمولاً به درجات مختلف در تمام کشورهای سرمایه‌داری (و حتا سرمایه‌داری‌های پیش‌رفته) وجود دارد. اما هر قدر وزن اقتصاد سیاه در کل اقتصاد یک کشور سنگین‌تر باشد، شرایط برای هم بستگی طبقاتی و سازمان‌یابی کارگران نامساعدتر می‌گردد. در ایران، به دلیل وجود دولت نفتی، بورژوازی ممتاز نیرومند، و سوداگری گسترده، وزن اقتصاد سیاه بسیار سنگین است. تا حدی که اکنون در کشور ما، آمار رسمی در غالب حوزه‌های زندگی اجتماعی کاملاً غیر قابل اعتماد و بی ارزش است. این اقتصاد سیاه است که کارگران را وادار می‌کند، و هم به آن‌ها امکان می‌دهد، که در آن واحد چند جا کار کنند. این که بخش مهمی از مزد و حقوق بگیران کشور در آن واحد چند کار دارند، بدین معناست که اولاً: مرز میان کارگر رسمی و غیر رسمی و مرز میان کارگر و مثلاً فروشنده‌ی دوره گرد بهم بریزد و مثلاً کارگر کارگاه صنعتی بزرگ در عین حال کارگر

۱- خصلت استبدادی رژیم سیاسی، بی تردید مهم‌ترین یا یکی از مهم‌ترین عوامل نامساعد برای سازمان‌یابی کارگران است. تاکید بر این نکته به معنای نقش منفی خصلت استبدادی رژیم‌های سیاسی در سازمان‌یابی است. اما دشوار شدن سازمان‌یابی با «ناممکن بودن» آن یک سان نیست. در رژیم‌های استبدادی، هر نوع سازمان‌یابی و از جمله سازمان‌یابی کارگری دشوار است. اما حتا دشوارترین شرایط را نیز نمی‌توان و نباید شرایط ناممکن برای سازمان‌یابی تلقی کرد. به نظر ما، استبداد سیاسی، بود و نبود تشکل را تعیین نمی‌کند، شکل و ابعاد آن را تعیین می‌کند. قانونی یا غیرقانونی، نهادی یا جنبشی بودن، آن را تعیین می‌کند. معهداً نقش منفی آن را عدم سازمان‌یابی کارگری تحت هیچ شرایطی نمی‌توان نادیده انگاشت

۲- دولت رانت خوار نفتی، لاقلاً در سی‌چهل ساله اخیر تاریخ ایران، یکی از مهم‌ترین عوامل نامساعد برای تکوین تشکل مستقل کارگری بوده است. دولت رانت خوار دولتی است که بخش اعظم یا بخش مهمی از درآمدش را نه از طریق مالیات، بلکه از منابعی کم و بیش مستقل از فعالیت‌های اقتصادی جمعیت کشور به دست می‌آورد. و بنابراین به لحاظ منابع مالی، به نوعی استقلال در مقابل طبقات کشور دست می‌یابد. در ایران، اثرات نامساعد دولت نفتی بر سازمان‌یابی کارگران از دو لحاظ برجستگی خاص داشته و دارد. اولاً: از طریق دامن زدن به اقتصاد انگلی، که امکانات اشتغال مولد را پایین می‌آورد و در نتیجه، موقعیت عمومی مزد و حقوق بگیران را تضعیف می‌کند؛ ثانیاً: از طریق به وجود آوردن گروه نسبتاً بزرگی از مزد و حقوق بگیران، که گمان می‌کنند از حق کار برخوردارند و شغل‌هایشان را نوعی حق کسب شده تلقی می‌کنند. این پدیده مخصوصاً بعد از رونق نفتی و افزایش قیمت آن در اوایل سال‌های پنجاه، تأثیرات معینی بر لایه‌هایی از اقشار جامعه‌ی ما بر جای گذاشته است. به قول آصف بیات این امر به «بی‌قواره کردن» بافت طبقه، ارتقای موقعیت اجتماعی لایه‌های مهاجر از روستا به شهر، ناموزونی در میان اقشار کارگران و... از جمله عوارض منفی بر کل موقعیت کارگران بوده است. به عبارت دیگر، دولت نفتی باعث شده است، که هم وزن کارگران صنعتی مدرن در کل نیروی کار فعال ایران پایین باشد و هم بخشی از کارگران گمان‌بکنند سرنوشتی متفاوت و موقعیتی نسبتاً قابل تحمل در مقایسه با کل محرومان و تهی‌دستان جامعه دارند.

۳- هر دولت استبدادی یا بناپارتیستی و حتا هر دولت رانتی لزوماً و ضرورتاً ضد صنعت و مخالف با توسعه‌ی اقتصادی نیست در ایران، اما نقش دولت‌ها در قبال توسعه‌ی اقتصادی، عوارض و نتایج پر دامنه‌ای دارد که نمی‌توان آن را نادیده گرفت. در ایران، نگاهی به سیاست‌ها، جهت‌گیری‌ها و اقدامات جمهوری اسلامی نشان می‌دهد، که در سه دهه‌ی گذشته این رژیم نه تنها فاعل و عامل توسعه‌ی اقتصادی نبوده، نه تنها نسبت به اقتصاد جامعه در نقش خنثی و بی طرف ظاهر نشده، بلکه به طور فعال در جهت تخریب آن عمل کرده است. کافی است به شرایط نامن سرمایه‌گذاری یا به اتلاف سرمایه‌ی انسانی، به هدر دادن بیش از ۵۰۰ میلیارد دلار بابت جنگ هشت ساله، به اتخاذ سیاست‌های ضد و نقیض نظیر اولویت کشاورزی، تعدیل اقتصادی و طرح بنگاه‌های زود بازده... اشاره کرد، تا ابعاد و میزان خرابی در عرصه‌ی اقتصادی را مشاهده کرد.

۴- خصلت کورپراتیستی نهادهای کارگری رژیم‌های حاکم نیز یکی از موانع مهم سازمان‌یابی مستقل کارگری در ایران بوده است. در دوره‌ی شاه، شورایی به نام شورای سهیم کردن در کارخانه‌ها شکل گرفت که به قول شاه، وظیفه‌ی «علاقه‌مند کردن کارگران به محیط کار» را به عهده داشت. در دوره‌ی بعد از سقوط شاه نیز خصلت بناپارتیستی - مذهبی رژیم اسلامی، گرایش کورپراتیستی در جامعه‌ی ما را تقویت کرده است. مبنای اعتقادی جمهوری اسلامی، مرزبندی بین مسلمان و غیر مسلمان است، که مرزهای طبقاتی را آلوده می‌کند و این تمایز را تحت شعار «وحدت امت اسلامی» محو می‌سازد. درهم آمیزی مرز طبقه‌ی کارگر با سرمایه‌دار، کمک می‌کند زمینه‌ی سازش و هم‌سازی طبقاتی تقویت شده و هویت مستقل کارگران در سایه قرار گیرد. رژیم اسلامی با استفاده‌ی فعال از مفهوم «امت اسلامی» سعی کرده است تجمعی از طرفداران خود را سازمان دهد، تا تشکل غیر «امتی‌ها» را درهم شکنند. مفهوم «امت» برای



اثرات منفی از دست دادن شغل و تعطیلی ۲۰۷۷ شرکت، تنها به کارگران بیکار شده محدود و منحصر نمی‌ماند، بلکه فشار مضاعفی را بر کل طبقه و مخصوصاً بر شاخه‌های شکننده‌ی آن بر جای می‌گذارد. تردیدی نیست عواملی که برشمردیم، اثرات بسیار نامساعدی بر سازمان‌یابی کارگران بر جای می‌گذارد. فشار بیکاری، موقعیت ضعیف بخش‌های وسیعی از کارگران مخصوصاً در سازمان‌یابی نسل جوان کارگران کارگاه‌های کوچک و کارگران فعلی را نهادی می‌کند. از طرف دیگر، موقعیت شکننده‌ی غالب کارگران قراردادهای موقت کار، عدم ممنوعیت کار کودکان، اولاً بیکاری را دایمی می‌کند و ثانیاً تاثیر کامل منفی بر سازمان‌یابی کارگران بر جای می‌گذارد.

۴- گسست طولانی در حضور فعال کارگران سازمان یافته. در ایران، از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ (که به تشکلهای مستقل و موثر کارگران ضربه‌ای



مرگ‌بار وارد کرد) به بعد، ما عملاً تشکلهای کارگری مستقل و موثری نداشته‌ایم. فضای تنفسی چهار ساله‌ی دوره‌ی انقلاب، هر چند دوره‌ی انفجار سازمان‌یابی کارگری بود، ولی کوتاه‌تر و پراکنده‌تر از آن بود که بتواند اثرات عمیقی بر دوره‌ی بعدی بگذارد. بنابراین، فعالان کارگری ما به لحاظ آگاهی از منطق کار سازمان‌یابی و طبعاً از تجربه معطوف به هم بستگی طبقاتی، محروم بوده‌اند. و این یکی از بزرگ‌ترین ضعف‌های جنبش کارگری ماست، که اگر برای از بین بردن آن نیروی لازم گذاشته نشود، احتمالاً در فضای بازی که ممکن است در نتیجه‌ی بحران جمهوری اسلامی و یا حتی سرنگونی آن پیش بیاید، فعالان ما باز هم -برای چندمین بار- کار را از صفر شروع خواهند کرد.

۵- ضعف جنبش چپ ایران. در پنجاه سال اخیر، یعنی از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ به این سو، غالباً نه تجربه‌ای از جنبش توده‌ای کارگری داشته و نه حتی ضرورت سازمان‌یابی کارگران حول خواسته‌های خودشان را می‌فهمیده است. چپ ایران معمولاً «انقلابی‌گری» را در معنای شورش‌گری می‌فهمیده و در هر حال همیشه آن را بر کار بنیادی سوسیالیستی و کارگری مقدم می‌دانسته است و حداکثر سازمان‌یابی کارگران را برای برانداختن استبداد یا مصالحی برای ساختن یک حزب کمونیست (از آن نوعی که باید مرکز همه‌ی عالم باشد) تلقی می‌کرده است. و به نظر ما، هنوز هم، یعنی از مقطع انقلاب به بعد، منطق سازمان‌یابی کارگری (به عنوان یک کار حیاتی که فی نفسه ضرورت دارد) برای غالب فعالان چپ ما جا نیفتاده است. برخی از این انحرافات که امر سازمان‌یابی کارگران را مختل می‌کرده‌اند، به قرار زیر است:

\* استقلال مبارزه‌ی اقتصادی و ظرف آن، یعنی از جمله تشکل اتحادیه‌ای، به عنوان یک سطح و عرصه‌ی مستقل تا مدت‌ها به رسمیت شناخته نمی‌شد و آن را «امر تاکتیکی» و منوط به «وضعیت معین جنبش کارگری» و یا مربوط به «دوران ابتدایی تکامل سرمایه‌داری» می‌دانست.

\* مبارزه برای سازمان‌یابی اتحادیه‌ای تحت شرایط سرکوب ناممکن تلقی می‌شود و یا به بعد از سرنگونی حواله داده می‌شد.

\* مسیر شکل‌گیری سازمان‌یابی بر مبنای مدل «آسیاب به نوبت» فهمیده می‌شود. یعنی یک راه از مسیرهای موجود ایده‌آلیزه می‌گردد. طبق این دیدگاه، سازمان‌یابی حتماً باید اول در کارخانه، بعد در منطقه، و بعد در

یک کارگاه کوچک غیر مشمول قانون کار باشد؛ ثانیاً: هم بستگی میان کارگران ضعیف‌تر گردد و هر یک از آنها برای شکار شغل دیگری به رقابت با او برخیزد؛ ثالثاً: قدرت چانه‌زنی همه‌ی کارگران در مقابل سرمایه سقوط کند؛ رابعاً: وضع کارگران غیرماهر و غیر منعطف بدتر و بدتر شود.

ج: نقش دولت به عنوان بزرگ‌ترین کارفرمای کشور، یکی از عواملی است که در مجموع بر سازمان‌یابی کارگران اثرات نامساعدی می‌گذارد. دولت در ایران، مالکیت غالب بخش‌های کلیدی اقتصاد را به عهده دارد. در این جا کارکنان «بخش عمومی» با دولت روبرو هستند و هر نوع حرکت جدی آن‌ها می‌تواند به سرعت رنگ سیاسی پیدا کند. این امر سازمان‌یابی آن‌ها را تا حد زیادی، در یک دولت استبدادی و فضای بی حقی شهروندان در مقابل دولت، تضعیف می‌کند.

د: بورژوازی ممتاز. در هر حکومت استبدادی، سرمایه‌داری به نحوی وجود دارد. اما در ایران، دو عامل دیگر به استبداد سرمایه‌داری افزوده شده است. دولت نفتی و دولت مذهبی. و مجموعه‌ی این سه خصلت استبدادی، نفتی، مذهبی، یک بورژوازی ممتاز نیرومند و بسیار مهاجم به وجود آورده است، که تمام شریان‌های اصلی اقتصاد کشور را در دست دارد و شیره‌ی حیاتی آن را می‌مکد. وجود این بورژوازی ممتاز، و پدیده‌ی آزادگانه‌ی، طبقه جدید سیاسی، نظامی و ایدئولوژیک نیروی بسیار نامساعدی در مقابل سازمان‌یابی کارگران ایران به وجود آورده است. اولاً: از طریق دامن زدن به سوداگری و خفه کردن اقتصاد مولد و ناامن کردن سرمایه‌گذاری؛ ثانیاً: از طریق برخورداری از اقتدارات یک دولت استبدادی که همه‌ی قوانین و ساختارهای مربوطه را در جهت حفظ وضع موجود و مقابله با شکل‌گیری یک جنبش طبقاتی قوی به کار می‌گیرد.

### موانع ساختاری

#### طبقه‌ی کارگر برای سازمان‌یابی

در این محور از بحث میتوان، به شرایط، ویژگی و موقعیت کارگران، وزن بالای تهی‌دستان خانه خراب نسبت به کل جمعیت ایران، نسبت پایین کارگران واحدهای صنعتی بزرگ به کل مزد و حقوق بگیران کشور، به گسترش فزاینده‌ی بیکاری، به گسست طولانی در حضور فعال کارگران سازمان یافته، و بالاخره به ضعف جنبش چپ کارگری اشاره می‌کنم.

۱- وزن بالای تهی‌دستان خانه خراب نسبت به کل جمعیت کشور: ارزیابی‌های اقتصادی متعدد نشان می‌دهند، که در حال حاضر حدود نیمی از جمعیت کشور زیر خط فقر (و به نظر بعضی‌ها حتی فقر مطلق) قرار دارند و شکاف میان فقر و ثروت در ایران امروز یکی از بالاترین‌ها در تمام دنیاست. بی تردید این وضع مشکلات بسیار زیادی برای سازمان‌یابی کارگران به وجود می‌آورد و مخصوصاً وضع کارگران غیر ماهر و کم‌تر ماهر را بسیار شکننده می‌کند. در واقع، «ارتش ذخیره‌ای» که مارکس از آن سخن می‌گفت و آن را عسای دست سرمایه تلقی می‌کرد، در ایران دارد بیداد می‌کند؛ بخش بزرگی از نیروی کار ایران را به بردگی واقعی می‌کشاند؛ و در وضعی قرار می‌دهد، که فقط برای بقا بجنگند و به هر قیمت.

۲- نسبت پایین کارگران واحدهای صنعتی بزرگ به کل مزد و حقوق بگیران، یکی از مهم‌ترین عوامل نامساعد در سازمان‌یابی کارگران است. در ایران، ضعف وزن نسبی کارگران کارگاه‌های صنعتی بزرگ در سی چهل سال اخیر، طبقه‌ی کارگر ایران را از یک گروه رهبری‌کننده‌ی نیرومند در سازمان‌یابی محروم کرده است. در عوض در ساختار نیروی کار، عوامل منفی‌ایی نظیر کار کودکان و وزن سنگین کارگاه‌های کوچک، کارگران ایران را از ستون تهاجمی موثر محروم کرده است.

۳- گسترش فزاینده‌ی بیکاری. ایران کشوری است، که در دهه‌ی اول انقلاب از یکی از بالاترین نرخ‌های رشد جمعیت برخوردار بوده و در این مدت جمعیت‌اش دو برابر شده است و مشکل بیکاری جوانان اکنون یکی از انفجاری‌ترین مسایل آن محسوب می‌شود. به علاوه، مهاجرت داخلی (از روستا به شهر) به دلیل درهم شکستن کشاورزی، هنوز آهنگ بسیار بالایی دارد. بنابراین، بیکاری نه تنها در کشور ما بسیار بالاست، بلکه با آهنگ فزاینده‌ای هم در حال گسترش است، که ابعاد مساله را چند برابر می‌کند.



سطح سراسری صورت پذیرد. در این دیدگاه، هر گونه ابتکار و مسیرهای دیگری نادیده گرفته می‌شود.

\* فرقه‌گرایی همچون مادر آفتهای دامنگیر چپ، اثرات مخربی بر امر سازمانیابی کارگران از یک سو و ایجاد تفرقه در میان کارگران از سوی دیگر برجای گذاشته است. یارگیری از طبقه برای تقویت سازمان خود نه به مثابه‌ی اهرمی که دوباره به تقویت طبقه قرار گیرد؛ بلکه همچون هدفی در خود یکی از انحرافات بوده که از ناحیه چپ بر پیکر طبقه وارد شده است. گاهی اوقات اختلاف بر سر نوع سازمانیابی (به عنوان نمونه اتحادیه یا شورا) آن چنان برجسته می‌شود که نفس تشکل را نزد طبقه زایل می‌ساخت. در چنین فضایی و بر بستر چنین انحرافات فکری‌ای، معلوم است که چپ با وجود همه‌ی فداکاری‌ها اگر برای سازمان‌یابی کارگری «یار خاطر» نباشد، معمولاً «یار شاطر» نبوده است و نیست. فرقه‌گرایی و انشعابات پی در پی این بنیه ضعیف چپ را هر دم شکننده‌تر نیز ساخته است. اینک به بخش دوم پرسش اول می‌پردازیم:

## چگونه و از کجا

### سازمان‌یابی کارگران می‌تواند پیش برود؟

اکنون با توجه به همه‌ی آن چه که گفته شد، به این سؤال می‌رسیم که سازمان‌یابی مستقل و موثر کارگری در ایران چگونه می‌تواند پیش برود و از کجا می‌تواند آغاز شود؟

**الف:** سازمان‌یابی مستقل و موثر کارگری در ایران، علی‌رغم همه‌ی موانع می‌تواند از همین حالا و درست زیر سرکوب جمهوری اسلامی آغاز شود و با موفقیت پیش برود. تردیدی نباید داشت که این کار عمدتاً از مجاری فراقانونی می‌تواند صورت بگیرد و به احتمال زیاد تا جمهوری اسلامی هست، نمی‌تواند انتظار پذیرش قانونی داشته باشد، ولی کارعلنی و حتی قانونی مسلماً در بیداری و صفا‌آرایی طبقاتی کارگران و زحمت‌کشان و نیز در بهبود شرایط کار و زندگی آن‌ها (البته تا حدودی) نقش بسیار مثبت و مهمی خواهد داشت.

**ب:** سازمان‌یابی مورد بحث ما در میان بخش‌های مختلف طبقه‌ی کارگر، با یک شیوه و یا یک آهنگ پیش نخواهد رفت. بنابراین، توجه به ظرفیت‌های بخش‌های مختلف طبقه‌ی کارگر و ویژگی‌های شرایط کار و زیست هر یک از بخش‌ها، اهمیت فوق‌العاده زیادی دارد. به طور کلی، بخشی از مزد و حقوق‌بگیران عمدتاً از طریق پیوندهای موجود در محیط کارشان می‌توانند سازمان‌یابی مناسب و کارآمدی داشته باشند، ولی بخش دیگر عمدتاً از طریق پیوندها شکل گرفته و در محیط زیست امکان سازمان‌یابی مناسب و کارآمد پیدا می‌کنند.

**ج:** تلاش و مبارزات همه‌ی بخش‌های طبقه‌ی کارگر برای سازمان‌یابی مستقل و موثر اهمیت حیاتی دارد و تنگ شدن مبارزات هر یک از آن‌ها برای روند سازمان‌یابی مختل‌کننده است. بنابراین، انتظار این که سازمان‌یابی مستقل عمدتاً با تکیه بر تلاش‌های بنگاه‌های بزرگ پیش برود، ساده‌لوحانه و نادرست است. مخصوصاً اگر توجه کنیم، که مبارزات کارگران بنگاه‌های کوچک در شرایط کنونی کشور ما مضمون تدافعی دارد. ولی حتا اگر جز این هم بود، باز هم شیوه‌های سازمان‌یابی کارگران بنگاه‌های بزرگ، قابل‌گسترش به همه‌ی بخش‌های طبقه‌ی کارگر نمی‌توانست باشد.

**د:** سازمان‌یابی هر یک از بخش‌های طبقه‌ی کارگر تنها بر مبنای مبارزات و مطالبات بالفعل خود آن‌ها می‌تواند شکل بگیرد. در حال حاضر، کانون فعال‌ترین مبارزات بالفعل کارگران (زحمت‌کشان) ایران این‌ها هستند: اول، کارگران اخراج شده، دوم، وضع شکننده‌ی کارگران قراردادی، سوم، مبارزاتی که در سطوح معین برای حمایت از کارگران بنگاه‌های کوچک و مخصوصاً مشمول قانون کار شدن آن‌ها جریان دارد؛ چهارم، حرکت‌های اعتراضی و شورش‌هایی که در مناطق تهی دست نشین شهرها صورت می‌گیرند.

مسئله‌ی اصلی اما سازمان‌یابی مستقل و موثر در حال حاضر این است، که کانون‌های تنش و مبارزه چگونه می‌توانند به کانون‌های سازمان‌یابی تبدیل شوند. به عبارت دیگر، بحث‌های عام و مجرد درباره‌ی سازمان‌دهی کارگری

(هر چند لازم) در شرایط مشخص کنونی نمی‌توانند بدون تمرکز روی گره اصلی سازمان‌یابی این امر را امکان‌پذیر سازند. باید توجه داشت که اکنون هر چهار کانون داغ مبارزات کنونی، در حال دست و پنجه نرم کردن با معضلات کلان اقتصادی هستند و بنابراین، فقط از طریق ایجاد روابط فرابنگاهی می‌توانند پیش روی داشته باشند.

به نظر ما، در فضای سیاست کنونی، جوانان و زنان نقش بسیار مهمی دارند. مخصوصاً جوانان پیش‌رو تا حدود زیادی عملاً نقش پیشاهنگان جنبش ضد استبدادی کنونی را بازی می‌کنند. اگر بخش رادیکال این پیشاهنگان جنبش ضد استبدادی کنونی به ارتباط مستقیم با چهار کانون نقداً موجود حرکت‌های کارگران و زحمت‌کشان کشیده شوند، روند سازمان‌یابی مستقل کارگران می‌تواند به صورت جهشی پیش برود. و: افزوده شدن عناصر سازمان‌گر (برخوردار از افق‌های بزرگ) به مبارزات و مطالبات محلات تهی دست نشین شهرها (و مخصوصاً در وهله‌ی اول شهرهای بزرگ)، ظرفیت سازمان‌یابی «زیر کارگران» و محروم‌ترین بخش کارگران بنگاه‌های کوچک را به صورتی فوق‌العاده و واقعاً جهشی بالا می‌برد.

اما این عناصر سازمان‌گر را از کجا می‌توان به صورت جمعی و گروهی به طرف دو داغ‌ترین کانون حرکت‌های لگدمال شده‌ترین جامعه‌ی ایران جلب کرد؟ و آن‌ها چگونه می‌توانند با این کار پیوند ارگانیک پیدا کنند؟ پاسخ ما به سؤال اول، این است که عناصر سازمان‌گر نیز از بطن همین حرکت‌های موجود می‌توانند برخیزند. به علاوه اگر بتوان عناصر سازمان‌گر را به طرف کانون‌های داغ مبارزات طبقاتی جلب کرد و در پیوند با عناصر نقداً سیاسی شده برخوردار از افق‌های وسیع‌تر را در داغ‌ترین کانون‌های مبارزات ضد استبدادی کارگری قرار داد.

**ح:** در پایان، چکیده‌ی نظرمان را ارائه می‌کنیم: ارتقای سطح مبارزات هم اکنون موجود در چهار کانون حرکت‌های طبقاتی که نقداً از آن‌ها جرقه برمی‌خیزد و هم آهنگ کردن آن‌ها برای ایجاد احساس هم بستگی طبقاتی و آگاهی از ظرفیت‌ها و سرنوشت‌های مشترک میان بخش‌های مختلف طبقه‌ی کارگر، بدون در نظر گرفتن خصالت‌ها و مشخصات و شیوه‌های سازمان‌یابی و مبارزاتی خاص هر یک از بخش‌های مختلف طبقه‌ی کارگر، و نیز افق‌های وسیع سازمان‌دادن به مطالبات کارگران و زحمت‌کشان و هموار کردن برای ارتقای آن‌ها از سطوح صنفی به طبقاتی - سیاسی، بدون بی‌توجهی به منطق کار در هر یک از این سطوح و بدون تازاندن مصنوعی مبارزات و مطالبات مشخص بی‌واسطه و استفاده‌ی ابزاری از آن‌ها. چنین کاری از طریق تمرکز روی داغ‌ترین کانون‌های مبارزات سیاسی روزمره‌ی ضد استبدادی و کارگری کنونی و متصل کردن عناصر رادیکال آن‌ها به کانون‌های داغ مبارزات طبقاتی، ممکن است.

### کدام افق و چشم‌انداز برای سازمان‌یابی کارگران

پاسخ ما این است، که سازمان‌یابی کارگران باید بر چشم‌انداز و افق فعالیت اتحادیه‌ای استوار باشد. طبقه‌ی کارگر از تشکل اقتصادی خود در ایران محروم است و مبارزه برای مطالبات اقتصادی به تشکلی پایدار نیاز دارد که صرفاً از این یا آن رژیم سیاسی، از این یا آن وضعیت سیاسی، نتیجه نمی‌شود. تشکل پایدار طبقه باید حتا در برابر دولت کارگری نیز از مطالبات اقتصادی کارگران دفاع کند. طبیعی است که این حرف نباید بدین معنا فهمیده شود، که کارگران نباید در عرصه‌ی سیاسی دخالت کنند و یا به مسایل سیاسی بی‌تفاوت باشند، بلکه از این حرف می‌خواهیم بر روی این نکته تأکید کنیم که فلسفه‌ی وجودی تشکل کارگران را باید در درجه‌ی اول از دفاع از مطالبات اقتصادی کارگران استنتاج کرد و سطوح دیگر مبارزه و خواسته‌های دیگر را بر روی آن پی‌ریزی کرد. بنابراین این سطح از مبارزه لازم است، اما به هیچ وجه کافی نیست. اتحادیه نمی‌تواند به همه‌ی مسایل کارگران پاسخ دهد، دارای محدودیت ذاتی است، کارگران را در نقطه‌ی تماس بی‌واسطه‌ی کار و سرمایه سازمان می‌دهد و می‌دانیم که سلطه‌ی سرمایه صرفاً در این نقطه محدود نمی‌شود و ابعاد دیگری هم دارد. اما از این حقایق نباید به این نتیجه رسید، که پس

یک بنگاه تولیدی، یک تعاونی مصرف، یک اتحادیه، یک شورا قبل از هر چیز یک تشکل کارگری است و یکی از اجزای پیکر طبقه ماست. بنابراین رو در رو قرار دادن آنها سیاستی است خطا.

این که شورا در شرایط انقلابی پا میگیرد از منظر ما سخنی است صائب و متین و با تجربه تکوین شوراها مطابقت دارد. این که سندیکا تشکل دوران عادی است نیمی از حقیقت را در بر دارد و تمام حقیقت را بازگو نمی‌کند. سندیکا میتواند در دوران انقلابی و حتی در دوران تسلط دولت کارگری نیز وجود داشته باشد و کارکرد معینی را به عهده بگیرد. باید به یاد داشته باشیم که تشکل اتحادیه‌ای یکی از تشکلهای به قول لنین پایدار طبقه است که باید فعالیت آن حتی در برابر دولت کارگری تضمین شود. در این باره کافیست به جدال درون حزب بلشویک در اوایل انقلاب اکتبر خیره شویم، که دفاع قاطع از این اصل میتوانست چه پیامدهایی در جلوگیری از عروج بورکراسی داشته باشد و تزلزل در حمایت از آن به سهم خود، چه فاجعه‌ای در پی داشته است.

**پاسخ پنجم:** تردیدی نیست که فعالیت با درونمایه حمایتی از کارگران ایران تا کنون نتایج مثبتی در بر داشته و فشار معینی را بر رژیم اسلامی وارد کرده است، معهدا از ابعاد و دامنه‌ی آن باید تصور روشنی داشته باشیم به ویژه این که رژیم اسلامی، رژیمی است به ذات کلمه مستقل و خارج از کادر عرف بین المللی عمل میکند. با این وجود همین رژیم نمی‌تواند در برابر فشارهایی که منافع او را به خطر می‌اندازد بی تفاوت بماند و تشخیص این نقطه ضعف می‌تواند فشار معینی بر آن وارد کند. در این میان تلاش ۱۴ تشکل دفاع از جنبش کارگری در خور ستایش است که درون مایه اصلی فعالیت آنها را جلب همبستگی بین المللی کارگری تشکیل میدهد. جلب حمایت نهادهای کارگری کشورها بی شک مهمترین سلاح ما است در عقب راندن رژیم اسلامی. اما تحقق این هدف نمی‌تواند یک طرفه باشد. فعالان مستقر در خارج بدون حمایت از مبارزات کشور محیط زندگی خود اگر نکوییم ناممکن برآستی امر دشواری به نظر میرسد. نمونه‌ی حمایت فعالان، ژ، ت از مبارزات کارگری در ایران به خوبی این ادعا را مورد تایید قرار میدهد. جلب حمایت نهادهای کارگری لازم است اما به هیچ وجه کافی نیست. بدون جلب سایر نهادها و تشکلهای مترقی که از حقوق کارگران دفاع میکنند، فعالیت بین المللی فعالان ایرانی مستقر در خارج تأثیرات اندکی بر جای خواهد گذاشت.

**پاسخ ششم:** این طرح اثرات مخربی بر شرایط زندگی کارگران برجای گذاشته و خواهد گذاشت. در این باره کافی است میزان پولی را که بر اثر اجرای این طرح نصیب اقشار زحمتکش قرار میگیرد با تورم، افزایش قیمتها و هزینه زندگی مردم مقایسه کرد تا عمق شکاف حاصل از درآمد و هزینه را دریافت. این طرح اجرای سوبه‌های ضدکارگری را با یک مدل سازماندهی فاشیستی اقتصاد ترکیب کرده و صرفا یک لایه نازک از نانخوران را می‌تواند تطمیع کند. به علاوه رژیم اسلامی با موج تحریمها و کاهش درآمد نفت، در دور آتی، بعید به نظر میرسد که بتواند این طرح را تعقیب و پیگیری نماید. تأثیرات منفی این طرح صرفا بر کارگران محدود نمیشود و دامن لایه‌های اجتماعی دیگر که در موقعیت اقتصادی و اجتماعی با ثبات‌تری نسبت به آنها ندارند را در بر خواهد گرفت. درست همین حلقه است که میتواند مبارزات کارگران را با مبارزات گروه‌بندیهای اجتماعی دیگر پیوند دهد که ضرورتا در تنگنا و شرایط اقتصادی کارگران قرار ندارند. و بنابراین مبارزه برای آزادی و نان را به لحاظ سیاسی در ارتباط قرار دهد.

**پاسخ هفتم:** این پرسش را نخست: باید در شرایط تکوین بسیج سیاسی در این کشورها جستجو کرد. در ایران جنبش بر اثر ثقل انتخاباتی - یعنی یک خواست سیاسی - پا گرفت که در حالی که در تونس و مصر جنبش اعتراضی از پیامدهای مخرب اجرای سیاست نئولیبرالی تکوین یافت. جنبش ۸۸ حتی در دور جدید خود که بعد از نسیم عربی به پا خاست باز هم غالب شعارهای آن را شعارهای سیاسی تشکیل میداد و به ندرت ما

اتحادیه ضرورتی ندارد. به علاوه، اتحادیه را نباید تحت هیچ شرایطی در برابر دیگر اشکال سازمان یابی کارگران نظیر تعاونی‌ها و شوراها قرار داد. تقابل مصنوعی بین ارگان‌های طبقه‌ی کارگر با هر انگیزه و نیتی صورت گیرد، دودش به چشم کارگران می‌رود و اردوی آن‌ها را در برابر سرمایه تضعیف می‌کند. در پیوند با سیاستها و راه کارهای اصولی و پایدار نمی‌توان پیشاپیش و به طور مشخص حرف زد. این مسایل از جنس نبرد در لحظه و میدان مشخص هستند و کسانی که دستی بر آتش دارند، بهتر می‌توانند در آغاز از راه کارهای اصولی و سیاستهای معین حرف بزنند. این مسایل از جنس مسایل مشخص هستند و خصلت «پایدار» ندارند و در این یا آن شرایط، در این یا آن لحظه‌ی مبارزه‌ی طبقه، و در این یا آن کشور با هم فرق دارند و خصلت مشخص و ویژه‌ای به خود می‌گیرند.

**پاسخ دوم:** ارزیابی عینی از جنبش کارگری باید چهار مولفه را در برگیرد که در پرسش شما صرفا به دو محور اشاره شده است. الف- مطالبات جنبش کارگری ب- اشکال مبارزه ج- اشکال سازماندهی د- بستر سیاسی عمومی جامعه. واقعیت این است- با در نظر گرفتن مجموعه مطالبات کارگران- که جنبش کارگری اساسا برای بهبود موقعیت خود مبارزه نمی‌کند، بلکه برای جلوگیری از بدتر نشدن شرایط خود پیکار میکند. این مبارزات تدافعی، پراکنده و به جز نمونه‌های اندک، فاقد شبکه مستحکم سازماندهی است. در محور اشکال مبارزه، چنانکه در پرسش شما آمده است جنبش کارگری از همه اشکال مبارزه سود میجوید اما باید توجه داشته باشیم که این اشکال برخا تعرضی مبارزه، از قدرت طبقه نیست، بلکه از عصیان آن نشات میگیرد. اما همین کاربرد متنوع تمامی اشکال مبارزه نسبت به محورهای دیگر مختصات عینی جنبش کارگری البته یک نکته مثبت به شمار می‌رود. و مقاومت آن را نشان میدهد تا تسلیم و زانو زدن در برابر تعرض رژیم و سرمایه را. در زمینه‌ی سازمانیابی از سال ۸۳ تلاش‌های امیدبخشی در جنبش کارگری صورت گرفته اما به جز شرکت واحد و هفت تپه و برخی تشکلهای موسس، روند سازمانیابی متاسفانه متناسب با نیازهای این لحظه از پیکار طبقاتی پیش نرفته است. و بالاخره به رابطه جنبش کارگری با جنبش جاری نگاهی بیافکنیم غایب بزرگ صحنه‌ی سیاسی را مشاهده می‌کنیم. برآستی در یکی از بزرگترین چالشهای سیاسی سه دهه‌ی اخیر علیه رژیم اسلامی، در متن برانگیختگی میلیونی مردم، یک شورا در یک کارخانه تکوین نیافت. این پرسش درخور تاملی است که باید به آن خیره گشت و برای ترمیم کاستی های جنبش کارگری تلاشها پهلوانانه‌ای مبذول داشت.

**پاسخ سوم:** چنانکه در پرسش اول اشاره کردیم در زیر سلطه‌ی رژیم‌های استبدادی، سازمانیابی به یک امر دشوار تبدیل میشود، اما ناممکن نمی‌گردد. و تکوین دو تشکل توده‌ای شرکت واحد و هفت تپه یکبار دیگر صحت این ادعا را ثابت کرده است. تا تکوین این دو تشکل برخی از چهپا امر سازمانیابی کارگری را به شرایط سیاسی آزاد موقوف میکردند. اما تلاش در خور ستایش کارگران شرکت واحد و هفت تپه نشان داد که میتوان و باید در دل همین شرایط به امر سازمانیابی پرداخت. ما راه کارگری‌ها هیچ وقت این دغدغه را نداشته‌ایم که تکوین یک تشکل باید از طریق مذاکره یا ثبت آن نزد مقامات رسمی رژیم اسلامی صورت گیرد. برای ما موجودیت واقعی، عینی و مادی شبکه‌ای از کارگران همبسته، مهمتر از دفتر و دستک قانونی با رهبران شناخته شده است. این سخن ما نباید بدین معنا فهمیده شود که ما کار قانونی را امری مذموم و بی اهمیت میدانیم. جنبش کارگری نه تنها از مبارزه قانونی یا علنی بی نیاز نیست، بلکه هر یک از این روشهای نبرد، شان و منزلت خود را دارند و باید در خدمت اقتدار و ارتقای مبارزه کارگران قرار گیرند. چنانکه اشکال غیرقانونی و مخفی نیز چنین‌اند.

**پاسخ چهارم:** سیاست ایجاد تقابل بین تشکلهای کارگری سیاست ما راه- کارگری‌ها نیست حتی اگر یک تشکل رادیکال‌ترین و انقلابی‌ترین تشکل همه دوران تاریخ باشد. سیاست ما کنار هم قرار دادن تشکلهای کارگری است. از منظر ما یک تیم ورزشی در کارخانه، یک صندوق همیاری در

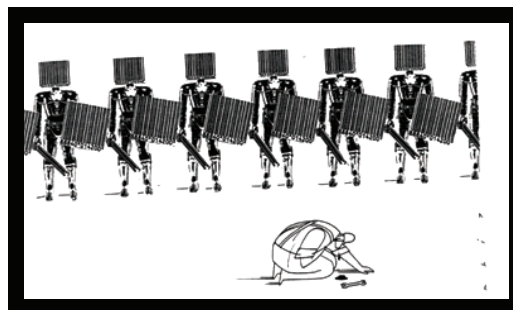
کارگران بدون توجه به مطالبات ویژه‌ی آنها ناممکن است مهم‌ترین این مطالبات عقد قراردادهای جمعی، دریافت تمام دستمزد، امنیت شغلی، امکانات بهداشتی و اجرا و شمول قانون کار در مورد آنها است. نگاهی به موقعیت عینی این بخش از کارگران نشان میدهد. حرکت در چارچوب محل کار نمی‌تواند در تک تک واحدهای کار نقش موثری ایفا کند و فشار متمرکزی بر کارفرما بر جای گذارد. از این رو یک راه‌حل میتواند سازماندهی صنفوف باشد. سازماندهی صنفوف از طریق پاتوقها، قهوه‌خانه‌ها، میتواند برای دستیابی به این هدف مسیر مطلوبی به شمار روند. به علاوه محل زیست این کارگران جایگاه مساعدی برای تجمع آنها فراهم می‌آورد که امر سازمانیابی این بخش از کارگران نمیتواند آن را نادیده بگیرد.

**پاسخ دهم:** جنبش زنان، به حقوق زنان به مثابه‌ی زنان توجه دارد و تاکنون حرکت مشهودی که از مطالبات اخص زنان کارگر دفاع کند از آنها دیده نشده است. به سخن دیگر جنبش زنان مطالبات زنان کارگر را در خود جذب نکرده است. این واقعیت البته هم برای جنبش زنان و هم زنان کارگر پیامدهایی در بر دارد اگر زنان کارگر در شرایط نامساعدی به سر برند جنبش زنان یکی از نیروهایی ضربه خود را در فشار بر مناسبات مردسالارانه از دست میدهد. به علاوه هر چه شرایط نابرابر در مناسبات بین دو جنس در یک جامعه‌ای نهادی باشد زنان کارگر به مراتب در موقعیت نابرابرتر قرار خواهند گرفت. البته از فعالان جنبش زنان که برای برابری دو جنس مبارزه میکنند نمیتوان انتظار داشت که به سازماندهی زنان کارگر به طور اخص دست زنند. اما بی توجهی به خواستها و مطالبات این بخش از زنان، مبارزه موثر خود جنبش زنان را از تضعیف میکند. به علاوه سازمانیابی زنان کارگر باید توسط خود زنان کارگر تعقیب شود و کسی نمیتواند به جای آنها به امر سازمانیابی آنها بپردازد. معهدا دفاع از مطالبات زنان کار و حقوق پایه‌ای شهروندی آنها نباید مورد بی توجهی بخش‌های تحت ستم دیگر جامعه قرار بگیرد.

**پاسخ یازدهم:** این پرسش را می‌توان هم از نقطه نظر آماری پاسخ گفت و هم از حیث سیاسی به آن نزدیک شد. و فکر میکنیم مراد آرش دومی باشد. در پاسخ به این پرسش میتوان به تجربه‌ی انقلاب ایران یا به حرکت بزرگ کارگران شرکت واحد مراجعه کرد، تا اهمیت و نقش کسانی را دریافت که در بخش خدمات کار می‌کنند. امروز با توجه به پیچیدگی اقتصاد سرمایه‌داری این صرفا بخش صنعت نیست که دارای اهمیت است بلکه علاوه بر آن اعتصاب بخش خدمات نیز میتواند کارکرد عادی اقتصادی در هر جامعه سرمایه‌داری را به ذات کلمه مختل سازد. باید توجه داشته باشیم که آن چه در این بحث اهمیت دارد اهمیت مبارزه بخش خدمات در پیوند با مبارزات کارگری بخشهای دیگر است و گرنه مبارزه منفرد بخش خدمات بدون پیوند آن با مبارزات سایر بخشهای اقتصادی به جای این که نقش موثری در فلج کردن دشمن ایفا نماید میتواند به ضد خود تبدیل شود.

**پاسخ دوازدهم:** از نظر ما کارگران جزء حقوق‌بگیران به شمار می‌روند، اما هر مزد و حقوق‌بگیری کارگر محسوب نمیشود. صرف فروش نیروی کار هنوز برای تعیین بخشیدن به جایگاه طبقه کارگر کافی نیست بلکه علاوه بر آن باید به این نکته توجه کرد که در کدام مناسبات اجتماعی این عمل صورت میگیرد. به علاوه عامل دیگری که باید مدنظر قرار گیرد این است که هر فرد در فرآیند کار چه جایگاهی اشغال میکند. از این رو یلخی نمیتوان همه مدیران و کسانی که در فرآیند کار نقش فرماندهی دارند و سلطه‌ی سرمایه بر کار را تامین میکنند و درآمدی به دست می‌آورند بیش از ارزشی که تولید میکنند را کارگر محسوب کرد. به صرف این که مزد و حقوق بگیرند. نکته دیگر این که کارگر را از شاخه اقتصادی نباید توضیح داد بلکه باید آنها را صرفا و انحصارا از رابطه سرمایه‌دارانه تبیین کرد. از این رو کارگر در بخش کشاورزی یا خدمات فرقی با کارگر در بخش صنعت ندارد. وجود همین پیش‌فرض است که مارکس را وا میدارد که معلم را در یک رابطه‌ی معینی کارگر قلمداد کند. او میگوید: "تولید سرمایه‌داری

شاهد مطالبات اقتصادی- اجتماعی بوده‌ایم. در حالی که جنبش در تونس و مصر بر بستر مبارزه اقتصادی- اجتماعی به چالش علیه رژیم سیاسی فراروید. دوم رهبری بخشهایی قابل توجهی از جنبش اعتراضی در ایران در دست اصلاح‌طلبان قرار داشت که نه میخواستند از بنیادهای نظم مستقر فراتر روند نه با این آرایش سیاسی در این توازن قوای سیاسی میتوانستند چنین هدفی را متحقق سازند. سوم نکته‌ای دیگری که نباید در تحلیل از آن غفلت کرد وزن سنگین طبقه متوسط در جنبش جاری است. این بخش از مردم برای دستیابی به خواسته‌های خود به همان میزان مالیات نمی‌پردازند که مثلا کسانی که چیزی برای از دست دادن ندارند. چهارم غلبه گفتمان اصلاحات و مخالفت با انقلاب نقش معینی در فضای سیاسی- فکری کشورمان بازی کرده است که نمیتوان و نباید آن را نادیده گرفت. پنجم رژیم سیاسی ایران به مراتب از رژیم سیاسی حاکم بر مصر و تونس نیرومندتر است به واسطه‌ی دستگاه‌های رنگارنگ سرکوب، بسیج بخش قابل توجهی از ناخواران حاکمیت، استفاده ابزاری از نهادهای مذهبی، درآمد هنگفت مالی از قبل نفت... در مجموع نشان میدهند که ما با یک نظام سیاسی قویتری نسبت به مبارک و بن عزیز روبه‌رو ایم. بررسی دولت، جامعه مدنی و اپوزیسیون بین ایران و تونس و شمه‌ای از آن اشاره شد این تمایزات را به خوبی نشان میدهند.



**پاسخ هشتم:** بخشی از پاسخ این پرسش در بالا آمده است و دوباره آن را تکرار نمی‌کنیم. اما این که وضعیت کنونی جهان سرمایه‌داری در آن نقش ایفا می‌کند تردیدی وجود ندارد. ما در دوره‌ای تنفس می‌کنیم که گند تعفن سرمایه جهان را فرا گرفته است. همین دو دهه پیش بود که نظام- های استبدادی رژیمهای "کمونیستی" استالینی سقوط کردند. اسلام سیاسی پس از یک دور برآمد اکنون حتی در جایی که قدرت سیاسی را تسخیر کرده است دچار بحران عمیق سیاسی، نظری شده است. فقدان یک بدیل روشن بیش از هر زمان دیگری احساس میشود و نیاز سوزان به یک جنبش معطوف به سوسیالیسم بیش از هر زمان خود را نشان میدهد. بی تردید این توازن منفی در اوضاع سیاسی جهان، نمیتواند بر مبارزات کارگران تاثیر منفی برجای نگذارد. معهدا موج مبارزاتی که مخصوصا بعد از بحران اقتصادی از سال ۲۰۰۸ پا گرفت بارقه‌های امیدبخشی را نوید میدهد که مردمان جهان دیگر نمیتوانند به شیوه موجود زندگی کنند هر چند افقهای روشن هنوز در مقیاس بزرگ پدیدار نشده است.

**پاسخ نهم:** سازماندهی طبقه کارگر، بدون شناخت ویژگیها و مختصات اقبال و لایه‌های آن ناممکن است. بنابراین ضروری است که خصوصیات، وزن و کمیت، سنتها و فرهنگ هر یک از لایه‌های طبقه کارگر مورد توجه قرار گیرد. کارگران کارگاه‌های کوچک بخشی از کارگران هستند که برخلاف کارگران برنشته مشمول قانون کار نیستند و از دایره شمول آن خارج اند. این بخش از کارگران هاله‌ی بسیار گسترده‌ای حول بخش استراتژیک مشمول قانون کار را تشکیل میدهند و حداقل بیکاران، زیر کارگران، محرومان با بخش استراتژیک به شمار می‌روند. سازماندهی این

را امضا کرده است. البته وجود تقلاهای با کیفیت و فداکاری های زیاد نشان از تمکین نکردن رهبران این طبقه به این حکم است. رفرمیسم و سازشکاری هم نقشی در پراکندگی طبقه کارگر ندارند، چون گرایش رفرمیستی بدون وجود امکان درجه ای از رفرم اقتصادی از زمینه رشد در درون جنبش کارگری بی بهره است. اگر روزی اقتصاد ایران امکان رفرم و تامین سطحی از رفاه در جامعه را یافت، لابد آزادی احزاب و اتحادیه ها و سندیکاها برای سازش و مامشات را محکوم و تریبونوینسیسم در درون جنبش کارگری را مورد نقد قرار داد. تا آنروز، فشار به فعالینی از طبقه کارگر به اتهام سندیکالیستی و سازشکاری بهانه ای است که بخشی از چپ ها یافته اند تا اولاً فعال کارگری را برای دنباله روی از بازبهای ضدرژیمی خود زیر فشار قرار دهند، ثانیاً بر ناتوانی خود در شکل دادن به اتحاد کارگری پوششی مقبول در لباس یک مانع بیابند. فشارهای تا به امروز بخشی از این به اصطلاح چپ ها به رهبران کارگری متشکل در سندیکاها می باشد، نه به خاطر سازش و جرم مرتکب نشده شان که به دلیل نه گفتن این رهبران به بازبهای اینها در مقاطعی است که حاضر نشده اند به بازی گرفته شوند. چه معلوم، شاید بیخبر از ما، بخش اعظم این "سندیکالیست ها" در راس دو سندیکای هفت تپه و شرکت واحد به جرم همین سازشکاری ها زندان رفته، شکنجه شده و از کار اخراج شده اند! در جامعه ای مانند ایران بورژوازی امکان حضور علنی و قانونی حتی رهبران سازشکار کارگری و چانه زنی های شان را هم نداده است. به همین دلیل تشکل های "سازشکار" از نوع خانه کارگر و انجمن و شورای اسلامی کارخانه فقط در شکل عامل کارفرما، مزدور، جاسوس- و نه رفرمیست و رفرم خواه- قادر به ایفای نقش اند.

برای بیرون آمدن از این وضع، طبقه کارگر چیزی جز توان جنبش مستقل خویش سراغ ندارد. برای به میدان آوردن این نیرو هم تقلاهای متفاوتی در جریان است؛

تمام احزاب سازمان های چپ ایران- به جز حزب حکمتیست- به همراه بخشی از احزاب سیاسی راست در دوران جنبش سبز تقلای بی ثمری را سازمان دادند تا کارگر را ضمیمه تحركات طبقه متوسط کرده و از این طریق رودخانه و جریان "مستقلی" را در درون آن طوفان سازمان دهند. چپ سبز ثوری بافت که گویا استفاده طبقه کارگر از آزادی های سیاسی قول داده شده جنبش سبز میتواند آرزوی دست یابی به اتحادیه و شورا و تشکل مستقل را به واقعیت تبدیل کند. به هزار و یک دلیل ساده و اما برای این چپ غیرقابل درک، این نشد و هرگز نمیشود. چرایش را هم بعداً توضیح خواهیم داد.

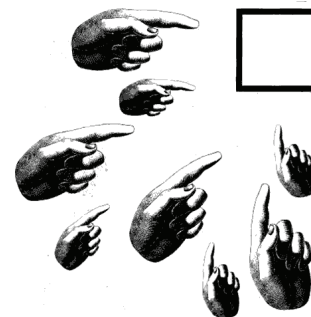
راه دوم را همان احزاب و گروه های سیاسی چپ ضد رژیمی از قدیم و قبل از طلوع و غروب خورشید سبز، در دستور دارند. از نظر اینها راه سر راست ایجاد استقلال سیاسی طبقاتی کارگر وصل شدن آحاد این طبقه به این احزاب است. البته این یک تصویر سنتی و جاافتاده در این سنت است. در این سنت به همان شیوه که سلطنت طلبان "جنبش" "من هستم" (و دیگر نیست!) را از طریق مدیا و ارائه اسم رمز به شبکه های تلویزیونی شان راه اندازی میکردند، کارگر و فعال کارگری هم با پیوستن اتمی و خارج از سوخت و ساز درونی جنبش طبقاتی اش، به شبکه سیاسی تشکیلاتی این چپ ها بالاخره یک روزی یک حزب اجتماعی سازمان میدهد که میتواند در صحنه سیاسی عرض اندام کند. از آنجا که برای این چپ طبقه کارگر یک ابزار سیاسی برای اهداف ضدرژیمی و لشکر بی مواجب جنبش های مد نظر این چپ است، کارگر مگر به شکل اتمی و جدا شده از روابط طبیعی درون جنبش کارگری، به اینها نپیوسته و این تقلاهای چپ از طرف طبقه کارگر به درست بی پاسخ مانده است.

راه سوم تقلاهای گروه های چپ علنی کار داخل کشور است که علیرغم حضور بعضی از فعالین کارگری در آنها و یدک کشیدن عنوان کارگر، افق سیاسی و حتی سنت اعتراضی شان چیزی جدا از سنت مبارزاتی همین کمونیسم بورژوازی احزاب اپوزیسیون نیست. اینها هم مشغول اعتراض ضد رژیمی و با مبارزه روزانه کارگر در عرصه های مختلف به همان بیگانگی گروههای تبعیدیان سیاسی اند. به همین دلیل طی نزدیک به یک دهه

صرفاً تولید کالا نیست بلکه ذات آن تولید ارزش اضافی است. کارگر برای خود تولید نمیکند بلکه برای سرمایه تولید میکنند. بنابراین دیگر کافی نیست فقط تولید کند. او باید ارزش اضافی تولید کند. فقط کارگری مولد است که برای سرمایه دار ارزش اضافی تولید کند. یا در خودارزش افزایی سرمایه نقش دارد. اگر بتوان نمونه ای از خارج از قلمرو تولید مادی آورد، می توان گفت هنگامی آموزگار مولد است که کارش علاوه بر تربیت ذهن دانش آموزان برای ثروتمند کردن صاحب مدرسه مورد استفاده قرار گیرد. این که صاحب مدرسه به جای به کار انداختن سرمایه اش در یک کارخانه- ی کالباس سازی آن را در یک کارخانه ی آموزشی به کار می اندازد، در این رابطه هیچ تغییری نمی دهد. بنابراین، مفهوم کارگر مولد به هیچ وجه تنها رابطه ی فعالیت و اثر مفید آن، بین کارگر و محصول کار، را در بر نمی گیرد بلکه هم زمان نشانه ی یک رابطه ی تولیدی اجتماعی ویژه با خاستگاهی تاریخی است که بر کارگر مَهر وسیله ی مستقیم ارزش افزایی سرمایه زده است". کاپیتال جلد اول کارل مارکس، برگردان حسن مرتضوی.

چنان که ملاحظه میکنیم در این مثال آن چه که از اهمیت برخوردار است مناسبات اجتماعی معینی است که در آن مصرف کار فرد باید به ارزش افزایی منتهی شود. از این رو کسانی که از این شاخص برخوردار باشند نظیر معلمان و پرستاران... را میتوان کارگر قلمداد کرد.

✱



## استبداد سیاسی و سرکوب

### تنها ابزار تحرک سرمایه

پاسخ محمد فتاحی به دوازده پرسش آرش

**پاسخ اول :** دیکتاتوری طبقه سرمایه دار یک داده نظام حاکم در تمام جهان امروز است. تفاوت اینجاست که در کشورهای متروپل طبقه سرمایه دار به نسبت برخورداری از سهمی از فوق سود سرمایه در جهان قادر به تامین سطحی از رفاه برای جامعه است. در کنار این فاکتور اقتصادی، نقش مدیای غول پیکر غرب در مهندسی مداوم افکار و آرای جامعه، هژمونی سیستم دموکراسی په عنوان روبنای سیاسی این نظام، قوانین و سیستم آموزش و پرورش ابزارهای بورژوازی برای کنترل جامعه و طبقه کارگر در چهارچوب نظام موجود اند.

در جهان سرمایه داری متکی به کار ارزان- که ایران یکی از اینهاست- تنها ابزار کنترل اجتماعی استبداد سیاسی و سرکوب خشن است. اینجا سرکوب و زندان نه نتیجه اسلامی، ایرانی یا سلطنتی و "عقب مانده" بودن حاکمان که یک نیاز پایه ای تحرک سرمایه در ایران است. پذیرش چنین مشکلی نمیتواند دلیل عدم تشکل کارگر باشد، در غیراینصورت این بی تشکلی دردی ابدی خواهد ماند. اگر کارگر بپذیرد تشکل و سازمانیابی اش تا طلوع دموکراسی در ایران به تعویق افتد، حکم ناتوانی و نتیجتاً اسارت ابدی خود



گذشته کار مداوم اینها هم تا آنجا که به مبارزات طبقه کارگر مربوط میشود- علیرغم تمام فداکاری‌ها و قهرمانیهای تعداد قابل توجهی از آنها- به سختی از مرز آکسیون و شلوغ کردنها و پیش فنگ و پافنگ سیاسی صدور اطلاعیه‌های خبری در دنیای مجازی میگذرد و روز به روز به سرنوشت همان چپ بی‌ربط تبعیدی و به بریده‌های سیاسی جامعه تبدیل شده‌اند. تاریخ نزدیک به ده ساله این گروهها تاریخ اتحاد و انشعاب‌های ایدئولوژیک و عقیدتی اینها در بیرون مرزهای مبارزه روزانه کارگران و تاریخ به ربطی اینها به درد و مرگ طبقه کارگر است. نشریه سازمانده کمونیست در سایت سازمانده. کام حاوی مقالات متعدد در این زمینه است. راه چهارم و البته بی سر و صدا و صمیمانه تر را کمیته‌های مخفی کارگری در پیش گرفته‌اند که در بخشی از مراکز صنعتی حضور غیرقابل محسوس و بی صدایی دارند. علت این بی سروصدایی بخشا در پرهیز درست سنت این رفقا از سنت صدور اطلاعیه‌های اینترنتی است. نقش غیر محسوس‌شان اما متفاوت است. طیف تشکیل دهنده اینها را از نظر خودشان کارگران پیشرو تشکیل میدهند. درک این رفقا از مقوله پیشرو نه عینی و اجتماعی که فکری و عقیدتی است. کمیته‌ها و جمع‌های این رفقا را همفکران و کارگران به لحاظ فکری چپ تشکیل میدهند. تئوری این بخش از رفقا این است که از طریق این کمیته‌های مخفی کارگران پیشرو به گسترش شبکه‌های اطراف خود می‌افزایند و از این طریق به ایجاد یک زیرساخت آگاه سیاسی برای ایجاد تشکل‌های توده‌ای کمک میکنند. درک این رفقا از ضرورت تامین یک زیرساخت سیاسی آگاه و کمونیستی قوی برای تامین جنبه زیرزمینی حامی تشکل‌های توده‌ای بسیار جالب و قابل توجه است. همین دو سندیکای موجود اگر به چنین زیرساختی متکی بودند، به همین راحتی منزوی نمی‌شدند و سرکوب ساکت‌شان نمیکرد و رهبران زندانی‌شان بی حمایت نمی‌ماندند.

در بعد تحزب هم این رفقا متوجه شده‌اند که نه از طریق وصل شدن اتمی به احزاب غیر کارگری که از مسیر سازماندهی یک جنبش در درون این طبقه قادر به این مهم‌اند. این نگرش متکی به اعتماد به نفسی است قابل ستایش. اشکال کار اما این است که خود این کمیته‌ها متشکل از کارگران هم فکر و کارشان کمک به ازدیاد همفکران است. از این زاویه سنت کارشان همان سنت نهادهای علنی کار "کارگری" است که فعالیت‌شان برای جذب همفکران و آدم‌های هم عقیده است تا رهبران صاحب نقش در رهبری جنبش کارگری. درک این رفقا هم از کمونیسم بیش از اینکه یک درک اجتماعی باشد یک درک عقیدتی و فکری است. در این نگرش کمونیسم نه یک رگه اعتراضی در درون جنبش کارگری که یک رگه عقیدتی و ایدئولوژیک و زنده در افکار انسان‌هاست. اگر مانیفست مارکس و انگلس رهبران کارگری از گرایش‌های مختلف از آنارشیست‌ها تا کمونیست‌ها را دور خود جمع میکرد، مانیفست این رفقا فقط نوع معینی از کمونیست‌ها را در برمیگیرد که وجه مشترک‌شان نه منفعت طبقاتی و جنبشی که اشتراک در افکار و عقاید و ایدئولوژی است. نگرش این رفقا به همین دلایل عقیدتی رهبران چپ و کمونیست را نه فقط متحد نمیکند بلکه به بهانه ایدئولوژیک از خود می‌رانند. این همان سنتی است که رفقای "شورای موقت ذوب آهن" هم در سال گذشته در پیش گرفتند، به جای رهبران ذوب آهن جمع خودی‌ها را با خود بردند و به جز دستگیری دهها نفره دستاوردی عایدشان نشد. دلیل بی‌نقشی این کمیته‌های مخفی تا به امروز به همین نقیصه برمیگردد.

آلترناتیو من برای این کار نه کمیته‌های همفکر بلکه سازماندهی کمیته‌های کمونیستی متشکل از رهبران کارگری است. در این کمیته‌ها شرط اول عضویت نقش اجتماعی رهبران کارگریست نه افکار و عقایدشان. اتحاد این رهبران حول منافع عمومی پرولتاریا و برای ایفای نقش رهبری در راس جنبش کارگری است. این سنت از کار کمونیستی سنتی متفاوت از کل چپ بورژوازی است که کارگران کمونیست را به دلایل سیاسی یا ایدئولوژیک از هم دور کرده و تفرقه میان آنها را به بهانه‌های فکری تامین میکند.

این سنت نه فقط اتحاد رهبران کارگری را برای تامین یک رهبری کمونیستی تضمین میکند، بلکه پایه تحزب در درون طبقه کارگر را هم به

درست‌ترین شیوه شکل میدهد. اگر کمونیسم بورژوازی رهبر کارگری را از طریق وصل شدن به مرکزی غیبی به ایجاد تحزب دعوت میکند، سنت مد نظر من کارگران را در محل و در دل مبارزه و از طریق رهبران شان و گسترش شبکه‌های به هم پیوسته پیرامون با هم متحد کرده و دست‌شان را در دست هم میگذارد و در همان محل زندگی به توان‌شان می‌افزاید. این کار برای کارگر کمونیست نیازمند تحزب از چند نظر مهم است؛ اولاً حزب را در محل وسیله پیشبرد مبارزه برای بهبود زندگی اش در دست دارد. ثانیاً برای ایجاد تحزب در محل کار و زندگی منتظر نیروی غیبی سازمانده کمونیسم در جنبش کارگری نمی‌ماند و خود راساً دست به کار سازماندهی تحزب در میان صفوف خود میشود. ثالثاً اگر قادر به انتخاب حزب سیاسی ایدئال خود از میان احزاب چپ موجود نشد، میتواند مستقیماً حزب سیاسی اش را با گسترش کیفی و کمی همین کمیته‌های کمونیستی سازمان دهد.

**پاسخ دوم:** شاید متوجه منظور شما از "مبارزات خودانگیخته" نباشم. ظاهراً تجمع چند ده نفره و یا در بهترین حالت یکصد نفره به فراخوان نهادهای علنی به مناسبت اول ماه مه در فلان پارک و میدان یک حرکت سازمانداده شده و نقشه مند کارگری، و اعتصاب متحد مراکز متعدد مثلاً هزاران نفره کارگران ماهشهر یک حرکت خودانگیخته و به اصطلاح خودبخودی است. در اینصورت مشکل قبل از هر چیز ناروشنی رایج در میان چپ غیرکارگری ایران در مورد سوخت و ساز درون طبقه کارگر است. طبقه کارگر در درون خود دارای سوخت و ساز و سطحی از تشکل و اتحاد است که حول رهبران و اژیتاتورها و محافل و شبکه‌های کارگری شکل گرفته‌اند. در متن این سوخت و ساز رگه‌های اعتراضی مختلف درون طبقه نقش ایفا میکنند. خطوط فکری و جنبش‌های سیاسی اجتماعی بر متن همین رگه‌های اعتراضی شکل میگیرند. اعتراض "خودانگیخته" کارگری چیزی جز کار نقشه مند رهبران و شبکه‌های به هم پیوسته درون این سوخت و ساز نیست. از این زاویه هیچ مبارزه کارگری بدون نقشه رهبران کارگری قابل تصور نیست. در غیراینصورت حرکت کارگران شرکت واحد و هفت تپه قبل از ایجاد تشکل رسمی خودانگیخته و بی نقشه و سیاست بود، اما با ایجاد سندیکا صاحب نقشه شده و از حالت خودبخودی بیرون آمده است!

اشکال مبارزات پراکنده کارگری که از به اصطلاح خودانگیختگی که از متفرق بودن رهبران این مبارزات و عدم اتحادشان با هم است. کنار نهادن این تفرقه و اتحاد آگاهانه محصول تحزب است. راس تحزب هم رهبر کارگری متشکل در کمیته‌ای است که تصمیمات میگیرد و عملی میکند. نتیجتاً عامل اصلی تفرقه غیبت تشکل حزبی و تحزب بین رهبران درجه اول کارگریست. اگر رهبران کارگری دارای درجه‌ای از اتحاد بودند، مبارزات و قهرمانیهای این طبقه متفرق در مقابل یک دشمن متحد چنین دستاورد پایینی نداشت.

اینکه تجمعات کارگری اثرگذار است یا نه هم سوالی از زاویه درد کارگر نیست. یعنی چه، کارگری که دستمزدش را ماهها نمی‌پردازند، در صورت سکوت باید روز به روز شاهد بالارفتن شمار تن فروشان صفوفش، معنادار هم طبقه اش و مرگ همکارانش و اعضای خانواده اش باشد. این تجمعات بطور قطع لازم‌اند، اما در فقدان اتحاد رهبران کمونیست کارگران چنین تجمعاتی به سختی امکان‌قرار گرفتن کنار هم پیدا خواهند کرد و رسیدن به مطالبات‌شان به شدت سخت است.

**پاسخ سوم:** ببینید؛ به خاطر نقش کارساز رهبران این دو سندیکا در ایجاد تشکل مستقل، این عزیزان شایسته‌ترین قدردانی‌اند. کار اینها کارستانی بود که در تاریخ این طبقه ثبت شده و میماند. با همه اینها ایزوله شدن این دو سندیکا عملاً آنها را در ایفای نقش رهبری کارگران مراکز خود هم ناتوان کرده است. رهبران این دو تشکل به جرم این کارشان عملاً از کار و زندگی افتادند. در این میان هر کسی میتواند سنگی بردارد و سینه رهبران این دو تشکل را نشانه رود و خود و ملت را هم از یک تحلیل جدی بی‌نیاز کند. این را البته اکثراً بلد‌اند و به این بهانه سراغ دشمن ناموجود

### آیا سندیکای مستقل در ایران میتواند پا بگیرد؟

سندیکا و اتحادیه تاریخاً در شرایط سیاسی اقتصادی مختلفی رشد کرده و مبارزه کرده اند. اتحادیه ها و سندیکاهای کارگری در پاکستان، در کشورهای سابق بلوک شوروی در همسایگی ایران و در ترکیه در غرب ایران سالهاست فعالیت میکنند و می جنگند. اگر پیشرفت شان بیش از این نبوده، مشکل در نبود تحزب سیاسی و غیبت سیاست و افق سوسیالیستی است نه در تشکل های صنفی موجود.

سندیکای مستقل؟ اگر مستقل از دولت منظور است بخش عمده اینها هستند. اگر از احزاب سیاسی مد نظر است، هیچ تشکل توده ای بی سیاست و افق نیست و این سیاست و افق را لابد از جایی میگیرد؛ یا خودشان مستقیماً نقش حزب سیاسی هم دارند و سیاست اتخاذ میکنند. شبکه فعالین و رهبران سندیکاهای فعلی ایران، صرفنظر از درستی یا غلطی، به نظر میرسد ترکیبی از این دو هستند.

### آیا سندیکا در ایران می تواند از طریق مذاکره با دولت مشکلی از مشکلات کارگران را حل کند؟

هم آره و هم نه. سندیکاهایی که قدرت فشار دارند میتوانند دولت را تهدید یا اخطار دهند و از طریق چنین فشاری ناچار به مذاکره و تقبل سطحی از مطالبات شان کنند. اگر دولت و کارفرما جواب نداد لابد باید توان عملی کردن هشدارشان را داشته باشند. میخواهم بگویم اگر تناسب قوا طوری باشد که سندیکاهای حرف شان ببرد، دستاورد از طریق مذاکره هم ممکن است.

در شرایط فعلی که نه سندیکاهای موجود توان عملی دارند و نه سندیکاهای اتحادیه ها و مجامع عمومی و هیات های نمایندگی مراکز دیگر را در کنار خود می بینند، نه تنها طرف مذاکره قرار نمیگیرند بلکه مرتب هم زندان میگیرند و اخراج میشوند و تا این لحظه کاری هم از دست شان برنیامده است. در نظر بگیرید یک روزی شرکت نفت و گاز و پتروشیمی و ذوب آهن سندیکاهای هیات های نمایندگی نشات گرفته از مجامع عمومی شان را داشته باشند، و کنفدراسیون اینها به دولت اخطار دهد. در چنین حالتی فوری با عکس العمل دولت و کارفرماها روبرو شده و قادر به بی پاسخ گذاشتن شان نخواهند بود.



**پاسخ چهارم:** یک مشکل اساسی این موضوع یک جنگ ایدئولوژیک بر سر آن است. طرفداران ظاهراً دو آتشه این دو بحث در سیاست امروز ایران این مسئله را به یک ابزار جنگ فرقه ای و ایدئولوژیک نه در خدمت سازماندهی تشکل کارگری که در خدمت خارج کردن کارگر از ریل مبارزات واقعی طبقاتی تبدیل کرده اند. یکی سندیکا را ابزار به سازش کشاندن مبارزات کارگری ارزیابی میکند و هر از گاهی رهبران هفت تپه یا شرکت واحد را به این و آن جانور سیاسی وابسته اعلام کرده و به شخصیت و اورتیته شان لجن می پاشد. طرف دیگر به بهانه نقد شورا به جنگ حتی مجمع عمومی میروند و جنبش مجمع عمومی را ضدکمونیستی ارزیابی میکنند، در حالیکه مجمع عمومی همین امروز پایه تصمیم گیری بخش های قابل توجهی از کارگران هنگام طرح مطالبات یا اعتراض شان است. منتقدین مجمع عمومی متوجه نیستند که این طرف در مبارزات امروزه کارگری بدیل سندیکا نیست، بلکه در غیبت تشکل های توده ای کارگری تنها ابزار پیشبرد اعتراض اند. همین هفت تپه ای ها قبل از ایجاد سندیکای شان مجمع عمومی تنها ابزار تحرک طبیعی شان بود. نتیجتاً ادعای ضدکمونیستی بودن مجمع عمومی که توسط بعضی مخالفین آن طرح میشود، اساساً ناشی از یک خصومت ایدئولوژیک از سر سیاست و با مبانی فکری منصور حکمت به عنوان نظریه پرداز جنبش مجامع عمومی است تا از سر "ضدیت" مجمع عمومی با منافع کارگری.

سندیکالیسم میروند تا به اصل مسئله نپردازند. از نظر من دو علت را در مورد ایزوله شدن هیات مدیره های دو تشکل میشود برشمرد؛ یکی عدم اتکای رهبری این نهادها به پایه توده ای شان یعنی به جمع کارگران مرکزیشان است. در غیبت اجازه قانونی ادامه کاری سندیکا را تنها اتکا به پایه توده ای تضمین میکند. اتکا به مجامع عمومی این مراکز به هر اندازه که ممکن است، یک اصل حیاتی برای ادامه کاری و حفظ رهبران هم هست. در غیبت سیاست اتکا به مجمع عمومی توطئه های دولت و سرمایه داران و فشارهای متنوع به سرعت توده کارگری را از زیر سیطره رهبران بیرون آورده و ایزوله شان میکنند، که کرده اند. جا دارد رفقای رهبری این دو سندیکا نگاهی به پشت سر بکنند تا متوجه شوند که این کمبود در کارشان مهم بود و هست. از همین زاویه حالا که تاریخ کشمکش های رهبران این دو سندیکا و سرکوب و زندان و محرومیت هایی که تجربه کردند و هنوز میکنند را مرور میکنم، به خودم میگویم کاش از روز اول به جای تاسیس سندیکا، همین رهبران مبارزات مراکزشان را با اتکا به مجمع عمومی پیش می بردند. در چنین صورتی هم رهبران امنیت و ادامه کاری بیشتری داشتند، هم توده کارگران تجارب بیشتری کسب میکردند، و آخر سر امروز رهبران را هم در جمع کارگران همین مراکز داشتیم و ایزوله هم نمی شدند. میخواهم بگویم ساختار یا فونکسیون که بیشترین اتکا را بر شراکت بیشترین توده کارگران دارد، هم به لحاظ سیاسی طبقاتی جهت روشن تری میگیرد، هم به لحاظ امنیتی رهبرانش را حفاظت بیشتری می بخشد، هم رهبران بیشتری را هم تربیت میکند. انوقت تشکل سندیکا را- اگر کماکان مصمم بودند- به شرایطی موقوف میکردند که در مراکز دیگری هم همزمان چنین اقدامی بطور هماهنگ در پیش گرفته می شد.

با اینهمه علت اصلی تر اما غیبت تحزب کارگری است که از طرفی رهبران کارگری را از اتکا به یک زیرساخت کمونیست متشکل از شبکه های وسیع در مراکزشان بی بهره نموده و از طرف دیگر در سطح اجتماعی طبقه کارگر را از ایجاد یک همبستگی طبقاتی با آنها ناتوان کرده است. در نظر بگیرید تشکل های دیگری هم حضور داشتند و همگی دست در دست هم می گذاشتند و پشت هم را می گرفتند. چنین حالتی بدون وجود تحزب و همبستگی میان رهبران کارگری ممکن نیست. و این اشکال قبل از هر چیز از غیبت تحزب کمونیستی نشات میگیرد. تحزب کمونیستی در محل چیزی بالاتر از اتحاد رهبران کمونیست کارگران نیست، که با یک آهنگ سراغ ایجاد تشکل در یک سطح وسیع میروند و در پروسه پیشروی نیز در کنار هم خواهند بود. نمیتوان در حالیکه کمونیسم ایران از سازماندهی تحزب و از این طریق از اتحاد سراسری ناتوان مانده است، علت ایزوله شدن این دو تشکل را فقط ناشی از پدیده های مربوط به سوخت و ساز درونی این دو سندیکا ارزیابی کرد. اگر کمونیسم ایران قادر به تشکل قدرتمند حزبی در میان رهبران کارگری شده و از این طریق یک اتحاد سراسری را تأمین کرده بود، جمهوری اسلامی نمیتوانست هر روز یکی از این رهبران سندیکاهای پای دادگاه و زندان و جریمه بکشاند و آخر سر به قول شما چیزی جز آن هویت مستقل برایشان باقی نگذارد. نه فقط این، در انصورت تعداد سندیکاهای و تشکل های کارگری در ایران تساعدی بالا میرفت.

به عنوان تجربه از این دو حرکت، می توانیم ببینیم که کارگران مراکز دیگر در مسئله اعلام تشکل مستقل حالا احتیاط بیشتری به خرج می دهند. اگر چنین نبود در ایران خودرو کارگران به جای ایجاد و اعلام تشکل آنها از بالائیها مطالبه نمی کردند. یا در ماهشهر علیرغم حضور پر نقش رهبران کاردان در اعتصاب قدرتمندشان تشکلی را اعلام نکردند. احساس من این است که تجربه دو سندیکا که در نهایت تنها ماندند و رهبران شان زندان و شکنجه و اخراج و محرومیت گرفتند، در محاسبات رهبران کارگری در نه فقط ایران خودرو و پتروشیمی ها که در مراکز مهم دیگر هم یک مسئله جدی است. نتیجتاً احتمالاً موجب احتیاط رهبران مجرب کارگری می شود تا بدون در نظر گرفتن شرایط ادامه کاری و امنیت، دست به ایجاد تشکل نزنند. اینجاست که اقدام پایه ای برای ایجاد یک زیر ساخت سیاسی طبقاتی بر پایه اتحاد رهبران کارگری در مراکز مختلف به عنوان یک فاکتور جدی وارد میشود.

جمعی، حل اختلاف، ابراز نظر در باره طرح‌های دولت، فعال شوند. رسمیت یافتن مجامع باید بعنوان یک شعار از طرف این جنبش مطرح شود.

۳- منظم بودن مجامع عمومی نیز هنوز ملاک نیست. مساله اصلی تشکیل آنها در شرایط رودرویی کارگران با دولت و کارفرماست. تلاش برای منظم کردن تشکیل مجامع (مستقل از وجود اعتراض و اعتصاب در واحد) کاری است که باید در دل جنبش مجمع عمومی به پیش برده شود.

۴- تلاش آگاهانه برای مرتبط کردن عملی مجامع با هم نیز یکی از مشخصات وجود جنبش مجمع عمومی است. جنبش مجمع عمومی راه انداختن یعنی هم ایجاد این مجامع در کارخانه‌ها بعنوان یک رهبری آلترناتیو محلی، و هم ایجاد ارتباط میان مجامع برای ایجاد یک حرکت وسیعتر، با رهبری های منطقه‌ای و سراسری، قطعنامه‌ها و مصوبات و غیره اش. اینها کاری است که یک کارگر فعال "جنبش مجمع عمومی" در دستور میگذارد.

۵- تعلق جنبش مجمع عمومی به جنبش شورایی شاید هنوز مساله بازی باشد. شاید طرفداران اتحادیه نیز این فاز را فازی در کار اتحادیه سازی تلقی کنند (که فعلا چنین برنامه ای ندارند). اگر چنین شود، چه بهتر. اما مشخصات این مجامع آنها را برای تبدیل شدن به پایه های جنبش شورایی بسیار مناسب تر میکنند. منظم کردن مجامع و تشکیل هیات اجرایی کار مراحل بعدی طی این پروسه اند.

۵ در سال های اخیر در خارج از کشور، فعالیت های چشم گیری برای جلب حمایت بین المللی از مبارزات کارگران ایران صورت گرفته است، این فعالیت ها را تا چه موفقی می دانید و برای سازماندهی یک مبارزه کارآمد برای جلب حمایت بین المللی از جنبش کارگری ایران چه پیشنهادی دارید؟ به نظر تان این حمایت بین المللی در کجا باید جست؟

**پاسخ پنجم:** در این زمینه حرف زیادی ندارم اما با نگاهی به تجربه های مختلف احساس من این است که مهمترین کارها را رفتاری **اتحاد بین المللی** در دفاع از جنبش کارگری پیش برده اند و در مجموع جهت مناسبی رفته اند. نتیجتا اتحاد بین المللی شایسته است تقویت شود و هر علاقمند این عرصه به آن بپیوندد و مسیر تا به امروزشان را پیش برد. کار اتحاد بین المللی اما بی رقیب نیست. سالهای گذشته نهادهایی با اسامی دیگری توسط فعالین بعضی از گروه های به اصطلاح چپ متولد شده اند که در مقاطعی مشکلات امنیتی هم برای فعالین داخل تولید کردند زمانی که اعلام نمودند که عوامل وابسته به نهادهای آمریکایی در جنبش کارگری را به "جامعه" معرفی میکنند، که صدای سندیکای شرکت واحد بلند شد و در مقابل این توطئه علنا اطلاعیه صادر کردند. یک هدف جانبی این گروههای نامسئول استفاده از این ابزار امنیتی برای خفه کردن مخالفین سیاسی بود که تا حد همکاری با وزارت اطلاعات جلو رفتند و هنوز هم در صورت امکان میتوانند پلیسی عمل کنند. این تجربه هم به ما میگوید که برای تامین حمایت و همبستگی باید متوجه بود که هدف سیاسی "حامی" یان کدام است.

**پاسخ ششم:** در ارزیابی از این طرح یک درک سطحی در چپ ایران رایج است که هدف پشت آن را نمی بیند و برای ارزیابی از تاثیر آن به سبک ژورنالیسم بازار سراغ آمار و ارقام و شواهد میگردد. شاه سپاهی دانش و بهداشت و آبادانی و حق رای برای زنان و انواع رفم های دیگر را در سال ۴۱ سازمان داد که ظاهری مردمی به حکومت ایشان میداد و با ارزیابی های سطحی امروزه همه می بایستی در مقابل تاج و تخت زانو بزنند، بدون اینکه متوجه هدف شاه در تامین نیازهای آن دوره سرمایه داری در ایران باشند. یا در همان پروسه و با همان سیاست، برای تامین نیروی کار ارزان در شهرها، از توده وسیع دهقانان خلع ید نموده و گرسنه و "آزاد" از زمین و ده آواره بازار کارشان کرد.

جمهوری اسلامی هم در دوران تحکیم اولیه خود، به دلایل سیاسی، و بعدها در دوره تحریم های غرب، برای گسترش بازارهای داخلی در خدمت انباشت سرمایه، اقدام به تامین برق و جاده های آسفالت و لوله کشی آب در هر کوره دهی را در پیش گرفت که محصولش فروش برق و تولیدات

البته در دنیای واقعی هر دو طرف دعوا معشوقه های زمینی تری دارند؛ هواداران ظاهرا دو آتشفشان حاضرنند خاک پای هر سندیکا و فعال سندیکایی شوند که همراه شان به جنبش سبز می پیوندند. عشق امروزی اینها مثلا به هیات مدیره سندیکای شرکت واحد و تنفرشان از هفت تپه ای ها از سر همین حساگره‌یاست. امروز اگر شورایی موجود بود که سیاست مستقل طبقه اش در مقابل کل سیستم سیاسی اقتصادی موجود را طرح میکرد، از طرف چپ سبز ایران به احتمال زیاد تشکلی زرد و احمدمی نژادی لقب میگرفت.

البته این مسئله واقعیتی را روشن میکند؛ اتحادیه، شورا یا مجمع عمومی بطور درخود تقدسی ندارند. میتوان شورا سازمان داد و علیه دولت بشوئیکای شوروی و برای برگرداندن قدرت به بورژوازی تقلا کرد. میتوان شوراها را سال ۵۷ ایران را داشت و طبقه کارگر را به دنبال جنبش ملی اسلامی هدایت کرد. میتوان اتحادیه های همبستگی قدرتمند لهستان را داشت و با اتکا به آنها ارتجاعی ترین و ضد کارگری ترین دولت بورژوازی را به قدرت رساند. یا همین امروز کارگر را در تمام غرب در مقابل بحران خانه خراب کن بورژوازی به سکوت و تسلیم کشاند. این مسئله نشان میدهد که تشکلی های توده ای کارگری بسته به افق سیاسی حاکم بر حرکت شان میتوانند نقش های متفاوتی ایفا کنند.

خارج از این دعوای ایدئولوژیک، شوراها همانطور که تجربه کرده ایم اساسا در دوره انقلابی و تناسب قوای متفاوتی قابل شکل گرفتن اند، به این دلیل ساده که به جز در چنین دوران هایی فضای پرشور به میدان آمدن هر روزه کارگران برای دخالت در کل سرنوشت خود آماده نیست. در دوره های دیگر، یا در دوره های غیر انقلابی نه توده کارگران آن آمادگی و شور و شوق لازم برای شرکت فعال و در نتیجه اعمال اراده دایم را دارد و نه وقت و فرصت این کار برایش آماده است. در دوره های انقلابی که این فضا متفاوت میشود و یا در دورانی که خود حکومت در دست دارد، زمان جلسات شورا و مجامع عمومی اش جزو زمان کار محسوب شده و جلسات مرتب برای کسی دست و پاگیر و مزاحم و وقت گیر نیست.

در دوره های غیر انقلابی کارگران فرصت ندارند با هر سوت زدن نمایندگان شان جمع شوند، در نتیجه جمع شدن های مرتب و منظم ماهانه شان ممکن نیست و اغلب اجازه قانونی آنها هم پیدا نمیکنند.

اینجاست که سازماندهی مجامع عمومی جای سازماندهی شوراها را در این شرایط میگیرد. امروزه مبارزات کارگری در غیبت تشکلی علنی و رسمی اساسا با اتکا به همین مجامع عمومی ممکن میشود. تجمع طبیعی کارگران هر مرکزی که برای انجام اقدامی فرامیخوانند همان مجمع عمومی است که مداوما در مراکز مختلف ابزار سازماندهی حرکت یا زمینه ایجاد حرکت است.

در کنار این بدیل در جاهایی فعالین و رهبران کارگری سازماندهی سندیکا و اتحادیه را آسان تر و ممکن تر میدانند. از نظر من رهبر کارگری باید به دور از پیش داوری های ایدئولوژیک همه زوایای قضیه را بنگرد و تصمیم بگیرد کدامیک راحت تر و ممکن تر و موثرتر است. اگر سندیکا برایش آسان تر میگذرد برود همین کار را بکند.

پای اصلی بحث تشکلی های توده ای کارگری و بحث مجمع عمومی منصور حکمت است که در مورد بدیل مد نظرش، مجمع عمومی، میگوید:

۱- این سطحی از سازمانیابی شورایی است که در آن هنوز اولاً، کارگران از شورای پایه فراتر نرفته اند. تجمع نمایندگان هنوز مقدور نیست. ثانیاً، مجامع عمومی نه بعنوان شورای کارخانه، بلکه بعنوان مجمع عمومی و در نقش ارگان آلترناتیو سازمانهای زرد کارخانه ای عمل میکنند، و ثالثاً، مستقل از درجه ارتباط عملی و فنی مجامع عمومی با هم، ایده صلاحیت مجامع عمومی بعنوان ارگانهای مستقل و معتبر کارگری تا درجه ای اشاعه یافته است و رابعاً، تماسهای مقدماتی میان نمایندگان مجامع عمومی با یکدیگر برای جلب همبستگی و کسب اطلاعات آغاز شده است.

۲- به رسمیت شناخته شدن مجامع عمومی توسط دولت، بعنوان ارگان تصمیم گیری، هنوز مد نظر نیست. مساله اساسی اینست که این مجامع خود را بعنوان سخنگوی کارگران به رسمیت بشناسند و در مقابل شوراها را اسلامی قد علم کنند. این مجامع باید هرچه بیشتر در قلمرو قرارداد دسته

متنوع صنعتی به میلیون‌ها مشتری در روستاها، کم کردن فاصله زندگی شهر و ده، و از این طریق کمک بزرگی به گسترش بازار داخلی و انباشت سرمایه در داخل کشور بود. با درک سطحی رایج بین چپ پوپولیست امروز، لابد آن روز مردم روستایی می‌بایستی متشکر باشند که دولت سرمایه‌داران به فکر زندگی و رفاه‌شان افتاده است.

تحلیل مارکسیستی نمیتواند این واقعه را از روی تعداد شاهدان و هواداران و مخالفین و آمار و چرتکه به دست دهد.

برای درک این مسئله باید پروسه گسترش و انباشت سرمایه در ایران را دید که بطور طبیعی از مسیر فشار بیشتر به زندگی طبقه کارگر میگذرد. چپ بورژوازی منتقد احمدی نژاد و ولایت فقیه اولاً این مسئله را صرفاً از سر مخالفت با رژیم سیاسی و نه کل سیستم سیاسی اقتصادی حاکم میفهمد، ثانیاً متوجه علل عملی شدن این طرح در این دوره هم نیست. مشنگ‌ترین اینها طرح مذکور را ابتکار "باند احمدی نژاد" ارزیابی میکند، بدون توجه به این واقعیت که این طرح دهه هاست که در کشوی سیاست حاکمان این دست و آن دست میشود. دولت شاه به دنبال دوره رونق سالهای دهه اول پنجاه شمسی و شروع بحران اقتصادی قصد عملی کردنش را داشت، ولی ترس از برآمد توده‌ای آن دوران مانع عملی کردنش شد.

ملی اسلامی‌ها که قدرت را گرفتند در دوره اول تا پایان جنگ که پروسه تحکیم سیاسی‌شان بود، اقتصاد را در خدمت همان سیاست تثبیت خود سازمان دادند و بطور طبیعی حذف سوبسید نمیتوانست سیاست‌شان باشد. دوران جمهوری اسلامی تعقیب سیاست حذف سوبسیدها از دوره رفسنجانی یک پای بحث بورژوازی ایران بوده است. نوبت دوره احمدی نژاد که رسید، فاکتورهای زیادی به نفع این سیاست تغییر کرد، از جمله:

در خارج مرزهای ایران، آمریکا که قبلاً سیاست رژیم پنج را تعقیف میکرد، با شکست بوش در عراق صدوهشتاد درجه تغییر جهت داد و اوپاما مستقیماً پیام دوستی برای حکومت ایران فرستاد. توازن بین المللی و منطقه‌ای بطور کلی به نفع جمهوری اسلامی تغییر کرد و بلوک عروج کرده چین روسیه را پشت خود یافت. در درون مرزها هم تنها خطر آزمون جنبش سرنگونی بود که به دنبال شکست بوش در عراق یک شبه آب شد. جمهوری اسلامی برای اولین بار در عمرش بالاترین حد ممکن امنیت را احساس کرد. چنین وضعیتی هر دولت بورژوازی را برای هر طرحی به طمع میاندازد. بعلاوه به دنبال تحرک میلیونی سبز بخش اعظم اپوزیسیون را پشت یک جناح خود به صف شده یافت و خود آن جناح را هم به راحتی کنار زد. این فرصت امن طلائی بود که احمدی نژاد را به تحقق سیاست حذف سوبسیدها رسانید، به دو هدف؛ اولاً در ادامه پروژه‌های اقتصادی اش یک گام بزرگ به انباشت سرمایه کمک رساند، در ثانی بار سنگین بحران اقتصادی را هم پشت طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه بگذارد.

ضد رژیمی‌گری چپ بورژوازی مانع دیدن این تحولات سیاسی، تاریخی و همچنین اقتصادی است. متوجه پایه‌های اتخاذ این سیاست و شرایط زمانی آن نیست. متوجه نیست چرا سالهای قبل همین سیستم بحرانی تر سراغ همین سیاست نمیرفت؟ قبلی‌ها خندانی و احمدی نژاد "میمونی" است؛ قبلی‌ها بی فکر و این یکی مبتکر تشریف دارد؟ نتیجتاً میخواهم بگویم این سیاست نه ویژه احمدی نژاد است، نه از نیت بد دولت او، بلکه یک نیاز اقتصادی کل بورژوازی ایران است. بخشی از این چپ با تعریف این سیاست به عنوان "ابتکار باند احمدی نژاد" رسماً بورژوازی ایران را تبرئه میکند. بخش دیگری از این چپ بورژوازی عمداً یا ناآگاهانه با منتسب کردن این سیاست به شخص احمدی نژاد یا دایره او و ولایت فقیه، کل سیستم سرمایه‌داری را که موجبات زندگی جهنمی و همین احمدی نژاد و ولایت فقیه را هم آفریده معاف می‌کند.

فاکتورهای دیگری چون رشد عظیم طبقه کارگر و بالاخص کارگران ماهر در سالهای اخیر، انباشت فوق العاده سرمایه بویژه به دنبال بالارفتن قیمت نفت در سالهای اخیر، حضور متحد احمدی نژاد و خامنه‌ای بمنابه گلوله اصلی جمهوری اسلامی و تامین بیشترین اتحاد قدرت سیاسی در سال‌های گذشته، رشد بیشتر بازار داخلی در نتیجه تحریم‌های اقتصادی، خصوصی کردن‌های وسیع بسیاری



از صنایع طی این مدت و ... را هم به این مجموعه اضافه کنید تا برآحتی دلایلی که امکان اجرای این طرح قدیمی را در این دوره معین مهیا کرده است ببیند.

سیاست کارگری در قبال این طرح اما، نمیتواند انتخاب بین این یکی یا آن قبلی، انتخاب بین دو سیاست دولت سرمایه‌باشد. کسی که مطالبه برگشت یارانه‌ها را جلوی جامعه میگذارد، رسماً فراخوان دفاع از سیاست دیروز همین سیستم را میدهد. به همین دلیل مطالبه طبقه کارگر نمیتواند برگشت به سیاست یارانه‌های سابق و نتیجتاً انتخابی بین سیاست‌های بورژوازی در هر مقطعی باشد. اگر گرانی زندگی را برای توده میلیونی جهنمی تر کرده است، سیاست کارگری نمیتواند زنده باد "ارزانی" دیروز باشد. طبقه کارگر باید در مقابل آن بالا بردن دستمزدها به نسبت تورم و بیمه بیکاری برابر با حداقل دستمزد برای همه را سرلوحه مطالبات خود کند. عملی کردن این سیاست است که طبقه کارگر و توده‌های به فقر کشیده شده این جامعه را از نگرانی گرانی رهاکننده و از زاویه مبارزه طبقاتی و همچنین سیاسی، مسیر طبقاتی مستقلی از سیاست‌های دوره‌ای بورژوازی پیش روی طبقه کارگر قرار میدهد.

**پاسخ هفتم:** در تونس و مصر برای اولین بار انقلابی از پائین برای نان و آزادی رخ داد، صرفنظر از اینکه نتیجه نهایی آن چه خواهد بود. چیزی شبیه سال ۵۷ ایران. نه تظاهرات و راه پیمایی گسترده ۸۸ مد نظر شما برای نان و آزادی بود و نه انقلاب مصر و تونس و بقیه کشورهای خاورمیانه ناشی از اعتراض عدم انتخاب موسوی و کربی‌شان به نخست وزیر. جنبش یا "انقلاب" ۸۸ ایران اعتراض بخش ناراضی سرمایه‌داری ایران بود که یک حکومت مشروطه اسلامی میخواست. این اعتراضات ادامه جنبش دوم خرداد دوران اولیه خاتمی و جنبش همگانی سرنگونی طلب پروآمریکایی دوران اواخر خاتمی و اوایل احمدی نژاد بود. نتیجتاً آن اعتراضات عرصه به میدان کشیدن خواست‌های کارگری و قضیه نان و آزادی نبود. به همین دلیل اگر مسیر پیشروی مردم در تونس و مصر با شکل‌گیری تشکل‌های کارگری همراه بود، مسیر پیشروی جنبش سال ۸۸ مسیر پر روتر شدن طبقه متوسطه در مقابل کارگر و قدرت کارگری بود. آزادی مد نظر آن جنبش در عرصه فرهنگی درجه کمی گشایش و در بعد سیاسی آزادی برای احزاب همان جنبش و همان طبقه بود.

چپ بورژوازی ایران آن تحولات را مثل تمام جناح‌های خود در میان احزاب و جنبش‌های سیاسی راست ایران یک انقلاب یا مبارزه توده‌ای برای آزادی از جمهوری اسلامی به خورد ملت دادند. اما برعکس آنچه که در این سوال مستتر است، "بخش قابل توجهی" از طبقه کارگر در تحرک سبز شرکت نکرد. شم سیاسی طبقه کارگر و رهبرانش بیش از این بود که فریب این عوامفریبی را بخورد. هر چند بخش‌هایی از توده ناآگاه کارگران و مردم زحمتکش در مقابل سیاست آشکارا راستگرا و تاچری رهبران جنبش سبز به هواداری از جناح حاکم پای صندوق‌های رای رفتند و به پوپولیسم و عوامفریبی احمدی نژاد رای دادند.

از طبقه کارگر البته اساساً بعضی از فعالین کارگری متأثر از سنت چپ ضد رژیمی در مراکز حاشیه‌ای، به شکل اتمی و خارج از سوخت و ساز درونی



طبقه کارگر و بدون اینکه شبکه‌های کارگری را با خود داشته باشند، در این تحرکات شرکت کردند. این رفقا بدون اینکه متوجه شده باشند به دشمن طبقاتی خود کولی دادند.

اما در مورد فرق شرایط این کشورها با ایران:

کوروش مدرسی این موضوع را می‌شکافد و به درست بر نکات مهمی انگشت می‌گذارد و توضیح می‌دهد که کشورهای عربی با هم رابطه و شباهت هائی را دارند که آنها را مشترکا نه فقط از ایران که از بقیه دنیا جدا میکند؛ اشتراک در زبان، کم و بیش در تاریخ و تحولاتی که پشت سر گذاشته اند، اشتراک شان در ناسیونالیسم پان عربی، زندگی جمعیت بزرگی از مردم شان در کشورها همدیگر، و بطور کلی درجه و نوع تکامل سیاسی، اقتصادی و طبقاتی و تاریخی آن‌ها بسیار بهم شبیه و نزدیک است.

دولت‌های شان و به درجه زیادی رابطه شان هم با جامعه شبیه به هم است. چنین شباهتی میان کشورهای عربی با ایران، ترکیه، هند و پاکستان وجود ندارد. رابطه دولت ایران یا حکومت ایران با جامعه ایران بسیار متفاوت است. رابطه دولت و سازه بورژوازی و پرولتاریا در جامعه با رابطه دولت و سازه بورژوازی و پرولتاریا در مثلاً مصر یا سوریه و عراق فرق دارد.

کسی انتظار ندارد که این انقلابات به پاکستان تسری پیدا کند. به این دلیل که ساخت جامعه پاکستان با مصر فرق دارد. همانطور که ساخت جامعه ایران، ساخت طبقاتی آن، ساخت اجتماعی آن، درجه‌ی آگاهی اجتماعی و تاریخ اش، همه اینها به شدت با مصر فرق میکنند. در حالی که مصر و لیبی و تونس از بسیاری نظرهای پایه‌ای بسیار به هم شبیه هستند. عدم سرایت این انقلابات به ایران ناشی از قدرت دولت جمهوری اسلامی یا کاردانی احمدی نژاد نیست. ناشی از مکانیزم‌ها، جنبش‌ها، و افق‌های متفاوتی است که طبقات مختلف، و بخصوص طبقه کارگر و توده زحمت کش، در ایران را به حرکت در می‌آورد. این مکانیزم‌ها و جنبش‌ها با مصر و تونس و سوریه فرق میکنند. این تفاوت‌ها است که باعث می‌شود که میان انقلاب در کشورهای مانند ایران با کشورهای عربی نه تنها اختلاف فاز وجود داشته باشد بلکه حتی اصولاً انقلاب ایران در ادامه آن انقلاب‌ها نباشد.

دولت جمهوری اسلامی هم بسیار پیچیده تر و به لحاظ سیاسی و اقتصادی بسیار بالغ تر از دولت مصر یا دولت سوریه است. امروز مشکل دولت جمهوری اسلامی با بخشی از بورژوازی ایران این شده که در پروسه خصوصی کردن‌ها بخش بزرگی از اقتصاد ایران در دست سرمایه خصوصی قرار گرفته است که بعضاً در دولت و حکومت آن طور که باید نمایندگی نمی‌شود، در نتیجه سهم بیشتری، متناسب با موقعیت اقتصادی اش، را از قدرت سیاسی می‌خواهد. این مبنای کشمکش از دوره رفسنجانی و خاتمی تا این ماجرای سبز است. این‌ها در حفظ سیستم منفعت دارند و فقط تعدیل آن یا بقول موسوی حکومت غیر حذفی می‌خواهند. خواستار انقلاب نیستند. نفوذ این بخش از بورژوازی در جامعه بسیار قوی است. این وضعیت را در مصر یا در سوریه یا یمن نداریم. طبقه کارگر ایران هم همینطور است. گمان نمی‌کنم طبقه کارگر مصر یک هزارم طبقه کارگر ایران به لحاظ ذهنی پیش رفته باشد و کمونیسم درون آن نفوذ داشته باشد. طبقات اصلی جامعه ایران با هم تاریخ متفاوتی در مقایسه با کشورهای عربی دارند.

پروسه انتخابات هم در جمهوری اسلامی به اندازه کشورهای عربی قلابی نیست، پروسه‌ای است که در میان بورژوازی ایران به درجه‌ای حق انتخاب میدهد. همانطور که مجلس شان هم به اندازه کشورهای عربی قلابی نیست.

دو سال دیگر احمدی نژاد می‌رود، مثل اروپا، جمهوری اسلامی دوباره "کنتورها" را صفر میکند، انتخابات دیگری به راه می‌اندازد و لاریجانی یا کس دیگری را می‌آورد. این پروسه انتخابات برای جمهوری اسلامی نقش سوپاپ اطمینان را بازی میکند. این مکانیزم را شما در هیچ کشور عربی نمی‌بینید. جامعه ایران از نظر حقوق بورژوازی از نظر بافت و ساخت مکانیزم‌های سیاسی بیشتر شبیه به ترکیه، و به درجه‌ای اروپا، است تا به

آرش شماره‌ی ۱۰۷

مصر. این واقعیت به جمهوری اسلامی سخت جانی بیشتری میدهد و مبارزه با آن را پیچیده تر میکند.

نتیجتاً برعکس تحلیل‌های سطحی بخش وسیعی از اپوزیسیون ایرانی نشسته در اتاق انتظار که فکر میکنند سرنگونی پشت پیچ بعدی فرامیرسد، بعداز بن علی تونس به همین آسانی نوبت بن علی ایران نمیرسد.

**پاسخ هشتم:** من در جواب به سوالات قبلی تر، از نظر خودم به مهمترین فاکتور یعنی غیبت تحزب کمونیستی در صفوف جنبش کارگری و نتیجتاً عدم به هم پیوستگی سیاسی رهبران عملی این طبقه در مراکز مختلف و خلا یک افق روشن سوسیالیستی که از همان غیبت تحزب نشأت میگیرد عامل اصلی عدم پیشرفت‌های مهم در جنبش کارگری است. در این مورد قبلاً گفته ام! سرکوب و قهر پلیسی بطور قطع یک فاکتور جدی است، اما طبقه کارگر باید و ناچار است تا با فرض سرکوب و قهر پلیسی، سازماندهی جنبش و پیشروی‌هایش را با اتکا به فاکتور نقشه‌های روشن خود تامین کند. در غیر اینصورت قرار نیست در ایرانی با مشخصات سیاسی اقتصادی سیستم حاضر ما شاهد ناگهانی طلوع آزادیهای سیاسی و رشد تشکل‌های کارگری به دلخواه بورژوازی باشیم. چنین شرایطی را باید به طبقه بورژوا و دولت آن تحمیل کرد. این یکبار دیگر ما را به ضرورت اتحاد رهبران کارگری برای این نیاز میرساند؛ شاید پروسه تحمیل تناسب قوای متفاوتی به بورژوازی نتیجه تحرک پیشاحزبی و یا پروسه تحزب یابی رهبران کمونیست کارگران باشد.

خلاصه کنم؛ یک طبقه کارگر میلیونی، بدون سازمان سیاسی، بدون تحزب، در نتیجه متفرق و بی قدرت در مقابل یک بورژوازی وسیع و قدرتمند و منضبط در حفظ سیستم سیاسی اقتصادی خویش، قادر به انجام کار بزرگتری از آنچه شاهد بوده ایم نیست.

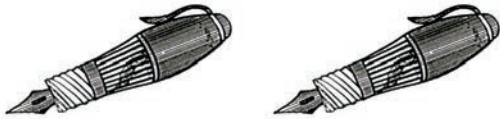
شرایط بحرانی جهانی از این زاویه میتواند موثر باشد که بورژوازی خطاب به کارگر بگوید مشکل قدرت و دولت من نیست، مشکل ملی نیست و راه حل کشوری و ملی هم ندارد، لذا همه باید بپذیریم که کاری نمیشود کرد، و از این طریق کارگر معترض را به سکوت بکشاند. در دنیای واقعی اما اتفاقاً این شرایط زمینه‌پیدایش تحولات بزرگ سیاسی هم هست، همچنان که در خیلی از کشورهای عربی می‌بینیم. مشکل اینجاست که بعداز فروپاشی دیوار برلین، به هر دلیلی، هنوز طبقه کارگر قادر به سازماندهی حزب قدرتمند کمونیستی خود در هیچ کشوری نشده تا در دل تحولات امروز شکل‌گیری انقلابش را ممکن کند. در نظر بگیرید اگر در مثلاً کشور مانند یونان یک حزب کمونیستی کارگران موجود بود، طوفان سیاسی اجتماعی آن کشور در دل همین بحران چرا نمیتوانست به یک انقلاب کارگری منتهی شود؟ نه فقط در یونان که در فرانسه و خیلی از کشورهای جهان امروز میتوانست چنین اتفاق میمونی دروازه‌ای به روی رهایی بشریت باز کند.

**پاسخ نهم:** در اینمورد در پاسخ به سوالات قبلی نکاتی را برشمردم. چیزی که علاقمند اینجا بگویم این است که فعال کارگری نباید منتظر حکم سیاسی ایدئولوژیک احدی بماند. من هوادار ایجاد هر چتری ام که ممکن باشد؛ مجامع عمومی و هیات‌های نمایندگی آنها، سندیکا و اتحادیه‌ها را هم برشمردم. خود کارگران به وفور صندوق‌های تعاونی یا همیاری و یا همبستگی در محل کار و زندگی هر دو دارند. به این تشکل‌ها میشود کمیته‌های کارگری آنجا که ممکن است، کمیته‌های محلات، کمیته‌های حمایت از رفقای دستگیر شده و خانواده‌های شان، نهادهای متنوع هنری و فرهنگی و ورزشی تا حتی همین انجمن صنفی که تشکیلش قانونی و مجاز است. کارگر کمونیست و سوسیالیست میتواند همین انجمن‌های صنفی را ابزار اتحاد و پیشبرد مبارزه کارگران محل کار خود کند.

**پاسخ دهم:** "جنبش زنان" موجودی بکلی متفاوت از جنبش زنان کارگر در مراکز کارگریست. اولی میتواند با شرکت هر زنی ولو میلیونر و از طبقه حاکمه راهی به سوی پیشروی پیدا کند و به پیروزی هم برسد. این جنبش در سال ۴۱ و در جریان اصلاحات شاه پاسخ خود را گرفت. به همین دلیل

اجتماعی شان بود. معلمین و پرستاران برای مثال از همین بازوی اجتماعی قوی بهره‌منداند. به این معنی که مستقیماً سرمایه دار و دولت را به ضرر اقتصادی نمی‌کشاند ولی در مقابل با استفاده از بازوی اجتماعی در بعد میلیونی میتوانند تکان وارد کنند و فشار اجتماعی شان حاکمان را ناچار به پاسخگویی کند. این مسئله در نوع اعتراض کارگران بخش خدمات موجب میشود در اعتراض خود تاکتیک‌هایی را در پیش بگیرند که به بهترین شیوه بازوی اجتماعی شان را به یاری میطلبد.

وزن این بخش آنجا اهمیت پیدا میکند که در ایران این فقط کارگر نیست که این حکومت را دشمن خود میداند. در ایران توده وسیعی از زنان ستمدیده روزانه زیر یوغ قوانین ضد زن و مرد سالار کمرشان خمیده و به همین دلیل درگیر یک جنگ هر روزه در اداره و مدرسه و دادگاهها و کل عرصه زندگی اجتماعی اند. یا توده وسیعی از زحمتکشان و تهیدستانی که به زندگی جهنمی محکوم شده اند. اعتراض کارگر خدماتی به دلیل رودرویی مستقیم با دولت و حکومت فوراً حمایت این اقشار اجتماعی را اتوماتیک به طرف خود جلب میکند و امیدی به تغییر ایجاد میکند. دولت و حکومت اسلامی هم اتفاقاً از همین سر در مقابل مسئله حساسیت ویژه ای نشان میدهد. اعتصاب کارگری در فلان مرکز صنعتی از این زاویه این تاثیر فوری و اجتماعی را ندارد. یا کمتر دارد. به هر حال خواستم بگویم هر بخشی از این طبقه در جنگش برای زندگی بهتر میتواند سنگری را بگیرد که در آن قادر است به بهترین وجه به هدف بزند. از این نظر البته مبارزه کارگر بخش های خدمات هم نقش بسیار مهمی میتواند داشته باشد.



**پاسخ دوازدهم:** در یک جمله بخش های پائینی معلمین که از نظر درآمد بیشتر شبیه سرایدار مدارس اند را میشود جزو طبقه کارگر به حساب آورد. کورش مدرسی در توضیح همین نکته میگوید مبنای تعریف طبقه کارگر نه مستقیماً کار پدی است و نه فکری، نه الزاماً تولید ارزش اضافه است و نه استثمار. فقر هم پایه تعریف طبقه کارگر نیست. دریافت مزد هم اتوماتیک کسی را کارگر نمیکند. بعضی معتقدند که مزدبگیران جامعه جزو این طبقه اند، به همین دلیل شعار مزدبگیران متحد شوید سر میدهند و میروند یک جنبش همگانی غیرکارگری به اسم کارگر سازمان دهند تا همه آنها که مزدبگیراند و ارزش اضافی تولید میکنند را شامل شود. ما میدانیم که بخشی از کسانی که در جرگه خرده بورژوازی و یا بورژوازی قرار میگیرند ارزش اضافی تولید میکنند. مهندسی، متخصصین، طراحان صنعتی و به اصطلاح کارگران فکری بیش از ارزش نیروی کارشان ثروت خلق میکنند و ارزش اضافی تولید شده آنها، گیرم با نرخ استثمار بسیار پائین تر از کارگر صنعتی، گیر سرمایه دار می آید. بعضی فکر میکنند طبقه کارگر فقیرترین و تنگدست ترین بخش جامعه را شامل میشود و میروند تا جنبش علیه فقر راه اندازی کنند، در حالیکه اولاً طبقه کارگر نه یک موقعیت صرف اقتصادی که یک پدیده ابزکتیو اجتماعی - اقتصادی است که هر روز موقعیت خود را تولید و بازتولید میکند، ثانياً وضع زندگی کارگر صنعتی به نسبت بخش قابل توجهی از توده وسیع اقشار خرده بورژوا زندگی مرفه تری دارند. شما مثلاً سطح زندگی کارگران شرکت نفت و مراکز مهم صنعتی را مقایسه کنید با سطح زندگی بخش مهمی از کارمندان حتی سطح متوسط اداری یا بخش های دیگری در جامعه.

بعضی فکر میکنند هرکس ارزش اضافی تولید نکند کارگر نیست. کارگر شاغل ارزش اضافی تولید میکند اما در یک موقعیت خاص اجتماعی وتنبیده به اقتصاد قرار دارد، موقعیتی که هر روز مجبور است از نو نقش خود را در تولید بازی کند.

در آن زمان مانند شرایط مثلاً امروز جمهوری آذربایجان و ترکیه و عراق دوره صدام چیزی به اسم جنبش زنان و مطالبه این بخش جامعه وجود عینی و اجتماعی نداشت. امروز رژیم ایران میتواند در یک کودتای فرضی جایش را به تعدادی ارتشی بدهد که اسلام و فرهنگ اسلامی را از جامعه جaro میکنند و مسئله زن یک شبه حل میشود، در حالیکه همین دولت کودتایی میتواند زیر یوغ ناسیونالیسم ایرانی خطاب به کارگر بگوید حالا که دشمن اسلامی مان را ما کنار زده ایم، شما هم فداکاری کنید تا به آبادی و اقتصاد مشابه کره و ژاپن برسیم و آنوقت شما هم صاحب اتحادیه و دستمزد بالاتری شوید. و از این طریق خون کارگر را بسیار ماهرانه تر از برادران اسلامی سرمایه دار در شیشه کنند. در چنین حالتی مسئله زن به عنوان یک مسئله فرهنگی و حقوقی میتواند کاملاً حل شده باشد، در حالیکه روز کارگر زن سیاه تر از دیروز شده و از این به بعد باید بقیه عمرش را برای سرمایه دار غیر اسلامی و ناسیونالیست و یا فاشیست ایرانی و در شرایط کاری بسیار وحشیانه تری صرف کند.

با همه اینها این دو جنبش میتوانند کمک هم باشند بشرطی که رهبری هر دو با یک سیاست سوسیالیستی باشد. چند سال قبل جنبش جوانان دانشجوی آزادیخواه و برابری طلب در دانشگاهها را داشتیم که بر پرچم شان هم رهایی زن به عنوان زن نوشته بود هم زن به عنوان کارگر. میخواهم بگویم اگر کمونیسم نوع آن دانشجویان کمونیست پرچمدار آزادی جامعه باشد، مبارزه برای رهایی طبقاتی و جنسی زن هر دو به موازات هم به پیش رفته و همدیگر را میتوانند تقویت هم بکنند. در غیر اینصورت بین این دو جنبش رابطه ای به سختی ممکن است.

در مورد بخش اول سوال تان اما که در مورد کارگران زن در بازار کار سیاه و غیر رسمی با مزد ناچیز و شرایط بسیار دشوار باید بگویم که این شرایط فقط شامل آنها نمیشود. اتفاقاً شرایط کارگران افغانی به مراتب غیرقابل تحمل تر است و چندرغاز یارانه ها هم شامل شان که نمیشود. تحقیر فاشیستی علیه کارگر افغانی را به این وضع اضافه کنید تا متوجه شوید اوضاع آنجا چقدر وحشیانه تر است.

در بازار کار سیاه و غیر رسمی و شرایط بسیار دشوار، من صف میلیونی کارگران سکس را هم اضافه میکنم؛ انسان های شریفی که زیر فشار فقر ناچار به تن فروشی و تحمل شرایط وحشیانه آن شده اند و هر از گاهی کشتار هم میشوند. به اینها صف زنان کارگر دیگری را اضافه میکنم که به دلیل بیکاری و نداری به تن فروشی اسلامی یعنی صیغه پناه می برند و زندگی شان را تباه میکنند. صف وسیع تن فروشان بخشی از طبقه کارگر در هم کشورهای جهان اند، که در شرایط اسلامزده ایران حقارت و بیحقوقی بیشتری را به نسبت خیلی از کشورهای دیگر متحمل میشوند. سرنوشت تمام این بخش های کارگری، از زن و مرد، به سرنوشت بقیه هم طبقه کارگر گره خورده است. نتیجتاً جایی که به زنان کارگر در بخش های مد نظر سوال شما مربوط میشود، بطور طبیعی به "جنبش زنان" بربط و به جنبش کارگری ایران ربط مستقیم دارند.

**پاسخ یازدهم:** سرچشمه اصلی قدرت کارگر در نبردش علیه سرمایه دار و دولت اساساً در بازوی اقتصادی اوست. به همین دلیل در اعتراض این طبقه دست نگهداشتن از تولید قوی ترین حرکت او و حساس ترین نقطه برای فشار علیه صاحبان سرمایه است. کارگر خدماتی اما از این اندازه توان اقتصادی بی بهره نیست. در مقابل از توان اجتماعی بالایی برخوردار است. اگر کارگر نفت و ذوب آهن با توقف کار حلقوم مدیر و دولت سرمایه داران را بگیرد، راننده شرکت واحد به دلیل تنیده شدنش به جامعه و زندگی روزانه میتواند علیرغم بازوی اقتصادی ضعیفش، از بازوی اجتماعی قدرتمندش بهره جوید و میلیون ها مردم مسافر روزانه را مورد خطاب خود قرار دهد و از این طریق بخش های مهمی از جامعه را پشت مطالبات خود ببرد. در نظر بگیرد شرکت واحدی ها با آن اعتصاب تاریخی شان چه هلهله ای در شهر ده دوازده میلیونی تهران راه انداختند و چگونه میلیون ها مردم را نه فقط حامی خود کردند بلکه امیدی به جامعه کارگری دادند که میشود کاری کرد. این نقش بیش از اینکه اقتصادی باشد ناشی از بازوی

گفت که بیشترین حجم مبارزات عمومی در ایران بر علیه حاکمیت سرمایه داری را به خود اختصاص داده اند و بسیار هم چشمگیر هستند و تا حدود زیادی هم دیگر جنبش های اجتماعی را تشویق به مقاومت و اعتراض و طرح خواست ها و مطالبات خودشان کرده است. از اهمیت بسیار بالای این راهپیمائی ها، تحصن و اعتصابات و دیگر اشکال مبارزاتی جنبش کارگری و تاثیر گذاری مبارزات کارگری بر کل جامعه، همین بس که تمامی دستگاه های جاسوسی و پلیسی و نهادهای سرکوبگر رژیم را واداشته که به عکس العمل بپردازند و با توسل به شیوه های مختلف اعم از سرکوب عیان و سیستماتیک کارگران و فعالین کارگری و یا اعمال نفوذ در لایه هایی از بدنه طبقه کارگر و ایجاد تشکلات زرد و دولتی نظیر شوراهای اسلامی، خانه کارگر و ...، سعی در سرکوب و به انحراف کشاندن مسیر مبارزه طبقه کارگر بنماید.

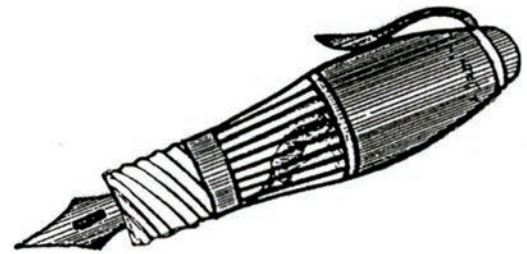
**پاسخ سوم:** با توجه به شرایط بسیار دشوار و وضعیت مشقت باری که طبقه کارگر ایران در آن بسر می برد، مضافاً سرکوب‌های ددمنشانه و ایجاد فضای به شدت پلیسی و خفقان عیان، ایجاد تشکل های کارگری هفت تپه و شرکت واحد علیرغم هر وضعی که داشته باشند، از دستاوردهای مثبت و ارزشمند جنبش کارگری ایران محسوب می شوند. بافت سیاسی، عقیدتی، فرهنگی، اقتصادی و توتالیتر جمهوری اسلامی راه هیچگونه مذاکره و گشایشی را برای طبقه کارگر و دیگر جنبش های اجتماعی باقی نگذاشته است. طبقه کارگر توسط تشکلات خود ساخته و مستقل خودش و با اتکا به نیروی خودش و تنها از طریق سازمانیابی سوسیالیستی و مبارزات متحدانه و طرح خواستهها و مطالبات رادیکال خودش قادر به تحقق این خواست ها و تحمیل آنها به تمام جناحهای سرمایه داری میباشد. ج - ۱ چهره یک نظام کاملاً سرمایه داری مصمم در دفاع از نیازمندیهای سرمایه را به خود گرفته و در این راه اوامر نهادهای مالی سرمایه جهانی را مو به مو اجرا میکند، هم‌چنانکه تا حدودی هم موفق شده که رضایت خاطر آنها را فراهم کند. وقتی که جمهوری اسلامی حتی به مصوبات و لوایح تصویب شده توسط مجلس خودش و تعهدات بین المللی اش هم وقتی نمی نهد چگونه حاضر به تحمل شکل گیری سندیکاهاى مستقل میباشد. به نظر من طبقه کارگر تنها با مبارزات پیگیر و متشکل خودش و با اتکا به نیروی خودش و تحمیل تشکلات خودساخته اش به دولت و کارفرما، امکان پیشرفت و حل مشکلاتش را خواهد داشت.

**پاسخ چهارم:** به نظر من ایده‌آل ترین نوع تشکل کارگری همانا ساختار تشکل شورایی می‌باشد. ساختار شورایی جلو هرگونه انحراف نظری و عملی جنبش کارگری را خواهد گرفت، ضمن اینکه مکانیزم‌های موجود در ساختار تشکل شورایی توان و پتانسیل جنبش کارگری را در طرح خواسته‌ها و مطالبات ریشه‌ای و اساسی طبقه کارگر غنی‌تر و نمایان‌تر خواهد کرد و به طور اصولی و قاطعانه از دستاوردهای طبقه کارگر در مقابل هر گونه تهاجم فکری و عملی سرمایه داری و ایده های غیرکارگری دفاع خواهد کرد. علی‌ایحال همچنانکه در پاسخ سؤال قبلی عرض شد، با توجه به شرایط به غایت دشوار و خفقان بسیار عیان و بازدارنده سیستم سرکوبگر سرمایه داری اسلامی، و وضعیت فلاکت‌بار معیشت طبقه کارگر، اخراجهای دسته جمعی، قراردادهای سفید امضا، موقت، عدم پرداخت به موقع دستمزدها، بیکاری، تورم، سرکوب شدید کارگران و فعالین کارگری و ... به نظر من هر اقدامی که در جهت سازمانیابی کارگری و مبارزه در جهت نیل به خواستهها و مطالبات طبقه کارگر باشد، قابل حمایت و تقدیر است. تشخیص ساختار تشکل کارگری اعم از سندیکا، انجمن، اتحادیه، شورا و... بر عهده کارگران و فعالین کارگری موجود در عرصه مبارزه طبقاتی در داخل جامعه است. ناگفته نماند که نگرش و تفکر و سبک کار حاکم بر تشکل است که بیشتر از اسم آن اهمیت دارد.

**پاسخ پنجم:** علیرغم تاثیرات بسیار چشمگیر فعالین این عرصه از مبارزه طبقاتی در خارج کشور و زحمات و تلاشهای فراوان آنها، به نظر من این فعالیت ها در حد اعلا و کافی نیست همچنانکه تشخیص نوع تشکل مورد

در حالیکه روشنفکر، مهندس یا طراح در بسیاری از موارد ارزش اضافی تولید میکنند اما در موقعیت اجتماعی کارگر نیست؛ ثروتی دارد، اندوخته ای دارد و میتواند مدتی کار نکند. طبقه کارگر قبل از اینکه یک مفهوم اقتصادی باشد یک مفهوم اجتماعی تنیده در اقتصاد است، بخشی از جامعه است که هر روز ناچار است وارد این رابطه شود. کارگران بخش خدمات یا بخش غیر مولد در سرمایه داری اصولاً ارزش اضافی تولید نمی کنند. اما موقعیت آنها در جامعه و نقش آنها در تحقق ارزش اضافی و تقسیم آن میان سرمایه داران آنها را جز لایتجزای طبقه کارگر نمیکند. درست به همین دلیل بخش پایین معلمین فقیر، و نه کل معلمین مد نظر سوال شما، جزو طبقه کارگر محسوب میشوند. البته نه به خاطر فقرشان، بلکه از این زاویه که چارچوب زندگی این بخش مثل سرایدار مدرسه و رفتگر، در همان چارچوب زندگی کارگر است.

\*



## ساختار تشکل شورایی

پاسخ‌های خسرو بوکانی به ۱۲ پرسش آرش

**پاسخ اول:** به نظر من دلایل و فاکتورهای زیادی در پراکندگی و ضعف تشکیلاتی جنبش کارگری ایران دخیل هستند از جمله: الف: دیکتاتوری و فضای به شدت پلیسی و سرکوبگرانه نظام غیر انسانی جمهوری اسلامی. ب: پراکندگی و تفرقه تعددی کارخانجات و مراکز تولیدی و تقسیم صنایع بزرگ تولیدی به فازها و بخش‌ها و کارگاه‌های کوچک واز این طریق جلوگیری از تجمع چشم‌گیر و موثر طبقه کارگر. پ: وجود نوعی سکتاریسم فکری و تشکیلاتی در بین تشکلات موجود کارگری و فعالان کارگری و تا حدودی تاثیر پذیری از اصطکاک و برخورد نظری و گاه تشکیلاتی احزاب علنی و اپوزیسیون ساکن در خارج کشور. ت: وضعیت بغایت فلاکت‌بار اقتصادی و معیشتی طبقه کارگر و فعالان کارگری در ایران و تاثیر بسیار مخرب و منفی این قضیه بر کمرنگ تر کردن دغدغه کارگران و فعالین کارگری در جهت سازمانیابی و متشکل شدن و در واقع ناتوانتر کردن آنان در جهت سازمانیابی کارگری و بیشتر تلاش در جهت امرار معاش بسیار پائین خود و افراد تحت تکفلشان. ناگفته پیداست که منظور نظر ما در این بحث سازمانیابی سوسیالیستی کارگری و مد نظر مابخش رادیکال جنبش کارگری است، لذا رفرمیسم و سازشکاری در این مقوله نمی گنجد و به نظر من از موانع تشکل یابی کارگری به حساب نمی آید.

**پاسخ دوم:** البته مبارزات کنونی طبقه کارگر به نظر من به غیر از خود انگیختگی، حاصل تلاش و کوشش ها و هزینه های فراوان طبقه کارگر و فعالین صادق و فداکار کارگری طی سال ها و دهه های گذشته، می باشد. تحصن ها و راهپیمائی ها و در کل اعتراضات کارگری شاید به جرات بتوان

پروسه اعتراضات و میل خواست‌ها و مطالبات به سوی رادیکالیسم و خواست‌های اساسی و کم‌رنگ‌تر شدن روز به روز خواست‌های جریان سبز، طبقه کارگر در چهره و سیمای رهبران این جریان، اعدام‌های دهه خونین شصت را میدید، رقابت جناح‌های غالب و مغلوب حکومتی را میدید. اگر طبقه کارگر به ادامه اعتراضات اراده نکرد، به نظر من ترکیب رهبران و خواست‌های اولیه این اعتراضات را از جنس رهبران و خواست‌ها و مطالبات خودش نمیدید. همچنانکه با خالی کردن میدان از جانب سبز و ... شاهد فروکش کردن عینی اعتراضات بودیم. اگر طبقه کارگر مبتکر و حامی این اعتراضات میبود به نظر من قطعاً صحنه را خالی نمیکرد. و اما اینکه چرا بطور سازمانده و موثر در این اعتراضات ظاهر نشد به باور من از ضعف سازمانیابی و عدم وجود تشکل قدرتمند سراسری کارگری ناشی میشود. اگر کشورهای امپریالیستی به سهولت در کشورهای مصر و تونس و لیبی موفق به تغییر ریل مبارزات مردم و طبقه کارگر میشوند، یکی از دلایل اساسی آنرا باید در عدم وجود تشکلات رادیکال و پویای کارگری جست. ولی قطعاً این مداخلات در جنبش کارگری ایران برای امپریالیستها مقدور نمی باشد چون اکنون در ایران بستر مناسب برای دخالت طبقه کارگر و در دست گرفتن رهبری مبارزات وجود دارد و تا حدودی تشکلات آن نیز موجود است ولی هنوز به آن مرحله از رشد و تاثیر گذاری قطعی نرسیده است. بنابراین عدم هژمونی طبقه کارگر در این اعتراضات موجود نبودن توازن قوا بود.

**پاسخ هشتم:** هم‌چنانکه در پاسخ سوال قبلی اشاره کردم، بستر مناسب برای دخالت‌گری طبقه کارگر در امورات به نظر من وجود دارد ولی در مقابل آن مقاومت‌ها و ترنندهای گو ناگون سرمایه داری چه جهانی و چه داخلی هم وجود دارد. مضافاً اینکه طبقه کارگر هنوز به آن درجه از متشکل شدن در تشکلهای مقتدر و رادیکال که با مبارزات پیگیر حرف خود را به کرسی بنشانند، نرسیده. با این وجود شاهد اعتراضات روزمره و گسترده طبقه کارگر در سراسر کشور هستیم و نمونه موفق این مبارزات را در اعتصابات کارگران پتروشیمی های تبریز و ماهشهر شاهد بودیم. اگر اختلافات فکری و دینی و فرهنگی نظام اسلامی با سرمایه جهانی عینی و چشمگیر است و از بعضی لحاظ سرمایه جهانی دل حاکمیت اسلامی ایران ندارد ولی بلحاظ اطاعت از اوامر مالی و برنامه های ریاضت اقتصادی، رژیم ایران تلافی کرده و رضایت خاطر آنان را فراهم کرده است. و متأسفانه میشه گفت یکی از گوشه های پاشنه آشیل طبقه کارگر همین همگرایی رژیم و سرمایه جهانی است. ترس جهان سرمایه داری از به قدرت رسیدن طبقه کارگر در ایران بیهوده و بیجا نیست به همین خاطر تا جایی که راه داشته باشد با رژیم ایران همسو خواهند بود.

**پاسخ نهم:** در پاسخ یکی دیگر از سئوالات نیز اشاره کردم که پراکندگی و تقسیم طبقه کارگر ایران به کارگاهها و کارخانه های کوچک و فزاه و شیفت های مختلف تا حدود زیادی تعمدی میباشد و مازاد بر آن وجود دستگاه های سرکوب و حراست و ... در تمامی کارخانجات و کارگاه های کشور از موانع اساسی ارتباط گیری کارگران و فعالین کارگری با همدیگر در محیطهای کاری میباشد ولی در مقابل تمامی این محدودیتها، راهکارهای دیگری هم وجود دارند در جهت تشکلیابی نظیر تشکیل اکیپهای کوهنوردی، انواع تیمهای ورزشی در رشته های مختلف، صندوقهای همیاری، ارتباطات محل زندگی تشکیل سازمانهای غیر دولتی در بخش های مختلف، ارتباط با سایر جنبشهای اجتماعی مانند جنبش زنان، دانشجویان، پرستاران، معلمان و....

**پاسخ دهم:** متأسفانه یکی از عرصه‌هایی که تفکرات گوناگون و ناکارآمد لیبرالیستی و فمینیستی.

**پاسخ یازدهم:** متأسفانه با وجود وسعت این بخش از طبقه کارگر و رنج و مشقات و مصائب فراوانی که متحمل می شوند و عدم بهره مندی آنان از بسیاری حقوق و مزایا و بیمه های معمول و دستمزدهای بسیار پائین و

نیاز در داخل بر عهده کارگران و فعالین کارگری در داخل کشور است، تشخیص نوع تشکل و سازمانیابی کار آمد برای حمایت از مبارزات کارگری داخل کشور در خارج نیز بر عهده فعالین کارگری و دلسوزان این عرصه از مبارزه در خارج کشور است. من تنگناها و موانع پیش روی آنها را به دلیل اینکه خودم ساکن آنجا نیستم، به خوبی نمی دانم و با وجود اینکه به دیده تحسین و احترام به تلاش ها و مبارزاتشان می نگرم ولی فکر می کنم بسیار بیشتر از اینها می توانند و باید فعال باشند. متأسفانه فعالیت ها و دستاوردهای فعالین کارگری و حامیان جنبش کارگری در خارج کشور با قواره واقعی و پتانسیل موجود آنها خوانایی ندارد. در شرایطی که تفکرات و تشکلات ماقبل تاریخ و بسیار ارتجاعی و ضد انسانی اسلامی و تروریستی با نیروهای بسیار اندکشان و عملیتهای ایدائی شان در خیلی از موارد دولت‌های ترسوی سرمایه داری غربی را وادار به پذیرش خواست‌های ضد انسانی‌شان بکنند چرا فعالان دلسوز و راستین کارگری که خوشبختانه تعدادشان هم دهها برابر آنها میباشد در سراسر جهان، نتوانند با شیوه های کاملاً انسانی و مغایر با شیوه های تروریستی آنان و با براه انداختن دهها سازمان و تشکل و کمیون اعتراضی قاطع، خواست‌های خود را از جمله اخراج ج-ا از سازمانهای بین المللی، تعطیل سفارتها و مراکز رژیم، قطع مبادلات اقتصادی و... با رژیم، جایگزینی نمایندگان واقعی کارگران در نهادهای به اصطلاح جهانی کارگری با نمایندگان رژیم، ایجاد مکانیزمهای قدرتمند دفاع از کارگران و فعالین کارگری در بند و دهها مورد مبارزاتی دیگر را به دولت‌های سرمایه داری تحمیل نکنند؟ پر واضح است که منظور من تاثیر پذیری از سبک کار مطرود و ضد انسانی گروه‌های ارتجاعی و یا حتی مقایسه تاکتیکیهای مبارزاتی کارگری با آنها نیست چون واقعا قابل مقایسه نیستند.

بنظر می رسد افراد منفرد در این عرصه فعالیت چشمگیر دارند، فعالیت اینها باید با فعالیت مستقل جریانات و احزاب یکی و هماهنگ شود و جریانات سیاسی در رابطه با جنبش کارگری گرایشی و جنبشی برخورد کنند و فعالیت شان را مستقیماً در خدمت اهداف جنبش کارگری پیش ببرند و از برخوردهای سکتاریستی و حزب من و جریان من پرهیز کنند و از هیچ اتحاد عملی بنفع جنبش کارگری غافل نباشند.

**پاسخ ششم:** علیرغم تاثیرات منفی و آثار مخرب حذف سوبسیدها بر سطح زندگی و معیشت مردم ایران عموماً و کارگران و دیگر تهیدستان جامعه خصوصاً، به نظر من مسئله حذف سوبسیدها بیش از وزن خودش برجسته شده است. واقعیت این است که دوران قبل از حذف سوبسیدها نیز طبقه کارگر ایران به شدت تحت استثمار و بی حقوقی بوده است. بیکاری، تورم، سرکوب، دستمزدهای پائین، اعتیاد، اخراج سازی ها و ... مختص دوره زمانی پس از حذف سوبسیدها نیست و با همین شدت قبل از این دوره زمانی نیز وجود داشته است و در واقع خانه از پای بست ویران است. اگر حقوق و مزایای طبقه کارگر به سه برابر حال حاضر نیز افزایش یابد، باز هم قوی و مطالب ادا نشده است چه رسد به اینکه بر اثر حذف سوبسیدها ماهیانه مبلغ مثلاً یکصد هزار تومان به سبد خانوارها اضافه شود یا از آن کم گردد. من منکر تاثیرات مقطعی و یا دراز مدت حذف سوبسیدها و یا برنامه های مشابه نیستم ولی به نظر من بی حقوقی و زندگی مشقتبار طبقه کارگر ایران و به تبع آن مردم ایران، ریشه در حاکمیت استثمارگر سرمایه داری اسلامی در ایران دارد. یورش ها باید متوجه کل ساختار استثمارگر حاکم گردد. به نظر من تاثیرات حذف سوبسیدها همچنانکه در اغلب کشورهای سرمایه داری تحت عنوان برنامه های ریاضت اقتصادی و دیگر توصیه های صندوق بین المللی و بانک جهانی آزموده شده، اعتراضات کارگری و مردمی بیشتری را بدنبال خواهد داشت، ضمن اینکه پاسخگوی نیازها و حرص و طمع ذاتی نهفته در ساختار نظام سرمایه داری نخواهد بود.

**پاسخ هفتم:** از دیدگاه من علیرغم شرکت پراکنده و انفرادی طبقه کارگر در اعتراضات سال ۸۸، طبقه کارگر منشا شروع اعتراضات را متعلق به خودش نمیدانست با وجود تغییرات کیفی روز بروز و لحظه به لحظه آرش شماره‌ی ۱۰۷



ویژگی این شرایط دهشتناک آن جا خود را آشکار می سازد که رژیم سرکوبگر و خودکامه، که دین و دولت را درهم آمیخته ست، نه تنها تحقق حقوق برحق کارگران و مطالبات آنان را در هیچ عرصه‌ای از جمله کار و حیات آنان بر نمی تابد، بلکه علاوه بر این، با اتکا بر سرکوب عریان و خشن، تمام قدرت فهری خویش را به کار می گیرد تا هر گونه حرکت جمعی کارگران برای تامین مطالبات و خواست‌های خود را به شدت سرکوب کند و به ویژه هر گونه تلاش کارگران برای ایجاد تشکلهای مستقل را در نطفه خفه کرده و درهم شکنند.

طی سال‌های دهه گذشته، از جمله از سال ۱۳۸۱، و به ویژه از سال ۱۳۸۳ به بعد، کارگران ایران تلاش‌های شجاعانه و فداکارانه‌ای را برای برپائی تشکلهای مستقل خود انجام داده اند. احیای فعالیت سندیکای کارگران شرکت واحد، برپائی سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه (در محل کار و تولید) ... بیان تلاش بخش هایی از طبقه کارگر برای برپائی تشکلهای توده‌ای و مستقل کارگری است. از سوی دیگر برپائی و تکوین تشکلهائی چون هیات موسسان سندیکاهای کارگری، کمیته پیگیری ایجاد تشکلهای کارگری، کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکلهای کارگری، اتحادیه آزاد کارگران ایران، انجمن صنفی کارگران خباز در سقر، هیات بازگشائی سندیکای کارگران نقاش و تزئینات، شورای هماهنگی تشکلهای و فعالین کارگری، هیات بازگشائی سندیکای فلزکار مکانیک، کانون مدافعان حقوق کارگر و... نیز نمونه‌های دیگری از این تلاش ها بوده اند. بی‌تردید شرایط استبداد و دیکتاتوری امر سازماندهی مبارزه کارگران را با مشکلات گوناگونی روبرو ساخته است. از این رو نیز طبقه کارگر مدافع سرسخت دموکراسی پایدار است و دموکراسی در هر سطحی تاثیر متقابل و تسهیل کننده در بر پائی تشکلهای مستقل کارگری دارد.

طی سال‌های اخیر جنبش کارگری از جنبش‌های اجتماعی فعال ایران بوده است. به رغم همه بگیر و ببندها، بازداشت و زندانی کردن‌ها، شلاق، شکنجه و اعمال سرکوب شدید، مبارزه و مقاومت کارگران همچنان تداوم داشته است و سیاست سرکوب و خفقان نتوانسته است سد راه رشد و گسترش مبارزات کارگران گردد. علیرغم این، اما جنبش کارگری ایران کماکان در وضعیت تدافعی قرار دارد. امروز کارگران ایران بیش از آن که برای تحقق مطالبات و یا کسب امتیازات جدید و یا اساساً برای بهبود شرایط کار و زندگی خود مبارزه کنند، در تلاش جلوگیری از سقوط زندگی خود در ورطه نیستی و هلاکت و دفاع از حق حیات خود و خانواده شان هستند.

در ارتباط با دلایل پراکندگی و عدم سازمانیابی کارگران بررسی حداقل دو دسته از عوامل ضروری به نظر می رسد:

**الف :** سیاست‌های ضد کارگری رژیم و ویژگی‌های آن در مقابل جنبش کارگری

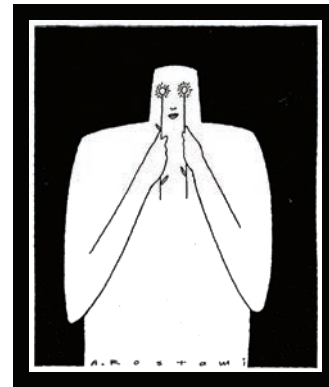
سرکوب شدید و خشن اعتراضات و اعتصابات کارگران و همچنین سرکوب فعالان و پیشروان جنبش کارگری در جمهوری اسلامی از همان بدو استقرار این رژیم، همزاد آن بوده است. اما در شرایط فعلی بیش از پیش نوک حمله رژیم متوجه سازمان‌گران و فعالان کارگری در عرصه برپائی تشکلهای کارگری است. هدف رژیم جلوگیری از برپائی تشکلهای مستقل کارگری است. در این عرصه از یک سو علاوه بر سرکوب عریان، دستگیری و زندان فعالان و سازماندهندگان تشکلهای مستقل کارگری، تمام سعی رژیم بر آن است که تجربه کارگران در برپائی تشکلهائی چون سندیکای کارگران شرکت واحد و یا سندیکای کارگران هفت تپه تکرار نشود. از سوی دیگر برای گسترش تفرقه و پراکندگی میان کارگران و بی ثمر نمودن مبارزات آنان، با توجه به بی اعتباری تشکلهای دست‌ساز و ضد کارگری حکومتی مانند خانه کارگر، جوامع اسلامی کارگری، حزب اسلامی کار ... و همچنین در پاسخ به فشارهایی که از سوی سازمان‌های بین‌المللی از جمله سازمان جهانی کار برای به رسمیت شناختن تشکلهای مستقل کارگری، خود تشکلهائی را سرهم بندی می‌کند. از جمله می‌توان به انتشار آئین نامه چگونگی تشکیل انجمن‌های صنفی در آبان ماه سال گذشته اشاره کرد.

خطرات متنوعی که این بخش از طبقه کارگر را در محیط کارشان تهدید میکند، به علت پراکندگی و غیر متشکل بودنشان، گاه فصلی بودنشان، عدم احتیاج به مهارتهای بالای کاری در رشته خودشان و در نتیجه وجود صفهای طویل و دور و دراز کارگران بیکاری که توانایی انجام کار آنها را دارند و مجموعه دلایل دیگری که وجود دارد، مبارزات این بخش از طبقه کارگر را دچار پراکندگی و کم اثری کرده است.

**پاسخ دوازدهم:** به نظر من هر فردی که در پروسه تولید و به جهت کسب معیشت و زندگی روزمره، مجبور به فروش نیروی کارش گردد ( اعم از کاریدی، کار فکری، کار خدماتی و ...) و از این طریق در بوجود آوردن نعمات جامه نقش دارد و به اندازه ارزش کار و زحماتش از نعمات و تولیدات بهره مند نیست، جزو طبقه کارگر است.

هر فردی که چیزی از خودش نداشته باشد و در پروسه تولید و ارائه خدمات منشأ سودآوری برای غیر خود باشد دست خالی به سر کاری برود و دست خالی هم برگردد و بابت کار و تولید و خدماتش خرج معیشتش را تأمین کند و... جزو طبقه کارگر است.

\*



## مبارزه برای حق حیات و کار

### پاسخ سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

به سوالات نشریه آرش در باره جنبش کارگری

نخست وظیفه خود می دانیم که تلاش و کوشش یاران و دوستان مان را در نشریه آرش که در طرح و بیان مسائل کارگران و دامن زدن به بحث و تبادل نظر در این حوزه پیش قدم بوده اند، ارج بگذاریم. در این مطلب پاسخ بخشی از سوالات را تقدیم خوانندگان می‌کنیم.

پراکندگی و عدم سازمانیابی طبقه کارگر ایران محصول عوامل عینی و ذهنی مختلفی از جمله شرایط عمومی سرمایه‌داری جهانی و همچنین استبداد سیاسی و موقعیت سرمایه‌داری در ایران، شرایط عمومی طبقه کارگر ایران و ... است.

طبقه کارگر کشور ما با یکی از دشوارترین دوره‌های حیات خود روبروست. ویژگی چنین وضعیتی تنها در ناتوانی طبقه کارگر در تحقق خواست‌ها و مطالبات و ضرورت‌های ابتدائی کار، معیشت و زندگی خلاصه نمی‌شود. تنها محدود به این نیز نیست که بر اثر سیاست‌های ضد کارگری جمهوری اسلامی چنین شرایط دهشتناکی به گونه‌ای دم افزون بازتولید شده و کارگران را به ورطه نیستی و هلاکت می‌راند.

بیکاری انجامیده است. این وضعیت تأثیرات معین خود را در عرصه مقاومت و مبارزه کارگران بر جای می‌گذارد.

مبارزه کارگران ایران در ارتباط با مطالبات خود، باخواست پرداخت حقوق معوقه (در اکثر موارد)، افزایش دستمزدها، لغو قراردادهای موقت، امنیت شغلی، جلوگیری از اخراج‌ها و بیکارسازی‌ها، خصلت تدافعی دارد و برای جلوگیری از سقوط در ورطه‌ی نیستی است. این مبارزات برای دفاع از حق حیات و کار صورت می‌گیرد. گرچه در همین زمینه طبقه کارگر به رگم سرکوب‌ها و افزایش فشارها، با پیش کشیدن پاره‌ای از مطالبات سیاسی-صنعتی گام‌هایی به جلو برداشته است.

در زمینه اشکال و شیوه‌های مبارزه، کارگران ضمن استفاده از ظرفیت‌ها و امکانات مبارزه قانونی، سعی می‌کنند آن را با مبارزات فراقانونی تلفیق کنند.

در زمینه ایجاد و گسترش تشکلهای سازمانیایی جنبش کارگری با توجه به موانعی که حکومت بر سر راه کارگران قرار می‌دهد، دچار افت و کندی شده است و تلاش‌های فعالین جنبش کارگری در این عرصه با موانع متعدد روبرو شده است.

زمینه دیگری که در عدم سازمانیایی کارگران تأثیر می‌گذارد، موانع نظری، انحرافات و استراتژی‌های درون جنبش کارگری است.

برای سازمانیایی طبقه کارگر از سوی گرایش‌های درون جنبش کارگری راه‌های مختلفی ارائه گردیده که از جهات گوناگون با هم متفاوت‌اند. نگاهی به دیدگاه‌ها و استراتژی و نوع تشکلهای مورد نظر گرایش‌های جنبش کارگری برخی از وجوه موانع و عدم سازمانیایی کارگران و یا نقاط قوت آنها را روشن می‌کند.

گرایش راست بر آن است که ایجاد تشکلهای کارگری مستقل را با ماهیت «تعامل و همکاری» و سازش طبقاتی و سه جانبه‌گرائی بنا کند. تشکلهای مورد نظر این گرایش که بر تعامل و همکاری با رژیم و بنیاد «قانونیت» استوار است، تشکلهای «حقوقی و قانونی» است. این گرایش خواهان به رسمیت شناخته شدن «حقوق سندیکائی» از سوی جمهوری اسلامی است، و در عین حال، خط و مرز روشنی با نهادهای کارگری حکومتی ندارد. در تعامل با رژیم خواستار حضور در ارگان‌های حاکمیت و یا افزایش نمایندگان کارگری در «پارلمان» و «خانه ملت» و یا نهادهای «کارگری» و همایش‌های این نهادها است تا بتواند حقوق حقه کارگران را استیفا نماید. استراتژی گرایش راست را می‌توان چنین برشمرد: برپائی تشکلهای کارگری با مضمون همکاری و سازش طبقاتی به شیوه قانونی و در چارچوب نظام. این گرایش ماهیت و جایگاه ارگان‌های ضد کارگری رژیم راآپوشانی و کتمان می‌کند، از این رو سازمانیایی مستقل طبقه کارگر را با موانعی جدی بزرگ روبرو می‌سازد.

در مقابل گرایش راست، گرایش چپ نیز موانعی بر سر راه سازمانیایی کارگران قرار می‌دهد.

گرایش چپ روانه با اتخاذ موضعی ظاهراً رادیکال مبارزه کارگران در عرصه اقتصادی را تحقیر می‌کند و چنین مبارزه‌ای را فی‌نفسه ضروری و با ارزش تلقی نمی‌کند. این گرایش، تنها زمانی به مبارزه اقتصادی ارجح می‌نهد که به مبارزه سیاسی فرا برآید و مبارزه علیه سرمایه‌داری بسط یابد. گرایش چپ ساختار اتحادیه‌ها را در ذات خود بوروکراتیک می‌داند. مدعی است که دوران اتحادیه‌گرائی سپری شده است یا اینکه این نوع تشکلهای «ارگان سازش» با سرمایه‌داری می‌داند که نمی‌توانند طبقه کارگر را از بند سرمایه‌داری آزاد سازند.

در جامعه‌ای که کارگران هنوز فرصت و امکان آن را نیافته‌اند که تجربه سندیکائی و اتحادیه‌ای را حداقل در دوره‌ای نسبتاً پایدار از نزدیک لمس، تجربه و مشاهده کنند، در جامعه‌ای که در شرایط حاضر حتی حق انتخاب آزاد در هیچ زمینه‌ای وجود ندارد، از دیدگاه حکومت‌گران، طرح ایجاد هر گونه انجمن، اتحادیه، نشریه، و یا یک حزب مستقل خود «جرم تلقی می‌شود، آیا می‌توان گفت که کارگران از تشکلهای اتحادیه‌ای طرفی نبسته و با ناامید شدن از این نوع تشکلهای کارگری در پی فرم دیگری هستند و به این اعتبار مدعی سپری شدن دوران تشکلهای اتحادیه‌ای شد؟ گرایش چپ

در بررسی سیاست‌های ضد کارگری رژیم، عرصه دیگری که باید مورد توجه قرار گیرد، سیاست‌های رژیم در عرصه مقررات‌زدائی از روابط کار، حذف، «اصلاح»، مسخ و منجمد کردن قانون کار و تحدید دامنه شمول آن، برای بازگذاشتن دست سرمایه‌داران است. هدف اصلی رژیم از چنین سیاست‌هایی، فراهم ساختن نیروی کار ارزان، مطیع و خاموش و بدون تشکلهای تضمین امنیت سرمایه و سود، بدون برخورداری از تأمین اجتماعی و بیمه‌بیکاری و انتقال هرچه بیشتر بار بحران ساختاری نظام سرمایه‌داری ایران بر دوش کارگران و زحمتکشان می‌باشد. تحمیل قراردادهای سفید امضا، قراردادهای موقت کار که از طریق شرکت‌های پیمانکار و یا با کارفرمایان متعدد منعقد می‌گردند، پراکندگی وسیع و بی‌حقوقی شدید میان نیروی کار را گسترش می‌دهد.

تغییر قانون کار در جهت جایگزین کردن نظام روزمزد با کارمزد و همچنین طرح‌های رژیم در عرصه اشتغال مانند طرح «خود اشتغالی»، «بنگاه‌های زود بازده» احیای نظام «استاد-شاگردی»، «دورکاری»، «طرح مشاغل خانگی» و اعلام پایان دوران «اشتغال رسمی» یا دائمی که بیان سیاست‌های ضد کارگری رژیم‌اند، هدف مسئولیت‌زدائی از دولت و طفره رفتن از تأمین اشتغال را دنبال می‌کند. این سیاست‌ها آشکارا بخش عظیمی از نیروی کار را از حقوق ابتدائی خود در عرصه‌های مختلف، چون تأمین اجتماعی و بیمه بیکاری محروم و دست دولت و سرمایه‌داران و کارفرمایان را برای اعمال هرگونه اجحاف، تبعیض و تعرض به آنان باز می‌گذارد. از سوی دیگر حداقل تأثیرات این سیاست‌ها، ایجاد شکاف درون طبقه کارگر و گسترش پراکندگی میان لایه‌های مختلف آن و تحریک کردن منافع گروهی و بخشی کارگران در مقابل منافع عمومی طبقه و تخریب موقعیت طبقه کارگر می‌باشد. به عبارت دیگر، هدف رژیم گسترش و تعمیق تفرقه و پراکندگی درون طبقه کارگر است.

عرصه دیگر سیاست‌های ضد کارگری رژیم، طرح آزاد سازی قیمت حامل‌های انرژی و حذف یارانه‌ها و یا قانون خانمان‌سوز «هدفمند سازی یارانه‌ها» می‌باشد. این طرح آشکارا به معنای انتقال هر چه بیشتر بار بحران ساختاری اقتصاد ایران بر دوش کارگران و زحمتکشان است. بحرانی که جمهوری اسلامی و سیاست‌های اقتصادی رژیم خود مسبب و تشدید کننده آن بوده است. کاهش شدید تولید و تعطیلی گروه زیادی از بنگاه‌های تولیدی و طبقاً گسترش بیکاری و بیکارسازی و افزایش گرانی و تورم، پیامدهای حداقل این طرح رژیم است.

با اجرای طرح آزادسازی قیمت‌ها و حذف یارانه‌ها موقعیت اقتصادی طبقه کارگر بیش از پیش تخریب می‌گردد. این طرح در شرایطی اجرا می‌شود که دستمزد واقعی کارگران کاهش یافته و تورم افسارگسیخته و گرانی سرسام آور باقیمانده قدرت خرید کارگران و زحمتکشان را می‌بلعد و سفره آنان را خالی می‌کند. اما فاجعه هولناک‌تری در راه است. با بروز عواقب این طرح و برچیدن بساط یارانه‌ها و همچنین موضوع تحریم‌های بین‌المللی، بیکاری و بیکارسازی شتاب بیش از پیش خواهد گرفت. حداقل تأثیرات مخرب این طرح موجب گسترش و تعمیق شکاف‌های درون طبقه کارگر خواهد شد و جایگاه و موقعیت آن را بیش از پیش تخریب و پراکندگی را ساختاری کرده و تأثیرات شدیداً منفی بر جای خواهد گذاشت.

#### ب: مختصات و شرایط عمومی طبقه کارگر

با در نظر داشتن سیاست‌های ضد کارگری رژیم و ویژگی‌های آن و با توجه به تأثیرات بحران در سرمایه بین‌المللی از جمله تأثیر انتقال بحران‌های سرمایه‌داری جهانی از کانال‌ها و شیوه‌های مختلف بر اقتصاد ایران و همچنین سیاست‌های اقتصادی رژیم مانند گسترش واردات و تخریب شالوده‌های تولیدی، مختصات و شرایط عمومی طبقه کارگر در کلی‌ترین وجوه آن در سه زمینه، خواست‌ها و طرح مطالبات، اشکال و شیوه‌های مبارزه، حوزه سازمانیایی، قابل بررسی است.

محدود ماندن رشد کمی و کیفی طبقه کارگر در ۳۰ سال گذشته، عامل اصلی تمرکز شدید شاغلان در کارگاه‌های کوچک و رشد بخش خدمات بوده است. همچنین پیامد سیاست‌های مخرب رژیم به تشدید بی‌سابقه

روانه، تنها ایجاد «شورا» را پاسخگوی سازمانیابی کارگران می‌شناسد و این تشکل را ذاتاً از عوارضی مانند بوروکراسی و ... میرا می‌داند.

اما آن چه که در عمل و در واقعیت پدیدار شده است، برپائی دو نوع تشکل کارگری در ایران است. یکی سازمانیابی کارگران در محل کار و تولید و مبارزه برای پیوند با دیگر تشکل‌های مستقل، و منطقه‌ای و سراسری شدن این نوع تشکل‌ها است، مانند سندیکای کارگران شرکت واحد و یا سندیکای کارگران هفت تپه. مبارزه این تشکل‌ها در اساس قانونی و علنی است. نوع دیگری از سازمانیابی کارگران ایجاد تشکل‌هایی است که به وسیله فعالان کارگری به وجود آمده و تلاش می‌کنند تا کارگران را در واحدهای مختلف و در شهرها و مناطق متفاوت متشکل و سازماندهی کنند. جنبش کارگری ایران از هر دو نوع این تشکل‌ها و استراتژی آنها بهره‌گیری کرده و باید در گسترش و تقویت آن‌ها تلاش کند.

ما خواستار برپائی تشکل مستقل کارگری هستیم که به نیروی خود کارگران و با تکیه بر توده کارگران و برای دفاع از منافع کارگران، سازمانیابی کارگران را برای اهداف کوتاه و بلند مدت سامان دهد. چنین تشکلی قطعاً از ساختاری دموکراتیک برخوردار است. چنین تشکلی با توجه به شرایط و توازن قوا میان جامعه و دولت می‌تواند از مبارزه فراقانونی نیز بهره‌گیری کند. ما خواستار برپائی تشکل مستقل از دولت و سرمایه‌داران و کارفرمایان و هم چنین احزاب هستیم. با توجه به ساختار طبقه کارگر و پراکندگی درون نیروی کار در کارگاه‌های کوچک و شکاف‌های درون طبقه کارگر، ما هیچ شکل از تشکل را مطلق نمی‌کنیم. ما هر نوع تشکلی که بتواند کارگران را چه در محیط کار و چه در محیط زندگی با توجه به واقعیت‌ها و ضرورت‌های برآمده از مبارزه کارگران، برای تحقق مطالبات آنها و علیه رژیم و سرمایه‌داران، متشکل کند، دفاع می‌کنیم. چنین تشکلی قطعاً معطوف به سازماندهی بیشترین نیروی طبقه کارگر خواهد بود و بی‌گمان علاوه بر حفظ وحدت در کل طبقه کارگر باید بتواند در مقابل سرکوب وحشیانه و گسترده رژیم ایستادگی و آن را خنثی و یا کم اثر سازد.

در پاسخ به سوال درباره رابطه میان جنبش کارگری و جنبش همگانی در ایران و تفاوت آن با جنبش کارگری در کشور های مصر و تونس می‌توان نکات زیر را یاد آور گردید.

جنبش آزادیخواهانه و حق طلبانه اخیر ایران عمدتاً جنبشی بود، خودجوش و خودانگیخته. این جنبش در وجه غالب، غیرسازمانیافته و خودانگیخته باقی مانده و اکنون دچار رکود شده است. ترکیب خواست‌ها و شعارهای جنبش آزادیخواهانه اخیر خود به روشنی بیان شرکت گروه‌ها، افراد و اصناف گوناگون مردم در این جنبش است. به رغم گستره تنوع خواست‌ها و شعارها، فصل مشترک خواست‌های شرکت کنندگان در این جنبش، آزادی‌ها و حقوق دموکراتیک بود. بی‌گمان در حاکمیت‌های دیکتاتوری و به ویژه در دیکتاتوری مذهبی کارگران با شدیدترین فشارها و محرومیت‌ها روبرو بوده و از حق تشکل مستقل برای دفاع از حقوق خود (حتی دریافت به موقع دستمزد ماهانه خود) نیز محروم اند. بنابراین طبقه کارگر بیش از سایر اقشار نیازمند دموکراسی و گسترش و پیشرفت آن است. کارگران اگر چه نه به صورت متشکل و متحد ولی به صورت فردی و پراکنده در این جنبش شرکت داشته اند و گروهی از آنان نیز جان باخته‌اند.

نیروهای سیاسی مدافع طبقه کارگر نتوانستند با طرح شعارهای ضروری و مناسب، مشارکت فعالانه بیشترین اقشار کارگران و زحمتکشان را فراهم آورند. به رغم آن که نه تنها تهیدستان و زحمتکشان و کارگران بلکه بسیاری دیگر از اقشار جامعه هم به درجات متفاوت «غم نان» دارند. در میان شعارهای مطرح شده کم تر نشانی از «نان» (حق کار، اشتغال، بهداشت، مسکن و ...) بروز یافت. علاوه بر این نیروهای آزادیخواه نتوانستند در مورد تأمین حقوق ملیت‌های زیر ستم در سرزمین ما صحبتی به میان بیاورند و خواست و مطالبات زنان را مورد تأکید قرار دهند. از این رو پیوند میان جنبش کارگران و زحمتکشان و دیگر جنبش‌های صنفی و اجتماعی و به عبارت دیگر، پیوند میان مبارزه برای نان و مبارزه برای آزادی و دموکراسی می‌تواند جنبش را گامی به جلو ببرد.

جنبش‌های اجتماعی موجود و به ویژه جنبش کارگری، زنان، جوانان، دانشجویان، دانشگاهیان، روشنفکران و ملیت‌های مختلف از پیشروان و فعالان اصلی جنبش عمومی بوده اند، ولی مشارکت و فعالیت این جنبش‌های صنفی و اجتماعی و به ویژه کارگری در جنبش همگانی، به صورت فردی و گروهی بوده است و نه جمعی و سازمان‌یافته. علاوه بر سرکوب و خطر اخراج از کار، نبود تشکل‌های مستقل کارگری در ایران (آن گونه که شرح آن رفت) یکی از عوامل عمده عدم طرح مطالبات مشخص صنفی و طبقاتی کارگران، در کنار خواسته‌های مشترک و همگانی بوده است. در حالی که مثلاً در تونس حضور اتحادیه‌های کارگری پرسابقه و نسبتاً نیرومند، نه تنها موجب طرح مشخص خواسته‌های صنفی، بلکه استمرار و گسترش جنبش عمومی آن کشور نیز بوده است.

یکی دیگر از ضعف‌های جنبش عمومی، فقدان رهبری متمرکز و عدم بهره‌مندی از استراتژی مشخص و آزادیخواهانه برای پیشبرد آن بود. شعارها و استراتژی اتخاذ شده نمی‌توانست آن را از حد معینی فراتر برد. از همین رو اگرچه به همراه جوانان و دانشجویان، کارگران، معلمان، کارمندان، صنعتگران و پیشه‌وران خرده‌پا، حاشیه نشینان و دیگر اقشار زحمتکش به صورت فردی یا گروهی در این حرکت مشارکت کردند ولی به طور مشخص جای اعتصابات، حرکات و مبارزات آنان در حد طبقه کارگر در میدان مبارزه خالی و یا خیلی محدود بوده است. سرکوب خشن و مستمر رژیم در مواجهه با جنبش نیز مانع از شکل‌گیری رهبری نسبتاً متمرکز و یا ائتلافی از نهادها و تشکل‌های درون جنبش و اتخاذ یک استراتژی مشترک گردیده است. ضمن آن که برخی از جریان‌ها و گرایش‌های درون این جنبش نیز اساساً تمایلی به این کارنداشتند.

اصلاح طلبان در مواجهه با جنبش حق طلبانه مردم از همان آغاز برخوردی دو گانه داشتند. آنان از یک سو در صدد مهار جنبش و مطالبات آن و جلوگیری از خروج آن از چارچوب نظام بوده‌اند و «چانه‌زنی در بالا» را دنبال می‌کردند و از سوی دیگر با حمایت آشکار از برخی خواسته‌های مردم، موجب گسترش جنبش گردیدند و همچنین «فشار از پائین» را در مقابل جناح مسلط دنبال کردند.

در نتیجه چنین عواملی جنبش عمومی به نحوی پیش رفت که کارگران و زحمتکشان نتوانستند مهر و نشان خود را بر آن بکوبند.

زمینه‌های عینی و ضرورت‌ها و مطالبات عمده‌ای که موجب برآمد جنبش گردیدند، کمالات به قوت خود باقی هستند و همچنان تعمیق و گسترش بیشتر یافته اند. کارگران، زحمتکشان و تهیدستان هم اکنون زیربار پیامدهای سیاست‌های اقتصادی جمهوری اسلامی به طرز بی سابقه‌ای با فقر و محرومیت، بیکاری و گرانی و تورم، خانه خرابی فزاینده روز افزون روبرو هستند. اما هنوز به دلیل محرومیت از تشکل‌های مستقل خود، در جنبش برای تغییر وضع موجود و ایجاد جامعه‌ای آزاد و عادلانه جایگاه شایسته و سزاوار خود را نیافته‌اند.

پیوند میان جنبش کارگری و دیگر جنبش‌های صنفی و اجتماعی با جنبش همگانی آزادیخواهانه می‌تواند پیوند بین مبارزه برای نان و مبارزه برای آزادی و دموکراسی را در عمل تحقق بخشد.

استقرار آزادی و دموکراسی بیش و پیش از هر زمان و هر موضوع دیگری در گرو برچیدن بساط جمهوری اسلامی است. طبقه کارگر در جریان مبارزه با استبداد می‌تواند گام‌های استوار خود را برای سازمانیابی، آگاهی طبقاتی و اتحاد و ائتلاف‌های ضرور بردارد و در قامت یک طبقه مهر و نشان خود را بر تحولات پیش رو بکوبد.

✱





## مبارزه با طبقه‌ی سرمایه دار

پاسخ‌های اسد گلچینی به ۱۲ پرسش آرش

**پاسخ اول:** دلیل پراکندگی در جنبش کارگری ایران را قبل از هر چیز در درون خود جنبش باید جستجو کرد. این به نظر من اساس است. مساله این است که همیشه طبقه کارگر امکان و فرصت پراکنده کردنش را به بورژوازی می‌دهد، امکان ایجاد تفرقه را به سرمایه دار می‌دهد و این بزرگترین و مهمترین فرصت و امکانی است که بورژوازی و دولتش با استفاده از آن به حیات خود ادامه می‌دهد. شاید بتوان گفت درک این مساله "بدیهی" برای ما و سازمان و احزاب سیاسی چپ و کمونیست یک معضل همیشگی بوده است. طبقه کارگر در ایران در طول صد سال گذشته تجارب نسبتاً زیادی در امر مبارزه متحدانه در زمینه اقتصادی و سیاسی داشته است. این مبارزات تا کنون منجر به شکست دادن طبقه سرمایه دار و سازمان دادن دولت کارگری نشده است، هر چند تجارب بسیار مهمی در زمینه سازمانیابی کارگران در پروننده طبقه کارگر هست. از زمان برپایی اولین تشکل‌های کارگری در حدود صد سال قبل تا هم اکنون طبقه کارگر در مبارزه همیشگی با طبقه سرمایه دار و دستگاه حاکمه اش بوده است. اینکه حاصل این مبارزات این است که امروز باز هم از پراکندگی شدید و تفرقه زیاد در میان کارگران حرف می‌زنیم دلیل دیگری غیر از وضعیت خود این جنبش و گرایش‌های متعلق به این جنبش در درون طبقه کارگر ندارد. دلیل پراکندگی و تفرقه چیزی غیر از تن دادن به خواست سرمایه دار و دولتش تحت هر دلیل و بهانه و ترفندی که دارند نیست. دستمزد های متفاوت، شرایط کار متفاوت و تفرقه اندازه برای کارگران که آنها را در بازار فروش نیروی کار رقیب هم میکند، دستمزد کم، ساعت کار طولانی و یا اضافه کاری زیاد و عدم استخدام کارگر جدید، بی مسکنی، وجود میلیون‌ها بیکار، نداشتن تامین اجتماعی و بیمه بیکاری، همه اینها از عوامل تفرقه در میان کارگران هستند. این مسایل قبل از هر چیز معضلات پیشروی اتحاد کارگران است و این معضل را خود کارگران باید از سر راه بردارند. در میان بخشی از چپ و کمونیست‌ها کلاً این تصور نه چندان ضعیف وجود دارد که گویا دست‌هایی غیبی حال تحت هر عنوانی قادر به رفع این موانع میشود و راه برای مبارزه طبقه کارگر هموار میشود! تصویری که قادر به یافتن راه حل معضلات پیشروی تفرقه و پراکندگی در میان کارگران نخواهد بود. آیا توقع این است که طبقه سرمایه دار در ایران تصمیم به اجرای خواسته‌های کارگران بگیرد و این عوامل تفرقه درون کارگران را بردارد؟! آیا طبقه سرمایه دار در ایران و هیات حاکمه اش که بقول مارکس هئیت اجرایی طبقه سرمایه دار است در یک فرمان اعلام میکند که جامعه از این به بعد دارای چنین مطالباتی میشود و اینها

تبدیل به قانون میشود؟! اینها در ایران توهم است. نه دستی غیبی در کار خواهد بود و نه دولت و طبقه سرمایه دار در ایران اجازه میدهد کارگران متشکل بشوند و این باید بسیار بسیار بدیهی باشد. در واقع نمیتوان ایراد اخلاقی به سرمایه دار گرفت چرا که شغل و کار و وظیفه طبقه سرمایه دار همین است، و اگر این امر نباشد چگونه سود و سرمایه انباشت میشود و گردش سرمایه و تامین ارزش اضافه از کار طبقه کارگر بوسیله کل سرمایه در ایران و سطح بین الملل ممکن میشود؟ دولت و دستگاه دادگاه و زندان و سازمان‌های مخوف و جنایت کار برای حفظ همین مناسبات و برای بهم خوردن این شرایط برای سرمایه داری بر پا شده است. دستگاه عریض و طویل نظامی، امنیتی، تبلیغاتی و مذهبی همیشه در خدمت این امر است و هر لحظه وظیفه دارد مانع اتحاد طبقه کارگر و پیشروان و مبارزین آن بشود. آیا حذف این شرایط و حتی تعدیل آن بوسیله خود این سیستم و دولتش در ایران ممکن میشود؟ خیر اینها در ایران غیر ممکن است تا زمانی که جنبش طبقه کارگر با گذشتن از سد پراکندگی و تفرقه و در اتحاد طبقاتی‌اش گلوی طبقه حاکمه را بگیرد. چنانچه طبقه کارگر قادر به خفه کردن سرمایه‌داری نشود در قدم اول همین خواسته‌هایش را باید تحمیل کند. گذشتن از سد تفرقه و پراکندگی برای طبقه کارگر یعنی متحد کردن اعتراضی که به وضعیت نابرابر و بسیار استثمارگرانه‌اش دارد. یعنی سازماندهی خواست و مطالبات اقتصادی در محل کار، یعنی ارتقاء سطح زندگی در محیط زندگی و بر این پایه و در این بنی یعنی سازماندهی کارگران سوسیالیست و کمونیست در کمیته‌های کمونیستی‌اش که به معنای لولای اتحاد و سازمان طبقه کارگر عمل میکند و رفع پراکندگی و تفرقه در میان طبقه کارگر در گرو اینهاست.

بنظر من اینها مهمترین مسایل در رفع پراکندگی و ضعف تشکیلاتی هستند که جنبش کارگری از آن رنج می‌برد. آیا سرکوب بورژوازی عامل اصلی این تفرقه است و یا چپ روی این و آن سازمان؟ بنظر من اینها فرعی تر هستند و ما را از یافتن راه حل درست و جواب درست دور میکنند. ببینید فرض کنیم سرکوب و خفقان در جامعه ایران عامل اصلی تفرقه و پراکندگی و ضعف اتحاد و سازمانیابی در طبقه کارگر است. در چنین صورتی چه کاری باید بکنیم؟ کارگران باید بروند و سازمان‌های مخفی و زیر زمینی چریکی درست کنند که سرکوب و خفقان را از بین ببرند؟ کارگران منتظر بمانند ببینند چه وقت سرمایه داری و دولتش و یا بخش دیگری از آنها که در قدرت نیستند یک دولت دمکراتیک! سر کار می‌آورند تا بتوانند خود را سازمان بدهند؟ و یا در هر تحول و بر آمدی در جامعه سیاهی لشکر سازمان دهندگان جنبش‌های دیگر و رهبری آن جنبشها و تحولات بشوند تا بلکه فضا را باز کرده و طبقه کارگر بتواند خود را سازمان بدهد؟ همه این راه حل‌های فرضی در سیاست ایران صاحب دارد و همه این جوابها و یک دوجین دیگر مشابه اینها پاسخی برای بیرون آمدن از این وضعیت کنونی پراکندگی نیست در واقع همه اینها برای حفظ وضعیتی است که طبقه کارگر در حال حاضر دارد هر چند بسیار موقتی تغییراتی صورت بگیرد اما این راه حل‌ها به هر گروه و قشر و جنبشی سودی برساند هیچ چیز به طبقه کارگر نخواهد داد.

متأسفانه در جنبش کارگری و کمونیستی در ایران آنچنان عوامل فرعی دیگر برجسته شده است و مبارزه با آنها به بخش بسیار مهمی از فعالیت این جنبش تبدیل شده است که پرداختن به رفع عامل اصلی فراموش شده و در واقع میتوان گفت مارکسیسم و راه حلش در مبارزه و رهایی طبقه کارگر فراموش شده است.

راه حل کارگران روی پای خود ایستادن است. طبقه کارگر نیازمند اتحاد لازم و تشکیلات لازم برای پیشبرد اعتراض و مبارزه‌ای است که دارد و در هر تحول و قیام و انقلابی میتواند در حفظ و گسترش آن بکوشد و این را مبنای دوری و نزدیکی خودش با جریان‌های سیاسی و جنبش‌های موجود بداند. در چنین صورتی است که طبقه کارگر به انتخاب درست دست می‌زند و هر جریان سیاسی و بویژه جریان‌های کمونیست کارگری و نه کمونیست‌ها و چپ‌هایی که در حفظ نظام سرمایه داری سهم اند را بعنوان نیروی سیاسی و سازمانی خود انتخاب میکند. بدون این‌ها جنبش کارگری در ایران صد سال دیگر هم قادر به بیرون آمدن از زیر سلطه



نیازمند است. جنبش کمیته‌های کمونیستی همانطور که اشاره کردم لولای اتحاد کارگران در مبارزه‌شان است. این کمیته‌ها نیازمندان تا طبقه کارگر بتواند اتحاد و سازماندهی‌اش را تامین کند. تشکل‌های توده‌ای در محل کار و کمیته‌های کمونیستی متشکل از رهبران و فعالین کارگری لازم است قابلیت تمرکز برای سازماندهی مبارزات جاری کارگران در محل‌های کار و درهماهنگی در سطح سراسری و منطقه‌ای را داشته باشند. این تشکل‌های دوگانه باید قابلیت سازماندهی کارگران نه بر اساس عقیده و افکاری که دارند و یا سیاستی که انتخاب کرده‌اند بلکه بر اساس فعالیت مشترک در سازماندهی و اتحاد در مبارزه کارگران را تامین کنند. این تشکل‌ها لازم است بتوانند و قابلیت نمایندگی کردن اعضای خود را در محل کار داشته باشند و به الگو و حتی نقطه اتکایی برای دیگر بخشهای کارگری تبدیل شوند. تفرقه و پراکندگی در میان کارگران و عامل آن را بشناسند و بتوانند در میان خود هر نوع بروزات تفرقه را هم بزایند. به نظر من هر رهبر و تشکل کارگران برای رسیدن به اتحاد و سازماندهی نیازمند رجوع به مکانیزم واقعی در روابط و مناسبات خودشان هستند. در محیط کار است که کارگران سازمان دارند و این سازمان باید آگاهانه شود، دائمی شود و اعتراض کارگران را سازمان بدهد. در محیط کار است که قدرت کارگران در برابر سرمایه دار و دولتش معنی دارد. از کارگران صنعتی که شاهرگ این سازماندهی مبارزات جاری و سازماندهی کمونیستی کارگران است تا کارگاه‌های کوچک و کارگزارش که همین خصوصیات را در ابعاد و سطح دیگری لازم است حفظ کنند تا اعتراضشان را بتوانند سازمان بدهند.



**پاسخ دوم:** مبارزات جاری کارگران در یک دهه گذشته چه در سطح دفاع از سطح معیشت و کار و چه برای آزادی تشکل‌های کارگری بسیار ارزشمند بوده‌اند. بخش مهمی از این حرکات مربوط به بخشها و رشته‌هایی بوده است که به اصطلاح برای سرمایه داران مانند سابق سود ده نبوده است و سرمایه‌ها را به رشته‌ای دیگر و یا با تکنولوژی جدیدتر انتقال داده‌اند. در اوایل این حرکات بسیار گسترده بود و در حال حاضر درصد کمتری از این اعتراضات را شامل میشود اما همه اینها تاثیری بر تصمیم کارفرماها و دولت برای پیشبرد نقشه‌هایشان نداشته است چرا که واقعا در همه بخشهای کارگری کارگران مرتبا مورد تعرض همه جانبه سرمایه دار و دولتش بوده‌اند و بهر دلیلی قادر به سر بلند کردن و دیدن اعتراض‌های دیگر نشده‌اند. مراکز بسیاری بطور منظم کارگزارش را بیکار کرده‌اند، اجحافات بسیار زیاد و شرایط بسیار سختی بر کارگران این مراکز تحمیل شده است، یکی از آنها ندادن دستمزد هایشان است که بسیار جنایت کارانه بوده و در بسیاری از این مراکز سراغ داریم که تا بیش از یکسال و نیم هم حقوق هایشان را از کارفرما طلب دارند و آنچه برای کارگران حیاتی بوده حفظ کار بوده است. این بخش از کارگران معمولا بدلیل بی ثباتی و سیال بودن طبعا قادر به سازماندهی خود نیستند. کارگرانی که در این موقعیت قرار میگیرند بدرجات زیادی از محیط طبیعی خود هم کنده میشوند چه برسد به اینکه قادر به سازماندهی خود با دیگران باشند و یا اینکه بتوانند جلب تشکل‌های دیگری بشوند. تشکل‌های کارگری که در ایران ایجاد شده‌اند در مراکز کاری با ثبات دار تری بوده‌اند و اینها اتفاقا نقش مهمی در شکستن فضای خفقان و سرکوب بر طبقه کارگر در ایران داشته است اگر دقیقتر بخواهیم اشاره کنیم این تاثیرات هنوز عملا در بسیاری از مراکز مهم صنعتی و خدماتی در ایران دیده نمیشود اما نسیم آن سراسری است و طبقه کارگر این دستاوردها را از آن خود میداند و نشانه‌های مهمی از راه کار کارگران برای متحد شدن و سازماندهی مبارزاتشان است. مبارزاتی که به این منجر شوند بدون تردید چشمگیر و تاثیر گذار هم خواهند بود.

دستگاه عریض و طویل بورژوازی و هئیت حاکمه‌اش نمیشود. حتی اگر رژیمها بیایند و بروند باز هم معدود رهبران و فعالین کارگری و کمونیست با وجود حزبشان که هر چند کمونیستی هم باشد اما با پایه‌اش یعنی طبقه کارگر و رهبرانش عجین نباشد در هر دوره میتواند با گذشت زمان فراموش و یا حاشیه‌ای بشوند.

در باره ویژگی‌های اقتصادی و نقش "دولت رانت خوار"، باید اضافه کنم که نظام سیاسی و اقتصادی در ایران بعنوان بخشی از بازار و تقسیم کار سرمایه داری تامین کننده نیروی کار ارزان برای کل سرمایه داران در ایران و جهان است. این نظام باید دولت مستبدی داشته باشد که بتواند طبقه کارگر را در شرایطی نگاه دارد که این وظیفه تامین و حفظ شود. مهم نیست شاه باشد یا خمینی، خامنه‌ای و یا موسوی و احمدی نژاد، رضا پهلوی باشد یا جمهوری خواهان و ... مهم این است که اینها باید این نظم را حفظ کنند و در راس دولت مستبدی باشند که تفرقه و پراکندگی در میان طبقه کارگر را حفظ و دائمی کند. فرق اقتصاد و بازار در ایران با مثلا فرانسه در همین نوع دولت مستبد به منظور تامین سطح سودی است که باید از نیروی کار ارزان در ایران تامین شود، نیروی کاری که بمراتب ارزان تر برای سرمایه دار تمام میشود و این وظیفه این دولتهاست و به این معنی دولت بورژوازی دمکرات در ایران نداریم، نخواهیم داشت و این توهم است. به نظر من دولت رانت خوار هم نداریم و این تعریف درستی از دولت‌های سرمایه داری در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی و یا هر دوره‌ای از آن نیست. این گونه تعریف هم کمکی به شناخت درست طبقه کارگر برای مبارزه همه جانبه با کل سرمایه داری با همه بخشهای رانت خوار و تجاری و صنعتی و دلال و غیر دلال آن نمیدهد. این مشخصه رانت خوری برای این دولت بنظرم درست نیست چون این ایراداتی است که دیگر بخشهای سرمایه صنعتی و تجاری از بخش رانت خوارش دارد و به سهمی که نصیب رانت خواران که سمت‌های دولتی و نظامی و امنیتی دارند میشود و معترض هستند. سرمایه داران از طریق تجارت، صنعت و یا ربا خوری صاحب ارزش اضافه تولید شده از طرف طبقه کارگر میشوند. این را میگویم چون ممکن است مانند زمانی که بورژوازی ملی برای چپ ایران مترقی بود و انقلابش را در همراهی با این بخش از سرمایه داری متحقق میدید، کسانی هم پیدا شوند و در برابر بورژوازی رانت خوار بورژوازی صنعتی را راه نجات انقلابشان بدانند و پراکندگی و تفرقه بیشتر را در دامن طبقه کارگر و فعالینش بگذرانند. بهر حال این تقسیم بندی‌ها به طبقه کارگر مربوط نیست و نمیتواند منشا سیاست مجزایی برای آن در برابر اقلش مختلف سرمایه و جنبشهایی که آنها دارند باشد. گویا اگر رانت خوری نباشد اوضاع به نفع طبقه کارگر و شرایطی دمکراتیک است! گویا باید طبقه کارگر امرش را رانت خوار نبودن بخشی از سرمایه داران بگذرد. اینها بنظرم تاثیری در ماهیت دولت تمام عیار سرمایه داری در ایران با خصوصیات استفاده از مذهب و جنبش اسلامی ندارد. سرمایه داری در ایران بخش بسیار بزرگی از سودش را از راه استثمار مستقیم بیش از ۴۰ میلیون زن و مرد و کودک و جوان تامین میکند و این سرچشمه سود و سرمایه در ایران است. پول نفت در آمدی است که از استثمار بخشی از این نیروی کار تامین میشود و اضافه‌ای است که به این ثروت واریز میشود و بخشهای مختلف سرمایه در آن سهیم‌اند. در اقتصاد ایران واقعا اگر ویژگی وجود دارد این است که طبقه سرمایه دار و صاحبین سرمایه ابعاد و تعداد بسیار بیشتری را در بر میگیرد و در مقایسه با دوره سلطنت پهلوی بسیار گسترده تر است. سرمایه داران رانت خوار که معمولا در دم و دستگاه دولتی هستند در هر دولتی و همیشه نمایندگی میشوند. اما همه اینها چرخ یک طبقه سرمایه دار و یک دولت سرمایه دار با همه خصوصیات و نظم و نسقش را میچرخاند. این برای حفظ و ایجاد تفرقه و پراکندگی در میان طبقه کارگر لازم است و با استفاده از دستگاه دولت و سرکوب و خفقانی که لازمه تداوم این شرایط است حفاظت میشود.

در مورد اینکه طبقه کارگر به چه نوع سازماندهی نیازمند است تا از این شرایط بیرون بیاید باید اضافه کنم که طبقه کارگر به تشکل‌های توده‌ای محل کار، تشکل‌های سراسری و همینطور تجمع‌های زیر زمینی رهبران خود یعنی کمیته‌های رهبران کارگری و سازماندهندگان مبارزات کارگران

**پاسخ سوم:** ایجاد سندیکاهای شرکت واحد و نیشکر نشان دادند که کارگران میتوانند متحد شوند و اتحاد برایشان حیاتی است و این تنها راه است. این کارگران با تلاش خود و مبارزه سرسختانه خود متحد شدند و تشکل ایجاد کردند و اعتراض و مبارزاتشان را تلاش کرده اند در اتکا به آنها پیش ببرند. اینکه بورژوازی هیچوقت برای در هم شکستن اینها لحظه ای دریغ نمیکند بسیار بدیهی و روشن است اما تا هم اکنون هم و با همه مشکلاتی که برای فعالین و رهبران این تشکل ها ایجاد کرده اند کماکان نشان از زنده بودن آنها و نشان از بیهوده بودن تلاش دولت، سرمایه داران و پادوهایشان است. عملکرد این تشکل ها چه اندازه قوی و یا ضعیف است این دیگر بستگی به همه عواملی دارد که این تشکل ها بر آنها بنا شده اند و عواملی هم که از بیرون بر آنها تاثیر میگذارد. حفظ و ادامه کاری این تشکل ها در شکل موثرتر آن بستگی به تکثیر این نوع فعالیتها و تشکل ها در ابعاد سراسری و در مراکز و بخشهای دیگر کارگری است. محاصره این تشکل ها را باید کارگران دیگر بخشها با ایجاد تشکل هایشان در هم بشکنند و این امیدواری را رهبران و فعالین کارگری و در درجه اول کارگران کمونیست باید تامین بکنند. به این ترتیب ایجاد سندیکا های مستقل ممکن است اما آیا آنها از طرف دولت سرمایه داری در ایران قابل تحمل میباشند و آیا میتوانند بعنوان تشکل های مستقل با دولت و کارفرما ها و نمایندگان طرف اصلی باشند به نظر من به دو دلیل تقریباً اینها غیر ممکن هستند. یکی به دلیل اینکه سندیکاهای مستقل در چنین پروسه ای **میتوانند و قابلیت** حل شدن در سیستم بورژوازی را دارند و نمیتوانند بعنوان نمایندگان مستقل طبقه کارگر باقی بمانند و دومی به دلیل ماهیت و نقش دولت های مستبد و دیکتاتور در ایران که قبول چنین تشکل هایی در برنامه و ماهیت آنها نیست. آیا اینها به معنی بی خاصیت بودن این تشکلها و یا ایجاد تشکل های مشابه هستند؟ خیر به هیچ عنوان و اتفاقاً در هر جا که ممکن شود و هر روزنه ای برای سازماندهی این چنین سندیکاهایی بوجود بیاید باید با همه توان و قدرت آنها را ساخت. مساله جایگاه و دورنمای کار این تشکل ها از نظر گرایشهای سیاسی مختلف است.

به نظر من این انتظار و توقع که سندیکاهای مستقل در ایران میتوانند طرف حساب کارگران با دولت و کارفرما ها باشند توهمی بیش نیست. کارگران تنها با اتکا به نیروی "همیشه در صحنه" در مبارزات جاری و در اتکا بر تشکلهایی که قابلیت ها و توانایی هایی دارند که سندیکاها ندارند، میتوانند بر دولت و کارفرما ها خواستههایشان و وجودشان را تحمیل کنند. شما تصور کنید مثلاً دولت احمدی نژاد و یا فردا دولت لاریجانی و یا مشایب بخواد حتی در غیاب خانه کارگر و شوراهای اسلامی طرف حساب همه سندیکا ها باشد چه مسیری طی خواهد شود و چه اتفاقاتی خواهد افتاد؟ همه مسایل قابل پیش بینی نیستند اما یک چیز بسیار روشن است و آن اینکه خصوصیات و سنت های بسیار جافتاده سندیکایی در جهان مسیر اصلی سندیکاهای مستقل ما را هم تعیین میکنند. فقط در یک صورت میتواند این اتفاق نیفتد و آنهم وجود و حضور کمیته های کمونیستی قدرتمندی هستند که واقعا سکان این تشکل ها را در دست دارند و بدون این همانطور که اشاره کردم مذاکره با دولت و انتظار پیشبرد مطالبات کارگران ایران از طریق سندیکا های مستقل غیر ممکن است.

**پاسخ چهارم:** ابتدا لازم میدانم که بگویم من قائل به تقابل شورا های کارگری با سندیکاهای کارگری نیستم. اینها هر دو تشکل های معتبر و مهم برای کارگران و اتحاد آنهاست. معیار برای من و فکر میکنم هر کمونیستی این است که کارگران به چه شکلی میخواهند و میتوانند متحد شوند و متحد بمانند و از خود در مقابل سرمایه دار و دولت دفاع کنند. شورا باشد یا سندیکا بشرطی که این را تامین کند برای طبقه کارگر حیاتی است. پس تقابل شورا و سندیکا پوچ است و دارندگان آن نه از سر نیاز کارگران به اتحاد و دفاع از زندگی بهتر بلکه از سر منافع فرقه هایی که بر اساس نظرات سیاسی حاشیه ای و نا مربوط به کارگران شکل گرفته اند حرکت میکنند.

اما من که طرفدار جنبش شورایی هستم باید توضیح بدهم که چرا این چنین جنبشی میتواند راه حل درستی برای طبقه کارگر باشد و چگونه این جنبش میتواند سازماندهی شود. من هم فکر میکنم که شوراهای کارگری درست قبل از قیام و یا در جریان قیام میتوانند سازمان داده شوند و حفظ شوند. اما تا آن هنگام جنبش شورایی ها راه حلی ندارند؟ این مساله است که معمولاً منشا این چنین تقابل هایی را بین سندیکا و شورا ایجاد میکند. مساله اینگونه است که قدم اول در ایجاد شوراهای کارگری که قانون گذار و مجری قانون هستند و قابلیت ماندن و بودن با طبقه کارگر را تا انقلاب کارگری هم دارند، چیزی بنام جنبش مجمع عمومی پر میکنند. جنبش مجمع عمومی یعنی جنبشی که کارگران در هر محل کار بوسیله تجمع های دائمی خود آن را دارند، همه کارگران در یک واحد کارگری عضو آن هستند و بهترین و مناسبترین راه حل بویژه در شرایط خفقان و استبداد برای کارگران هم هست. مجمع عمومی کارگران را کمیته های اجرایی منتخب این مجمع ها نمایندگی میکند که همیشه و هر بار بوسیله مجمع عمومی کارگران و بهر دلیلی میتوانند عزل و نصب شوند. این جنبش را رهبران و فعالین کارگری که صاحب آن باشند و قادر به اجرای آن در هر محل کار در اتکا به توده کارگران باشند را مجمع عمومی مینامند. (این جنبش و مجمع عمومی با مجمع عمومی های رایج در اساسنامه سازمانده های غیر دولتی متفاوت است) تبدیل این مجمع عمومی به شوراهای کارگری و حفظ آنها بعنوان شوراهای قانون گذار و مجری قانون در زمان قیام ممکن میشود.

آیا طرفداران شورا مخالف سندیکا هستند؟ همانطور که گفتم نه، طرفداران جنبش مجمع عمومی در محل ها و مراکزی که خصلت کارشان پراکنده است و در حرفه هایی که کارگران در انجا ها مجتمع نیستند، مثلاً کارگاه های کوچک، که اتحاد کارگران و سازماندهی آنها در سندیکا ها یا اتحادیه های کارگری ممکن میشود همین ها را سازمان میدهند. در چنین سندیکا هایی و کلا در هر تشکل و سندیکای دیگری هم، طرفداران جنبش مجمع عمومی کارشان این است که ضمن اینکه شانه های خود را زیر بار مسئولیت و حفظ این سندیکا ها با دیگر کارگران شریک میکنند تلاش میکنند این تشکل ها را بر مجمع عمومی کارگران متکی کنند و تلاش میکنند توده کارگران را مستقیماً در همه تصمیمات و مبارزاتی که دارند دخیل و هم سرنوشت کنند. و این راهی برای وصل این تشکل ها به جنبش مجمع عمومی و نهایتاً به شوراهای کارگری است. چنین جنبشی اتفاقاً هم تاب مقاومت و ایستادگی در برابر حملات و توطئه های همیشگی کارفرما و دولت و دستگاه سرکوبش را دارد و هم قابلیت تحمیل مطالباتش را دارد و هم قابلیت پیشبرد مبارزات کارگران تا تسخیر قدرت سیاسی و انقلاب کارگری و این مسیر و روند البته که برای کمونیستها اساس است.

به این ترتیب باید معلوم باشد که سندیکا و یا شورا از نظر ما اشکال سازماندهی مناسب سنت های سیاسی و یا جنبش های معینی هستند. هر کدام از طرفداران این سنت ها و جنبش ها بوسیله فعالیت و سازمانهایشان پاسداری میشوند. واقعیت این است که من طرفدار جنبش شورایی و جنبش مجمع عمومی نمیتوانم در حال حاضر سندیکالیست باشم و طرفدار تمام و کمال جنبش سندیکایی باشم و در زمان قیام و انقلاب تبدیل به فعال جنبش شورایی بشوم. این محال است. هیچ حزب و جریان سیاسی جدی هم نمیتواند چنین باشد. شورایی که فردا در قیام میتواند تشکیل شود را فقط جنبش مجمع عمومی امروز که تضمین کننده سنت و روش های دخالت مستقیم کارگران است میتواند تضمین کند و چیزی غیر از این باشد در بهترین حالت واگذاری میدان از طرف کارگران و کمونیستها به رفرمیست هاست. آیا اینها به معنای ضدیت شورا با سندیکاست خیر و شرایط عادی برای ما شرایطی برای برپا کردن جنبش مجمع عمومی است چه آنجا که باید سندیکا های کارگری را سازمان بدهیم و چه آنجا که مجمع عمومی را منظم و منظم تر بکنیم و کمیته های اجرایی را مسئول پیگیری تصمیمات مجمع بدانیم.

**پاسخ پنجم:** در مساله حمایت‌ها و اتحاد بین‌المللی طبقه کارگر در هر سطحی چند مساله مطرح است.

من فکر میکنم در فعالیتهای بسیار خوب و مثبتی که شده و بدور از تفرقه و گروه‌گرایی طبقه کارگر در ایران و مبارزات و تشکل‌هایش بارز شده است از جمله فعالیتهای موفق بوده است. رساندن صدای کارگران و رهبران و خانواده‌هایشان به دنیا و تشکل‌های کارگری مورد مهم دیگری است، شریک شدن در معضلات و مشکلات متعدد کارگران مبارز و رهبران کارگری و تشکل‌هایشان مورد دیگری است که همه مثبت و موفق بوده اند. هر کمکی که از دست مبارزین و فعالین خارج کشور برای تداوم و حفظ این مبارزه و تشکل‌ها میتواند صورت گیرد با اهمیت است و تا کنون هم نقش داشته است.

ما در خارج کشور دست و بالمان مانند رهبران و کارگران فعال زیاد بسته نیست و میتوانیم خارج کشور را در حمایت از کارگران و تشکل‌هایشان به جمهوری اسلامی تنگ کنیم و کاری نکنیم که آزاد نباشند که در آنجا سرکوب کنند و در اینجا آزادانه بگردند و مشغول محکم کردن روابطشان با هم پالکی‌هایشان باشند. این میتواند به طبقه ما و رهبران قدرت و جسارت و توان بیشتری بدهد و حتی یک قدم کوچک از نوع چنین کارهایی مهم است. متناسفانه این فعالیتهای ضعیف است و نیروهای متعهد به این کار بسیار کم شده اند. در حالی که راستش یک حزب و سازمان متعلق به طبقه کارگر و هم درد با طبقه کارگر و رهبران و فعالینش باید با همه وجود و توان این فعالیت‌ها و تلاش‌ها در محور فعالیتهایش باشد. دیگر کارهایش را هم بکند اما یک جریان سیاسی و کمونیست اگر مرکز فکر و ذکرش طبقه کارگر در ایران و وضعیتش و چگونه نمایندگی‌کردنش نباشد دارای ایراد جدی است. من ایرادی به فعالیتهای خودمان که بر علیه اعدام و زن ستیزی و دیگر جنایات‌های جمهوری اسلامی در خارج انجام میدهیم ندارم اما اگر نبض ما با اینها صرفاً بزند که معمولاً میزند بعنوان جریانات و گروه و سازمانهای کمونیستی و متعلق به طبقه کارگر کاری در خارج کشور نکرده ایم. تقویت این نوع فعالیت در خارج کشور در میان همه مدافعان طبقه کارگر بدون تردید توان ما از حمایت از طبقه کارگر و مبارزاتش را بیشتر میکند.

یک مساله اساسی تر این است که طبقه کارگر در ایران بوسیله رهبران و فعالینش در پیوند نزدیک با تشکل‌ها و فعالین کارگری در خارج کشور باشند. متناسفانه بخش متمرکز و قدرتمند اتحادیه‌های کارگری در اروپا در حاشیه احزاب و دولتهایی هستند که این اتحادیه‌ها به آنها متعلقند. این اتحادیه‌ها علاقمندی‌شان را در همبستگی طبقاتی با کارگران در ایران نمی‌بینند و اساساً دنباله‌رو سیاست‌های بین‌المللی احزابی هستند که به آنها تعلق دارند. این خلا جدی در همبستگی طبقاتی و حمایت از کارگران ایران هم هست. نقشی که این اتحادیه‌ها دارند برای کشورهایی که خودشان هم در آن هستند همین است. نقطه قدرت اینها در تولید است اما اتحادیه‌هایی که در این کشورها در راس کارگران قرار دارند مجالی برای وارد شدن کارگران در دست بردن و استفاده از این قدرت و تنها قدرت‌ش را نمیدهد و در نتیجه نمیتوان متصور شد که روزی فلزکاران المان و خودروسازهای فرانسه و کارگران بنادر در بریتانیا در حمایت از فلان حرکت کارگران در ایران دست به اعتراض و اعتصاب بزنند. معضل اینجاست آیا کمونیست‌هایی مانند ما میتوانند بر این مساله موثر باشند؟ آیا کمونیست‌های این کشورها میتوانند خصوصیات دائمی این اتحادیه‌ها را با اشکال دیگری از سازماندهی که قابلیت این گونه فعالیتهای را داشته باشد تغییر بدهند (جنبش مجمع عمومی و شوراهای قانون‌گذار و مجری قانون) اینها راه را برای حمایت‌های طبقاتی و قدرتمند طبقه کارگر از هم هموار میکند.

**پاسخ ششم:** با اجازه شما قبل از اینکه به مساله یارانه‌ها و بهبودی خانه خرابی بیشتر کارگران و مردم زحمتکش برسیم یک مساله که مقدم بر این مشاهده است را باید شکافت و روشن کرد. باید پرسید چه اتفاقی افتاده است؟ چرا سوبسیدها روی برخی از مهمترین نیازمندیهای مردم از جمله سوخت، ترانسپورت و نان قطع میشود و یارانه‌ها ضروری میشود؟

قطع سوبسیدها یک نیاز همیشگی برای توسعه سرمایه‌داری بوده است و سرمایه‌داری ایران بشدت و مدتهاست نیازمند این نوع تحولات بوده. توسعه سرمایه‌داری به معنی توسعه رفاه و سعادت اجتماعی برای عموم مردم نیست. رشد و توسعه سرمایه‌داری به معنی توسعه رفاه و بهره‌کشی بسیار گسترش یافته تر از طبقه کارگر ایران به منظور سود بیشتر برای سرمایه‌داری است. قطع سوبسیدها یعنی اینکه هزینه دولت سرمایه‌داری در مسئولیت‌های اجتماعی و مسئولیت در قبال سطح زندگی کنونی طبقه کارگر و مردم زحمتکش کمتر و کمتر میشود و این عملی شده است. آیا دادن یارانه‌ها مسکنی برای رفع تدریجی این درد بزرگ است؟ بله دقیقاً همینطور است. درست مانند اینکه طبقه کارگر در ایران اکنون و بعد از



بیش از یک دهه است که قراردادهای کاریش دیگر به شکل قرار داد های موقت در آمده است و این در یک جمله به معنی باز گذاشتن لگام سرمایه‌داران و دولت‌ش برای استثمار بسیار شدید طبقه کارگر، تفرقه و پراکندگی بسیار وسیع و در نتیجه سود آوری و توسعه هر چه بیشتر سرمایه‌داری است. قطع سوبسیدها هم از این عظیم تر نباشد مطلقاً کمتر نیست در نتیجه باید روشن باشد که دادن یارانه‌ها به مردم (با حذف درصد بسیار کمی از طبقات بالای جامعه) ظاهراً بهبودی در تامین هزینه زندگی است که تامین آن بتدریج بسیار سنگین تر میشود. دادن ماهی ۴۵ هزار تومان به هر فرد بخشی از هزینه‌ایست که قبلاً بعنوان سوبسید به کالاهای اساسی داده میشد. این دیر و زود و تا زمانی که ثبات بیشتری به روند واقعی رشد و توسعه سرمایه‌داری در ایران داده شود ممکن است ادامه داشته باشد. آیا این به معنی بهبود زندگی تعدادی است بله این تاثیر را داشته است اما اگر این تأثیرات به معنای عمیقی دیده شود به این معنی که گویا طرح هدفمند کردن یارانه‌ها بهبودی در وضعیت طبقه کارگر است و مردم زحمتکش از قبل آن زندگیشان بهبود پیدا میکند اشتباه است و گمراه کننده است. همین الان بسیاری از کالاهای مسکن و اجاره آن تا خرید خانه و مصالح لازم برای ساختن خانه تا سوخت تا روغن و گوشت و شیر و قیمت ذرت و علوفه دارند بقول معروف بصورت پلکانی بالا میروند. قیمت‌ها آنچنان بالا است و بالاتر هم خواهد رفت که بسیار بیشتر از یارانه‌هایی است که داده میشود و باید برای خرید این کالاهای پرداخت شود. همین روزها خودشان اعلام میکنند که تورم ۱۷ درصد است در حالی که هر کسی میداند که باید ۱۰ درصد دیگر باید به آن اضافه کند و این امارها قابل اتکا نیست. این واقعیتی است که در جریان است. و اگر به این معنی تصور شود که طبقه کارگر مبارزه‌اش را باید برای برگرداندن سوبسیدها متمرکز کند آن هم با این وضعیت و قدرت سازمانیافتگی که در طبقه کارگر هست گمراه کننده است و فقط باید به دادن اعلامیه بسنده کرد در حالی که طبقه کارگر باید برای افزایش دستمزدهایش و بیمه‌بیکاری برای همه افراد بالای ۱۶ سال اعم از زن و مرد مبارزه کند.

در اثر جریان انقلاب سفید میلیونها نفر از روستاها کنده شده و روانه شهرها شدند تا نیروی خود را آنجا بفروش برسانند و طبعاً زندگی در آنجا به نسبت روستا بهتر بود اما این بار بعنوان کارگرانی که شدیداً استثمار میشدند و ارزش اضافه برای سرمایه تولید میکردند. این کارگران در عین حال که از امکانات و خدمات شهری هم برخوردار بودند و توانستند کم کم فرزندان‌شان را هم به دانشگاه بفرستند. یا در اثر همین انقلاب سفید و نیازهای این انقلاب برای کارگران با سواد و آرزوی تر برای رشد و توسعه سرمایه‌داری در ایران انواع سیاه‌دانش و بهداشت و ترویج بوجود آمد و راهی مناطق دور افتاده شدند تا مردم را هر چه بیشتر متناسب با نیازمندیهای این دوره برای نظام سازمان دهند و این یارانه‌هایی بود که آن انقلاب به آن نیاز داشت و در عین حال بهبودی در زندگی هم ایجاد کرد اما طبقه کارگری ایجاد کرد که میلیون‌ها میلیون در شهرها و جاده‌ها و روستاها بوسیله طبقه سرمایه‌دار شدیداً استثمار میشدند. آیا طرح حذف یارانه‌ها به معنای فشار سهمگین بر زندگی توده کارگر و زحمتکش



در ایران است بلکه بطور قطع اینگونه خواهد شد و این منطبق سرمایه داری و حاکمیت آن است درست مانند نقش انقلاب سفید در روند پیشروی و رشد سرمایه داری.

بررسی و تحلیل این روند ها البته برای افراد و جریانات سیاسی به نسبت اینکه از زاویه کدام جنبش و طبقه اجتماعی به جامعه و مسایلش مینگرند اهمیت پیدا میکند. من فکر میکنم برای کمونیستها و رهبران و فعالان کارگری جایگاه یارانه ها و نتایج حذف سوبسید ها مبارزه ای آگاهانه تر با سرمایه داری است. همه واقعتا را می بینند و به جای یک عکس و مشاهده ساده پانورامای این اتفاق را می بینند. گفتن تمام حقایق و دیدن این روند چه در زمان انقلاب سفید شاه نمیتوانست به طرفداری از شاه و انقلاب معنی شود و نه اکنون گفتن همه حقایق و روند مورد نیاز سرمایه داری در ایران میتواند به طرفداری از طرح یارانه های احمدی نژاد معنی و ترجمه شود.

**پاسخ هفتم:** طبعا همه انقلابات و قیام هایی که منجر به سر کار آوردن طبقه سرمایه دار و نمایندگان آنها شده است را کارگران و مردم زحمتکش ممکن کرده اند. میلیونها نفر از طبقه ما در هر مقطع بنا به این تصور که هر ناراضیتی و اعتراضی میتواند دریچه ای برای رها شدن از زندگی فعلی و سرکوب و خفقان فعلی شود به این قیام ها و تحولات آورده و یا وارد شده اند. در تونس و مصر جنبش و انقلابات عمومی بودند که بیکاری و فلاکت و کرامت انسانی و آزادیخواهی موتور محرک آن بود و به هر اندازه که توانسته باشد و یا بتواند صف آگاه و مستقلش را از بورژوازی تامین کند میتواند بر این روند تاثیر بگذارد. شرایط امروز این کشورها بنظرمانند شرایط دوران ۵۷ و انقلاب ۵۷ در ایران است و به این اعتبار جامعه ایران ۳۰ سال از آن دوران فاصله گرفته است و طبقات اجتماعی و جنبش هایش بشدت طبقاتی تر و آگاهانه تر است. امروز دیگر همه با هم وارد یک قیام انقلاب و هر تحول دیگر نمی شویم. طبقه سرمایه دار که این کار را نمیکند و کارگران هم اگر آگاه باشند این کار را نخواهند کرد. این بخشی از تفاوت در ایران با این کشورهاست. اگر در میان کارگران و جریانات سیاسی منتسب به این طبقه هنوز توهم و سرگیجه از سر انتخاب جنبشی که به آن تعلق دارند وجود دارد در میان بورژوازی و خرده بورژوازی نه تنها توهمی دیده نمیشود بلکه بسیار آگاهانه و بنا به تجربه انقلاب ۵۷ بسیار آگاهانه عمل میکنند و وقتی جنبش سبز ۸۸ را برپا میکند بسیار صریح و روشن این را تاکید میکنند. شرکت کارگران و مردم زحمتکش در جنبش سبز خرداد ۸۸ هم همین ماهیت را داشت و آنها حتی اگر اینجا و آنجا خواست هایشان را هم پیش میکشیدند و شعارهای بسیار رادیکال تر از مرگ بر خامنه ای هم میدادند نمیتوانستند مسیر و پرچمی که بر این جنبش حک شده بود را عوض کنند. مساله چه در ایران و تونس و چه در مصر و امروز لیبی و سوریه اینجاست که طبقه کارگر باید بطور آگاهانه پرچم مبارزاتی خود را در اتکا به نیروی سازمانیافته اش به میدان بیاورد و ما در خرداد ۸۸ این را نداشتیم. صدای بخشهایی از کارگران متشکل در ایران و تنها یک حزب سیاسی همچون حزب حکمتیست و تعدادی از کمونیستهای دیگر هم در مخالفت با این انقلاب بورژوازی سبز هم تقریبا به جایی نرسید هر چند تنها برگ زرینی در این تاریخ شد. راه حل ما در ایران و طبقه کارگر در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا هم همین است. مگر امروز بخش بزرگی از مردم لیبی لشکر و پیاده نظام ناتو نیستند که در فردای این انقلاب تضمین کند که چگونه بازار و سیاست در این مملکت اداره شود و باز هم روال عادی گردش سرمایه و استثمار و سرکوب طبقه کارگر و مردم محروم از سر گرفته شود؟

**پاسخ هشتم:** نسبتا به تفصیل در پاسخ به سوال یک سعی کردم دلیل این وضعیت طبقه کارگر را توضیح بدهم و اشاره کردم که سرکوب و خفقان پلیسی فقط میتواند توجیه گر معضلات جدی و مهم خود جنبش کارگری و کمونیستی ایران باشد. اینکه چرا ما شاهد پیروزی های برگ نیستیم دلیل دارد. ببینید در مبارزات طبقه کارگر در ایران در صد سال گذشته به ندرت ما شاهد مبارزات اقتصادی سازمانیافته هستیم و هر جا

هم که این مبارزات خواسته است پا بگیرد و یا رشد کند با سرکوب روبرو شده است یا بوسیله احزاب سیاسی دستمایه کار دیگری شده است. نمونه آن جنبش کارگری در سالهای ۱۳۲۴ تا ۳۲ و وجود جنبش اتحادیه ای و رابطه این جنبش با حزب توده و یا در واقع باید گفت رابطه حزب توده و تاثیراتش بر این جنبش است. جنبش ما تا امروز هم از پایه های محکم و ادامه داری در طرح مطالبات اقتصادی بویژه در مهمترین مراکز صنعتی و نفت و پتروشیمی ها در ایران برخوردار نبوده است تا از این زاویه رابطه اش را با هر دولت و حزب و جریان سیاسی هم روشن کند. احزاب کمونیست در این دوره اخیر هم منشاشان به جنبش کارگری و رهبران و فعالین مبارزات آن بر نمیگردد و یا درست تر بگویم اساسا به این بر نمیگردد و به این دلیل است که نه تنها در سالهای اخیر بلکه در طول ۳۰ سال گذشته بسیار کم ما شاهد پیروزی و پیشروی جدی کارگران بوده ایم. اینکه احزاب کمونیستی که من نوعی افتخار عضویت در آنها را داشته ام توانسته اند از لحاظ نمایندگی کردن و بیرون آوردن مارکسیسم و کمونیسم در ایران از زیر آوار رویزیونیسم و پوپولیسم مبارزه بی امانی بکنند و پایه های جریان مارکسیستی و کمونیسم اجتماعی و قدرتمندی را بسازد، اما هیچگاه از لحاظ عملی قادر به سازماندهی طبقه کارگر و سازماندهی رهبران و فعالان و تشکیلاتهایش برای درست کردن صف متحد و مستقلش نشده است. اینها به اختصار دلیل عدم پیشروی است و هر بهبودی در این زمینه طبقه کارگر و جریانات کمونیستش را به این اهداف نزدیک میکند.

آیا اوضاع جهانی بر این روند تاثیر دارد بلکه بطور قطع موثر است. هم به لحاظ مبارزه طبقه کارگر و صف مستقل و رادیکالاش که متأسفانه شاهد آن نیستیم و طبقه کارگر بوسیله اتحادیه های کارگری و احزابی که در راس این تشکل ها هستند کت بسته اند. طبقه کارگر در کشورهای اروپایی که میتوانند تکیه گاهی برای حمایت و همسرنوشتی بر طبقه کارگر در دیگر کشورها باشد همان درد طبقه کارگر در ایران منتهی در سطح پیشرفته ترش را دارد. در کشورهای دیگر و مشخصا کشورهای اروپایی طبقه کارگر احزابشان را انتخاب کرده اند، احزابی که نماینده بخشی از طبقه سرمایه دار این کشورها هستند و هر بار آنها و یا احزاب رقیبشان به قدرت میروند و یا در هر تحول و اتفاقات و جنگ های منطقه ای و "جهانی" همراه این احزابشان هستند و در حاشیه سیاست آنها قرار دارند. اینها در حمایت از هم طبقه ای هایشان مثلا در ایران پا را فراتر از منافع احزابشان نمیتوانند بگذارند و بویژه اینکه اتحادیه های کارگری که بهر اندازه که در برگیرنده کارگران این کشورها هستند رهبریشان اساسا با بورژواهای هم حزبیانشان و یا دولتشان هم کاسه اند تا با کارگران چه در سطح داخلی و چه در سطح بین المللی.

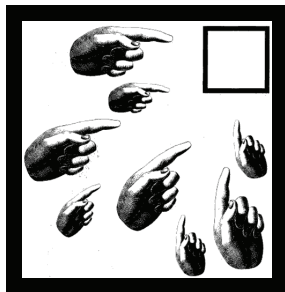
بحران های اقتصادی و مالی سرمایه داری در کشورهای دیگر هم بخش دیگری از تاثیراتی است که در عقب راندن مبارزه و اعتراض طبقه کارگر و قناعت به وضعیت موجود تاثیر دارد. شنیدن و دیدن عوارض بحران سرمایه داری بر طبقه کارگر در طول ۴ و ۵ سال گذشته که بزرگترین حملات به طبقه کارگر و مردم زحمتکش در کشورهای سرمایه داری بحران زده بوده است کافی است تا کارگران را در هر کشور دیگری از جمله ایران در اعتراض و مبارزه اش محافظه کار تر کند و این علاوه بر مسایل و مصیبت های دیگر است که ناشی از دولت و طبقه سرمایه دار "داخلی" است.

**پاسخ نهم:** سندیکا یا اتحادیه های کارگری مناسبترین ظرف متحد کردن این بخش از کارگران هستند و کلید این فعالیت متشکل در دست کارگران آگاه و رهبران کارگری است. شروع این فعالیت آگاهانه معمولا بوسیله کارگران فعال و مبارز صورت میگردد و سازماندهی این بخش از کارگران در اتحادیه ها ممکن است و میتواند عملی شود. این اتحادیه ها فقط برای کارگرانی است که در چنین کارگاه هایی هستند و به این اعتبار سازماندهی آنها سازماندهی محیط کار است. اما اگر منظور این است که چگونه اعضا این تشکل ها سازماندهی میشوند این دیگر بستگی به نوع روابط پیشروان این حرکت با کارگران دارد که معمولا از همه نوع روابط



معمولا بی توجهی به این بخش از پورتالیای صنعتی است. بهرحال این بی توجهی هم بی دلیل نیست چرا که این بخش برای طبقه کارگر و سرمایه دار هر دو حیاتی است. و بهمین دلیل بیشترین حساسیت را برای هر دو دارد در نتیجه حضور آنها در جنبش کارگری معمولا بسیار حساب شده تر است و مثلا مصائب، معضلات و مشقاتی که کارفرما ها و دولت معمولا برای کارگران در بخش خدمات درست میکنند همیشه زمینه درگیری مستقیم تر و روزانه تری را از طرف کارگران درست میکند در حالی که برای کارگران بخش صنعتی کارفرما و دولت این جرات و جسارت ها را نمیتواند خرج کند و دست به عصا حرکت میکند.

**پاسخ دوازدهم:** به نظر من شاخص درستی که کسانی را جزیی از طبقه کارگر بحساب میاورد و گروه دیگری را نه این است که در برداشت و یا کسب سهمی از ارزش اضافی که بوسیله طبقه کارگر تولید میشود شرکت نداشته باشند، صاحب هیچ وسیله تولیدی نباشند و یا اینکه در تولید کالا نقش داشته باشند. اینها هر کسی را مستقل از تقسیم بندی فکری و یدی مستقل از اینکه کسی حال در صنعت است یا در خدمات، کار یدی دارد یا فکری، این است عموما به بخشی از طبقه کارگر تبدیل میکنند. شاخص تعیین کننده و محوری اما شرکت در خلق ارزش اضافه در حوزه تولید مادی است که انسانها را در طبقات اجتماعی تقسیم میکند. ما و فرزندانمان نمیتوانیم فکر کنیم که ما بخشی از طبقه کارگر نیستیم چون دوست داریم نباشیم، این انتخاب در دست ما نیست و حقیقتا انسان طبقه ای را که به آن تعلق دارد انتخاب نمیکند. حتی سطح در آمد نیست که این مکان را تعیین میکند بلکه شرکت در تولید کالا و خلق ارزش اضافه است که این مکان را تعیین میکند. بله با توجه به چنین معیارهایی بخش بسیار وسیعی از معلمان و مهندسان و کارکنانی که چنین خصوصیاتی دارند جز طبقه کارگر محسوب میشوند.

\*  
\*

## تماس

### با بوروکراسی سندیکائی

پاسخ کریم منیری به پرسش‌های آرش

در رابطه با جنبش کارگری باید بگویم که ما بیشتر به صورتی کلی این اصطلاح را به کار می‌بریم، چون در ایران بیشتر شاهد مبارزات ناپیگیر و پراکنده هستیم تا یک جنبش که تعریف خاص خود را دارد. اگر بخواهیم به نقش جریان‌های موسوم به چپ را در این رابطه نگاه کنیم، باید کمی به عقب برگردیم. در دوران شاه این جریان‌ها طبقه را نمی‌دیدند و راه حل را ورای طبقه و مبارزات آن می‌یافتند. در دوران قیام که شرایط برای عرض اندام این نیروها مساعد بود و تحت نام انتقاد به گذشته و

خانوادگی، دوستی، هم محله ای، هم پاتقی و یا روابط در محل کار برای این سازماندهی استفاده میشود. اما نمیتوان اتحادیه‌هایی تحت نام چنین کارگرانی ایجاد کرد بدون اینکه آنها را نمایندگی کند و بدون اینکه کارگران این مراکز و کارگران عضو این تشکل‌ها احساس همبستگی شان را مایه اتحاد بیشتر و گسترش و تقویت مبارزاتشان ندانند. واقعیت این است وقتی که اتحادیه این چنین مراکز تشکلی تشکیل شود و هر جا که تشکیل شود، این خود اتحادیه و مسایل و مبارزاتش است که باید تعیین کند کارگران چه سطح از روابط را و در کجا با هم دارند. در کافه و یا پارک و کوه یا در دفتر سندیکا و مهمانی‌ها و سفرهای دستجمعی، اما هر جا باشد محور کار و روابط حفظ سندیکا و اتحادیه است که باید در جریان سازماندهی مبارزه کارگران ابدیده تر و با شرکت مستمر و همیشگی کارگران در مجامع عمومی آن هر وقت که خواستند تداوم پیدا کند. این شکوفایی و رزمندگی اتحادیه را تضمین میکند.

**پاسخ دهم:** این هم بخشی از تصویری است که باید به شرایط نامان برای طبقه کارگر و مردم زحمتکش در جامعه اضافه کرد. زنان کارگر چه در خانه و چه در محل کار بخشی از طبقه کارگر هستند و مبارزه اش و سازماندهی اش در همین جنبش و در اتحاد و تشکل‌هایی است که در محل کار و زندگی دارند. چنانچه ما با تشکل‌ها و کانون‌ها و کمیته‌های متنوعی در میان طبقه کارگر مواجه بودیم بطور طبیعی بخشی از این موجودیت را زنان و فرزندان کارگران تشکیل میدادند. زنان کارگر چه بعنوان کار خانگی و چه بعنوان کارگر در کارگاه و کارخانه بخشی از این نیرو و جنبش کارگری هستند. مساله این است که جنبش کارگری باید آنقدر رادیکال و آزادخواه باشد که هیچ مرزی برای شرکت زنان در ابعاد بسیار گسترده و تمام و کمال قائل نباشد. جنبش زنانی هم که بتواند چنین خصوصیاتی را در خود منعکس کند میتواند به همان اندازه زنان کارگر را به خود جلب کند. بعنوان زن و مقابله با مرد سالاری و قوانین ضد زن طبعا همراه با همه زنانی که در این جامعه با این خصوصیات زندگی میکنند صف خود را و جنبش خود را دارند و زنان کارگر هم بخشی از این جنبش و صف هستند. من فکر میکنم که جنبش‌های اجتماعی رادیکال و از جمله جنبش زنان و دانشجویی با خواست‌های آزادخواهانه و برابری طلبانه زمانی میتوانند قدرتمند باشند و توان مقاومت و ایستادگی و همچنین پیشروی داشته باشد که جنبش کارگری در موقعیتی به مراتب بهتر از وضعیت کنونی باشد. وقتی از جنبش زنان صحبت میشود باید گفت کدام جنبش و چه خصوصیاتی دارد؟ کانون و سازمان‌ها و کمپین‌های مختلفی که تا کنون در سطح جامعه مطرح بوده اند در خرداد ۸۸ به جنبش سبز پیوستند و جنبششان را انتخاب کردند. بخشهای رادیکال در جنبش زنان معمولا حاشیه‌ای هستند و سبک و روشهای کاری آنها این موقعیت را به آنها داده است و سرکوب و خفقان هم مجال ابراز وجود بیشتری به آنها نمیدهد. برابری زن مرد در همه شئون کار و زندگی، در سیاست و اجتماع و اقتصاد خواست طبقه کارگر است. برسمیت شناختن زنان بعنوان انسانهای برابر و آزاد تنها خواست طبقه کارگر است. جنبش‌های دیگر به دلیل سهم بودن در استثمار زنان و ارتجاعی بودن خود آزادخواه نیستند تا بتوانند مبارزه راه آزادی و برابری برای زنان باشند.

**پاسخ یازدهم:** اهمیت و جایگاه این بخش از طبقه کارگر بسیار مهم است. برای مبارزین رهایی طبقه کارگر و بویژه کمونیستها این نمیتواند مورد تردید باشد. تشکلهای کارگران و بویژه سندیکا ها و اتحادیه‌های کارگران در این مراکز میتوانند و ضروری است اتحاد آنها را تامین کند و در بسیاری اوقات پیشرو بودن این تشکل‌ها بر بخشهای دیگر هم موثر بوده است و بعضا موقعیت بسیار حساس و وزن مهمی در چرخ اقتصاد و همچنین در جامعه دارند. نمونه همین سندیکای شرکت واحد، کارگران مترو، آب و کارگران شهرداری و خبازان و ... واقعیت این است که تاکید درست بر مراکز صنعتی و تولیدی بعنوان شاهرگ مبارزات و جنبش کارگری در مقابله با سرمایه داران و دولت نمیتواند اهمیت کارگران بخش خدمات را کم‌رنگ کند. آنچه که باید ما در جنبش کارگری و کمونیستی در ایران بیشتر نگران باشیم و تجربه امثال ما هم این را خوب نشان میدهد آرش شماره‌ی ۱۰۷

رویکرد به طبقه، کارهایی را انجام دادند، این عملکردها به چند دلیل موفق نبود و کاری از پیش نبرد. اول بدلیل آنکه در جای حاکمیت قبلی حاکمیت جدیدی به همان صورت متمرکز شکل گرفت، زیرا به نظر من این ویژگی شیوه تولید آسیائی است که هر حاکمیتی را به قدرقدرت تبدیل میکند. این قدرت گیری بر مبنای مالکیت تمام عیار وسایل تولید شکل میگیرد و در نتیجه شکل این حاکمیت استبدادی خواهد بود و اجازه عرض اندام به هیچ نیروی دیگری را نمیدهد. از سوی دیگر نیروهای چپ بدلیل آنکه در زمان شاه شدیداً سرکوب شده و امکان پراتیک نداشتند، در جریان قیام نتوانستند از موقعیت ایجاد شده استفاده کرده و آن پراتیک انجام نشده را دنبال نمایند و در نتیجه رشد کنند. البته این تا حد بسیار زیادی اجتناب ناپذیر هم بود، زیرا زمان کوتاه "بهار انقلاب" و سرکوب وحشیانه بعد از آن فرصتی برای کاری جز کمی ایده‌پردازی فراهم نکرد. آنجا هم که این نیروها به سمت طبقه رفتند، بیشتر در چارچوب همین ایده‌پردازی‌ها بود. هرچند این تشکلهای با آن ایده‌پردازی‌ها و به آن سبک، نمی‌توانستند کاری از پیش ببرند، بواسطه سرکوب اجتناب ناپذیر چنان حاکمیتی تمام تشکلهای نیمه ساخته کارگری آن دوران سرکوب گردید و چیزی از آن باقی نماند. کارگران در این روند این جریان‌ها را نیاموختند که بتوانند حین پرداختن به مسائل روز خودشان - که میتوانست آنها را دست کم به زیر پرچم مشترکی گردآورده - سازماندهی سوسیالیستی شوند. آنها اساساً این را آموختند که قبل از هر چیز بایستی حاکمیت سیاسی را مورد سؤال قرار دهند، زیرا با تفکر سوسیال دموکراتیک حاکم بر جریان‌های آن زمان، کسب قدرت سیاسی - و تا اندازه‌ای شرکت در قدرت سیاسی - در درجه اول اهمیت بود، تا جایی که حتی میتوان گفت اساس حرکت این جریان‌ها را تشکیل میداد. این سیستم فکری که سعی میکرد نقطه مقابل نظامی کاری گذشته باشد، صرفاً نفی حاکمیت از زاویه سیاسی را مطرح میکرد و نه چیز دیگر (هرچند که هنوز نیز تحت نام سرنگونی طلبی در میان آنان همان تفکر سابق حاکم است). کارگران چیزی راجع به اینکه چگونه مسائل روز زندگی خود را با مسائل روز جامعه تلفیق کنند، از اینگونه جریان‌ها نشنیدند و تمامی نیروی آنها صرف این شد که محفل‌های سیاسی را بوجود آورند. اما آنگاه که با سرکوب شدید رژیم همه‌ی این جریان‌ها تار و مار شدند، این محفل‌های سیاسی نیز از بین رفتند و کارگران فعال یا حذف فیزیکی شدند و یا چنان از محیط کار بدور افتادند که حتی خاطره آنها نیز فراموش شد.

پس بی ربط نیست اگر آنگاه که رژیم در گرداب مشکلات و مسائل درونی خود غوطه میخورد و با بالا گرفتن تضاد‌های جامعه سرمایه داری ایران و باز شدن فضای برای بیان مشکلات کارگران که نظام هیچگونه راه حلی برای آن ندارد، رفرمیسم رشد کند و سندیکا را تنها راه نجات کارگران از منجلا ب سرمایه نشان دهد. کارگران بهرحال حول خواسته‌های اولیه خود متشکل میشوند ولی مشکل این است که همین رفرمیست‌ها به این مسئله جنبه‌ای سیاسی و ضد حاکمیت می‌بخشند. مشکل دیگری که در اینجا خود را نشان میدهد، این است که تفکر کپی بردار تا کنون حاکم بر ذهن همه چپ‌های ایرانی، تنها راه دنبال کردن مسائل اقتصادی و روز کارگران را سندیکا می‌داند، انهم از همان نوعی که در اروپا و آمریکا وجود دارد.

عرض حال نویسی این جریان‌ها به تشکیلات و شخصیت‌های شناخته شده رفرمیست در غرب آنچنان باب روز شده است که تازه بودن و جلب کنندگی خود را نیز از دست داده است. تماس با جنبش بین المللی طبقه کارگر شده تماس با بوروکراسی سندیکائی که در واقع هیچ ربطی به طبقه کارگر جهانی ندارد - البته تنها ربط آن ارتزاق و سوءاستفاده این تشکیلات از طبقه کارگر اروپائی و امریکائی است - و شخصیت‌های دست راستی این تشکیلات. من پیشتر برای نمونه در باره‌ی سندیکای مثال (اسم اتحادیه کارگران فلزکار و کلیه کارگران اتومبیل سازی سوئد است) و اتحادیه سراسری سوئد نظرم را در نوشته‌های مستقلی توضیح داده ام که در اینجا لزومی به تکرار نیست. ولی اشاره وار میگویم - بدون آنکه قصد ارائه آترناتیوی برای تشکلهای سازمانده مبارزات معروف به خودانگیخته آرش شماره‌ی ۱۰۷ -

کارگری داشته باشم - کارگران ایران نمی‌توانند بعنوان طبقه مطرح باشند تا زمانی که نتوانند تشکلهای مستقل خود را ایجاد کنند. ولی اگر نخواهیم استفاده از تجربه‌ها و دستاوردهای جنبش بین المللی طبقه را با کپی برداری مطلق اشتباه کنیم و به سرنوشت کارگران جهان که بدرستی در چنبره این تشکیلات گیر کرده اند و سنگی به پای آنها شده است، توجه کنیم باید بدین نتیجه برسیم که سندیکا در این شکل فقط دامچاله ای است که جنبش کارگری را به مسلخ می‌برد و تمامی نیرو و انرژی طبقه را تلف میکند. آیا ما سندیکائی چپ تر از ژت فرانسه داریم؟ آیا ندیدیم سندیکاهای یونان، پرتغال، اسپانیا با جنبش سراسری کارگران چه کردند و چگونه توان و انرژی آنها را به هدر دادند و طبقه‌ای خسته و بیزار از مبارزه را به جای گذاشتند؟ چند بار باید این سندیکاهای در عمل ثابت کنند که نمی‌توانند و نمی‌خواهند خارج از نظام سرمایه حرکتی را به پیش برند تا ما بپذیریم که در سطح جدی و خارج از زد و بند‌های این تشکیلات که بعضاً مافیائی عمل میکنند، این تشکیلات دیگر جوابگوی خواسته‌ها و مشکلات طبقه و ابزاری برای حل و فصل مسائل آن نیستند؟ هرچند که لزوم یک تشکل دربرگیرنده و توده‌ای هرگز نمیتواند مورد سؤال قرار گیرد، جواب به آن فقط از راه کپی برداری آنهم از نوعی که سالهاست غیرقابل استفاده بودن خود را دارد اثبات میکند، نادرست است.

ربط حاکمیت با شکلگیری، حرکت و گسترش جنبش کارگری به نظر من از زاویه شیوه تولید آسیائی است زیرا در این شیوه همچنانکه همه میدانند حاکمیت مالک اصلی ابزار و شرایط تولید است (۱) و از این زاویه دفاع از مالکیت، دفاع از دارائی و هستی خود او در درجه اول است. مفهوم خودی و غیر خودی در همین رابطه بوجود میآید. شاه سایه خدا بود و ولایت فقیه منتخب خود خدا و در نتیجه هیچگونه وابستگی به مردم و از جمله کارگران ندارند. بنابراین دولت بعنوان نماینده طبقات حاکم در ایران نقش دوگانه ای دارد: از سوئی خود با چنگ اندازی بر منابع وسیع مالی و امکانات به قدرتی بلامنازع تبدیل میشود که منافع مستقل و بلاواسطه خود را دارد و از سوی دیگر نماینده و مدافع طبقات صاحب امتیاز و مالک است. بنابراین در هیچ رابطه‌ای نمیتوان نقش آن را از نظر دور داشت و با نقشی که دولت‌های اروپائی دارند اشتباه گرفت. دولت در چنین سیستمی حاکم بر جان و مال مردم و یا به زبان فقهی امت است. عوام الناس باید همواره شکرگزار باشند و نه گلایه مند و از این زاویه هیچ فرقی بین سیستم سلطنتی و جمهوری اسلامی وجود ندارد. دیکتاتوری سرمایه در ایران به شکل عریان حاکمیت میکند. و در اینجا برای آنکه متهم به ژانگویی بشوم باید تأکید کنم که من تفاوت‌های میان جمهوری اسلامی و حکومت شاه را می‌شناسم و فقط از این زاویه خواستم وجوه مشترکشان را بازگو کنم. از زاویه سیستم سرمایه دارانه جمهوری اسلامی بسیار بیشتر رشد کرده و قابل مقایسه با دوران شاه نیست؛ اما بدلیل عدم لزوم به آن جنبه‌ها در اینجا اشاره نمی‌کنم.

ما وقتی از مبارزات خود انگیخته حرف می‌زنیم گاهی چنین تصور میشود که بر این مبارزات هیچگونه آگاهی‌ای نظارت ندارد. البته برای کسانی که بیرون از این مبارزات سر میکنند، اما به آن علاقه دارند، چنین تصویری زیاد هم دور از ذهن نیست. آنها از آگاهی فقط تصویری در حد دانسته‌های خود از کتاب‌هایی که خوانده اند دارند و علاوه بر آن کارگران را انسان‌هایی کاملاً ناآگاه حتی نسبت به زندگی خود فرض میکنند. "مبارزات خودانگیخته" در واقع اصطلاحی است که عناصر طرفدار طبقه کارگر که خود را آگاه و موظف به "بردن آگاهی به درون طبقه" میدانند، وضع کرده اند. به گمان آنها هر حرکت نامنتطبق با دانسته‌های آنها ناآگاهانه، خودبخودی و خودانگیخته است؛ اما در واقع هر حرکتی آگاهی منطبق بر خود را طلب میکند. هیچ اعتصابی بدون آگاهی و کار آگاهانه ناظر بر آن صورت نمیگیرد. ولی مسئله اصلی این است که این حرکت‌ها به کجا می‌خواهد راه بیابد توقع این که همه کارگران علاقمند و آگاه به تغییر وضع موجود باشند، توقع نادرستی است. ما عموماً تکرار میکنیم که فرهنگ طبقات حاکم فرهنگ حاکم بر جامعه است ولی وقتی به سراغ طبقه می‌رویم انتظارات عجیب و غریبی داریم. کارگران از بخش‌های نادار جامعه و در نتیجه مورد ستم و از جمله ستم فرهنگی هستند که خود

خواهی کارگران سر تعظیم فرو آورد، چون این تشکل خواهی آنها را آگاه می‌کند و در صورت تحقق تشکل قدرت طبقاتی خود را احساس میکنند. آگاهی منهای سازماندهی هیچ معنایی ندارد. بنابراین هر حداقلی از تشکل میتواند باعث رشد آگاهی بیشتر کارگران شود. اما خود تشکل نیز منهای آگاهی در واقع تشکل نیست. این دو، دو بنیان یک مجموعه هستند که فقط در کنار یکدیگر معنا مییابند و رشد میکنند. هر تشکلی آگاهی متناسب با خود را طلب میکند و بر پایه آن بنا میشود، ولی در این دیالکتیک است که هر دو بنیان رشد میکنند و خود را نفی میکنند (تشکل و آگاهی بعنوان دو بنیان در حرکت رشد میکنند و تغییر میکنند و در نتیجه خود را تکامل می‌بخشند و در نتیجه خود را نفی میکنند) بنابراین به نظر من باید به هر ایده تشکلی خوش آمد گفت. شاید چنین به نظر برسد که من بدون توجه به ایده‌ها و تفکر پشت اینگونه تشکل سازی خوشبینانه هر گونه تشکل سازی را درست میدانم و اینکه این تشکل چه اسمی دارد و احتمالاً بنیانگذاران آن در پس کله اشان چه دارند، چندان مهم نیست. این گونه فکر کردن در واقع نوعی توجیه خود است که ما نمیخواهیم مسئولیت قبول کنیم. این کاملاً ذهنی است که ما فکر کنیم که همه بیکار می‌نشینند و کاری نمیکنند و منتظر ما میمانند که بالاخره روزی کاری بکنیم. انسانهای دیگر در کشاکش مبارزات و درگیری‌های طبقاتی و اجتماعی به مسائل از زوایای مختلف نگاه میکنند و چه بسا اشتباه کنند؛ ولی مهم آنست که این انسانها واکنش نشان میدهند و کاری میکنند. هرکس دنیا را از زاویه دید خود نگاه میکند و برداشت خود را دارد و در نتیجه عملکرد او منطبق با دیدگاه او خواهد بود. اگر ما فکر میکنیم که دیدگاه ما درست تر است مبیایستی این نظر را پیاده کنیم و در همین عمل کردن است که میتوانیم با دیگر نظرها و ایده‌ها درگیر شویم و با شرکت در این عمل بر آنها تأثیر بگذاریم و یا تصحیح و یا رد کنیم. با نفی یکجا و درست یک ایده بویژه در جنبش کارگری و ویژه تر در تشکل خواهی کارگری به جانی نمی‌رسیم.

بعد از سال‌ها طرح ایده سندیکا که همواره در بین کارگران ایران مطرح بوده، با روی کار آمدن خاتمی بعنوان رئیس جمهور و طرح اصلاحات خود، عده‌ای به فکر بازسازی سندیکای شرکت واحد که بعد از سالهای شصت بسته شده بود افتادند. افراد زیادی در این رابطه فعال بودند. در اینکه ایده‌های این افراد کاملاً راست و رفرمیستی بود، هیچ شکی نیست. اینان سندیکائی می‌خواستند از نوع معمول و اروپائی آن و بهمین خاطر هم بلافاصله دست کمک به سوی اینگونه تشکیلات دراز کردند. متأسفانه آنها همه تخم مرغ‌ها را در یک سبد، آنهم سبد پاره سندیکالیسم جهت یافته اروپائی، گذاشتند و شاید نمیدانستند که این امامزاده مدتهاست که دیگر معجزه نمیکند و فقط دکائی است برای سرکیسه کردن کارگران و شعبه‌ای است از دم و دستگاه سرمایه داری. اینکه کسانی با ایده سندیکالیستی و رفرمیستی بخواهند کارگران را متشکل کنند به نظر من هیچ ایرادی ندارد. مهم آنست که در این مبارزه شرکت میکنند و در بسیاری موارد این فعالین میتوانند در روند مبارزه جهت درست و اصولی را پیدا کنند و مبارزه نیز همین معنا را میدهد. اگر کسانی از ابتدا و تا انتها صاحب یک نظر و دیدگاه باشند و هیچ تغییری در نظراتشان ایجاد نشود، باید به آن نظرات و ایده‌ها شک کرد. آگاهی چیزی نیست جز هستی آگاه و هستی بشر روند زندگی واقعی او است. این که آگاهی ما و در این رابطه ایده‌های تشکل خواهی برای مبارزات کارگری چگونه است، تعیین کننده نیست. مهم این است که در روند مبارزه و زندگی این ایده‌ها و طرح‌ها را چگونه پیاده کنیم. در همین رابطه بگویم که چه کسی تعیین کرده است که ما حتماً باید همان راهی را برویم که مثلاً کارگران اروپائی رفته اند؟ آیا اگر ما میتوانیم بست نشستن را به جنبش کارگری جهان یاد دهیم، نمیتوانیم ایده‌های دیگری را در رابطه با سازماندهی مطرح کنیم؟ یادمان باشد که هیچ روشی ابدی نیست و آنگاه که مسئله مبارزه مطرح میشود این روشها باید تغییر کنند؛ چون در غیر آن صورت تغییر را نفی کرده ایم. ولی اگر از من سؤال کنید آیا آلترناتیوی را در مقابل سندیکا طرح میکنم، حتماً جوابم منفی خواهد بود. نمیدانم، چون به نظر من آلترناتیو در روند مبارزه وجود می‌آیند و نه از کله این و آن آدم.

بخود بسیاری از عقب افتادگی‌ها را تحمیل میکند. اگر مارکس زمانی از طبقه کارگر حرف زده، منظورش صرفاً توان این طبقه در مبارزه برای انقلابی شدن بوده. کارگران در مبارزات روزمره خود صرفاً منافع خود را دنبال میکنند. مهم این است که آنها در این روند به آگاهی فراتر از وضع موجود برسند، وگرنه این حرکت در وضع موجود، حرکت در ماهیت است یعنی تغییری در وضع موجود بوجود نمی‌آورد (وضع موجود ماهیت این جامعه را تشکیل میدهد یعنی کل این سیستم در این نظم حاکم خود را نشان میدهد و در نتیجه ماهیت آن است ضمن آنکه ماهیت جنبه ثابت و محافظه کار و تثبیت گرای نظام است بنابراین کارگران آنجا که در همین چاقوب حرکت میکنند بدون آنکه در جهت تغییر آن حرکت کنند من این حرکت را که بهرحال حرکت نیز است حرکت در ماهیت نام میدهم) و راه به جانی نمی‌برد؛ جز اینکه سفره یک عده دیگر را رنگین میکند. من همانگونه که پیشتر هم اشاره کردم، در حال حاضر حتی این حرکت‌ها را، بدلیل ناهماهنگی و ناهمزمانی و یکپارچه نبودنشان، جنبش نامگذاری نمیکنم و فکر میکنم که بدین صورت تأثیر چندانی هم ندارند. وقتی از حرکت‌های به اصطلاح خودانگیخته حرف می‌زنم و در نهایت آنها را، منهای آگاهی ایکه کل سیستم را مورد سؤال قرار دهد و بویژه آنگاه که آگاهی ناظر بر آنها رفرمیستی باشد، ناکافی و حرکت در ماهیت می‌دانم، منظورم حرکت‌های یکپارچه طبقه است و نه حرکت‌های گهگاهی کارگران واحد‌های تولیدی مختلف. این حرکت‌ها فقط اگر با شرکت کارگران آگاه هماهنگ شود، در مسیر درست خود حرکت خواهد کرد؛ و گرنه محیط مناسبی خواهد بود برای رفرمیست‌ها. آنها یگانه راه کارگران را حرکت در ماهیت میدانند و در چرخه قراردادهای هر ساله و چند ریال کمتر و یا بیشتر و در رادیکال ترین شکل خود یک اعتصاب کنترل شده چند روزه که سراسر پشت میز مذاکره حل خواهد شد کارگران سردرگم شوند و فکر کنند که دارند مبارزه میکنند و تشکلی دارند که از آن خود آنهاست. (به نظر خودم هیچ ناروشنی ندارد این بلائی است که اتحادیه‌ها به سر طبقه کارگر میاورند)

اگر کارگران دیگر کشورها با تصرف کارخانه و به گروگان گرفتن کارفرما نهایت غضب خود را نشان میدهند، متأسفانه کارگران ایران با جمع شدن در مقابل فرمانداری و اداره کار و نهایتاً دفتر رئیس جمهوری از بزرگان دادخواهی میکنند. اگر این ابتکار کارگران ایرانی است، باید گفت که بدترین نوع آن است؛ چون این گدائی حق خود از کسانی است که این حقوق را بالا کشیده اند. این نهایت سرگشتگی و ناامیدی کارگران را نشان میدهد و نمیتوان برای آن چشم اندازی داشت و آنرا مبارزه کارگران دانست. در حال حاضر که نه تنها ایران و جنبش کارگری اش، که کل جنبش کارگری جهان، دچار این سکون و سردرگمی است، نباید ناامید بود و به خس و خاشاک دل خوش نمود. من مطمئن هستم که با رشد سرمایه داری در ایران و در نتیجه رشد تضاد کار و سرمایه در این جامعه مبارزات وسیع تر و تعیین کننده تری در پیش رو خواهیم داشت. اگر به بحران کنونی که سرتاپای جامعه سرمایه داری را در چهار سال اخیر به لرزه درآورده، توجه کنیم، دیگر نمیتوانیم به جمع شدن جلو فرمانداری و استانداری بسنده کنیم. سندیکاچی‌ها در حال حاضر بنا بر ناآگاهی طبقه و با تکیه بر دوران رونق توانسته اند چند صباحی سکاندار دروغین جنبش کارگری باشند و الحاق که جنبش را در چه گرداب هائی غرق نکرده اند. ولی آیا میتوانند آنگاه که تضاد کار و سرمایه بالا گرفت و سرمایه دیگر قادر به شلنگ اندازی نبود، باز هم به جنبش طبقه دهانه بزنند. نه من باور نمیکنم. پس بست نشستن کارگران ناآگاه را به حساب جنبش کارگری نگذاریم.

هر حرکتی و هر قدمی که بتواند کارگران را به یک حرکت متشکل و سراسری نزدیک کند و به آنها بیاموزد که در کنار یکدیگر بهتر میتوانند به خواسته‌هایشان برسند، مترقی است. کارگران حتا وقتی که در یک اعتصاب شرکت میکنند و قدرت خود را در یک نقطه می‌بینند، احساس می‌کنند که به یک طبقه تعلق دارند؛ چه برسد به اینکه در یک تشکل با برنامه و اساسنامه شرکت کنند. این حقیقتی است که کارگران بدون تشکل‌های کارگری هیچ نیستند. بنظر من باید در مقابل هر نوع تشکل

توضیح نمی‌دهد. بلکه صورت بندی ایده‌ها را از روی عمل مادی تبیین می‌کند و به این نتیجه می‌رسد که تمام اشکال و تولیدات آگاهی‌نه‌با نقد ذهنی و نه با حل شدن در "خود - آگاهی" یا تبدیل به "اشباح"، "ارواح"، "اوهام" و واژگانی از این دست، بلکه صرفاً با براندازی عملی مناسبات واقعی اجتماعی از بین می‌روند، مناسباتی که به حقه بازی‌های ایدئالیستی منجر میشوند. نقل قول کجا باز شد؟ (مارکس - انگلس "ایدئولوژی آلمانی")

جلب حمایت بین‌المللی از مبارزات کارگران ایران امری نیست که به سالهای اخیر مربوط باشد. اگر فعالیت‌هایی را که گروه‌ها و احزاب چپ ایرانی در طول این سالها انجام داده‌اند کنار بگذاریم، بدرستی میتوانیم بگوئیم که رفیق یداله خسرو شاهی در این رابطه نقش به‌سزائی داشته است و براستی بخش وسیعی از زندگی‌اش را در این رابطه صرف کرده است. بصورتی که بسیاری مقامات و یا ارگانهای باصلاح کارگری او را بعنوان نماینده کارگران ایران می‌شناختند. بنابراین اگر قدردانی‌ای از کسی در این رابطه باید بشود، یداله جای خاص خود را دارد. ولی اجازه دهید یک مسئله را اینجا روشن کنیم؛ و آن اینکه جنبش بین‌المللی کارگری کدام است؟ آیا این جنبش عده‌ای شخصیت‌های دست‌بالای سندیکائی هستند که از قبل کارگران می‌خورند و از بالای سر کارگران بر سر منافع کارگران با سرمایه‌داری بند و بست میکنند و نه تنها این بند و بست را از چشم کارگران دور نگاه می‌دارند بلکه آنرا به حساب مبارزه کارگران نیز می‌گذارند؟ باید روشن شود که کدام بخش از مبارزات کارگران ایران که به اطلاع این روسا میرسد از طریق آنان به کارگران منتقل میشود و چه اندازه کارگران اروپائی و یا امریکائی در جریان این مبارزات قرار میگیرند. متأسفانه جواب سؤال‌های بالا همگی منفی است. این آقایان و خانم‌ها حتی خبرهای مربوط به مبارزات کارگران ایران را در نشریات رسمی خود منتشر نمی‌کنند تا بدین وسیله ارتباطی حتی عاطفی بین کارگران این کشور با کارگران ایرانی بوجود آید. این ارگانها آنچنان همه چیز را در اختیار گرفته‌اند که خود را رسماً پدر خوانده جنبش کارگری جهانی میدانند. آنان نه تنها برای کارگران متشکل در سندیکاهای تحت تسلط خود تعیین تکلیف میکنند، بلکه برای ما نیز تصمیم میگیرند خود سخنگو و رابط تعیین میکنند. هیچ کمک و تأییدی صورت نمیگیرد جز تأییدهای جانبدارانه. آنان میخواهند به ما سیستم سه جانبه‌گرایی را تحمیل کنند؛ چیزی که اساس کار آری‌ال او است و در نتیجه هر کوششی مغایر با آن را رد میکنند. سالیان سال است تمام فعالان کارگری ایرانی بر سر مسئله تشکل مستقل دارند حرف می‌زنند ولی همواره این ارگان‌ها سکوت کرده‌اند و علی‌رغم تأییدهای ظاهری و اعتراض‌های روی کاغذی به مقامات جمهوری اسلامی در تمام اجتماعات و جلسات رسمی خود از مقامات تعیین شده از جانب جمهوری اسلامی دعوت کرده‌اند و آنها را بعنوان نمایندگان کارگران ایران می‌شناسند.

باید صریح گفت که اگر کسی به ایده تشکل مستقل کارگری باور دارد، نباید اصولاً بدنبال چنین راهی برود و یا حداقل بدان قناعت کند. این کاملاً درست که کار از راه دیگر، یعنی به سراغ خود کارگران رفتن و مسائل را با آنها در میان گذاشتن سخت، وقت گیر و در خیلی موارد نتیجه کمی دارد. ولی حداقل این دستاورد را دارد که خود کارگران در جریان امور کارگران قرار خواهند گرفت. و اگر این به نتیجه برسد، آنگاه ما حرکتی را انجام داده‌ایم که اینترناسیولیسم دستاورد آن خواهد بود. این حرکت میتواند بر روی خود جنبش بین‌المللی هم موثر باشد؛ چون کارگران را رودرروی مسئولان اتحادیه‌ها قرار خواهد داد. ما در این ارتباط دست دوستی به سوی کارگران اروپائی، امریکائی و کانادائی دراز خواهیم کرد. ما قادر خواهیم شد سد بوروکراسی اتحادیه‌ها را بشکنیم و حرفمان را بزنیم. در آن صورت دیگر این آنها نخواهند بود که برای ما تعیین تکلیف کنند. این آں شیوه‌ایست که به نظر من درست خواهد بود. آیا درست نیست که فعالان این عرصه بدان فکر کنند.

راجع به یارانه اول باید دید که اصولاً یارانه یا همان سوبسید قدیمی چیست و چرا دولت کنونی میخواهد آن را حذف و یا به قول خودشان آنرا بهینه کنند. یارانه‌ها در واقع پرداخت بخشی از بالا رفتن قیمت‌ها توسط

من در جائی از نوشته‌گفتم که فاصله رشد سرمایه‌داری در جمهوری اسلامی با زمان شاه بسیار زیاد است و جمهوری اسلامی قدم‌های بزرگی را در این راه بر داشته است. ولی در عین حال اشاره کردم که سرمایه‌داری ایران منهای اشکالات مبتنی بر دولتی بودن و غیره بهرحال در مرحله انباشت سرمایه است. از آن سو هم منطبق با این جوان بودن، طبقه کارگر نیز بسیار جوان است و در نتیجه بسیار ناپخته. از همین زاویه است که با اینکه ریش سندیکا و سندیکالیسم در جنبش بین‌المللی کارگری در آمده است، تازه سندیکالیست‌های ما به فکر بر پا کردن سندیکا افتاده‌اند و آنهم از نوع قدیمی و امتحان‌پس داده‌اش. بنابراین نباید برآشت و فکر کرد که همه چیز از دست رفته است و راست‌ها و سندیکالیست‌ها همه چیز را گرفته‌اند. حاکمیت جمهوری اسلامی در درجه اول حاکمیت سرمایه‌دولتی است. ضمن آنکه حاکمیتی ایدئولوژیک است و در نتیجه هیچ ایده‌ای را سوای ایده‌های خود نمی‌پذیرد و بدین خاطر است که در چنین آشفته‌بازاری ایده‌های کهنه‌ای چون سندیکالیسم مطرح میشوند. مسئله من در اینجا بررسی عملکرد سندیکاهائی چون سندیکای واحد و هفت تپه نیست. بلکه به شکل کلی میخواهم با ایده سندیکا سازی برخورد کنم. همانگونه که در ابتدا گفتم، اساساً این را درست نمیدانم که تشکل سازی را مورد سؤال قرار دهم. هر نوع تشکلی می‌تواند درست باشد. مهم این است که کارگران فعال در این تشکلات کار کنند و با توجه به منافع کارگران مسائل را دنبال کنند. آنگاه است که اگر بخواهد سندیکالیسم اعمال شود، باید به مبارزه با آن پرداخت. اشکال طراحان این ایده‌ها در این نیست که فعالیت میکنند تا کارگران را متشکل کنند. بلکه در این است که حرف خود را کلام آخر میدانند و تمام مبارزه کارگری را در تأمین بخش ناچیزی از حقوق به دست آمده میدانند. حتی اگر ایده آل این آقایان سندیکاهای اروپائی است، باید یادآوری کرد چرا سندیکا قادر نیست جلو تاراج تمام حق و حقوق کسب شده کارگران طی یک دوره طولانی بگیرد و هر روز این دستاورد‌ها مورد تعدی سرمایه‌داری قرار میگیرد و سندیکا بر آن صحنه میگذارد. اینکه سندیکالیسم کارگران را سالیان سال در حیاط خلوت سرمایه حبس کرده است و همواره مبارزه را منحصر به پشت میز نموده است. باید سندیکالیست‌ها بدین سؤال جواب دهند که چرا سندیکا قانونی به نام اعتصاب وحشی را پذیرفته و به کارگران تحمیل کرده. آیا دستاورد مبارزات بین‌المللی طبقه کارگر فقط منحصر میشود به سندیکا؟ وظیفه فعالان آگاه کارگر نه طرد سندیکا بدلیل رفرمیستی بودن تفکر حاکم بر بعضی فعالان آن، بلکه شرکت فعال در این عرصه از مبارزه است تا کارگران و حتی سندیکالیست‌ها را بدین نتیجه رساند که نه تنها سندیکا راه چاره نیست، که نمیتوان با دلخوش کردن به دستاوردهای کوتاه برد کاری کرد. منافع کارگران فقط با دستیابی و برآوردن منافع کل جامعه کسب شدنی است. و باید دانست که راه حل فقط در عرصه همان مبارزه خود را نشان میدهد. همانگونه که مارکس میگفت، حل این تضادها بهیچ وجه فقط وظیفه فهم نیست بلکه وظیفه زندگی است. در این رابطه با توجه به طرح ایده‌های دیگری چون شورا باید بگویم بقول مائو بگذار در این میدان صد گل بشکفت. همانگونه که پیشتر اشاره کردم، هیچکس در این

میانه تعیین نک

رده است که راه حل‌ها فقط منحصر است به تجربه‌های موجود و اینکه این قانون است که حتماً باید ما اول سندیکا داشته باشیم. آیا شوراها در مقطع قیام توانستند عمل کنند؟ کسانی که چنین فکر میکنند، لطف کنند به خاطرات رفیق یداله خسروشاهی از رهبران کارگری ایران و یکی از بنیانگذاران سندیکا و در مقطع قیام شورای نفت رجوع کنند. ما همه میدانیم که صنعت نفت چه نقش تعیین‌کننده‌ای در ایران دارد. تا جائی که معروف است بستن شیرهای نفت تیر خلاص سرنگونی رژیم شاه بود. به نظر من ما باید یک جائی تفکر تقلیدی و کپی برداری را کنار بگذاریم. بقول مارکس (نقل قول اینجا باز شده ضمن آنکه ترجمه است و من نمیتوانم ترجمه را تغییر دهم تو میتوانی نوشته من را تصحیح و تغییر دهی ولی نوشته مارکس را نمیتوانی) "این نگرش برخلاف دیدگاه ایدئالیستی به تاریخ، به ناچار به دنبال یک مقوله در هر دوره نیست. بلکه پیوسته بر زمینه واقعی تاریخ استوار می‌گردد. این نگرش عمل را با ایده آرش شماره‌ی ۱۰۷ -



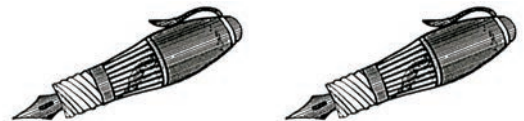
نشده و در نتیجه پرداخت یارانه در دولت بعدی به مسئله تبدیل خواهد شد.

سیاست‌ها بخصوص سیاست‌های اقتصادی سیاست‌هایی هستند که اگر برای دراز مدت طرح ریزی نشوند، نه تنها مشکلی را حل نمیکنند، بلکه میتوانند مشکل آفرین هم باشند. در رژیم شاه و در رژیم جمهوری اسلامی نیز سیاست‌ها بر مبنای مسائل روز تعیین میشوند و این مشکل‌کشوری است که در آن علاوه بر اینکه مردم نقشی در تعیین سیاست ندارند، همه چیز دستوری و از بالا تعیین میشود. بویژه در جمهوری اسلامی این سیاست‌ها بر مبنای مسائل روز و رابطه‌های گروهی و گاهی حتی شخصی تعیین میشود. اگر بخواهیم سیاست‌های اجرا شده در جمهوری اسلامی را بازبینی کنیم، در نهایت باید دوره روی کار بودن هر رئیس دولتی را ببینیم، که اگر حتی در یک دوره ریاست جمهوری هم این سیاست‌ها چندین بار تغییر نکرده باشد. آقای احمدی نژاد عموماً سیاست‌های زود باز ده را به هر چیزی ترجیح میدهد. اکنون مسئله یارانه‌ها مطرح است؛ بنابراین تمام طرح‌ها باید در خدمت آن قرار گیرد و به نفع آن تعطیل شود. مثلاً از قول همان رئیس کمیسیون انرژی مجلس در همان سایت ایران اکونومیست میخوانیم که رئیس جمهور بودجه پارس جنوبی را به پرداخت یارانه‌ها اختصاص داده و حتی بخشی از درآمد صدور برق و بودجه وزارت صنعت و معدن صرف پرداخت یارانه‌ها شده است. علاوه بر آن با واریز میلیارد ها دلار از درآمد نفت به صندوق ذخیره ارز و احتمالاً اختصاص آن به پرداخت یارانه، بودجه پرداخت یارانه را تأمین کند در حالیکه قرار بوده است تولید نفت افزایش یابد. در همین رابطه سایت الف گزارش رئیس کمیسیون انرژی به مجلس را نقل نموده که در قسمتی از آن آمده: «در قانون بودجه سال ۱۳۸۹ کل کشور، تولید روزانه چهار میلیون و پانزده هزار (۴۰۱۵۰۰۰) بشکه نفت خام پیش بینی گردیده که از این مقدار بالغ بر دو میلیون و سیصد و پنجاه هزار و دوپست (۲۳۵۰۲۰۰) بشکه برای صادرات و یک میلیون و ششصد و چهار هزار و هشتصد (۱۶۶۴۸۰۰) بشکه برای تحویل به پالایشگاهها تعیین گردیده است.»

«بر اساس بررسی‌های به عمل آمده در نه ماهه منتهی به پایان آذر ماه، به طور متوسط سه میلیون و نهصد و چهل و سه هزار و ششصد و نود و سه (۳۹۴۳۶۹۳) بشکه نفت خام تولید شده که در عمل با کاهش هفتاد و دو هزار (۷۲۰۰۰) بشکه در روز نسبت به پیش بینی قانون بودجه مواجه است.»

بنابراین میبینیم که مسئله یارانه‌ها دقیقاً مسئله روز بوده و با تخریب سایر بخشهای تولیدی طراحی و پرداخت میشود. در ابتدا پیشنهاد بود که یارانه فقط به بخش‌هایی از جمعیت پرداخت شود و این تقسیم بندی را بر مبنای دهک‌های جمعیت کشور که از زاویه درآمد و ثروت می بایستی تقسیم بندی میشدند در نظر گرفته بودند و هفت دهک شامل این یارانه‌ها میشد. بر مبنای گفته مجید باربند مدیرکل دفتر امور رفاه مقدار این یارانه‌ها در سال ۱۳۸۴ برابر با ۳۰۰۰۰ تومان بوده و بر مبنای گفته داود بنائی در سال ۱۳۸۶ مبلغ ۳۶۰۰۰ تومان بوده که اگر به هفت دهک پرداخت میشد دو برابر آن مبلغ میگردید. در تیر ماه سال گذشته مدیر کل دفتر تلفیق و بودجه خدمات رفاه و تأمین اجتماعی گفت که با اختصاص ۷۳۰۰ میلیارد تومان بعنوان یارانه سهم هر ایرانی ماهانه ۸۵۰۰ تومان خواهد شد. در حالیکه غلامرضا مصباحی مقدم نماینده مجلس شورای اسلامی گفته بود که اگر یارانه‌ها به هفت دهک تعلق بگیرد، به هر ایرانی کمتر از ۲۰ هزار تومان در ماه تعلق میگیرد. محمدرضا فرزین سخنگوی کار گروه تحولات اقتصادی اعلام کرده بود: «تعیین دقیق یارانه‌ها در اختیار کار گروه است و پس از بررسی‌های کارشناسی و به استناد» به تناسب درآمد خانوارها» اعلام میشود. «اظهارات فرزین چندی بعد دچار تردید شد؛ زیرا رئیس مرکز آمار، محمد مدد، اعلام کرد که براساس لایحه یارانه‌ها و تصمیم دولت، یارانه به هفت دهک پرداخت میشود و یک خانوار ایرانی ماهیانه ۸۰ هزار تومان میگیرد.»

دولت بود که بدین وسیله قدرت خرید توده مردم برای مصرف پائین نیاید و بتوانند همچون گذشته مصرف کنند. این یارانه‌ها از زمان شاه مرسوم بود و بدین وسیله دولت در آن زمان بخش ناچیزی از درآمدهای نفتی را به شکل غیرمستقیم در اختیار سرمایه داری چه داخلی و چه بین المللی قرار میداد. مثلاً سوبسیدی که به سوخت‌هایی چون نفت، نفت سیاه، مازوت و بنزین مصرفی توسط مردم و یا واحدهای تولیدی تعلق میگرفت، مسبقاً به جیب کمپانی‌های نفتی میرفت. در غیر آن صورت مصرف پائین می آمد و آن کمپانی‌ها بخاطر کمتر فروختن ضرر میکردند و یا سوبسید گندم، برنج، گوشت و اینگونه مواد مصرفی که مستقیماً از کشورهای دیگر وارد می شد پرداخت غیرمستقیمی بود که به آنها میشد. از طرف دیگر دلارهای نفتی می بایست به نوعی خرج شوند. این نوع مصرف در کنار خرید اسلحه و سایر اجناس بنجل از کشورهای غربی نوعی هزینه کردن این دلارها بود. با توجه به درآمد‌های کلان دولت از طریق نفت امکان چنین "دست و دل بازی‌هایی" بود. ضمن آنکه این هزینه کردن وجهه‌ای برای حاکمیت بوجود می آورد. وقتی از هویدا سؤال کردند که چرا موز با قیمت بالا را وارد میکنند و چرا خودشان تولید نمیکنند جواب داده بود که ما پول داریم چرا باید زحمت بکشیم دیگران تولید میکنند ما مصرف میکنیم. این ارضیه از زمان شاه به جمهوری اسلامی رسید و طی سالیان زیاد با توجه به اینکه جمهوری اسلامی میخواست عضو صندوق بین المللی و سایر ارگانهای سرمایه جهانی شود و طی سیاست‌های نئولیبرالی حاکم بر این ارگان‌ها از آنها خواسته میشد که خود را با این سیاست‌ها هماهنگ کنند. در نتیجه سیاست بهینه کردن و در نهایت حذف یارانه‌ها اجرای این سیاست‌ها و انطباق جمهوری اسلامی مطرح است و این‌ها مدتهاست که در دولت‌های مختلف جمهوری اسلامی مطرح است و این دولت احمدی نژاد است که جرأت این کار را پیدا میکند و آنرا به اجرا میگذارد. حمیدرضا کاتوزیان در مصاحبه‌ای با کافه خبر که در سایت ایران اکونومیست درج شده، اجرای این سیاست را چنین توضیح میدهد: "به هر حال طرح تحول اقتصادی موضوعی بود که از سال‌ها پیش تحقق آن آرزوی مسئولین کشور بود و متأسفانه هیچ یک از دولت‌ها به دلیل پیامدها و نگرانی از عواقب آن زیر بار اجرایی کردن آن نمی رفتند. اما



دولت احمدی نژاد و مجلس این جسارت را به خرج دادند و وارد اینکار شدند. این هم یک مسیری است که عبور از آن اجتناب ناپذیر است چرا که ادامه مسیر گذشته با آن حجم سنگین یارانه‌ای که دولت به برخی از کالاها و سوخت می داد امکان پذیر نبود. البته باید بدانیم مسیر سختی در پیش است و مشکلاتی هم قطعاً بر سر راهمان خواهد بود اما باید تلاش کنیم با ایجاد راهکارهایی از افزایش فشار در جامعه ناشی از این افزایش قیمت‌ها جلوگیری شود. برای کاهش این فشارها مجلس آنچه‌ای که مد نظرش بود تدریجی عمل کردن بود. بر همین اساس دولت در لایحه خود به ما پیشنهاد داد قیمت حامل‌های انرژی را ظرف سه سال واقعی کند که ما این پیشنهاد دولت را به ۵ سال افزایش دادیم و تاکید شد دولت باید ظرف این مدت قیمت‌ها را واقعی کند. اما متأسفانه دولت با سرعت زیادی این قیمت‌ها را افزایش داد. بعضی از این حامل‌ها را یک ضرب واقعی کرد مثل بنزین که یک مرتبه آن را به ۷۰۰ تومان افزایش داد و بعضی را هم که تصمیم به افزایش مرحله‌ای گرفت تا ۵۰ درصد بعضاً افزایش داد."

در سایت ایران اکونومیست هفته قبل یعنی ۲۹ تیر ماه به نقل از رئیس کمیسیون انرژی مجلس گفته شده که منبع پرداخت یارانه در قانون تعیین

ادعاهایی فقط در یک اقتصاد رانتی و در یک فضای غیرکارشناسی و به شدت سیاست زده می تواند مطرح شود. ..

(خبر آنلاین) و حال نیز مطرح شده که به صورت ضربتی قرار است ۲/۵ میلیون شغل در یک سال ایجاد شود. این را هم مثل بقیه اقدامات موقتی در مورد اشتغال می توان تلقی کرد؟

(فرشاد مومنی) فکر می کنم که این یکی از بی پایه ترین ادعاهایی است که طی ۵۰ ساله اخیر در تاریخ اقتصادی ایران مطرح شده است.

(خبر آنلاین) این به دلیل نداشتن ظرفیت ایجاد این میزان شغل در اقتصاد کشور است یا دلیل دیگری دارد؟

(فرشاد مومنی) فکر می کنم فاصله واقعیت با این ادعا خیلی بزرگتر از آن است که بتوان تصور کرد. بحث ما با دولت اکنون این است که ۲/۵ میلیون شغل ایجاد کردن پیش کش، شما جلوی روند پرشتاب نابودشدن فرصت های شغلی موجود را اگر می توانید بگیرید! در طی همین چند هفته اخیر حداقل پنج مقاله کارشناسی با استناد به آمارهای رسمی منتشر شده که نشان داده چیزی حدود ۷۳۰ هزار فرصت شغلی در طی پنج سال اخیر فقط در بخش کشاورزی ایران نابود شده است. متأسفانه در این زمینه هم مقامات رسمی همان رویه سکوت فراموشی آور را در پیش گرفته اند. عرض من همین است که از ۱۵ فروردین تا امروز حداقل سه گروه از نماینده های مجلس در ارتباط با استان هایی که آن ها نماینده آن هستند آمارهایی در زمینه نابود شدن تعداد چشم گیری از فرصت های شغلی استان خود داده اند که این هم از مسائل کلیدی است و در آن بازنگری که گفتم حتما در دستور کار قرار می گیرد. چون در نظام آمار و اطلاعات ایران در بهترین حالت فقط گزارشی راجع به فرصت های شغلی ایجاد شده داده می شود، در حالی که واقعیت های بازار کار ایران را جمع جبری این فرصت های اگر ایجاد شده باشند با آنچه که نابوده شده، تشکیل می دهد و این هم یکی از آن حوزه هایی است که در چارچوب آن پیشنهادی که مطرح کردم می تواند ضریب واقع نمایی را در ایران افزایش دهد. بنابراین می بینیم که این طرح ها بیشتر جنبه نمایشی و لحظه ای عمل کردن دارند تا یک برنامه دراز مدت و اساسی برای حل مشکلات عدیده آن جامعه بلازده.

کسانی هستند که کارگر بودن را صرف شرکت در کارهای یدی میدانند ولی از دید علمی نمی توان چنین تعریفی را پذیرفت. اگر کارگر را فروشنده نیروی کار بدانیم، که در روابط سرمایه داری چیزی جز آن نمیتواند باشد، یعنی کسانی که فقط نیروی کار خود را صاحب هستند و برای گذران زندگی مجبور به فروش آن هستند، همه ی کسانی که در رابطه کار و سرمایه قرار دارند و با کار خود به نوعی سرمایه آفرینی میکنند کارگر محسوب می شوند. ولی اینکه بخش وسیعی از شرکت کنندگان در جریانات سال ۸۸ را کارگران تشکیل میدادند بر هیچکس صد در صد معلوم نیست، ضمن آنکه القاء این مطلب که کارگران در این تظاهرات و راهپیمایی ها شرکت وسیع داشته اند به نوعی میخواد فرمیسم را به تأیید طبقه برساند. کلاف سر در گم جمهوری اسلامی به هیچ شکلی اصلاح پذیر نیست. هیچ جنبه آن را هیچکس نمیتواند اصلاح کند. خود کارشناسان این رژیم نیز از پس اصلاح مشکلات عدیده آن بر نمی آیند. بنابراین چگونه میتوان با جایگزین کردن این رئیس جمهور با کسی دیگر که پیشتر امتحانش را بخوبی پس داده، مشکلی را حل کرد؟ اشکالات در جمهوری اسلامی اشکالات ساختاری است و حتی اگر از زاویه سوسیالیستی نخواهیم به حل مشکل نگاه کنیم، کار برطرف کردن این مشکلات به جایی نمی رسد. شاید به من ایراد گرفته شود که به قضیه از زاویه ضد استبدادی و شرکت احتمالاً جمعیت کثیری از طبقه کارگر در این جریانات بخاطر مخالفت با استبدادی بودن حاکمیت نمی بینم و فقط اشکال را در تقلب انتخاباتی می بینم. ولی آیا باز هم فرقی میکند که مثلاً ولایت فقیه را از سیستم حاکمیت ایران حذف کنیم. کارگران ایران مشکلات بزرگ و حل نشده ای دارند که باید در درجه اول به حل آن پردازند. این واضح است که حل آن مسائل به حل بسیاری از مسائل کلی جامعه بستگی دارد؛ ولی در درجه اول باید خود کارگران بیاموزند که آیا میخواهند بعنوان یک طبقه مطرح باشند و عمل کنند و یا اینکه همواره

بنابراین می بینیم که چه نابسامانی ای در این تصمیم گیری وجود داشته است. ضمن آنکه میدانیم بالاخره مجلس تصویب کرد که یارانه برخلاف نظر رئیس جمهور نه به دهک ها بلکه به همه مردم تعلق گیرد.

امروز هشتم مرداد برابر با سی ام جولای ۲۰۱۱ در سایت ایران اکونومیست میخوانیم که بهروز مرادی، مدیر عامل سازمان هدفمندی یارانه ها، مقدار یارانه مرداد ماه را که در روز ۱۲ مرداد قرار است پرداخت شود بدون تغییر نسبت به ماه تیر دانست و مبلغ آنرا ۴۵ هزار و ۵۰۰ تومان برای هر نفر اعلام کرد. ضمناً اعلام شد که تعداد متقاضیان یارانه به ۷۴ میلیون نفر رسیده است.

حالا اگر فقط نرخ تورم را در نظر بگیریم که به گفته آقای عادل آذر، رئیس مرکز آمار، در برخی استان ها با نرخ رسمی ۱۱.۹٪ و نرخ غیر رسمی ۴.۵٪ است. و یا نرخ بیکاری را به گفته وزیر کار در پایان سال ۸۹ رقمی ۱۱٪ بوده است و با نقل از جانب رئیس جمهور تعداد بیکاران را ۲.۴ میلیون نفر ذکر نموده است و یا به نقل از خبرگزاری ایرنا که از جانب دبیر خانه کارگر نوشته است که نرخ بیکاری شش ماهه نخست سال ۸۹ تنها ۱۶٪ است، در عین حال که وی معتقد است که آمار ها چون بصورت نمونه گیری انجام میشود، قابل قبول نیست و اکنون تعداد بیکاران ۳.۱ میلیون نفر است.

با توجه به اینکه در ایران هیچ آماری مورد تأیید هیچکس نیست و در واقع هم به هیچ آماری نمیتوان اعتماد کرد، نه میتوان درصد تورم را تعیین نمود و نه درصد بیکاری را. بعنوان نمونه بانک مرکزی نرخ تورم را در اردیبهشت سال ۱۳۹۰، ۱۴.۲٪ تعیین نموده؛ در حالیکه مرکز آمار ایران آن را ۱۶.۷٪ دانسته است. یا مثلاً در حالیکه دبیرخانه کارگر با نرخ تورم ۱۲٪ حداقل حقوق را ۴۶۵ هزار تومان برآورد میکند (حداقل حقوق تعیین شده برای سال ۹۰ معادل ۳۳۰ هزار تومان است)، بر اساس آمار های بانک مرکزی متوسط هزینه یک خانوار ایرانی (۴.۳ نفر متوسط جمعیت یک خانوار ایرانی است) در سال ۸۸ معادل ۹۹۸ هزار تومان است. بنابراین دقیقاً نمیتوان تعیین کرد که این ۴۵ هزار تومان چه مقدار از هزینه های یک خانوار را می پوشاند. ولی با توجه به بالا رفتن قیمت مواد خوراکی و سایر احتیاجات مردم حداقل به میزان بیست درصد و در مواردی بیش از این (قیمت بلیط هواپیما سی درصد گران شده است و قیمت مرغ به کیلویی ۳۴۰۰ تومان رسیده است، و طبق ادعای رئیس سندیکای مرغداری ها با شروع ماه رمضان گران تر هم میشود) و اگر میزان بیکاری و کارهای غیرثابت را در نظر بگیریم، به هیچ وجه نمیتوان ادعا کرد که این مبلغ ۴۵ هزار تومان میتواند دردی از دردهای توده تحت حاکمیت را درمان کند. آقای احمدی نژاد طرح هدفمند کردن یارانه ها را نه در جهت بهبود زندگی توده های مردم، که برای ایجاد محبوبیت در بین مردم اجرا میکند. این دولت میخواهد در حال حاضر محبوب باشد، ولی در عین حال چیزی برای آیندگان باقی نگذارد. همانگونه که دیدیم بودجه طرح های تولیدی در جریان را که میتواند هم اشتغال زا باشد و هم تامین کننده توسعه تولید، حذف میکند و در خدمت پرداخت یارانه ها میگذارد. نیز در حالیکه تنها از کارگران عسلیوه ۵۲ هزار نفر بیکار شده اند، میخواهد با صرف ۳۰ هزار میلیارد تومان طی سال ۹۰ - ۹۲ تعداد ۳.۵ میلیون شغل ایجاد کند. (به نقل از خبر آنلاین ۲۹ تیر ماه ۱۳۹۰) طی محاسباتی که شده است (به نقل از همان سایت) هزینه ایجاد اشتغال در زمینه های مختلف صنعت، خدمات و کشاورزی معادل ۸ میلیون تومان در سال ۸۷ بوده و اکنون یعنی سال ۹۰ باید چیزی حدود ۱۰ میلیون تومان باشد. در این رابطه بهتر است به بخشی از گفت و گوی تفصیلی با فرشاد مومنی، عضو هیات علمی دانشگاه علامه طباطبایی، که در سایت خبر آنلاین آمده، نگاه کنیم:

(خبر آنلاین) تسهیلات داده شده برای هر شغل واقعا منتج به شغل شده است یا نه. اکنون هم برای ایجاد ۲/۵ میلیون شغل اعلام کرده اند که ۱۶۸ هزار میلیارد تومان (۲) تسهیلات لازم است. می خواهم این را پیروسم که از دید اقتصادی شما این سیاست پول دادن و شغل ایجاد کردن در کشوری مثل ایران جواب می دهد؟

(فرشاد مومنی) ببینید کسی که مسائل ابتدایی مربوط به قاعده های رفتاری حاکم بر بازار کار را بداند، هرگز چنین ادعایی نمی کند. چنین

میخواهند بعنوان نیروی مورد استفاده دیگر طبقات و اقشار عمل کنند. این اصلی است که تا زمانی که کارگران بدان جواب نداده اند، چه در اینگونه درگیری ها شرکت کنند و چه نکنند، هیچ تأثیری در اصل مطلب نمیکنند.

مسئله اعتراض مسئله هر روزه کارگران ایران است. اگر کارگران تونسی در تظاهرات چند روزه منجر به تغییر رئیس جمهور که هیچ تغییر اساسی ای در زندگی آنها نداد با گرفتن نان در دست گرسنگی و بی چیزی خود را به نمایش گذاشتند، کارگران ایران فراتر از آن جاده ها را می بندند. ولی آیا تا بحال به جایی رسیده اند؟ مسئله اصولاً بر سر اعتراض کردن نیست. مسئله بر سر اینست که کارگران چقدر متشکل عمل میکنند که منطقاً بستگی به آگاهی و حد تشکل یابی آگاهانه طبقه دارد. کارگران تونسی درست چیزی را نتوانستند بفهمند که کارگران ایران در جریان قیام ۵۷ تجربه کردند. چیزی که امیدواریم کارگران مصری فهمیده باشند و شواهد نشان میدهد که آنها خیلی پیشرفته تر عمل میکنند. ولی اگر بخواهیم به مسئله سال ۸۸ برگردیم و شرکت کارگران را در آن بررسی کنیم، دقیقاً همین عدم طرح مسائل کارگری در آن جریان‌ها یا نشان‌دهنده عدم شرکت کارگران در آن درگیری ها به آنصورت وسیع بوده و یا اگر هم شرکت کرده اند بدون ارتباط با مسائل کارگری و بعنوان شهروندان به جان آمده از نبود آزادی بیشتر. ضمن آنکه یادمان باشد که کارگران تونسی سندیکاها و تشکلات خود را داشتند و این دقیقاً همان سیاست رفرمیستی سندیکالیست ها بود که در جریان آن قیام به نمایش گذاشته شد. در حالیکه کارگران مصری با استفاده از موفقیت بدست آمده تشکل‌های رادیکال تر و نسبتاً سراسری خود را پایه ریزی کردند و این به نظر من با نگاه به تجربه کارگران ایران و قیام ۵۷ بود. بنابراین عدم شرکت وسیع و یا بدون پرچم کارگری نه تنها تأسفی ندارد، بلکه به نظر من پختگی و هوشیاری کارگران ایرانی را نشان میدهد. من امیدوارم که کارگران بتوانند موضع اصولی و طبقاتی خود را بیابند و در اتفاقات آینده که حتماً هم پیش خواهد آمد با پرچم خود به میدان بیایند و نه آنکه گوشت دم توپ جریانات دیگر شوند. این وظیفه بزرگی بعهد کارگران آگاه و پیشرو می گذارد که در این رابطه کار کنند. بنابراین این عدم شرکت را نه به حساب عقب افتادگی، بلکه باید به پای تجربه آموزی کارگران ایران از تجربه قبلی گذاشت.

من در بالا اشاره کردم که کارگران بخاطر وضعیت نابسامان در محیط کار دست به مبارزه میزنند تا بتوانند کمی از این مشکلات را کاهش دهند. این مبارزه‌ها بعضی را بدین شک میاندازد که کارگران وارد فاز نهائی مبارزه شده اند. بنابراین انتظار دارند که کارگران بلافاصله به پیروزی های اگر نه نهائی که بزرگی برسند و آنگاه که چنین اتفاقی نمی افتد، دچار یأس و ناامیدی میشوند و احتمالاً ناراضیاتی خود را به حساب نادانی و بی عرضگی طبقه کارگر میگذارند.

این برداشت عموماً وجود دارد که طبقه کارگر را آنچنان ایزوله از تمامیت جامعه میکنند که انتظار دارند در عین حال که هیچ دیوار چینی بین جنبه های متفاوت مبارزه طبقه وجود ندارد و از این زاویه این جنبه ها را ابعاد مبارزه طبقاتی می نامیم. طبقه کارگر نه تنها برای تغییرات دمکراتیک و نه تنها برای برانداختن و سرنگونی دولت که برای نفی کلیت سیستم طبقاتی؛ دلایل، آثار و پیامد های آن مبارزه میکند و اگر در هر یک از این لحظه ها درنگ کند یا به دمکراتیسم و رفرمیسم ناب و یا به نیروی سرنگونی طلب و یا به آرمانگرایی صرف خواهد رسید بدین خاطر ارتباط ناگسستگی بین این ابعاد بوجود می آید که دیگر نمیتوان آنها را به شکل مجرد در نظر گرفت، زیرا در یک آگاهانه و منسجم ما این ابعاد را در ارتباط با یکدیگر می یابیم. در غیر این صورت مبارزات جسته گریخته کارگران است که نهایتاً مورد توجه رفرمیست ها و سندیکالیست ها قرار میگیرد و ابزاری در خدمت آنهاست تا کارگران را با امید دریافت کمی از ارزش اضافی بر باد رفته اشان در خدمت اهداف خود سازماندهی کنند. شما گفته اید که در سال های اخیر شاهد پیروزی های بزرگی از جانب کارگران نبوده ایم؛ در حالیکه رهبر سندیکای هفت تپه معتقد است که بزرگ ترین موفقیت ها را بدست آورده اند. به نظر من اینها نه موفقیت است و نه طبقه قرار است از اینطریق به موفقیتی برسد. چون در این

صورت طبقه کارگر اروپائی مدت ها بود که دیگر از سد موفقیت گذشته بود و در بهشت برین زندگی میکرد. کارگران فقط میتوانند در یک مبارزه متشکل و سازمانیافته به پیروزی و دستاوردی برسند. در آن صورت است که مبارزات روزمره شان معنا مییابد و بستر مبارزات آگاهانه ای میشود که میتواند تعیین کننده و تاریخ ساز باشد؛ وگرنه این پیروزی ها حباب هائی خواهند بود که یک متر بالای سر کارگران و پیش چشمهایشان خواهد ترکید و احتمالاً آنها را دچار ناامیدی بیشتری خواهد کرد و بدین راه خواهد راند که سرنوشتشان همین است و باید با آن بسازند که این پایان تاریخ است. ولی چنین پایانی به یمن وجود تضاد کار و سرمایه و کارگران آگاه حادث نمیشود. کارگران در پروسه مبارزات خود این سدها را پشت سر خواهند گذارد. عنصر آگاهی مبارزات معروف به خودنگیخته را ارتقاء خواهد بخشید و بر بستر آن سازماندهی نوینی ایجاد خواهد کرد که کاری است کارستان. مطمئن باشیم که ما در ابتدای راهیم و زمانی طولانی را پیش روی خود داریم. این ناامیدی ها ویژه دیدگاههای خرده بورژوازی است که ناشکیبا منتظر بدست آوردن پیروزی های سهل الوصول است و آنگاه که این پیروزی ها به تأخیر می افتد یا ناامید میشود و به کناری میرود و یا متاصل از عدم پیروزی های فوری به رفرمیسم و سندیکالیسم آویزان میشود. این داستان سندیکالیست های تازه وارد میدان شده را توضیح میدهد. این واضح است که سرمایه داری بیکار نمی نشیند و با همه امکاناتی که در اختیار دارد، در این جنگ طبقاتی وارد می شود. آنجا که بتواند از ابزارهای فرهنگی استفاده میکند و اگر لازم شد سرکوب و استبداد را چاشنی آن خواهد کرد که این دومی کاربرد زیادی در جامعه ایران تا بحال داشته است و خواهد داشت. ولی اگر بتوان بر تضاد کار و سرمایه با سرکوب سروش گذاشت و وضعیتی قرون وسطائی را موقتاً بر این رابطه حاکم کرد، نمیتوان آنرا حذف کرد. نفی این رابطه مسئله مبارزات آگاهانه طبقه کارگر است که ضرورتی تاریخی است. زمینه های کنونی این امر را بما گوشزد میکند. مهم درک ضرورت است که باید از جانب ما صورت گیرد.

و اما کارگران کارگاهی: من در اینجا باید بگویم که بدلیل درهم آمیزی مسئله کارگران کارگاهی و مسئله زنان کارگر و مزد ناچیز آنها، هر دو مسئله را با هم بررسی کرده‌ام. در نتیجه اگر در جاهائی به نظر میرسد که درهم آمیزی صورت گرفته، از سر ناچاری بوده است. قاعداً اگر بخواهیم در مورد کار کارگاهی و کارگران مشغول به کار در این حیطه از تولید حرف بزنیم، بایستی به آمار رجوع کنیم و از روی آمار نقش این بخش از تولید را نشان دهیم. بدلیل آنکه نه تنها در این مورد، که در سایر موارد هم آمار دقیقی وجود ندارد. آماری نیز که وجود دارد، قابل اعتماد نیست. ولی ناچاریم به آمارهای موجود که از جانب رژیم مطرح می‌شود، رجوع کنیم؛ چون راه دیگری وجود ندارد. اصولاً باید گفت که تولید کارگاهی نشاندهنده عدم رشد سرمایه داری و یا رشد ناکافی این رابطه تولیدی است و بیشتر نشان از روابط پیشاسرمایه داری دارد که جامعه دارد انباشت سرمایه را طی میکند. آقای دکتر رزاقی در کتاب اقتصاد ایران مینویسد: در سال ۱۳۵۳ در ایران ۲/۱ میلیون کارگاه کوچک روستائی وجود داشته است [دقت کنیم که فقط روستائی] که ۱ میلیون نفر را در خود جای میداده است (این اختلاف بین تعداد کارگاهها و تعداد کارکنان آنها دال بر بسته بودن تعدادی از این کارگاهها در فصولی از سال بوده است) از این یک میلیون نفر تنها ۹۰ هزار نفر دستمزد می گرفته اند که به طور متوسط چیزی حدود ۴۴۰۰ ریال سالیانه بوده است. در سال ۱۳۵۳ ارزش افزوده تولید شده در این کارگاهها ۱۶،۷ میلیارد ریال بوده است - متوسط هر کارگاه ۱۳۷۵۰ ریال - که بیشتر توسط کارگاههای غیرخانگی صورت گرفته است. میزان این درآمد نشاندهنده فروش توسط دلال ها و واسطه هاست که عقب افتادگی این نوع رابطه را بخوبی نشان میدهد. از کل این کارگاهها ۹۲٪ کارگاه خانگی بوده اند. ۸۳٪ از این کارگاههای روستائی برای خود و بقیه برای دیگران کار می کرده اند. تولید ۸۱٪ این کارگاهها صنایع نساجی و بشکل عمده فرشبافی بوده است. کارکنان اکثر این کارگاهها همسران روستائی بوده اند بصورتیکه ۸۲٪ کارکنان این کارگاهها در کارگاههای خانگی مشغول به کار بوده اند (۸۵٪ شاغلین را زنان



۳۱٪ کارکنان بخش دولتی بدون احتساب کارگران، زن هستند که از این میزان، ۷۳٪ در آموزش و پرورش و ۱۵/۵٪ در وزارت بهداشت و ۱/۵٪ در سایر ادارات مشغول به کار بوده‌اند حضور زنان در مشاغل تولیدی و خدماتی در سال ۱۳۷۵ نسبت به مقدار مشابه در سال ۱۳۵۶ از رشد بالایی برخوردار بوده است؛ به طوری که ۳۱/۶٪ از کل زنان شاغل کشور را صنعتگران و کارگران مشاغل مربوط تشکیل داده و کارگران کشاورزی، جنگل‌داری و ماهی‌گیری نیز ۱۴/۴٪ از کل زنان شاغل را به خود اختصاص می‌دهند. ۴/۴٪ از کل زنان شاغل نیز کارکنان خدماتی و فروشندگان فروشگاه‌ها هستند" ولی با این وجود ایشان اشاره می‌کند که "با این حال جایگاه زنان در دایره اشتغال، در حد پایینی است که این امر می‌تواند به تنوع شغلی زنان و هنجارهای فرهنگی کشور بازگردد." (تأکید از زهرا نساجی)

طبق آمارهای که به نقل از سالنامه آماری ۱۳۸۶ کشور نقل می‌شود، در سال ۱۳۷۵ کل جمعیت ۱۰ ساله و بیشتر مرد برابر ۱۴۵۶۱ هزار نفر بوده است. شمار کل جمعیت فعال مردان (مردان شاغل یا بیکار جویای کار) برابر ۸۵۲۲ هزار نفر بوده که ۷۸۰۸ هزار نفر آن را جمعیت شاغل مرد و ۷۱۳ هزار نفر آن را بیکاران مرد تشکیل می‌دهد. بدینسان نرخ مشارکت اقتصادی مردان یعنی نسبت جمعیت فعال به جمعیت در سن کار در مورد مردان عبارت بوده است از ۵۸.۵٪. در همین سال ۱۳۷۵ کل جمعیت ۱۰ ساله و بیشتر زن (مؤنث) برابر ۱۳۹۴۳ هزار نفر بوده (۱۳.۹۴ میلیون نفر). شمار کل جمعیت فعال زنان (زنان شاغل یا بیکار جویای کار) برابر ۱۱۳۳ هزار نفر بوده است که ۹۹۱ هزار نفر آن را جمعیت شاغل زن و ۱۴۲ هزار نفر آن را بیکاران زن تشکیل می‌دهد. بدینسان نرخ مشارکت اقتصادی زنان یعنی نسبت جمعیت فعال به جمعیت در سن کار در مورد زنان عبارت بوده از ۸۱٪. دلیل بالا بودن درصد جمعیت فعال زنان نسبت به مردان ۸۱٪ نسبت به ۵۸٪ عدم محاسبه بخش وسیعی از زنان که در خانه کار میکنند بعنوان جمعیت فعال میباشد. در حالیکه خانه داری دقیقاً کاری است که تولید ارزش میکند. ولی ارزش از زاویه دید سرمایه داری ارزش اضافی است و چون این ارزش‌ها در خدمت تولید سرمایه قرار نمی‌گیرند، از نظر سرمایه ارزش به حساب نمی‌آیند. در حالی که اگر زنان را از کار خانه داری حذف کنیم، به‌رحال کسانی دیگر باید جای آنان را بگیرند. راه حل سرمایه داری برای این مسئله تولید مواد اولیه خوراکی آماده، غذاهای نیمه آماده و آماده است که بصورت انبوه تولید میکند تا بتواند ارزش اضافی‌ای هرچه بیشتر به جیب بزند و نیروی بیشتری از زنان را آزاد و در خدمت تولید سرمایه به کار گیرد و یا ارتش ذخیره کار را انبوه تر کند. بنا به آمار مرکز آمار ایران در آبان ماه ۱۳۸۵ از جمعیت ۳۵/۵ میلیون نفری نیروی غیر فعال جامعه، ۱۶ میلیون و ۵۷۰۰۰ نفر زنان خانه‌دار بوده‌اند. اگر به این آمار و اعداد توجه کنیم، می‌بینیم که چه نیروی وسیعی را زیر نام جمعیت غیرفعال دسته بندی میکنند، در حالیکه فقط محل فعالیت آنها نه کارخانه بلکه خانه است. در سال ۱۳۸۷ از کل جمعیت غیرفعال که ۳۷۴۰۷۶۸۶ نفر بوده، سهم مردان کمتر از نصف زنان و برابر ۱۱۵۸۰۷۶۶ نفر و سهم زنان ۲۵۸۲۶۹۱۹ نفر است که حدود یک چهارم آن در روستا (۲۳۲۶۵۲ نفر) و بقیه یعنی ۱۸۵۹۴۲۶۶ نفر در شهر زندگی می‌کرده‌اند. این یعنی نصف جمعیت غیرفعال به قول مرکز آمار ایران زنان شهری بوده‌اند. بنابراین اگر فقط مسئله زنان را از زاویه اشتغال در نظر بگیریم، می‌بینیم که گرچه تنوع شغلی زنان در جمهوری اسلامی آنهم با نضج هر چه بیشتر روابط سرمایه داری بیشتر شده، زنان در تولید اجتماعی سهم ناچیزی دارند. حال اگر مسئله را از زاویه دستمزد نگاه کنیم، می‌بینیم که زنان در ایران باز هم مورد اجحاف قرار گرفته‌اند. اگر چه این وضع در واقع برای تمامی زنان در جهان وجود دارد، با توجه به اینکه در ایران زنان در همه موارد مورد بی‌مهری قرار می‌گیرند، بیشتر جلب توجه می‌کند. خانم زهرا نساجی در همان نوشته مذکور در بالا مینویسد: "زنان با رقم بی‌سابقه‌ای وارد بازار کار شده‌اند؛ اما آنان با نرخ بیکاری بالاتر و دست‌مزدهای پایین‌تری در مقایسه با مردان روبه‌رو هستند و ۶۰٪ از ۵۵۰ میلیون نفر از کارگران فقیر جهان را تشکیل می‌دهند... در سال ۲۰۰۳ یک میلیارد و ۱۰۰ میلیون نفر از جمعیت ۲/۸ میلیارد نفری کارگران جهان و

تشکیل می‌دهند این نسبت در صنایع نساجی - عمدتاً فرش بافی - ۹۰٪ و صنایع چوبی ۶۶٪ کارکنان زن و صنایع محصولات ساختمانی ۸۹٪ و صنایع محصولات فلزی ۸۹٪ و در صنایع فلزات اساسی ۱۰۰٪ کارکنان مرد داشته‌اند). در صنایع شهری تعداد کارگاههای کوچک (۹ نفر به پایین) ۱۶۳۰۸ هزار بوده که در سال ۱۳۵۵ تعداد مزد بگیران آنها ۱۰۳۴۰۰ نفر بوده. از این تعداد ۶۲٪ مرد و ۳۸٪ زن بوده‌اند. ۵۰٪ این کارگاهها به حساب خود ۴۰٪ به حساب دیگران و ۱۰٪ بحساب خود و دیگران کار می‌کرده‌اند که این نسبت‌ها نشان دهنده نفوذ بیشتر مناسبات سرمایه داری در این رابطه است. این آمار در سال ۱۳۶۴ (جمهوری اسلامی) چنین تغییر می‌کند: در ۵۰۲ شهر تعداد ۱۸۲۳۹۲۹ کارگاه وجود داشته. از این تعداد ۵/۹۷٪ کارگاههای کوچک ۳۸۳۵۶۲ عدد (در این آمارگیری کارگاه کوچک به کارگاههایی گفته شده است که ۱ تا ۲۰ نفر کارگر داشته است) و ۵/۵٪ را کارگاههای بزرگ تشکیل میداده‌اند. ۹۲.۲٪ از این کارگاهها در سال مورد بررسی با مدیریت بخش خصوصی (۱۵۱۰۲۳ عدد) و بقیه با مدیریت بخش دولتی اداره می‌شده‌اند. از کل کارکنان کارگاههای دایر ۸۹.۸٪ مرد و ۲/۱۰٪ زن بوده‌اند. (کلیه آمار این بخش از کتاب اقتصاد ایران نوشته دکتر ابراهیم رزاقی نقل شده است)

ارقام بالا نشان میدهد که اقتصاد بیشتر جنبه سرمایه داری به خود گرفته است ولی نقش زنان در زمان جمهوری اسلامی هرچند که در تمامی زمینه های اقتصادی ولی بویژه در تولید خرد شهری کم شده است و این درست همزمان است با دوران اولیه قدرت گیری جمهوری اسلامی که در مخالفت با دوران شاه سعی میشد زنان را از صحنه اقتصادی دور کنند. ولی هر چه از این سالها فاصله می‌گیریم، این وضع تغییر میکند. یعنی هر چه مناسبات سرمایه دارانه در جامعه بیشتر جا می‌افتد، نقش زنان در تولید و کلاً فعالیت های اقتصادی بیشتر می‌شود. در سال ۱۳۸۱ تعداد کارگاههای کوچک ۴۲۶۱۱۷ (۳) عدد بوده (که در اینجا منظور از کارگاه کوچک کارگاههای ۱ نفر تا ۹ نفر است). کل تعداد شاغلین در کارگاههای کوچک ۱۰۹۸۹۳۵ نفر بوده است که از این تعداد ۱۴۰۱۲۵ نفر زن بوده‌اند. جمع ارزش های تولید شده در کارگاههای صنعتی ۳۲۵۳۷۲۶۵ میلیون ریال بوده که از این مبلغ مقدار ۵۳۱۱۲۶۷۵ میلیون ریال آن در کارگاههای کوچک تولید شده است. در سال ۱۳۸۳ تعداد کارگاههای صنعتی کشور ۱۶۲۸۳ بوده که از این تعداد اگر بتوان کارگاههای کوچک را ۱۰ تا ۴۹ نفر در نظر گرفت (آماری در رابطه کارگاههای ۱۰ نفر و کمتر وجود ندارد) تعداد آنها ۱۲۳۶۵ عدد میباشد که از این تعداد ۱۲۱ \* و فقط ۲۳۷ عدد آن به بخش عمومی متعلق بوده است. در همین سال تعداد کل شاغلین کارگاههای صنعتی ۱۰۷۶۶۹۳ نفر بوده که تعداد شاغلین در کارگاههای ۱۰ تا ۴۹ نفر ۲۶۷۷۷۱ نفر بوده. پرواضح است که اکثریت این تعداد شاغل در کارگاههای کوچک زیر ده نفر بوده‌اند. این آمار در سال ۱۳۸۵ بدین شکل تغییر میکند: تعداد کل کارگاههای ۱۰ تا ۴۹ نفر ۱۲۱۵۱ عدد است که ۱۱۹۴۴ تای آنها خصوصی و ۲۰۷ عدد به بخش عمومی متعلق بوده. در سال ۱۳۸۶ تعداد اینگونه کارگاهها کم شده و به ۱۱۷۸۳ عدد می‌رسد، ولی تعداد کارگاههای متعلق به بخش عمومی هم کاهش مییابد و به ۱۹۶ عدد می‌رسد. بنابراین میتوان از یک زاویه نشان داد که سرمایه خصوصی (روابط متعارف سرمایه داری) رشد بیشتری کرده و دارد جا می‌افتد. در این سال تعداد شاغلین کشور ۲۱۰۹۲۴۷۷ نفر بوده که از این تعداد ۱۷۲۲۹۹۸۸ نفر مرد و ۳۸۶۴۴۸۸ نفر زن بوده‌اند. سهم مردان شهری ۱۱۳۰۱۱۳۰ و سهم زنان شهری ۲۰۴۶۲۳۴ نفر بوده، در حالیکه از مردان روستائی ۵۴۲۸۸۵۸ و از زنان روستائی ۱۸۱۶۲۵۴ نفر مشغول به کار بوده‌اند. جمعیت فعال کشور ۳۹.۸٪ درصد جمعیت کشور را تشکیل میداده که ۱.۵۶٪ درصد آن زن بوده‌اند و ۱۳.۸٪ شاغل بودند. از ۶۳.۵٪ درصد جمعیت فعال مرد، ۵۷.۶٪ شاغل و ۸.۴٪ بیکار بوده‌اند. بنابراین می‌بینیم که زنان در تولید چه نقش ناچیزی را برعهده داشته‌اند. در مقاله‌ای از خانم زهرا نساجی، "زنان اشتغال خانواده"، که در سایت وزارت کار و امور اجتماعی آمده، میخوانیم: "اشتغال زنان در سال ۱۳۷۵ نسبت به سال ۱۳۷۰ از رشدی معادل ۴۳/۴٪ برخوردار گردیده که ۴۹/۱٪ آنان در مشاغل علمی و تخصصی مشغول به کار بوده‌اند طبق آمار ارائه شده حدود آرش شماره‌ی ۱۰۷



خواهد بود. البته تجربه‌های من مربوط به سالها پیش است و شاید نتوان بدانها اعتماد کرد. اما هم پراکندگی کارگاه‌ها و هم وضعیت حاکم بر آنها که عموماً استخدام از طریق روابط فامیلی صورت می‌گیرد و در نتیجه نوعی روابط بسته را بوجود می‌آورد، باعث میشود که سازماندهی اینگونه کارگران مشکل باشد. ضمن آنکه روابط کارگری بخاطر تعویض دائمی کار این بخش از کارگران زمینه‌ای ناپایدار در بین آنها ایجاد میکند. ما به ندرت شاهد یک نسل کارگران کارگاهی در اینگونه کارگاهها هستیم، چون خود ادامه کاری کارگران در محیط کار به نوعی روابط فشرده و آشنائی هائی ختم میشود که خود شرایط را برای همکاری‌های ادامه دار آسان می‌سازد و نبود این روابط میتواند سازماندهی این رابطه‌ها را بسیار مشکل سازد علاوه بر آن اگر حرکت‌هایی نیز در این محیط‌ها صورت گیرد، حتماً کم دامنه و کم تأثیر در فضای کارگری خواهد بود؛ چون پراکندگی این محیط‌های کار زمینه‌ای را ایجاد میکند تا حاکمیت بتواند هم بزودی آنان را شناسائی و سرکوب کند و هم از سرایت این حرکت به محیط‌های دیگر پیشگیری کند. پس با توجه به نیروی ناچیز کارگران آگاه که هنوز نتوانسته‌اند حرکتی در کارخانه‌های بزرگ بوجود آورند، توقع سازماندهی کارگران کارگاهی، حال چه در محیط کار باشد و یا محیط زندگی، انتظاری دور از واقعیت است. آنگاه میتوان از چنین سازماندهی‌ای حرف زد که کارگران کارخانه‌های بزرگ خود را سازماندهی کرده باشند. و پرواضح است که آنگاه میتوان این انتظار را داشت که کارگران آگاه به فکر سازماندهی اینگونه محیط‌ها نیز باشند و بعنوان حرکتی مکمل حرکت خود و برای گسترش حرکت خود و سرتاسری کردن حرکت در این رابطه نیز نیرو بگذارند. وگرنه اکنون، به نظر من چنین کاری نه واجب است و نه ممکن، بلکه بیشتر به خرد کاری شبیه خواهد بود که نیروی بسیاری را طلب میکند و نتیجه چندان نیز نخواهد داشت.

در رابطه با نقش جنبش زنان و زنان کارگر به نظر من اگر بخواهیم به سراغ نقش جنبش زنان برای سازماندهی کارگران زن برویم، می‌خواهیم سرنا را از سر گذاشت به دمیم؛ وگرنه چرا سراغ نقش کارگران زن و تأثیر آنها بر جنبش عمومی زنان نمی‌رویم؟ ما وقتی از جنبش زنان حرف می‌زنیم، از جنبشی حرف می‌زنیم که مسائل عام و عمومی زنان را در بر می‌گیرد. این زنان میتوانند زنان کارگر و یا زنان بورژوا باشند. ولی وقتی از زنان کارگر حرف می‌زنیم، مسائلی را مطرح می‌کنیم که در چارچوب مسائل طبقه است و هیچ جدائی بین آنها و مسائل مردان کارگر نمی‌بینیم. بنابراین مسئله کارگر مطرح است که در چارچوب مبارزه طبقه کارگر جواب خود را می‌گیرد. در حال حاضر با توجه به حرکت غیرسازمانیافته و پراکنده کارگران و در نتیجه اینکه طبقه کارگر نتوانسته مهر خود را بر جنبش بکوبد، عموماً این نظر وجود دارد که یا کارگران را در چارچوب حرکت‌های دیگر بخش‌های جامعه سازماندهی کنند و یا آنکه سراغ نقش این حرکت‌ها در جنبش کارگری را بگیرند. ولی آنگاه که حرکت سیال و در برگیرنده طبقه شروع گردد، خواهیم دید که این حرکت چون سیل خروشان تمام دیگر حرکت‌ها را در چارچوب خود سازماندهی خواهد کرد.

به قول کلارا زتکین "زنان کارگری که برای برابری اجتماعی می‌رزمند رهائی خود را از جنبش‌های زنان بورژوا که ظاهراً برای حقوق زن تلاش می‌ورزند، طلب نمی‌کنند. این خانه از ماسه ساخته شده و پایه‌های واقعی ندارد. کارگران زن بر این باورند که مسئله رهائی زنان برای خود یک مسئله جداگانه نیست، بلکه بخشی از مسائل بزرگ اجتماعی کنونی است و برایشان کاملاً روشن است که در موقعیت امروزی جامعه این مسئله هرگز قابل حل نخواهد بود، مگر اینکه تغییری بنیانی در جامعه انجام شود." (نقل قول از مقاله "برای رهائی زن" ترجمه آزاده پورآذر به نقل از سایت آذرخش است)

در باره‌ی کار ی‌دی و کار فکری عموماً اشتباهی صورت می‌گیرد که قابل اغماض نیست و باید بدان پرداخت. وقتی که ما از کار ی‌دی حرف می‌زنیم حتماً منظورمان کاری است که فعالیت مغزی احتیاج ندارد و فقط بواسطه دست و نیروی بازو انجام می‌شود. بهمین خاطر هم همیشه بر روی پلاکاردهای آکسیون‌های چپ که از جانب جریان‌های معروف به

یا ۴۰٪ از آنان را زنان تشکیل می‌دادند که این رقم در مقایسه با ۱۰ سال قبل، ۲۰۰ میلیون نفر افزایش نشان می‌دهد؛ مثلاً میزان بیکاری زنان در کشورهای آمریکای لاتین و منطقه کارائیب، ۱/۱۰ درصد بود که ۶/۷ درصد برای مردان، قابل مقایسه است. و در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا میزان بیکاری زنان، ۱۶/۵ درصد بود که این رقم ۶۰٪ بیشتر از مردان می‌باشد. بنابراین برای جوانان و خصوصاً زنان جوان در گروه سنی ۱۵ تا ۲۴ سال، مشکل یافتن کار بیشتر است و ۳۵/۸ میلیون زن جوان طالب کار در این گروه سنی، بیکار هستند. این وضع را در مورد زنان در کشورهای سرمایه داری پیشرفته البته کمتر می‌شود دید؛ یا دست کم از زاویه اشتغال زیرا سرمایه داری "مدرن" بدون تفاوت بین زن و مرد از آنان یا بعنوان نیروی کار یا ارتش ذخیره کار استفاده میکند. در مورد اشتغال زنان در ایران اشکالات فراوانی وجود دارد که هم جنبه ساختاری دارد و هم جنبه فرهنگی و اجتماعی که خود تحقیقی جداگانه را طلب میکند. متأسفانه هیچ آماری وجود ندارد که بتوان با رجوع بدان تعیین کرد که چه تعداد کارگر زن در کارگاههای کوچک که قانون کار در آنها جاری نیست کار میکنند. ولی ما به شکل کلی میدانیم که دولت دست صاحبان اینگونه کارگاهها را در رفتارشان با کارگران شاغل در این کارگاهها باز گذاشته است. بنابراین اگر از بازار سیاه کار حرف می‌زنیم، شامل اینگونه کارگاهها نیز میشود. حال بگذریم از آن کارگاههایی که در هر سوراخ سنبه‌ای برپا شده و حتی از دید هر مأموری هم پوشیده است و در نتیجه هیچ کنترلی هم بر آنها وجود ندارد. علاوه بر آن اکنون بسیاری کارها توسط دلالان به خانه‌ها برده میشود و چون سنت کار در خانه (فرش بافی و غیره) سابقه طولانی در بین خانواده‌ها دارد، بیش از پیش رایج شده. به این ترتیب هم حداقل دستمزد پرداخت می‌شود؛ هم هیچ تضمینی برای دریافت تمام دستمزد نیست، چون نه دلال طرف قرارداد اعتباری دارد و نه سرمایه دار خاصی با شرکت و حجره و غیره پشت آن است؛ هم هیچ تضمینی برای ادامه کاری وجود ندارد و بیشتر جنبه گاه و گداری دارد. سهراب شباهنگ در مقاله سیر قهقرائی مزدهای حقیقی و استثمار مضاعف زنان کارگر در جهان و در ایران" به تفصیل به تفاوت دستمزد زنان با مردان می‌پردازد و من ضمن استفاده از جدول تنظیم شده از جانب او توضیحات کوتاهی را هم از متن مقاله آورده‌ام.

"طبق داده‌های فوروم اقتصادی جهانی، گزارش فاصله جنسیتی در جهان، ۲۰۱۰) مزد زنان در ایران در سال ۲۰۱۰ به طور متوسط ۵۹٪ مزد مردان برای کار یکسان بوده است. طبق همین گزارش نسبت درآمد متوسط سالیانه زنان به درآمد متوسط سالیانه مردان چنین بوده است:

سال	۲۰۰۸	۲۰۰۹	۲۰۱۰
درآمد متوسط یک زن (دلار بر اساس برابری قدرت خرید، یا دلار PPP)	۴۴۷۵	۵۷۷۷	۵۳۰۴
درآمد متوسط یک مرد (دلار بر اساس برابری قدرت خرید، یا دلار PPP)	۱۱۳۶۳	۱۴۱۵۰	۱۶۴۴۹
نسبت درآمد متوسط زن به درآمد متوسط مرد (درصد)	۳۹٪	۴۱٪	۳۲٪

( جدول فوق براساس داده‌های این منبع تنظیم شده است: The Global Gender Gap Report, 2010 )

این جدول نشان می‌دهد که نه تنها درآمد زنان نسبت به مردان بسیار کمتر است، بلکه فاصله درآمد زنان نسبت به مردان در سال ۲۰۱۰ نسبت به سال ۲۰۰۹ بیشتر شده است. می‌بینیم که در سال ۲۰۱۰ درآمد متوسط زنان از یک سوم درآمد متوسط مردان نیز کمتر بوده است. به نقل از سلیت آذرخش

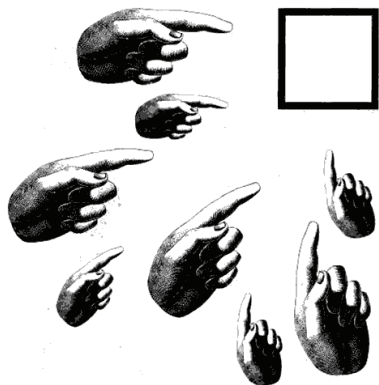
همانگونه که از آمار تعداد کارگاهها و تعداد شاغلین در آنها بر میآید، این کارگاهها در سرتاسر کشور پراکنده‌اند. با توجه به این پراکندگی و تعداد کم شاغلین در این کارگاهها عموماً سازماندهی این کارگران کار مشکلی

واگذاری به ارگانهای وابسته به حاکمیت مثل سپاه و ارگانهای دیگر است، ضمن آنکه این خصوصی سازی بدلیل آنکه از زاویه تقسیم غنایم صورت گرفته است و نزدیک ترین حلقه های نزدیک به حاکمیت از آن برخوردار شده اند به اقتصاد ایران همچون اقتصاد روسیه یک شکل مافیائی داده است و از این نظر در چنین سیستمی به سختی میتوان انتظار داشت که کارگران بتوانند به تشکلات علنی و آزاد خود دست پیدا کنند.

(۲) ختلاف این رقم با رقمی که من در بالا آورده ام فقط بعهده خود سایت خبر آنلاین است چون تمامی این ارقام را من از این بنگاه های خبری آورده ام و منبع خبر را هم نقل کرده ام

(۳) اعداد مربوط به سال ۸۱ در آمار ارائه شده بدلیل آنکه تعداد ۴۲۶۶۱۷ عدد کارگاههای ۱ تا ۹ نفر را به عدد کل کارگاهها اضافه نموده اند ۴۴۲۴۲۲ آورده شده است.

\*



## سازمانیابی قدرت جمعی

پاسخ‌های ناصر پایدار به ۱۲ پرسش آرش

### پاسخ اول:

سؤال حاوی مفهیمی گمراه کننده است. «دولت رانت خوار نفتی» یکی از این مفاهیم است. این لفظ را افرادی به کار می برند که استیلای سالیان دراز سرمایه داری بر جامعه ایران را قبول ندارند. ریشه گرسنگی، فقر، بی حقوقی سیاسی و سیه روزی های طبقه کارگر را نه در وجود سرمایه داری که در «کمبود رشد صنعتی»!! «نقش برتر سرمایه تجاری»!! «رواج رانت خواری» یا «توسعه ناکافی سرمایه داری» می دانند!! مارکس در شروع نقد خویش بر اقتصاد سیاسی، توضیح داد که برای شناخت پدیده‌های هر دوره لاجرم باید به شیوه تولید مسلط آن دوره رجوع نمود. مقولاتی مانند مالکیت، اجاره، کار مزدی و حتی خود سرمایه بدون این رجوع قابل تشریح نیستند. آن بخش از نمایندگان سرمایه (چپ یا راست) که لفظ رانت خواری را برای طبقه سرمایه دار و دولت اسلامی این طبقه به کار می گیرند، عامدانه، بنیاد تحلیل مارکسی رانت در شرایط حاکمیت سرمایه داری را از انظار کارگران پنهان می دارند. آنان بر تفاوت میان رانت تفضلی دوره های پیشاسرمایه داری با دوره ای که به قول مارکس «سرمایه هم نقطه شروع و هم پایان است» خط می کشند. درآمد‌های نفتی دولت و طبقه سرمایه دار ایران فقط اضافه ارزش حاصل استثمار طبقه کارگر است.

روشنفکری که به نظر من بیشتر جریاناتی طرفدار طبقه ولی ناآشنا از مسائل آن بودند، سازماندهی می شدند، کارگران با بازوهای سستبر و صورت های خشن ترسیم می شدند. کارگران انسانهایی هستند که فقط بواسطه قرار گرفتن در رابطه خرید و فروش نیروی کارشان در بازار کالا ها کارگر نامیده می شوند. کارگران هیچ چیزی برای فروش ندارند جز نیروی کارشان. سرمایه دار با خرید این نیروی کار که تشکیل شده از نیروی بازو، نیروی عصبی و فکری و تجربیات و دانش آن فرد، آن نیروی کار را بواسطه ابزار تولید که میتواند هرچه از کتاب و قلم و دفتر تا تیغ و سوزن جراحی و یا قلم و چکش و ماشین آلات باشد و به واسطه مواد اولیه که میتواند مغز بچه محصل یا جسم بیمار و چوب و آهن و پلاستیک باشد، ارزش تولید میکند و با فروش آن ارزشی بیشتر از ارزشی که به صورت مزد و یا حقوق داده است بدست میاورد و بدین وسیله نیروی کار را استثمار میکند. حاصل این کار میتواند یک رمان باشد و یا یک کار هنری. برای سرمایه مهم نیست که با نیروی کاری که خریده چه تولید میکند. مهم آن است که حاصل این رابطه در دست سرمایه دار تبدیل به کالا شود و در بازار بفروش برود و ارزش اضافی تولید شود. بنابراین این بحث کار یدی و کار غیر یدی ربطی به دستاوردهائی که توسط مارکس تدوین و در سطح یک دانش اجتماعی رشد داده شده، ندارد. اخیراً در برخی بحث ها ما از ارزش افزوده، کار مفید و غیر مفید، یدی و غیر یدی و اینگونه مفاهیم می شنویم که به نظر میرسد میخواهد ما را به عهد دقینوس ببرد. همه کسانی که در رابطه کار و سرمایه قرار میگیرند و کارشان سرمایه افزا است و یا در خدمت این سرمایه افزائی قرار میگیرد، چه بخواهند و چه نخواهند و یا خود را متعلق به طبقه کارگر بدانند و یا ندانند، جزو این طبقه هستند و در نتیجه در رابطه تضادمند کار و سرمایه قرار میگیرند و جز با نفی این رابطه نمی توانند از این رابطه برده وار خلاصی یابند. نفی این رابطه نیز یک کار اجتماعی و وسیع طلب میکند که سازمانیافته و آگاهانه است. چون سرمایه یک رابطه اجتماعی است، نفی آن نیز یک حرکت اجتماعی است که در نتیجه ارگان اجتماعی خود را نیاز دارد.

در ارتباط با این توضیحات میتوان مسئله کارگران بخش خدمات را بیشتر توضیح داد. هرچند که در رابطه با این بخش گاهی هم از کلمه کارمند استفاده میشود. این کارگران در خدمات جنبی تولید کار میکنند. کار آنان ضروری و لازم است ولی چون تولید ارزش اضافی نمیکند، گرچه در خدمت این تولید قرار دارد، مولد نیست. ولی این عدم مولد بودن هیچ تغییری در اصل ماجرا مبنی بر استثمار شدن آنها نمیدهد. در نتیجه آنها بهمان حد در تضاد با سرمایه داری قرار دارند که دیگر کارگران. ما در ایران تجربه زیادی از این رابطه داریم و بسیاری از ما بخاطر می آوریم که این بخش از کارگران در دوره قیام ۵۷ چگونه واکنشی از خود نشان دادند. در رابطه با بسیج این بخش از طبقه چندین عامل نقش بازی میکند که بعضاً میتواند مسئله پراکندگی، (تعداد افراد شاغل در یک محیط کار) فرهنگ و سنتهای حاکم بر این محیط های کاری باشد که نوعی جدائی بین آنها و سایر بخشهای تولیدی ایجاد میکند که در نتیجه نقش کارگران واحدهای بزرگ تولیدی اهمیت خود را نشان میدهد ولی از سوی دیگر عواملی از جمله آمادگی ذهنی آنها میتواند باعث جذب سریع آنها به حرکت‌های کارگری و بخصوص در شرایط بسیج وسیع و انقلابی شود. من این مطلب را با اشاره و تأکید بر نقش و عملکرد کارگران کارخانه ها به پایان می برم. بدون حرکت آنان ما با نوعی ائتلاف نیرو سر و کار خواهیم داشت، چون این حرکت به موتوری و انرژی ای احتیاج دارد که فقط در آنجا یافت میشود. ولی این بدان معنا نیست که اهمیت دیگر بخشهای کارگری را در نظر نگیریم. هرگاه کارگران بخشهای تعیین کننده و بزرگ تولیدی حرکتی را شروع کنند، این حرکت میتواند به شکلی گسترده دیگر بخشهای کارگری را به حرکت در آورد. ضمن آنکه ادامه کاری ایکه میتواند حاصل حرکت در این بخش ها باشد، همان انرژی ای است که بدان اشاره کردم.

\*\*\*\*\*

(۱) طبق آمار بانک جهانی در حال حاضر ۳۸،۸ درصد تولید در اختیار بخش خصوصی است ولی یادمان باشد که بخش وسیعی از این خصوصی شدن بمعنای

پیدااست که همه این کوه عظیم اضافه ارزش توسط چند هزار کارگر نفت تولید نشده است بلکه حاصل استثمار طبقه کارگر بین المللی است. سود هر سرمایه دار یا سرمایه اجتماعی هر کشور سهمی از کل اضافه ارزشی است که در سراسر دنیا توسط طبقه کارگر تولید می شود و در چهارچوب نرخ سود عمومی نصیب بخش های مختلف سرمایه می گردد. اضافه ارزش های نفتی از این قاعده مستثنی نیست. روشن است که شرایط انحصاری تولید و موقعیت ویژه انحصار نیرومندی مانند اوپک در چگونگی توزیع این اضافه ارزش ها نقش مهم ایفاء می کند. دولت ایران یک موجود « رانت خوار» نیست. دولت سرمایه داری است. پاسدار نظم تولیدی، سیاسی و اجتماعی سرمایه است. مشکل طبقه کارگر مشکل « رانت خواری» دولت، « آقازاده ها» و مانند این ها نیست. این ها جعلیاتی است که سر هم بندی می شوند تا نظام بردگی مزدی را از تیررس پیکار ضد سرمایه داری طبقه کارگر خارج سازند. معضل توده های کارگر وجود سرمایه و نظام سرمایه داری است. ریشه تمامی بی حقوقی ها، مظلوم، دیکتاتوری ها و مصائب بشری در اینجا قرار دارد. در زمینه تئوری « دولت رانت خوار»، پدیده « رانت خواری» و صاحبان این تئوری می توان به تفصیل بحث کرد اما جایز اینجا نیست. آنچه گفتم فقط اشاره ای به موضوع است تا پیش از هر چیز تکلیف خود را با سؤال مشخص نموده باشم. بازگویی دیگر موجود در متن پرسش اصطلاح «چپ روی» است. این مفهوم در ادبیات رایج چپ بدون هیچ بار طبقاتی به کار گرفته می شود. چپ و راست بودن در رابطه با جنبش کارگری باید با ملاک ضدیت یا عدم ضدیت در قبال اساس بردگی مزدی داوری گردد. مجرد سرنگونی طلبی و شعارهای توخالی میلیتانت، نه فقط ملاک تعلق به چپ کارگری و ضد سرمایه داری نیست که می تواند رویه معکوس آن باشد. رادیکالیسم پرولتاریا در رویکرد ضد کار مزدی اوست و قربانی با رژیم ستیزی فاقد بار کمونیستی ندارد. آنچه معمولاً زیر نام «چپ روی» فرموله می شود، نه چپ که راست و سرمایه مدار است. به اصل پاسخ می پردازم. تردیدی نیست که دیکتاتوری هار سرمایه سدی بر سر راه سازمانیابی کارگران است اما طبقه کارگر حتی در زیر فشار سهمگین ترین دیکتاتوری ها، دست از مبارزه نکشیده است. سبانه ترین شیخون ها مسلماً مبارزات توده های کارگر را کند می کند اما جنبش کارگری را تعطیل نمی نماید. اگر چنین است که هست، این پرسش پیش می آید که چرا باید دیکتاتوری هار سرمایه کل فرایند تشکل یابی کارگران را آتش زند و عقیم گرداند؟! تکیه یکسویه بر نقش دیکتاتوری دولتی سرمایه، فرار از برخی واقعیت های زمخت مبارزه طبقاتی است. از جمله اینکه، رفرمیسم راست و چپ نیز ضربات مهلکی بر فرایند سازمانیابی جنبش کارگری ایران وارد ساخته اند. این جنبش در همان دقایق نخست ابراز حیات خود میدان دخالت رویکردی از چپ شد که زیر نام کمونیسم شکل انکشاف اروپائی سرمایه داری را دنبال می کرد و این شکل را « رشد آزاد سرمایه داری» نام می نهاد. از تولید سرمایه داری روایتی سوسیال دموکراتیک داشت و این روایت را از بلشویسم به ارث می برد. سوسیالیسم را با نگاهی غیرمارکسی می کاوید و با همان مشخصاتی می دید که بلشویسم در روزهای پس از وقوع انقلاب اکتبر می دید. این رویکرد در ایران دنبال همه چیز بود و تنها چیزی که دنبال نمی کرد سازمانیابی شورائی جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر بود. در بالای سر کارگران برایشان حزب می ساخت. فعالین کارگری را از بدنه جنبش آن ها جراحی و ابزار نفوذ خود در این جنبش می ساخت. از شرایط امپریالیستی تولید سرمایه داری تبیینی مغایر با نقد مارکسی اقتصاد سیاسی داشت. به توده های کارگر توصیه می کرد که علیه این «امپریالیسم» و برای تحقق « رشد آزاد سرمایه داری» با این و آن بخش بورژوازی، با ملاکان لیبرال و نوع اینها پیمان اخوت ببندند! در مبارزات روز خود سندیکا سازند و سندیکاها را تسمه نقاله عروج حزب برای برپائی استقرار دموکراسی خلق کنند. رویکرد مذکور همه اینها را به طبقه کارگر دیکته می نمود و جنبش کارگری ایران زیر سرریز این آموزش ها و ایفای نقش فعالان درونی حلق آویز به حزب، راه سازمانیابی ضد سرمایه داری خود را گم کرد. پدیده موسوم به «حزب کمونیست ایران» چنین نمود. طبقه کارگر یک دوره مهم را از دست داد. تندباد ویرانگر دیکتاتوری سیاه رضاخانی سر رسید در

حالی که جنبش کارگری هیچ شالوده ای برای تشکیل صف مستقل طبقاتی و سازمان دادن این صف پدید نیآورده بود. با خاتمه جنگ امپریالیستی و رفتن رضاخان، دور تازه ای برای متشکل شدن کارگران پیش آمد، اما سرنوشت سازمانیابی جنبش کارگری در این برهه، از دوره اول هم تاریک تر بود. توده های کارگر در سطحی سازمان یافتند! اما با نسخه پیچی «حزب توده» و به صورت نیروئی که فقط موقعیت رفرمیسم بورژوائی حزب توده را در مقابل سایر احزاب بورژوازی تقویت کند و قطب اردوگاهی سرمایه داری را در مقابل قطب های قدرت رقیب نیرومند سازد!! کودتای سیاه ۲۸ مرداد به این دوره پایان داد، در حالی که طبقه کارگر هیچ گامی برای سازمانیابی شورائی ضد سرمایه داری خود بر نداشته بود. چپ در سال های پس از کودتای ۲۸ مرداد تا دهه ۵۰ و ماه های پیش و پس قیام بهمن، اگر حرفی برای جنبش کارگری داشت باز هم حرف دل سرمایه داری اردوگاهی یا امپریالیسم ستیزی خلقی بود. استراتژی غالب طیف احزاب و محافل چپ در فاصله میان وقوع قیام بهمن تا امروز، در رابطه با جنبش کارگری، مدعی برخی تغییرات است!! این تغییرات واقعیت دارد اما فقط به این معنی که سموم رفرمیستی خود را هر چه بیشتر با مارک های تقلبی و تجارتنی این یا آن نوشدارو، به ذهن کارگران و پراتیک مبارزات آنان تزریق کرده است. در طول این ۳۰ سال بازار حزب سازی فرقه ای، ارجاع توده های کارگر به ساختن سندیکا، تبلیغ آشکار سندیکالیسم، لشکرکشی علیه هر جنب و جوش شورائی و ضد کار مزدی طبقه کارگر، جراحی فعالین کارگری از بدنه جنبش آنان با هدف آرایش ویتترین های حزبی، شقه شقه کردن جنبش کارگری و انجماد هر بخش آن، در نوعی میدان داری دموکراسی طلبانه بورژوائی، اشاعه سرنگونی طلبی رفرمیستی به جای رژیم ستیزی ضد سرمایه داری و نوع اینها کارهائی بوده است که این محافل انجام داده اند. در یک کلام دیکتاتوری هار سرمایه راه سازمانیابی شورائی ضد سرمایه داری طبقه کارگر را سد می ساخت و طیف نیروهای رفرمیسم چپ گام به گام و در دوره های مختلف، این راه را با بی راهه های رفرمیستی و شکست آمیز جایگزین می کرد.

### پاسخ دوم:

مقاومت کارگران در مقابل تهاجمات بورژوازی و نیز تلاش آنها برای سازمانیابی قدرت جمعی خود در طول سال های اخیر چشمگیر بوده است. نکته مهم این است که این مبارزات عموماً شکست خورده و به هیچ دستاوردی منتهی نگردیده است. دلیل آن روشن است. سرمایه داری امروز سرمایه داری صد سال یا حتی ۴۰ سال پیش نیست. بحث بر سر قوانین پایه ای یا گرایشات درونی و خصلت نمای این شیوه تولید نمی باشد. سرمایه داری به عنوان رابطه تولید اضافه ارزش، رابطه اجتماعی مبتنی بر خرید و فروش نیروی کار، رابطه تبدیل کار زنده به کار مرده یا انفصال جامع الاطراف کارگر از کار و محصول کار و سرنوشت زندگی اجتماعی خود، به تمام و کمال همان است که از آغاز بوده است. اما مکانیسم های کار سرمایه برای چالش بحران ها و راهکارهایش برای مقابله با جنبش کارگری دچار تغییرات جدی شده است. بارآوری کار در بخشی از دنیا به اوج رفته است و این امر نیاز نسبی سرمایه به نیروی کار را در بخش هائی از دنیا تنزل داده است. بخش قابل توجهی از سرمایه جهانی امروز به جای احداث فابریک و استخدام کارگر، راه کومه تاریک زن بنگالی، دختر خردسال فلپینی، یا زنان بیمار و کودکان خردسال افریقائی را در پیش می گیرد، سرعت انتقال نیروی کار توسط سرمایه از این گوشه به آن گوشه دنیا بیداد می کند. به موازات این رویدادها، تناقضات ذاتی سرمایه در بالاترین مدار ممکن سیر می نماید، متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه جهانی به صورت وحشتناکی بالا رفته است. بحران ذاتی شیوه تولید سرمایه داری حالت دوره ای خود را با حضور مستمر و مزمن در چرخه بازتولید سرمایه جهانی جایگزین ساخته است. در چنین وضعی، سرمایه جهانی به لحاظ تنزل مدام نرخ سودها و تحمل بحران ها در بدترین شرایط تاریخی خود به سر می برد، برای چالش این وضعیت فقط یک راه در پیش دارد. اینکه لحظه به لحظه زندگی طبقه کارگر را آماج تعرض خود قرار دهد، برای سازماندهی و اجرای این تعرض راهکارهای بسیار زیادی یافته

است و با توحش تمام اعمال می نماید و بالاخره اینکه میدان داری رفرمیسم راست اتحادیه ای، دیکتاتوری هار سرمایه، نقش بازی رفرمیسم چپ و سایر عوامل مشابه جنبش کارگری را دچار فاجعه بارتترین حالت استیصال کرده است. در چنین شرائطی روشن است که مبارزات پراکنده، رفرم طلبانه، بدون ظرفیت لازم برای اعمال قدرت کارساز طبقاتی و فاقد سازمان یافتگی شورائی ضد سرمایه داری قادر به تحمیل هیچ مطالبه ای بر صاحبان سرمایه یا حتی دفاع از بهای واقعی نیروی کار نیست. رمزی تأثیری مبارزات سال های اخیر طبقه کارگر ایران و دلیل شکستهای متوالی کارگران در حرکت های پراکنده جاری را باید در دل چنین اوضاعی جستجو نمود. شکی نیست که دیکتاتوری هار سرمایه نیز پشتوانه موفقیت تمامی تعرضاتی است که سرمایه داران علیه زندگی توده های کارگر و مبارزات آن ها سازمان می دهند. اعتصاب کارگران یک کارخانه، زمانی سلاح دست کارگران برای وادار ساختن سرمایه دار به قبول این یا آن خواست بود، اما در حال حاضر چنین نیست. وقتی که سرمایه داران با هدف دستیابی به سود انبوه تر در عرض یک سال ۷۰۰۰ مرکز کار و تولید را تعطیل و کارگران را بیکار می کنند، وقتی که سرمایه دار صاحب لاستیک البرز اعتراضات چندین ماهه کارگران این کارخانه علیه تعویق یکساله دستمزدها را به هیچ ای گیرد و سرمایه های حاصل استثمار آنان را با هدف حصول سودهای انبوه تر به حوزه های دیگر یا حتی به کشور چین منتقل می کند، وقتی که سرمایه برای افزایش هر ریال سود بیشتر، در بیکارسازی هر چند هزار کارگر ثانیه ای شک به خود راه نمی دهد، وقتی که وضع این گونه است با تحصن و اعتصابات پراکنده در این و آن واحد صنعتی هیچ چیز را نمی توان تغییر داد. اجتماع در مقابل پدهای دولتی نوعی ریشخند خود است و قرار نیست دیگ بخشایش سرمایه دار را به جوش آرد یا دل سنگ دولتمرد سرمایه را نرم کند. برای تحمیل مطالبات روز بر صاحبان سرمایه یا دولت آن ها یک راه بیشتر در پیش نیست. باید قدرت طبقاتی ضد سرمایه داری خود را متشکل ساخت و با این قدرت به جنگ سرمایه شتافت. باید هر کجا که هستیم، در هر کارگاه، هر مؤسسه حمل و نقل، هر مدرسه، بیمارستان، هر مرکز کار و تولید یا محله مسکونی، داخل، خارج، هر نقطه دنیا، دست به کار تلاش برای سازمانیابی سراسری و شورائی کل طبقه کارگر شد.



#### پاسخ سوم:

«سندیکای مستقل» مصداق ضرب المثل معروف «کوسه و ریش پهن» است. واژه استقلال در منظر طبقاتی پرولتاریا و کمونیسم این طبقه متضمن صف بندی مستقل کارگران در مقابل سرمایه داری است. سندیکا برپایه تمامی تعاریف سندیکاچیان و فراتر از آن بر اساس تعریف عام آن در سراسر دنیا، نهاد منحل در نظم و قانون و قرار و مدنیت و حقوق و دیوانسالاری سرمایه است. بحث بر سر لفظ نیست. شاید عده ای کارگر نام آنچه را که نهاد ممکن جنگ و ستیزشان با سرمایه است، سندیکا بگذارند، اما این کار فقط بی توجهی به عرف سندیکا را نشان می دهد. جنبش سندیکائی تداعی گر تلاش برای قانونی کردن مبارزه، احقاق حقوق کارگران به عنوان انسان های مطیع نظم سرمایه و منقاد در مقابل حقایقت و حاکمیت نظام سرمایه داری است. رهبران و متولیان این جنبش در هیچ کجای دنیا دعوی خلاف این را ندارند. با این توضیح تکلیف عبارت «سندیکای مستقل» روشن است. طیف رفرمیسم چپ معمولاً از «سندیکاهای مستقل از دولت» سخن می رانند!!! و استقلال این نهاد از دولت را دلیل کافی مستقل بودن آن می دانند!!! پای این استدلال چوبین است. معلوم نیست سندیکای باب طبع اینان چگونه در ساختار نظم سرمایه داری و در هستی سرمایه به عنوان یک رابطه اجتماعی منحل است اما از دولت سرمایه داری مستقل است!!! بانیان این نظر تا امروز در مقابل این پرسش و پرسش های مشابه سکوت کرده اند اما به نظر می رسد که از

منظر آنان انحلال جنبش کارگری و کل قدرت پیکار طبقه کارگر در نظم سرمایه هیچ کراهتی ندارد!!! آنچه کراهت دارد تعلق خاطر سندیکاهای به دیکتاتوریهای هار است!!! چپ پرچمدار سندیکاسازی با این صغری و کبری چاره ای ندارد جز اینکه ریشه دیکتاتوری را نه در نظام سرمایه بلکه در شیوه های تولید قرون وسطائی جستجو نماید!!! کماینکه در بسیاری موارد همین کار را می کند. رژیم ستیزی خارج از مدار پیکار ضد کار مزدی این چپ هم در عمق خود تبلوری از همین پندار است. گفتگوی «سندیکای مستقل» چاه ویل تناقضات وحشتناکی است که چپ سندیکاچی به غوطه خوردن در آن عادت کرده است اما در عالم واقع قابل شهود نیست. با این توضیح به سراغ سندیکاهای شرکت واحد و نیشکر هفت تپه می روم. حقیقت این است که تأسیس هر دو سندیکا بر اساس همه شواهد، نقطه پایانی بر موج مبارزات دامنه دار بیش از ده هزار کارگر این دو واحد بود. به بیان دیگر سندیکاهای به وجود آمدند و آن مبارزات ناپدید شدند. این سندیکای شرکت واحد نبود که سیل پرخروش اعتصاب ها و مبارزات رانندگان را راه انداخت. دومی بود که به سندیکالیست ها فرصت داد تا در غیاب یک جنبش آگاه ضد کار مزدی، سندیکا بر پای دارند. امامزاده ای که «به جای شفا کور می کرد» کارگران را از سازمانیابی شورائی و اعمال قدرت علیه سرمایه باز می داشت، جنبش آن ها را مستأصل و بی قدرت می ساخت و راه شکست و متلاشی شدن آن توسط قوای سرکوب را هموار می کرد. این ماجرا در مورد کارگران نیشکر هفت تپه به گونه ای فاجعه آمیزتر تکرار شد. چند هزار کارگر این شرکت در ماههای متوالی با سرمایه داران و دولت سرمایه داری در جدال بودند. جاده ها مسدود می شد، تولیدی صورت نمی گرفت. کارگران لوله سازی خوزستان با صدور بیانیه از مبارزات آنان جانبداری کردند. شهر شوش در پشتیبانی از مطالبات و جنبش آن ها به حالت تعطیل در آمد. صدها کارگر اتوموبیل سازها اعلام کردند که نان روز خود را با کارگران در حال اعتصاب تقسیم خواهند کرد. در همان روزها، هزاران کارگر لاستیک البرز، شمار کثیر کارگران شهر صنعتی قزوین، مخابرات راه دور شیراز، نساجی های شمال، آذربایجان و کردستان، نفت و گاز عسلویه، نزدیک به یک میلیون کارگر معلم در سراسر ایران و خیل وسیع پرستاران در شهرهای مختلف به صورت پراکنده و گسیخته، در حال اعتصاب، تحصن، راهپیمائی و اشکال مختلف مبارزه بودند. در مقابل سیل وسیع این خیزش ها و جنبش ها دو راه حل متضاد قرار داشت. راه نخست اینکه کارگران نیشکر، لاستیک، معلمان، پرستاران، رانندگان واحد، کارگران نساجی و جاهای دیگر دست به کار سازمانیابی خویش شوند. همگی در هر کجا که هستند شوراهای خود را تشکیل دهند، این شوراها را به هم پیوند زنند. خواسته های خود را متحد و همصدا فریاد کنند، قدرت اتحاد شورائی و ضد سرمایه داری خود را علیه سرمایه داران و دولت اعمال نمایند. در همین گذر متناسب با توان پیکار طبقاتی خود مطالبات روزشان را وصول کنند، مبارزات را ادامه دهند، سطح شناخت و آگاهی و بیداری طبقاتی خود را بالا و بالاتر برند. نیرومند و نیرومندتر شوند و دست به کار کارزارهای عظیم تر گردند. راه دوم همین راهی بود که پیش پای معلمان، کارگران نیشکر هفت تپه، رانندگان شرکت واحد و سایر جاها قرار گرفت. عده ای تحت لوای نماینده و در واقع نمایندگان توهم و استیصال توده های کارگر دکه ای به نام سندیکا یا در مورد معلمان «کانون» برپا کردند و کل مبارزه جاری توده های کارگر را به مشاجره بر سر قانونی بودن و نبودن سندیکا یا حقوق سندیکائی سوق دادند. سندیکاچیان به کارگران گفتند که نهاد سندیکالیستی آن ها از طریق گفتگو با صاحبان سرمایه و دولت برای حل مشکلاتشان تلاش خواهد کرد!!! سکوت و توهم به معجزه سندیکا، جای جنگ روز کارگران و اعمال قدرت آن ها را گرفت. تا اینجا همه چیز بر وفق مراد سرمایه بود و حال کار دولت سرمایه داری این می شد که متولیان همین امامزاده ها را هم از سر راه بردارد، دستگیر، زندانی و زیر شکنجه قرار دهد. در همین جا پاسخ آخرین بخش سؤال را بگویم. سندیکا در ایران چوب هر دو سر آلوده ای است که نه هیچ گرهی از هیچ مشکل کارگران باز می کند و نه دولت سرمایه آن را تحمل می نماید. دلیل این امر ساده است. نقش سندیکا فروش قدرت طبقاتی توده های کارگر در قبال حقیرترین مطالبات



سندیکائی است. بورژوازی ایران پرداخت هیچ ریالی برای خرید قدرت پیکار کارگران را دستور کار خود نمی‌داند. در اینجا سرکوب و حمام خون سالاری یگانه راه بقای سرمایه است.

### پاسخ چهارم:

تئوری دعوت کارگران به سندیکاسازی در شرائط متعارف و برپائی شوراها به عنوان ارگان قیام در وضعیت انقلابی، حرف دل رویکردهائی است که صدر و ذیل کمونیسم آن‌ها در سرمایه داری دولتی خلاصه می‌شود. این تئوری مبلغ آنست که کارگران برای مبارزات جاری خود سندیکا سازند، نخبگان سیاسی مدعی کمونیسم نیز سکتی به نام حزب بر پای دارند و تلاش کنند تا توده‌های کارگر را در پشت سر سکت به صف نمایند. حزب میدان دار رژیم ستیزی دموکراتیک شود و منتظر ظهور وضعیت انقلابی ماند. کارگران نیز غرق در مبارزات صنفی چشم به راه معجزه حزب و پیدایش وضعیت موعود باشند. وقتی که این «قران سعدین» رخ داد توده‌های کارگر، به دستور حزب «شورا» سازند، شوراها را ارگان قیام کنند، ماشین حزبی نخبگان را بر اریکه قدرت بنشانند و نام این قدرت را دولت کارگری بگذارند!! حزب برنامه ریزی کار و تولید را به دوش گیرد و کارگران به سیاق سابق فروش نیروی کار خود را پی گیرند. این تئوری ضربات سختی بر مبارزه طبقاتی پرولتاریا وارد ساخته است. جنبش کارگری هم برای تحمیل مطالبات روز خود بر سرمایه داران و هم برای نابودی نظام سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم، سواى سازمانیابی شورائی و ضد کار مزدی راه دیگری ندارد. مبارزه پرولتاریا برای دستیابی به هر سطح از خواسته‌های روز می‌تواند و باید جزء لاینفک از جنبش سراسری وی علیه سرمایه و برای نابودی سرمایه داری باشد. توده‌های کارگر فقط بر بستر چنین جنبشی است که می‌توانند، در هر دوره، قدرت طبقاتی خود را علیه سرمایه اعمال کنند، لحظه به لحظه آگاه و آگاه تر شوند، نقد مارکسی عینیت سرمایه داری را چراغ راه مبارزه خود سازند. فقط چنین جنبشی است که می‌تواند سوسیالیسم را مستقر کند و **سازمانیابی این جنبش نمی‌تواند که شورائی نباشد.** استقرار سازمان شورائی سراسری برنامه ریزی کار و تولید سوسیالیستی، نیازمند دخالتهای خلق، آزاد، آگاه، فعال و نافذ احاد انسانهاست و این همه باید در دل پیکار جاری توده‌های کارگر تأمین شود و شورا تنها ظرف تشکل یابی این جنبش است. برخی محافل چپ از نوعی سازمانیابی شورائی حرف می‌زنند اما آنچه زیر این نام فریاد می‌کنند، فقط نوعی سندیکاسازی است.

### پاسخ پنجم:

اجازه دهید پاسخ این پرسش را در دل لیستی از سؤالات دنبال نمایم. آیا آنچه زیر نام حمایت بین المللی صورت گرفته تا این لحظه هیچ ریالی به دستمزد هیچ کارگری در هیچ نقطه ایران اضافه کرده است؟! آیا این حمایت‌ها هیچ ثابته‌ای از روزانه کار هیچ کارگری کاسته است؟! آیا شرائط شاق و مرگبار کار و استثمار توده‌های کارگر ایران به تأثیر از این حمایت‌ها سر سوزنی بهبود یافته است؟! آیا دولت‌ها و درنده‌های اسلامی سرمایه داری زیر فشار تأثیر این حمایت‌ها، حتی برای لحظه‌ای، هیچ میلیمتری از ابعاد سبعت و درندگی خود علیه زندگی و مبارزه کارگران کاسته است؟! آیا هیچ کارگر زندانی به یمن این حمایت‌ها از زندان آزاد یا حتی یک روز از مدت محکومیت او کاهش یافته است؟! آیا شنیده‌اید که این حمایت‌ها فشار شکنجه رژیم ددمنش اسلامی سرمایه بر کارگران زندانی را به اندازه یک دانه خردل کمتر ساخته باشد؟! آیا این حمایت‌ها به سازمانیابی کارگران کمک کرده است؟! آیا باعث حصول هیچ مطالبه کارگران شده است؟! بسیار بعید به نظر می‌رسد که هیچ کارگر دارای حداقل انصاف کارگری پاسخ مثبتی حتی برای یکی از این پرسش‌ها پیدا کند. جواب همه این سؤالات منفی است و لاجرم پاسخ واقعی سؤال مورد گفتگو نیز به طور کامل منفی است. خیلی‌ها خلاف این را می‌گویند. سکتها و سندیکالیست‌ها در مورد عظمت دستاورد این به اصطلاح حمایت

دنیائی جنجال راه انداخته‌اند. صدر و ذیل حرفشان این است که پشتیبانی گای رابدار یا رئیس این و آن اتحادیه کارگری از فلان سندیکالیست ایرانی باعث تحکیم پیوندهای انترناسیونالیستی جنبش کارگری ایران با جنبش کارگری جهانی شده است!!! چنین تعبیری از همپیوندی انترناسیونالیستی کارگران دنیا، بدترین نوع مسخ پردازی است. عریضه نگاری‌های اتحادیه‌های کارگری در چهارچوب مناقشات بخش‌های مختلف سرمایه جهانی صورت گرفته است و هیچ ربطی به حمایت از مبارزات کارگران ایران علیه سرمایه داران و دولت آنها نداشته است. سازمان‌هایی که مدال حمایتگر کسب کرده‌اند!! عمه و اکره سرمایه داری هستند، سد راه پیکار طبقه کارگر دنیا علیه سرمایه می‌باشند، کارشان رفع خطر مبارزات کارگران از سر سرمایه است. ابراز حمایت این اتحادیه‌ها از کارگران ایران گوشه‌ای از ایفای نقش آن‌ها در تقویت یک قطب قدرت نظام بردگی مزدی در مقابل وحوش درنده دیگر همین نظام است. همبستگی انترناسیونالیستی طبقه کارگر، در همپیوندی عملی بردگان مزدی دنیا از مبارزات ضد سرمایه داری همدیگر است که معنا می‌یابد. تلاش‌هایی که محافل سندیکالیستی و حزبی انجام داده‌اند چنین سمت و سوئی نداشته است. آنها سراغ توده‌های کارگر دنیا نرفته‌اند. یگراست آستان قدرت اتحادیه‌های ابزار کار سرمایه جهانی را دق الباب کرده‌اند. در همین جا حساب برخی تلاش‌ها را از آنچه رفرمیست‌ها انجام داده‌اند جدا کنیم. کوشش «بهرام قدیمی» برای جلب حمایت کارگران امریکای لاتین یا تلاش فعالین لغو کار مزدی برای جلب حمایت ائتلاف علیه فقر کانادا و کارگران مهد کودک‌های نروژ، از مبارزات کارگران ایران با همه ناپیدائی رخساره‌ای از مساعی واقعی برای جلب همبستگی جهانی کارگران بوده است.

۶. تأثیر اجرای طرح «هدفمند کردن یارانه‌ها» روی زندگی کارگران و زحمتکشان کشور را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ بعضی‌ها می‌گویند قشری از کم درآمدترین و فقیرترین کارگران و زحمتکشان به کمک این طرح وضع بهتری پیدا کرده‌اند و برعکس، خیلی‌ها معتقدند که این طرح فشار سهمگینی بر زندگی کل کارگران و زحمتکشان وارد می‌آورد؛ اثرات این طرح را به ویژه در آینده چگونه می‌بینید؟

### پاسخ ششم:

با فرض صحت آمارهای دولتی، در طول چند ماه اخیر به هر خانوار ۴ نفری ایرانی چیزی حدود یکصد و هشتاد هزار تومان یارانه نقدی پرداخت شده است. در همین مدت بر اساس همه اخبار و شواهد، بهای آب، برق، نان و سایر مایحتاج اولیه زندگی کارگران به طور انفجارآمیزی بالا رفته است. میزان تفاوت ناشی از این بالا رفتن، اگر از یارانه‌های نقدی پرداخت شده بیشتر نباشد، مسلماً کمتر نیست. پیش کشیدن این ادعا که گویا اجرای طرح یارانه‌ها، مایه بهبود زندگی قشری از کارگران شده است، فقط از سرچشمه‌های پرفیضان عوامفریبی‌های دولتی نشأت می‌گیرد. نکته‌ای را باید مورد توجه قرار داد. در جامعه ما کارگرانی وجود دارند که برای مدت‌های طولانی بیکارند، آنها و خانواده‌هایشان فاقد هر نوع ممر معیشتی هستند، هیچ سرپناهی نیز ندارند. آنان که از بهبود زندگی قشری از کارگران در پرتو یارانه‌های نقدی سخن می‌گویند، احتمالاً به این بخش نظر دارند!! و معنای حرفشان این است که یارانه ۴۵ هزار تومانی افراد این قشر، در قیاس با محکومیت آنان به فقر و گرسنگی مطلق و نداشتن هیچ ریالی هزینه معاش نوعی بهبود زندگی است!! این استدلال برخی سندیکالیست‌هاست که آگاهانه در حمایت از سیاستهای کارگرکش رژیم اسلامی دست به عوامفریبی می‌زنند. واقعیت این است که سرمایه داری جمعیتی از کارگران را زیر فشار بیکاری، فقر، گرسنگی به مرگ محکوم ساخته است و اینک در متن تعرض بربرمنشانه سراسری به معیشت کل طبقه کارگر، بهای چند قرص نان خالی برخی بیکاران را برای چند روز پرداخت می‌کند. تلقی بهبود وضع زندگی یک قشر کارگران از این وضع فقط شیادی است. طرح «هدفمند کردن یارانه‌ها» تعرض برنامه ریزی شده دولت بورژوازی به حداقل معیشتی توده‌های کارگر و وثیقه کردن حاصل این تعرض برای جلوگیری از کاهش نرخ سودهاست. طرح یارانه‌ها

است. در نظر آوریم که در سیاهترین دوره های دیکتاتوری هار سرمایه مثلاً در مصر و ترکیه، دولت های سرمایه داری وجود نوعی سندیکاها کاریکاتوری ابزار دست خود را تحمل کرده اند اما در ایران مگر در روزهای پاشیدگی کامل دولت ها چنین چیزی اتفاق نیفتاده است. پنجم بی افقی و نداشتن صف مستقل طبقاتی را هم به مؤلفه های بالا اضافه کنیم. نتیجه تأثیر این عوامل چیزی است که می بینیم. طبقه کارگر با مشاهده وضعیت متلاطم سیاسی در جامعه، پیوند خوردن با جنبش سرنگونی طلبی را کلید ورود به دروازه هر تغییری تلقی می کند!! خواست های روز خود را کنار می نهد. تغییر رژیم را همه چیز می پندارد و در شرائطی که فاقد هر میزان صف مستقل سوسیالیستی است، ناچار یگراست به پیاده نظام این یا آن اپوزیسیون بورژوازی در مقابل باندهای دیگر قدرت سرمایه تبدیل می شود. رژیم ستیزی فراطبقاتی چپ هم این رویکرد را تقویت می کرده است.



#### پاسخ هشتم:

این فقط طبقه کارگر ایران نیست که از مبارزات سالهای اخیر خود نتیجه ای به دست نیاورده است. جنبش کارگری در سراسر دنیا شکست پشت سر شکست را تجربه می کند. آنچه در یونان، اسپانیا، فرانسه، آلمان، بلژیک، ایتالیا و هر کجای دیگر روی داده است همگی شاهد صحت این مدعاست. در سخن از تأثیر شرایط حاضر نظام سرمایه داری بر شکست های کارگران، می توان فاکتورهای مهمی را ردیف کرد. سرمایه داری با بهره گیری از آخرین دستاوردهای تکنیک و صنعت مدرن، بارآوری نیروی کار را به اوج رسانده و در همین راستا ارتش ذخیره نیروی کار را که همواره عظیم بوده است از مرز یک میلیارد برده مزدی در جهان بالاتر برده است. راه های جدیدی برای استثمار هر چه هولناکتر توده های کارگر در پیش پای خود باز کرده است. به جای احداث کارخانه و استخدام کارگر و پرداخت دستمزد و بازنشستگی و بیمه بیکاری و بیماری، آلودگی و بنگالی و افریقائی را مرکز پیش ریز و صعود خود به قله اضافه ارزش ها ساخته است. با توسعه بدون مرز صدور سرمایه اجبار خود به پرداخت دستمزدهای واقعی را به شدت کاهش داده است. دولت سرمایه که در گذشته های دور، فقط ماشینی برای قهر و سرکوب طبقه کارگر بود اکنون با فونکسیونها و ساختار تازه اش موقعیت طبقه بورژوازی برای مهار جنبش کارگری را محکم تر کرده است، لیست این عوامل را می توان طولانی کرد. سرمایه جهانی با این کارها، کفه توازن قوا در مقابل مبارزات روز کارگران دنیا را به نفع خود سنگین ساخته است. این سنگینی در بخشی از دنیا، از جمله جامعه ما ابعادی سبعانه تر هم پیدا می کند، به این دلیل که درنده ترین و هارترین دیکتاتوری هار دولتی را پشت سر خود دارد. به یمن این تحولات، اعتصاب محل کار که تا چند دهه پیش سلاح مؤثر کارگران برای تحمیل خواسته هایشان بر سرمایه داران بود، امروز قادر به ایفای نقش سابق نیست. جنبش اتحادیه ای که نقش هویتی آن فروش کل قدرت پیکار ضد کار مزدی طبقه کارگر به سنار و سی شاهی افزایش دستمزد بود، امروز تاریخ مصرف خود برای همین دکانداری را هم از دست داده است. نگاهی به آنچه چند دهه اخیر در ایران رخ داده است برای نشان دادن تغییرات توازن قوای میان طبقه کارگر و سرمایه دار کافی است. در اواسط دهه ۵۰ خورشیدی تقریباً همه اعتصابات کارگری که در چهاردیواری کارخانه ها به وقوع می پیوست به خواست های خود دست می یافت. عکس ماجرا در مورد اعتصابات و تحسن ها و مبارزات روز صدق

در طول ماههای آتی به طور قطع ضربات کوبنده تری را بر زندگی کارگران وارد خواهد ساخت. بهای حداقل معیشتی زیر فشار اجرای این طرح فوران خواهد کرد و بهای واقعی نیروی کار سیر افولی مرگباری را پشت سر خواهد نهاد. چند گام آن سوتر سنار و سی شاهی یارانه ها هم قطع خواهد شد و زندگی روز طبقه کارگر در کام مخوف ترین طوفان های فقر و فلاکت فرو خواهد رفت.

#### پاسخ هفتم:

نداشتن صف مستقل طبقاتی، بی افقی و ایفای نقش پیاده نظام برای اپوزیسیون های بورژوازی فاجعه ای است که دامنگیر طبقه کارگر در همه کشورهاست. در یک مرور تاریخی می توان گفت که عواملی مانند شکست کمون پاریس، ناکامی انترناسیونال کارگری اول، عروج سوسیال دموکراسی، شکست انقلاب اکتبر، استیلای سرمایه داری اردوگاهی زیر نام کمونیسم، دیکتاتوری هار سرمایه در وسیع ترین نقاط جهان، میدان داری ناسیونالیسم چپ و «ضدامپریالیسم خلقی» در کشورها، تسلط رفرمیسم راست و چپ بر جنبش کارگری جهانی، همه و همه در تحمیل این وضعیت بر طبقه کارگر نقش داشته است. برای اینکه کارگران در سر بزنگاه های تاریخی و هنگام بروز وضعیت های ویژه سیاسی با خواست مستقل خود وارد میدان مصاف شوند، باید از پیش، صف پیکار خود را نه فقط از همه اپوزیسیون های رسمی بورژوازی که از رفرمیسم اتحادیه ای و طیف احزاب چپ نمای رفرمیست هم متمایز ساخته باشند. طبقه کارگر ایران حدود یک قرن است که در دل تندپیچ های حساس تاریخی حضوری چشمگیر داشته است اما در هیچ یک از این موارد نه فقط هیچ بارقه ای از صف مستقل طبقاتی خود را نشان نداده است که قادر به طرح و پیگیری مطالبات اولیه خود هم نشده است. در «مشروطیت» انتظارات ارتجاعی بخشی از بورژوازی را انتظارات خود پنداشت. در فاصله سال های ۲۰ تا ۳۲ زیر فشار توهم آفرینی های حزب توده، برای خواست های روز خود سندیکالیست شد و در جدال با رژیم حاکم، اهداف بورژوازی اردوگاهی را جایگزین دورنمای طبقاتی خود ساخت. در روزهای پیش و پس قیام بهمن غرق در توهمات متراکم سالیان دراز، نتوانست از حد سقوط شاه فراتر رود و در مقابل عروج ارتجاع هار بورژوازی تمکین کرد. در سال ۸۸ و پس از سناریوی شوم انتخابات رئیس جمهوری باز هم هر چند محدود به میدان آمد اما آمدنش این بار از همیشه بدتر بود. یک نکته مهم این است که توده های کارگر تا پیش از شروع تندپیچ ها، لااقل درگیر جدال گسترده برای حصول مطالبات روز خود بوده اند، اما با آغاز وضعیت متلاطم سیاسی و عروج اپوزیسیونهای بورژوازی همان خواست ها را هم رها کرده و دار و ندار قدرت خود را در صف آرائی اپوزیسیون ها منحل نموده اند. دیکتاتوری هار سرمایه در یک سوی و رژیم ستیزی رفرمیستی «چپ» ام از میلیتانت یا مسالمت جو از سوی دیگر، در این رویکرد کارگران نقش مؤثر داشته است. برای اینکه طبقه کارگر در سر بزنگاه های حساس تاریخی دست به طرح مطالبات اساسی خود زند باید این مطالبات را از درون یک جنبش سراسری شورائی ضد سرمایه داری دستور کار خود ساخته باشد. رژیم ستیزی این جنبش باید رژیم ستیزی طبقاتی ضد سرمایه داری باشد. راه دیگری وجود ندارد. در مورد تفاوت میان ایفای نقش کارگران پاره ای کشورها و توده های کارگر ایران، در آستانه ظهور تندپیچ های تاریخی بحث جداگانه ای لازم است اما به اختصار می توان نکاتی را باز گفت. اول: طبقه کارگر ایران در قیاس با کارگران برخی کشورهای آسیائی و افریقائی، چشمگیرتر در مبارزات سیاسی حضور داشته و ایفای نقش وی به عنوان وزنه ای سنگین در ترکیب نیروهای اجتماعی داخل جامعه، مورد توجه بورژوازی بوده است. ابراز وجود جنبش کارگری ایران در فاصله سال های ۲۰ تا ۳۲ شاهد گویای این مدعاست. دوم: ابراز حیات جنبش کارگری ایران بیشتر از جنبش های کارگری کشورهای بالا با «چپ» تداعی گردیده است. سوم: وقوع حوادث مهم تاریخی در ایران بر خلاف پاره ای ممالک، همیشه با خیزش های عظیم اجتماعی همراه بوده است. این امر به نوبه خود اهمیت حضور طبقه کارگر در سمت و سوی رویدادها را بالا می برده است. چهارم: به همه این دلائل سرکوب قهرآمیز و همه نوعی هر جنب و جوش طبقه کارگر ایران برای بورژوازی اولویت پیدا می کرده

جاده‌ها نیز حالت کارگران جمع در زیر یک سقف را ندارند. بحث بر سر جمع شدن در دهه‌های مختلف صنفی برای چانه زدن با مالکان کارگاهها نیست، سخن بر سر سازمانیابی جنبش کارگری است. جنبشی متشکل از همه بیکاران، شاغلان، کارگران واحدهای کوچک، بزرگ، کارگران مولد، غیرمولد، صنعتی، تجاری، آموزشی، درمانی یا هر بخش دیگری که در هر قلمرو کار می‌کنند و مورد استثمار قرار می‌گیرند. پیداست که برای متشکل شدن باید از محل کار و زندگی آغاز کرد. در هر جا شوراهای ضد سرمایه داری را بر پای داشت. این شوراها را به هم پیوند زد، از درون شوراها با منشور مطالبات واحد و دورنمای سوسیالیستی شفاف به صورت یک طبقه در مقابل بورژوازی به صف گردید. هر کارگر در هر مرکز کار باید مبارزه برای حصول مطالبات روز و متشکل شدن هم‌زنجیران محل کار را با مبارزه حول خواسته‌های سراسری توده‌های کارگر و سازمانیابی سراسری جنبش کارگری پیوند زند. در این گذر کارگران کارگاههای خرد با همان وظیفه‌ای مواجه هستند که کارگران واحدهای بزرگ رو به رو هستند.

### پاسخ دهم:

وقتی از پدیده موسوم به «جنبش زنان» صحبت می‌کنیم باید تکلیف خود با بسیاری پرسش‌ها را مشخص سازیم. از کدام جنبش زنان حرف می‌زنیم؟ این جنبش چه مطالباتی را دنبال می‌کند؟ ریشه سلب مطالبات و بی‌حقوقی‌هایش را در کجا می‌بیند و برای حصول این خواسته‌ها علیه کدام نظام می‌جنگد؟ تلقی رایج این است که جنبش زنان یک جنبش «حق طلبانه» و «دموکراتیک» است!! جنبشی که علیه مردسالاری، علیه ستم و بی‌حقوقی‌های مضاعف زنان، برای رفع تبعیضات جنسی و علیه قوانین و احکام متناظر با این تبعیضات و ناروانی‌ها مبارزه می‌کند. این روایت از جنبش زنان مالال از تناقض و توهم بافی است. اولاً ریشه واقعی تمامی نابرابری‌ها، ستم‌ها، محرومیت‌ها، مردسالاری‌ها یا قوانین و قراردادهای و سنن پاسدار آن‌ها را از انظار مخفی می‌دارد. دوم اینکه به جای راه واقعی پیکار علیه اساس این بی‌حقوقی‌ها گمراه‌های تیره رفرمیسم را توصیه می‌کند، سوم آنکه صف بندی طبقاتی واقعی درون جامعه موجود را به زیان طبقه کارگر و به سود نظام سرمایه داری دستخوش تحریف می‌سازد و جنبش کارگری را شقه شقه می‌کند. مسأله را بسیار موجز توضیح دهم. ریشه مردسالاری، تبعیضات جنسی و کل ستم مضاعفی که بر زنان اعمال می‌شود بدون هیچ استثناء در موجودیت نظام سرمایه داری قرار دارد. سرمایه داری است که میلیونها زن کارگر ایرانی را مجبور به تحمل دو شیفت کار خانگی بدون هیچ دستمزد کرده است و به یمن تحمیل این دوشیفت کار شاق رایگان، بر آنها، همسرانشان را هم مجبور به انجام روزانه‌های کار دو شیفتی در کارخانه‌ها و جاهای دیگر با نازل ترین بهای ممکن می‌سازد. سرمایه است که هزینه نگه داری و آموزش کودکان، مخارج نگهداری از معلولان و سالمندان، همه و همه را به کار خانگی بدون دستمزد زنان کارگر ارجاع داده است. نرخ اضافه ارزش‌های ۱۲۰۰ درصدی سرمایه اجتماعی ایران در بخش قابل توجهی از خود مدیون همین کار رایگان خانگی توده‌های وسیع زنان کارگر است. قانون، سیاست، دین و نظم موجود در تمامی تار و پود خود برتافته از نیازهای موجودیت و استیلا سرمایه و وجه الضمان بقای نظام بردگی مزدی می‌باشد. بر همین اساس هر توحشی که در چهارچوب قانون و نظم و عرف و شرع، زندگی زنان را به تباهی می‌کشد، همه از شریان حیات سرمایه می‌جوشد. سرمایه است که کل ساز و کارهای فرارسته از دل اشکال تولیدی پیشین تاریخ را از خطر زوال مصون می‌دارد، آن‌ها را بازتولید می‌کند، به عنوان سلاح قدرت و اعمال حاکمیت خود مورد استفاده قرار می‌دهد، هر مبارزه برای زوال و نابودی آن‌ها را با مجازات زندان و شکنجه و اعدام پاسخ می‌گوید. این‌ها همه، در کنار هم فریاد می‌زنند که: اولاً هر میزان مبارزه علیه بی‌حقوقی زنان در گرو مبارزه مؤثر و شفاف علیه اساس سرمایه داری است. ثانیاً جنبش زنان تنها در صورتی می‌تواند ظرف واقعی صف آرائی برای رفع ستم‌ها و نابرابری‌های جنسی باشد که به عنوان سنگری از سنگرهای جنبش ضدسرمایه داری توده‌های کارگر خود را سازمان دهد. حتماً گفته خواهد که همه زنان کارگر نیستند و همه آنها

می‌کند. در دوره زمانی اول، نیاز مبرم سرمایه به بیشترین نیروی کار سبب عقب نشینی سرمایه داران در مقابل اعتصابات کارگری می‌شد. در دوره دوم صاحبان سرمایه نه فقط فشار احتیاج به نیروی کار را احساس نمی‌کنند که به طور مدام ارتش چند میلیونی و در واقع چند ده میلیونی بیکاران را سلاح دست خود برای سرکوب هر اعتراض و خواست کارگران شاغل می‌سازند. به این بحث سه نکته مهم دیگر را اضافه کنم. اول اینکه مقاومت سבעانه سرمایه داری در مقابل خیزش‌های عظیم کارگری، در همان حال که به یمن سنگین شدن کفه قدرت سرمایه در توازن قوای موجود صورت می‌گیرد، اجبار قهری ماندگاری نظام سرمایه داری هم هست. سرمایه جهانی بدون این سببیت‌ها و بدون گذاشتن دست رد بر سینه هر اعتراض کارگری قادر به حصول نرخ سودهای مورد نیاز بازتولید خود نیست. نکته دوم اینکه سرمایه داری صرفاً به این دلیل کفه توازن قوا را به نفع خود سنگین تر ساخته است که جنبش کارگری جهانی گام به گام سنگرها، قلاع و استحکامات مبارزه طبقاتی خود را تسلیم کرده است. سومین نکته آنکه جنبش کارگری برای غلبه بر وضعیت حاضر، باید بساط رفرمیسم راست اتحادیه‌ای و آویختن به احزاب چپ نمای ماوراء خود را در هم پیچد. با اعتصابات درون این کارخانه و آن کارخانه، با توسل به سندیکاسازی، با تحصن‌های پراکنده و مانند این‌ها شانس حصول هیچ پیروزی وجود ندارد. با جایگزینی اعتصاب محل کار توسط اعتصابات سراسری، با خواباندن چرخ تولید اضافه ارزش در وسیع ترین قلمروها، با اعمال قدرت شورائی سراسری علیه سرمایه، با پیش کشیدن افق شفاف سوسیالیستی و تبدیل این افق به سلاح دست شوراهای ضد سرمایه داری، با همبستگی انترناسیونالیستی ضد کار مزدی است که می‌توان کفه توازن قوا را بر هم زد و شکست‌ها را به پیروزی تبدیل کرد.

### پاسخ نهم:

نه فقط کارگران کارگاههای کوچک که کارگران بزرگترین واحدها هم به صرف اتکاء به قدرت خویش در محدوده کارخانه قادر به تحمیل نازل ترین خواست‌های خود بر صاحبان سرمایه نمی‌باشند. کارگران حتی برای دستیابی به ابتدائی ترین خواسته‌های خود راهی ندارند جز اینکه شورائی، سراسری و ضد سرمایه داری متشکل شوند. وجود کارگاههای کوچک و پراکندگی مراکز کار در ایران به نوبه خود، مبرمیت و اهمیت سازمانیابی سراسری را صدچندان می‌سازد. همان گونه که وجود بیش از ۱۰ میلیون کارگر بیکار و فاقد هر نوع محل کار در جامعه، بر درجه مبرمیت این سازمانیابی می‌افزاید. شکی نیست که گردائی هزاران کارگر در زیر یک سقف با شدت استثمار و درد و رنج و شرایط کار و زندگی مشترک، امر اتحاد و تشکل یابی آن‌ها را بسیار تسهیل می‌کند، اما فراموش نکنیم که به ویژه در وضعیت روز دنیا فقط محیط کار مشترک نیست که خیل بردگان مزدی را به هم پیوند می‌زند. تعرض بی‌امان سرمایه به سطح معیشت، حداقل امکانات معیشتی یا آزادیهای سیاسی و حقوق اجتماعی کارگران چیزی نیست که خاص بردگان مزدی شاغل در این یا آن کارگاه یا حتی این منطقه و آن منطقه باشد. کل طبقه کارگر مستقل از اینکه در کارگاههای خرد یا عظیم ترین تراست‌ها استثمار شوند، آماج این تهاجمات هستند. بیکاری همه کارگران را تهدید می‌کند، سطح نازل دستمزدها فاجعه دامنگیر همه توده‌های کارگر است، محرومیت از امکان دارو و درمان مصیبت همگانی بردگان مزدی است، نداشتن شهریه تحصیلی فرزندان آتشی است که به جان همه کارگران افتاده است، تحمل فشار خفقان و سرکوب، عرصه را بر کل طبقه کارگر تنگ ساخته است. اگر این واقعیت‌ها را به درستی تعمق کنیم، آنگاه می‌بینیم که وجود کارگاههای کوچک و پراکندگی این کارگاهها فاکتور چندان تعیین کننده‌ای در کار سازمانیابی کارگران نخواهد بود. در نظر بیاوریم که میلیون‌ها کارگر بیکار اصلاً محل کاری ندارند که بخواهند در درون آن متشکل شوند، یک بخش بسیار تعیین کننده و بسیار اثرگذار طبقه کارگر ایران، کارگران حمل و نقل می‌باشند، کافی است سه روز رانندگان بزرگراه بندعباس - تهران اعتصاب کنند تا کل چرخه تولید کارخانه‌های جاده کرج از کار باز ایستد. اگر بخواهیم فقط به محل کار چشم‌دوزیم، رانندگان

گردد، او بر همین اساس از هر شکل مداخله آزاد در تعیین سرنوشت زندگی اجتماعی خویش نیز جدا و محروم می‌شود. در تعریف کارگر آنچه که واجد هیچ اعتبار اساسی نیست یدی و فکری بودن آن و آنچه واجد حداکثر نقش است همین مشخصاتی است که اشاره شد. فرایند مبادله نیروی کار و مصرف آن توسط سرمایه دار مرحله‌ی دارد.

فاز نخست این فرایند، متضمن مبادله میان کار مرده یا کار عینیت یافته پیشین به مثابه سرمایه در یک سوی و نیروی کار زنده به صورت کالا در سوی دیگر است. تا اینجا نیروی کار فقط به شکل غیرارگانیک و صوری زیر تسلط سرمایه قرار می‌گیرد. این نیرو به عنوان یک کالا فروش می‌رود اما هنوز عینیت پیدا نکرده و شکل مادی مجسم احراز ننموده است. تحقق همین فاز ۳ ویژگی مهم داراست. اول: اینکه سرمایه کلیه حق و حقوق مربوط به چگونگی کاربرد و مصرف نیروی کار را از آن خود می‌سازد. دوم: این مبادله به این دلیل انجام می‌گیرد که نیروی کار مورد خرید و فروش، نیاز پروسه تولید اضافه ارزش است و سوم: اینکه انجام این مبادله پول را به سرمایه مبدل می‌سازد.

فاز دوم مرحله‌ی است که صاحب سرمایه نیروی کار خریداری شده را در پروسه تولید مصرف می‌کند. در اینجا است که نیروی کار به کالائی مادی و مجسم تبدیل می‌شود. کالائی که بهای آن چندین برابر بهای خرید آن است. پروسه تولید اضافه ارزش، هر دو فاز یاد شده را در بر می‌گیرد، اما کل نیروی کاری که با سرمایه مبادله می‌شود، الزاماً هر دو مرحله را پشت سر نمی‌گذارد. نیروی کار بخش عظیمی از کارگران فاز دوم را طی نمی‌کند و به صورت کار مولد در نمی‌آید اما نیاز قهری فرایند بازتولید سرمایه یا فرایند عمومی تولید اضافه ارزش است. فروشنده آن مثل هر همزنجیر مولد خود از کارش جدا می‌شود و حق دخالت در سرنوشت کار و سرنوشت زندگی اجتماعی خود را از دست می‌دهد.

نکته اساسی در تعریف کارگر مطلقاً یدی یا فکری بودن کار نیست. آنچه زیر نام کار فکری مراد می‌شود اگر نیروی کاری است که کالا است و به مثابه یک کالا به فروش می‌رسد مستقل از اینکه هر دو فاز بالا یا فقط فاز نخست را طی کند به هر حال دارنده و فروشنده اش یک کارگر است. معلم، مترجم یا خواننده، کار یدی نمی‌کنند اما غیریدی بودن کارشان اساس کارگر و فروشنده نیروی کار بودن آنان را زیر سؤال نمی‌برد. در همین جا نکته مهم دیگری را اضافه کنم. معنای فروش نیروی کار صرف دریافت حقوق نیست. شمار کثیری از حقوق بگیران نه فقط کارگر نیستند که به طبقه سرمایه دار تعلق دارند. نماینده پارلمان، وزیر، امرای ارتش، رؤسای پلیس، فرماندهان نظامی و انتظامی، مدیران، مشاوران، مستشاران، سیاستگذاران، برنامه ریزان نظم تولیدی، سیاسی و اجتماعی سرمایه، همگی ظاهراً «حقوق» می‌گیرند اما آنان فقط احدی از طبقه سرمایه دار را تشکیل می‌دهند. سرمایه یک شیئی نیست، یک رابطه اجتماعی است و افراد طبقه سرمایه دار به مالکان مؤسسات صنعتی، مالی، تجاری و سایر بنگاههای اقتصادی محدود نمی‌شوند بلکه کل عناصر دخیل در برنامه ریزی نظم سرمایه و اعمال این نظم یا تحمیل این نظام بر طبقه کارگر را نیز در بر می‌گیرد. همه افراد یا گروههایی که نام بردیم نظم تولیدی و سیاسی و اجتماعی سرمایه را برنامه ریزی می‌کنند، پاسداری می‌نمایند و بر کارگران تحمیل می‌کنند. عکس قضیه در مورد کارگر و طبقه کارگر مصادق دارد. کارگر سوای نیروی کارش مالک هیچ چیز دیگر نمی‌باشد. نیروی کار وی می‌تواند یدی یا فکری باشد. او با فروش نیروی کارش فقط استثمار نمی‌شود، فقط اضافه ارزش تولید نمی‌کند، فقط دنیای سرمایه‌ها را تولید نمی‌نماید بلکه علاوه بر همه این‌ها، از هستی اجتماعی خود ساقط می‌شود. از هر نوع دخالت در کار و فرایند تولید و ایفای نقش واقعی در تعیین سرنوشت زندگی خود سقوط می‌کند. این حکم در مورد یک معلم، پرستار، مترجم، تکنیسین آزمایشگاه، بسیاری از نویسندگان و روزنامه نگاران و گروههای مشابه آن‌ها به همان اندازه مصادق دارد که در مورد یک کارگر صنعتی صدق می‌کند.

۲۷ ژوئیه ۲۰۱۱

\*

حاضر به مبارزه ضد سرمایه داری هم نیستند. این چیزی است که واقعیت دارد اما معنایش این نیست که میلیون‌ها زن کارگر ایرانی پیکار برای رهایی خود و رهایی کل زنان از شر مصائب موجود را به دار فرم طلبی این و آن اپوزیسیون بورژوازی حلق آویز کنند. زن کارگر برای رهایی خود از قید بی حقوقی‌های موجود باید علیه استثمار و شدت استثمار همزنجیرانش، علیه وجود کار خانگی، علیه رایگان بودن این کار، علیه هر نوع مذهب، علیه هر شکل دولت بالای سر جامعه، علیه قوانین قصاص و سنگسار و مردسالاری و سایر زن ستیزی‌ها و علیه ریشه‌های واقعی وجود همه این‌ها، علیه کار مزدی پیکار کند. او باید خواستار مهد کودک رایگان، مراقبت رایگان از سالمندان، امحاء کار خانگی، پرداخت دستمزد کامل در قبال این نوع کار مادام که از میان نرفته است، خواستار آموزش رایگان، بهداشت و دارو و درمان رایگان و صدها مطالبه مهم دیگر از این دست شود. هر میزان آزادی و استیفای حقوق او در گرو حصول این مطالبات است و کل این مطالبات اجزاء غیرقابل تفکیک و لایتجزای خواست‌های پایه‌ای طایفه کارگر و جنبش کارگری می‌باشد. با این تفصیل پاسخ من به سؤال حاضر بسیار صریح و شفاف است. بحث بر سر این نیست که جنبش زنان دست به کار سازمانیابی زنان کارگر شود. بالعکس این جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر است که باید مبارزه علیه کلیه نابرابری‌های جنسی و بی حقوقی زنان را سنگری از سنگرهای پیوسنه و توفنده خود سازد.

### پاسخ یازدهم:

«بخش خدمات» اصطلاح مجعولی در ادبیات سرمایه داری است و مثل همه واژگان دیگر به کار گرفته می‌شود تا ماهیت نظام بردگی مزدی را استتار کند. آنچه زیر این نام وجود دارد همسان همه حوزه‌های هستی سرمایه، بازار خرید و فروش نیروی کار و استثمار توده‌های کارگر است. کارگران شاغل در این بخش، در همه جای دنیا از جمله ایران بخش تعیین کننده و بزرگی از کل طبقه کارگر را تشکیل می‌دهند. نیروی کار آنان با سرمایه مبادله می‌گردد، سرمایه سرمایه‌دار می‌شود و ممکن است مولد یا غیرمولد باشد. ممکن است به طور مستقیم اضافه ارزش تولید کند و ممکن است چنین نباشد، بلکه به طور غیرمستقیم در افزایش میزان اضافه ارزش‌ها نقش تعیین کننده ایفاء نماید. آنچه مهم است این است که در همه این حالات نیاز جبری بازتولید پروسه ارزش افزائی و تولید اضافه ارزش است. کارگران این بخش بسان کارگران همه حوزه‌های دیگر پیش ریز سرمایه استثمار می‌شوند، شدت استثمار آنان در پاره‌ای موارد چه بسا از کارگران دیگر بیشتر باشد. در شرایط حاضر میلیون‌ها معلم دبستان و دبیرستان و مدارس عالی، پرستار، بهیار، تکنیسین بهداشت و درمان، خبرنگار، مترجم، نظامی، کارگر رستوران و هتل و شبکه‌های حمل و نقل و مانند این‌ها در این بخش کار می‌کنند و استثمار می‌شوند. توده‌های کثیر کارگر مورد استثمار این قلمروها همسان همزنجیران خود در همه حوزه‌های دیگر به صورت مدام علیه شدت استثمار سرمایه داری و مظلوم و بی حقوقی‌های دیگر منبعث از موجودیت سرمایه مبارزه کرده‌اند و مبارزه می‌کنند. ابعاد خیزش‌ها، اعتراضات و مبارزات معلمان، پرستاران و بهیاران بیمارستان را در طول این سال‌ها از مبارزات کارگران بخش‌های دیگر کمتر و محدودتر نبوده است. هر گونه مرکزگی میان این جمعیت عظیم بردگان مزدی و سایر گروه‌ها و افراد طبقه‌شان به طور قطع ضربه‌ای است که بر انسجام، یکپارچگی و قدرت متحد کل طبقه کارگر وارد می‌گردد. نقد ناسیونالیستی و رفرمیستی سرمایه داری در جامعه ما تاریخاً تلاش داشته است که بر روی شدت استثمار و وضعیت فلاکت بار کارگران حوزه «خدمات» پرده اندازد. اهمیت کار این بخش در افزایش اضافه ارزش‌های انبوه سرمایه را استتار نماید و در همین راستا به یکپارچگی و اتحاد کل طبقه کارگر صدمه زند.

### پاسخ دوازدهم:

کارگر کسی است که نیروی کار خویش را می‌فروشد و با فروش نیروی کارش، از کار، محصول کار و هر نوع دخالت در سرنوشت کار خود جدا می‌شود.



اقتصادی ای که جمهوری اسلامی آگاهانه در محیط‌های کار ایجاد کرده است، توانسته بعنوان یک مانع دیگر که مهم هم هست، عمل کند. آنهم تبدیل استخدام‌های قراردادی و موقت و بصورت پیمانی، به شکل رایج استخدام‌ها در محیط‌های کار، تکه تکه کردن محیط‌های کار و سپردن هر بخش آن به یک پیمانکار، یک مانع جدی دیگر در جمع شدن و متحد شدن و شکل گرفتن تشکل کارگران است. بویژه این بلایی است که جمهوری اسلامی بر سر کارگران نفت، صنایع وابسته به نفت مانند پتروشیمی‌ها و مجتمع‌های بزرگی چون ایران خودرو و ذوب آهن اصفهان و غیره به سر هزاران کارگر آورده است. با این شکل از کار، جمهوری اسلامی توانسته است، با حواله دادن هر بخش از کارگران یک کارخانه به پیمانکاری معین، جلوی اعتراضات واحد و سراسری کارگران در چنین مراکز مهم و کلیدی را سد کند. شرایط برده واری از کار را بر کارگران حاکم کند. بیکاری و اخراج را همواره هم‌چون چماقی روی سر کارگر نگاهدارد و با این کار بیش‌ترین ضربه را به امر متشکل شدن کارگران وارد کند. بنابراین با توجه به نکاتی که اشاره کردم، فکر می‌کنم، گرایشی که معضل ضعف تشکیلات کارگران را به چپ روی کارگران و یا نقش چپ نسبت می‌دهد، عملاً دارد جمهوری اسلامی را از زیر ضرب جنبش کارگری خارج می‌کند.

بطور مثال به تجربه مبارزات کارگران شرکت واحد نگاه کنید. اگر واقعاً اعتصابات با شکوه این کارگران در سال ۸۴ اتفاق نمی‌افتاد، امروز سندیکای این کارگران از چنین اعتباری در میان کارگران و در سطح جهانی برخوردار نبود. خوب همان‌موقع، یک گرایش مخالف این اعتصابات بود، می‌خواست کارگران با اشکالی از مبارزه مثل روشن کردن چراغ‌ها و غیره، به قول خودشان توجه مسئولان امر را بخود جلب کنند و باقی کار را به رایزنی‌های کریدورهای اداره کار و غیره بسپارند. اما هفده هزار کارگر شرکت واحد با اعتصاب قدرتمند خود، بطور واقعی توانستند جایگاه و نقش اعتصابات کارگری را به نمایش بگذارند. مبارزاتی که بطور واقعی تمام توجه‌ها را بطرف کارگران معطوف کرد و نقش مهمی در تغییر توازن قوای سیاسی جامعه به نفع کارگر و کل جامعه داشت. خوب به زعم برخی مفسران این‌ها همه تندروی و چپ روی کارگران است. یا فرضاً این‌که کارگر می‌گوید داشتن تشکل حق مسلم ماست و نیاز به هیچ‌گونه مجوزی ندارد، به روشنی رادیکالیسم و نفوذ گرایش چپ در راس این جنبش را نشان می‌دهد. اما در عین حال در درون همین تشکل‌ها ما شاهد گرایشی بودیم که بدنبال تغییر در فضلی از قانون کار ضد کارگری جمهوری اسلامی بود تا بتواند مجوز ایجاد تشکل برای کارگران را بدست آورد. همان گرایشی که امروز هم کارگر را به بیعت با قانون اساسی این حکومت فرا می‌خواند.

واقعیت مبارزات کارگران نشان می‌دهد که این گرایش‌ها راست جایی در میان کارگران ندارد. همان‌طور که اشاره کردم، تجربه کارگران شرکت واحد، نیشکر هفت تپه و همه تلاش‌های تا کنونی کارگران برای امر متشکل شدن، چیزی جز مقاطع مهم یک جدال جانانه با حکومت اسلامی بر سر متشکل شدن نبوده است. تلاش‌هایی که بطور واقعی در رأس آن گرایش چپ و رادیکال قرار داشته و جنبش کارگری را در زمینه سازمانیابی خود به دستاوردهای کنونی رسانده است. همه این تشکل‌هایی که به همت خود کارگران ایجاد شده‌اند، پیشروهای جنبش کارگری است و باید به همه آنها ارج گذاشت.

از سوی دیگر شما به این نظر که گویا رفرمیسم و سازشکاری مانع اصلی سازمانیابی کارگران است، اشاره کردید. من چنین جایی به رفرمیسم بعنوان یک مانع در برابر امر سازمانیابی کارگران نمی‌دهم. بطور واقعی رفرمیسم و گرایش سازشکار در جنبش کارگری جایی ندارد به این دلیل ساده که یک پای رفرمیسم محدود کردن مبارزه در چهارچوب قوانین موجود است و بازی کردن در چهارچوب ساختار سیاسی حاکم یعنی جمهوری اسلامی، یعنی قرار گرفتن در کنار خانه کارگر که با توجه به سطح اعتراض در میان کارگران و خودآگاهی سیاسی آنان که اعتراضات گسترده و بی وقفه شاهد آن است، از سوی کارگر معترضی که می‌خواهد حقش را بگیرد، با انزجار روبرو می‌شود. چون انتظار هر گونه اصلاح و

پاسخ‌های حزب کمونیست کارگری، سازمان فدائیان (اقلیت) و سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) به ۱۲ پرسش آرش را به همان‌گونه که برای ما ارسال کرده‌اند، درج می‌کنیم.



## دوازده پرسش از:

### حزب کمونیست کارگری

**پرسش:** پراکندگی و ضعف تشکیلاتی جنبش کارگری ایران محصول چه عواملی است؟ بعضی‌ها رژیم‌های دیکتاتوری هاری را که هر نوع تشکل مستقل را سرکوب می‌کنند، علت اصلی می‌دانند و بعضی‌ها رفرمیسم و سازشکاری و بعضی‌های دیگر چپ روی‌های فعالان کارگری و چپ را؛ شما چه نظری دارید؟ ویژگی‌های اقتصادی ایران و مخصوصاً نقش دولت رانت‌خوار نفتی را در این میان چگونه ارزیابی می‌کنید؟ برای بیرون آمدن از این پراکندگی چه باید کرد و از چه راهکارها و از چه نوع سازماندهی باید بهره جست؟

**شهلا دانش‌فر عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری:** جنبش کارگری از داشتن تشکل سراسری خود محروم است، چون در حاکمیت جمهوری اسلامی تلاش برای ایجاد تشکل جرم است. از همین رو تلاش برای ایجاد تشکل کارگری همواره یک عرصه نبرد کارگران با رژیم بوده است. بخاطر همین، علیرغم پیشروی‌های جنبش کارگری در امر سازمانیابی، علیرغم اینکه کارگر با تلاش و مبارزه‌اش تلاش کرده متشکل شود و داشتن تشکل را حق مسلم خود دانسته است، ولی کماکان ما با معضلی که شما به آن اشاره کرده‌اید در سطح سراسری آن روبرویم. بدین ترتیب روشن است که اولین مانع برای ایجاد تشکل سراسری کارگری، دیکتاتوری حاکم بر ایران است. خفقان و سرکوب جمهوری اسلامی است. همین الان می‌بینیم کسانی چون منصور اسانلو، ابراهیم مددی، رضا شهبابی از کارگران شرکت واحد و بهنام ابراهیم زاده و محمد جراحی و شاهرخ زمانی از اعضای کمیته پیگیری برای ایجاد تشکل‌های کارگری بخاطر مبارزاتشان برای ایجاد تشکل خود و بخاطر دفاع خود از حق و حقوق کارگر در زندانند. به همین شکل رهبران سندیکای نیشکر هفت تپه باز بخاطر تلاش برای ایجاد سندیکای خود و اعتصابات باشکوه این کارگران در سال ۸۵ از کار خود اخراج شده و برای آنها پرونده قضایی تشکیل داده شده و همواره تحت تعقیب و فشار هستند. بنابراین از نظر من اولین و مهم‌ترین مانع برای متشکل شدن کارگر در ایران است. طبعاً ساختار

**پرسش:** مبارزات خود انگیخته کارگران ایران برای دفاع از حق شان و مقابله با تهاجم دائمی رژیم و برای متشکل شدن را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ اعتصابات، تحصن‌ها، راهپیمایی‌ها و جمع شدن هایشان در مقابل مراکز و نهادهای مختلف دولتی چقدر چشمگیر و اثرگذار اند؟

**دانش‌فر:** بطور واقعی مبارزات کارگری در ایران همواره یک عرصه دائمی مبارزه علیه جمهوری اسلامی بوده است. کارگران با مبارزات هر روزه خود نقش مهمی در تغییر توازن قوای سیاسی جامعه داشته‌اند. بطور مثال اعتصاب در جمهوری اسلامی ممنوع است و در قانون کار آن به رسمیت شناخته نشده است. وقتی کارگر اعتصاب می‌کند، بعنوان امری خلاف قانون و اخلاق در نظم عمومی جامعه مورد تعرض و حمله قرار می‌گیرد، رهبران کارگری به همین جرم دستگیر و زندانی می‌شوند، ولی می‌بینیم با این حال، اعتصاب یک شکل دائمی و هر روزه اعتراضات کارگری است و کارگران توانسته‌اند، آنرا به جمهوری اسلامی تحمیل کنند. مقامات این رژیم در برابر اعتصابات کارگری ناگزیر می‌شوند که پای مذاکره با نمایندگان کارگران بنشینند. حتی کارگران خیلی جاها حقوق ایام اعتصاب خود را تحمیل کرده‌اند. طبعاً این خود یک پیشرفت بزرگ برای کارگر و کل جامعه بوده و جایگاه مبارزات کارگری در تحولات سیاسی جامعه را به روشنی بیان می‌کند. یا در زمینه مبارزه برای ایجاد تشکلهای کارگری ما شاهد این هستیم که کارگران در ایران به طور واقعی به قدرت اعتصاب و مبارزاتشان توانسته‌اند تشکلهای را ایجاد کنند و به این شکل سندیکای شرکت واحد، سندیکای نیشکر هفت تپه، اتحادیه آزاد کارگران ایران و تشکلهایی مثل کمیته پیگیری و کمیته هماهنگی شکل گرفته‌اند. این‌ها همه سنگ‌های مهمی هستند که کارگران با مبارزاتشان به نفع کل جامعه توانسته‌اند فتح کنند.

اما در مورد قسمت دوم سؤال‌تان باید بگویم که یک مشخصه مهم امروز اعتراضات کارگری در ایران بیرون کشیده شدن آن از کارخانه است. با این کار است که کارگران توانسته‌اند صدای اعتراض خود را به سطح جامعه کشیده و بطور واقعی در خیلی از مواقع تاثیر مهمی در فضای سیاسی شهرها داشته باشند. یک شکل از این نوع اعتراضات راهپیمایی و برگزاری تجمعات در مراکز شهرهاست و شکل دیگری جمع شدن در مقابل مراکز دولتی جمهوری اسلامی است. بطوریکه ما شاهد تجمعات هر روزه کارگران در این شهر و آن شهر در مقابل فرمانداری‌ها و مراکز مختلف دولتی و بطور مثال در تهران در مقابل دفتر احمدی نژاد و مجلس اسلامی هستیم. اینها همه نشان از تعرضی تر شدن و سیاسی تر شدن اعتراضات کارگری دارد. با این شکل از مبارزات است که کارگران توانسته‌اند بر تغییر توازن قوای سیاسی جامعه تاثیر بگذارند. بطوری‌که هم اکنون می‌بینیم که خود جمهوری اسلامی دارد از کانون‌های بحران مثل فروین و اهواز و کاشان و شیراز و اصفهان و غیره سخن می‌گوید. بطور مثال در سال گذشته در رابطه با مبارزات کارگری در اهواز خود رسانه‌های حکومتی از برگزاری ۶۰ جلسه "بحران کارگری" خبر دادند. اینها همه نشانگر وزن و جایگاه مبارزات کارگری در اوضاع سیاسی جامعه است.

**پرسش:** در سال‌های اخیر کارگران دو واحد بزرگ، یعنی شرکت واحد اتوبوس رانی تهران و نی شکر هفت تپه، توانسته‌اند سندیکای مستقل خودشان را به وجود بیاورند و هرچند رهبران این دو حرکت با سرکوب و اخراج از کار و زندان روبرو شده‌اند، ولی این دو تشکل مستقل عملاً هویت کاملاً شناخته شده‌ای پیدا کرده‌اند. این حرکت‌ها را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ آیا سندیکای مستقل در ایران می‌تواند پا بگیرد و آیا می‌تواند از طریق مذاکره با دولت مشکلی از مشکلات کارگران را حل کند؟

**دانش‌فر:** درست است. نه تنها این تشکلهای که شما اسم بردید، بلکه اتحادیه آزاد کارگران ایران و تشکلهایی دیگر چون کمیته پیگیری و کمیته هماهنگی و غیره همگی تشکلهایی هستند که به همت خود کارگران تشکیل شده‌اند و به همین اعتبار نیز ممکن بودن و عملی بودن امر ایجاد تشکل کارگری به قدرت مبارزه خود کارگران را نشان داده‌اند. ایجاد این تشکلهای همان‌طور که شما هم اشاره کرده‌اید و من هم سعی

رفرمی از سوی جمهوری اسلامی پوچ است و هرگونه بهبودی در شرایط کار و زندگی کارگر، تنها و تنها در نتیجه مبارزات او و تحمیل آن به جانیان اسلامی ممکن است. از همین رو مبارزه علیه تهاجمات جمهوری اسلامی، مبارزه برای تحمیل خواسته‌های خود به این رژیم، یک جزء دائمی مبارزات کارگران و کل جامعه علیه جانیان اسلامی بوده است. در یک کلام در جمهوری اسلامی و قوانین ارتجاعی اسلامی آن، سخن گفتن از هر گونه اصلاح و رفرمی پوچ است.

اما اجازه بدهید اشاراتی هم در مورد بخش آخر سئوالتان و راهکارها داشته باشم. ببینید به نظر من ما در دو سطح باید به مساله سازمانیابی کارگری نگاه کنیم. یکی تقویت تشکلهای کارگری‌ای که تا کنون به همت خود کارگران شکل گرفته‌اند و همان‌طور که اشاره کردم پیشروی‌های جنبش کارگری و نقطه قوت‌های آنست، مانند سندیکای شرکت واحد، سندیکای نیشکر هفت تپه، اتحادیه آزاد کارگران ایران، و یا انجمن صنفی برق و فلزکار کرمانشاه و کمیته هماهنگی و کمیته پیگیری و غیره و تشکلهایی که در مقاطع معینی کنار هم ایستاده و بطور مثال فراخوان به برگزاری اول مه داده‌اند. در اعتراض به سطح دست‌مزد ۳۳۰ هزار تومان از سوی دولت، صدای اعتراض کارگران بوده‌اند، قطعنامه اول مه و منشور مطالبات حداقل کارگری را منتشر کرده‌اند و به این شکل در حد توان خود تلاش کرده‌اند به جنبش اعتراضی کارگری تعیین بدهند. این تشکلهای به اعتبار همین فعالیت‌ها می‌توانند نقش مهمی در متحد کردن کارگران حول خواسته‌های سراسری آنها داشته باشند. انتظار می‌رود که آنها هم‌چنان همین نقش مهم مبارزاتی خود را به پیش برند و با قرار گرفتن کنار یکدیگر صف متحد کارگران را نمایندگی کنند.

سطح دیگر مساله سازمانیابی کارگران در سطح کارخانه‌ای و محلی است. همان‌طور که جلوتر نیز اشاره کردم، ما شاهد اعتراضات هر روزه کارگران در این کارخانه و آن کارخانه و در این شهر و آن شهر هستیم. یک رکن مهم همه این مبارزات تجمعات هر روزه کارگران است. هر روزه بودن و گستردگی این مبارزات به ما امکان می‌دهد، که شکل پایدارتری از سازمانیابی کارگری در همه محیط‌های کارگری ایجاد کنیم. از همین رو تحمیل تشکیل منظم مجمع عمومی به عنوان محلی برای تصمیم‌گیری و اعمال اراده کارگران امری ممکن و عملی است. بویژه دامن زدن به چنین حرکتی در جاهایی چون پتروشیمی ماهشهر و مراکز کلیدی کارگری بسیار مهم و حیاتی است. انجام همه این‌ها از نظر من، گام عملی و در عین حال فوری برای گذاشتن سنگ بنای شوراها و رفتن بسوی سازمانیابی سراسری کارگری است. حال وقتی از همین زاویه به اوضاع نگاه کنیم، ارتباط فعالین کارگری کارخانجات مختلف با یکدیگر در هر شهر، رفتن بسوی مبارزات متحد و هم‌زمان حول خواسته‌های واحدی که کارگران دارند، باز بستر ایجاد زمینه‌های شکل پایدارتر سازمانی در سطوح سراسری تریست.

شکل دیگر سازمانیابی ما در سطح کارخانه‌ای می‌تواند بصورت تشکیل کمیته‌های اعتصاب در کارخانجات مختلف توسط فعالین دست‌اندرکار در کارخانه‌ها باشد. کمیته‌هایی که بعنوان جمعی از کارگران فعال و معترض برپایی منظم مجمع عمومی، متحد کردن کارگران حول خواسته‌های واحد و جهت دادن به اعتراض و مبارزه کارگران امر آنهاست.

در کنار همه اینها سازمانیابی کارگران حول خواسته‌های سراسری‌ای چون خواست فوری افزایش دست‌مردم‌ها، کوتاه شدن دست پیمان‌کاران از محیط‌های کار و پایان دادن به شکل برده‌وار استخدام‌های موقت، توقف فوری اخراج‌ها، بیمه بیکاری مکفی در سطح یک زندگی انسانی و در یک کلام سازمان دادن مبارزه در دفاع از معیشت و برای زندگی‌ای انسانی، جنبه مهم دیگری از کار ماست. بطور مثال هم اکنون بیکاری ابعادی سرسام آور دارد. می‌توان علیه آن متحد شد و مبارزه‌های سراسری را سازمان داد.

بعلاوه جنبش اعتراضی علیه تهاجمات اقتصادی رژیم و طرح "هدفمند کردن یارانه‌ها" یک عرصه مهم مبارزه کل جامعه و کارگران است. در این عرصه نیز کارگران باید سازمان‌یافته‌تر جلو بیایند. این‌ها همه راهکارهایی‌ست که من فکر می‌کنم ممکن و شدنی است.

کردم در سوالات قبلی توضیح دهم، نتیجه مبارزه کارگران بوده است. کارگران برای آن سرکوب و اخراج و زندانی شده اند. به نظر من تجمعات چند هزار نفره کارگران شرکت واحد و اعتصابات قدرتمندشان بود که به سندیکای واحد چنین جایگاه معتبری داد. همین‌طور در نیشکر هفت تپه کارگران با اعتصاباتشان، با راهپیمایی و تجمعاتشان توانستند سندیکای خود را شکل دهند. بعلاوه اینکه در کنار همه این تلاش‌ها ما شاهد این هستیم که مجمع عمومی کارگری یک رکن دائمی مبارزات هر روزه کارگران و متحد شدن و متحد ماندن کارگران در محیط‌های کاری است. در این عرصه نیز کارگران پیشروی‌های خوبی داشته‌اند. در جایی مثل کیان تایر کارگران مجمع عمومی بزرگ خود را تشکیل داده و ۲۷ نماینده انتخاب کردند و همانجا اعلام کردند که شورای اسلامی باید کنار برود و اطاق آنها به نمایندگان منتخب خود کارگران واگذار شود. این حرکت به اعتقاد من یک الگو است که راه عملی شکل‌گیری شوراهای کارگری در کارخانجات را نشان می‌دهد. یا مثلاً در ذوب آهن اصفهان کارگران شورای موقت خود را تشکیل دادند. چیزی شبیه کمیته‌های اعتصاب در انقلاب ۵۷ که بعدها با فراخواندن مجامع عمومی کارگری به شوراهای کارگری در محیط‌های کارگری تبدیل شد. شورای موقت ذوب آهن اصفهان در همان مدتی که سربلند کرد، توانست در مبارزه کارگران این مجتمع نقش داشته باشد، اما بعد زیر فشار دست‌گیری‌ها دایره فعالیت‌اش محدود شد. نمونه دیگر آن تلاشی بود که ما در مبارزات کارگران در شهر سمنان شاهد بودیم. کارگران با قدرت مجمع عمومی خود مبارزات‌شان را جلو می‌بردند و حتی در سطح چند کارخانه مجمع عمومی نمایندگان مشترک چند کارخانه را تشکیل دادند. اینها همه به نظر من تلاش‌ها و پیشروی‌های جنبش کارگری است.

اما اجازه بدهید اینجا به نکته بعدی سوال شما بپردازم. تشکل مستقل کارگری از نظر من به معنی تشکل مستقل از دولت است. یعنی تشکلی که با زور مبارزه خود کارگران ایجاد شده و قدرت خود را نیز از مبارزات کارگران می‌گیرد. بنابراین در پاسخ به سوال شما باید بگویم بله به نظر من سندیکا و یا تشکل‌های مستقل از دولت می‌توانند شکل بگیرند و جنبش کارگری در ایران تا همین جا الگوهای خوبی از این جهت بدست داده است. اما این‌ها تشکل‌هایی هستند که علیرغم قوانین جمهوری اسلامی شکل می‌گیرند و به زور مبارزه کارگر ایجاد شده و می‌توانند بقا داشته باشند.

در بخش آخر سولاتان پرسیده‌اید که آیا می‌تواند تشکل مستقل کارگری با دولت مذاکره کند و مشکلی از کارگران را حل کند. پاسخ من اینست که بله می‌تواند اما به شرط اینکه نیروی کارگران در صحنه باشد و زیر فشار اعتراض کارگران دولت و کارفرمایان وادار به مذاکره و پاسخ‌گویی به کارگران شده باشند. اما اگر منظورتان حل مشکلات کارگران صرفاً از طریق مذاکره با دولت و طبعاً در چهارچوب قوانین تعریف شده آن باشد، روشن است که خیر و از نظر من چنین تشکلی عملاً کنار شوراهای اسلامی و خانه کارگر قرار خواهد گرفت و ربطی به کارگران نخواهد داشت. به عبارت روشن‌تر من یک تشکل کارگری از طریق اعمال اراده مستقیم کارگران، از طریق اتکا به مجمع عمومی کارگران و متحد نگاهداشتن آنها حول خواست‌ها و مطالبات‌شان می‌تواند با قدرت جلو رود و به اتکای همین قدرت و مبارزات کارگران، دولت و کارفرمایان را بر سر خواست‌های کارگران به پای میز مذاکره بکشاند و خواست‌های خود را بقبولاند و حتی به قانون تبدیل کند. بدون وجود چنین سوخت و سازی، بدون حفظ حضور کارگران در صحنه مبارزه، آنهم در حاکمیت رژیم‌ی مثل جمهوری اسلامی که اعتصاب کردن، جمع شدن، تشکل ایجاد کردن همه و همه جرم است، تصور این‌که بتوان از طریق راهکارهای قانونی و رایزنی با دولت و غیره مشکلی از کارگر حل کرد، یک توهم آشکار است. برای روشن شدن بحث باز نمونه سندیکای شرکت واحد را مثال می‌زنم. رهبران این سندیکا وقتی که به قدرت کارگران اتکاء کردند و رو به آنان سخن گفتند و هزاران کارگر را به تجمع دعوت کرده و فراخوان به اعتصاب دادند، توانستند با قدرت جلو بروند و همانطور که قبل‌تر نیز اشاره کردم این مبارزات توانست سندیکای واحد را به تشکلی معتبر تبدیل کند. تشکلی که در سطح جهانی

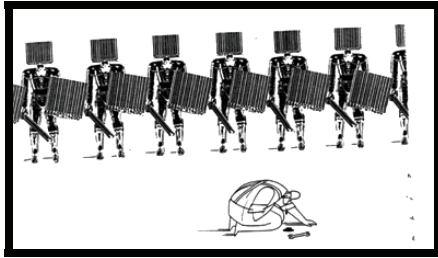
شناخته شد و توانست جای خود را باز کند. اما آنجایی که این سندیکا اتکایش به توده کارگر شرکت واحد کم شد و خواست‌های کارگران به رایزنی در کریدوره‌های ادارات کار کشیده شد، دیدیم که مبارزات آنان شکلی فرسایشی بخود گرفت و نتیجه آن نیز تضعیف موقعیت رهبران کارگران و دست‌گیری و فشار دائمی بر روی آنان بود. در کل می‌خواهم بگویم وقتی که رهبران یک تشکل، کارگران را راهی خانه کرده و شکل حل و فصل مبارزه را در راه‌های قانونی و رایزنی با دولت و کارفرما جستجو می‌کنند، عملاً دو راه بیشتر در مقابل‌شان باقی نمی‌ماند، یا به سازش و مماشات کشیده می‌شوند و عملاً جایگاه خود را در میان کارگران از دست می‌دهند و یا می‌ایستند و بر خواست‌های کارگران پافشاری می‌کنند که در این صورت وقتی که قدرت کارگر در میدان نیست و او را به خانه فرستاده‌اند، راه به جایی نمی‌برند و نهایتاً یا از کار اخراج و یا راهی زندان می‌شوند. و نتیجه عملی آن نیز عقب رفتن مبارزه کارگران و فراهم شدن شرایط سرکوب بیشتر مبارزات‌شان خواهد بود.

بنا بر این با همین منطقی نیز باید به خود مساله ایجاد تشکل کارگری نگاه کرد و از همین روست که ما همیشه گفته‌ایم که ایجاد تشکل کارگری امر خود کارگران است. برای آن نیازی به مجوز نیست، بلکه باید تشکل آنرا با قدرت مبارزه خود تحمیل کرد. بویژه در حکومتی که حق تشکل را به رسمیت نمی‌شناسد، تلاش برای ایجاد تشکل جرم و اخلال در نظم اجتماعی محسوب می‌شود، و فعالین آن نیز به همین جرایم زندانی و دستگیر می‌شوند، چگونه می‌شود با آن حکومت بر سر ایجاد تشکل گفتگو کرد.

**پرسش:** عده‌ای از فعالان جنبش کارگری بدیل شورا و جنبش شورایی را در مقابل سندیکا سازی پیش می‌کشند و عده‌ای نیز شوراهای نهادهای قیام کارگری می‌دانند که فقط در شرایط انقلابی می‌توانند پا بگیرند و در شرایط عادی سندیکا سازی را تنها راه می‌دانند. نظر شما چیست؟

**دانش‌فر:** ببینید، ما بعنوان کمونیست‌ها، جنبش شورایی را بعنوان آلترناتیو جنبش خود برای سازمان‌یابی طبقه خود مطرح می‌کنیم و بقول منصور حکمت تاریخ جنبش کارگری نیز همواره صحنه تقابل آلترناتیو کمونیستی و رفرمیستی در عرصه سازماندهی و عمل کارگری بوده است. بنابراین اگر ما مبتکر ایجاد تشکل برای کارگران باشیم، برای پیش‌برد این آلترناتیو و دامن زدن به یک جنبش قدرتمند، تشکل مجامع عمومی را بعنوان نطفه‌های پایه‌ای شوراهای طرح می‌کنیم. اما ما به هیچ وجه خود را در مقابله با سندیکا سازی تعریف نمی‌کنیم و همواره اعلام داشته‌ایم که از هر خشتی که کارگران بر روی هم می‌گذارند تا صف خود را متشکل کنند، حمایت و پشتیبانی می‌کنیم. از جمله ما بارها گفته‌ایم و منصور حکمت در مباحث‌اش در این رابطه به روشنی توضیح داده است که ما از تلاش‌های کارگران برای ایجاد سندیکا (درست مانند تلاش‌هایشان برای هر نوع تشکل یابی دیگر) دفاع می‌کنیم و به آن یاری می‌رسانیم. ما در اتحادیه‌های مستقل کارگری شرکت می‌کنیم و برای متحد کردن خط چپ و رادیکال و رهبری آن بر اتحادیه، تلاش می‌کنیم. ما بر این تأکید کرده‌ایم و تأکید داریم که اتحادیه و هر تشکل کارگری با اتکا به مجمع عمومی کارگران است که می‌تواند نقش خود را به عنوان یک تشکل واقعی کارگری ایفا کند. این خط و سیاست ماست و عملاً هم همین سیاست را پیش برده‌ایم. یعنی از هر تجمع و تشکل کارگران فعالانه حمایت می‌کنیم و تلاش می‌کنیم که توده کارگران در آن نقش مستقیم و تعیین کننده ایفا کنند. در راستای همین سیاست بوده است که بطور واقعی ما بنا به شواهد بسیار که فکر نمی‌کنم برای کسی قابل انکار و پرده پوشی باشد، مدافع جدی و فعال سندیکای واحد و سندیکای نیشکر هفت تپه بعنوان دستاوردها و پیشروی‌های جنبش کارگری در ایران بوده‌ایم.

نکته دیگر اینکه از نظر من سندیکا بعنوان شکلی از سازمان‌یابی کارگری و سندیکالیسم دو مقوله کاملاً جداگانه‌ای هستند. ممکن است ما حتی در جاهایی شکل مناسب‌تر سازماندهی را اتحادیه و سندیکا ببینیم، ولی سندیکاهایی در چهارچوب سنت جنبش شورایی که قدرت خود را از مجمع عمومی و مبارزه کارگران می‌گیرند. اما سندیکالیسم به روشنی یک



نمی‌خواهند و جنبش اعتراضی کارگری یک عرصه دائمی نبرد با جمهوری اسلامی است. بنابراین شرایط عادی ای در میان نیست. خصوصا می‌بینیم که بعد از سرکوب سال ۸۸، جنبش اعتراضی کارگری یک عرصه دائمی مبارزه در جامعه بوده است و از جمله همین اول مه امسال در سندج و مبارزات هزاران نفره پتروشیمی ماهشهر، بطور واقعی تحرک جدیدی از اعتراض در کل جنبش کارگری و جامعه وجود آورده است. بنابراین همان‌طور که در قطعنامه پلنوم ۳۶ حزب کمونیست کارگری ایران اعلام داشته ایم، تحولات جنبش کارگری و موقعیت کنونی آن برپایی مجامع عمومی کارگری و گذاشتن سنگ بنای شوراهای با یک امکان و ضرورت فوری برای قدرتگیری مبارزات کارگران تبدیل کرده است و ما بر تشکیل آنها بعنوان راه عملی تامین دخالت توده های کارگر در مبارزه و اعمال اراده مستقیم کارگران تاکید کرده ایم.

با توجه به همه این دلایل از نظر من شورا طرف اتحاد و سازماندهی اعتراض کارگران است تا بتواند بقول این بعضی‌ها در دوره های انقلابی نیز نهادهای قیام کارگران باشد. برای من قابل تصور نیست که کارگر در میدان نباشد، و بعد در روز قیام با شوراهایش بتواند جلوی صحنه سیاسی جامعه متحد و قدرتمند ظاهر شود. بعلاوه به لحاظ ممکن بودن هم باز همه فاکتورها و مولفه‌ها ممکن بودن و مطلوبیت شکل گیری جنبش شورایی را بیشتر نشان می‌دهد.

در هر حال در اینجا خلاصه بحثام اینست که کارگر در جامعه سرمایه داری هم باید بتواند از حقوق جاری و روزمره خود دفاع کند و اوضاع خود را بعنوان فروشنده نیروی کار بهبود بدهد، و هم باید انقلاب خود علیه سرمایه داری را سازمان بدهد و خود را برای بدست گرفتن قدرت، حکومت کردن و درهم شکستن پایه های قدرت طبقات استثمارگر آماده کند. به همین اعتبار اولا به لحاظ سیاسی شورا به نیازهای مبارزه کارگران نزدیک‌تر است و محدود به عرصه اقتصادی و حفظ چهارچوبهای قانونی نیست. ثانياً به قدرت مستقیم کارگران و مجمع عمومی کارگری متکی است و برای کارگری که جمع است و نشست‌های منظم خود را بصورت مجمع عمومی دارد و در آن با تصمیم گیری جمعی صفوف خود را متحد می‌سازد، ادامه کاری و دفاع از چنین شکلی از سازمان‌یابی بسیار ساده‌تر است. بعلاوه این‌که با رشد جنبش انقلابی مردم و رادیکال‌تر شدن مبارزات‌شان نیز شورا، نه تنها ظرفیت مبارزاتی خود را از دست نمی‌دهد، بلکه اتفاقاً تضمین کننده حفظ قدرت کارگر در صحنه سیاسی جامعه خواهد بود.

تازه از همه این بحث‌ها بگذریم، ما جامعه سرمایه داری متعارف در دوره شاه را داشتیم. اما با حاکمیت خفقان شاهنشاهی، کوچک‌ترین تلاشی برای متشکل شدن عملی غیر قانونی محسوب می‌شد و با سرکوب و زندان روبرو می‌گردید. بنابراین باز همه چیز بر می‌گردد به اینکه کارگر و کل جامعه چه حق و حقوقی را توانسته اند بر بورژوازی حاکم تحمیل کنند. اما یک شق دیگر مساله می‌ماند و آنهم اینکه ممکن است منظور این باشد که شورا صرفاً بعنوان ارگان قیام کارگران عمل می‌کند و بعد شرایط متعارف و عادی ای از حاکمیت بورژوازی بوجود خواهد آمد که کارگر باید برود سراغ سندیکا و حق و حقوق صنفی‌اش. در این صورت نیز نمی‌دانم چرا کارگری

گرایش راست درون جنبش کارگری است که برای آنها سندیکا و سنت کلاسیک جنبش سندیکایی، ظرف و محمل مناسبی برای قانونگرایی و اعتراض در چهارچوب نظم موجود است. نگرشی که کارگر را فقط یک صنف می‌بیند و همه تلاشش دور کردن او از سیاست و تحزب است. در این رابطه حمید تقوایی در نوشته‌ای تحت عنوان "از خط پنج تا بانک جهانی!" که در انترناسیونال ۴۱۱ به چاپ رسیده است مفصلاً توضیح داده و بعد در رابطه با اهمیت و جایگاه مجمع عمومی و شورا می‌نویسد: "مجمع عمومی و شورا یعنی دخالت مستقیم توده کارگر در امور هر روزه خود، یعنی باز کردن راه برای پیش‌برد مبارزات کارگری در شرایطی که امکان مبارزه قانونی نزدیک به صفر است و بالاخره شورا و جنبش شورائی یعنی زمینه ایجاد کردن برای مبارزات "غیرصنفی" طبقه کارگر، از اعتراض به مضحک‌های انتخاباتی رژیم تا دفاع از جنبش زنان و جوانان و تا قد علم کردن در اول ماه مه‌ها باشعار زنده باد سوسیالیسم و تا دخالت‌گری در سرنوشت و سیاست کل جامعه".

می‌خواهم بگویم که بطور واقعی این تفاوت‌هاست که پایه های اساسی آن تقابلی است که دو گرایش راست و چپ در جنبش کارگری را مقابل هم قرار می‌دهد. بنابراین همان‌طور که منصور حکمت در مباحث مفصل حول همین موضوع نوشته است، بحث بر سر شورا یا سندیکا صرفاً بحث بر سر نوع معینی از سازمان‌یابی کارگران نیست، بلکه بحث بر سر تقابل دو گرایش راست و چپ در جنبش کارگری و قرار دادن اترناتیوهای سیاسی دو طبقه در مقابل جنبش کارگری است. چنانچه می‌بینیم ظرفیت‌هایی که از سندیکا برشمردم کاملاً با خواسته‌ها و چشم‌اندازهای گرایش راست، گرایشی که همین امروز همه امیدش متعارف شدن جمهوری اسلامی و شکوفایی اقتصاد سرمایه داری است، انطباق دارد. از همین روست که می‌بینیم که همین گرایش‌هاست برای بردن خط و سیاست شکست طلبانه خود به درون جنبش کارگری به سندیکالیسم آویزان شده اند و تحت عنوان حمله به مجمع عمومی و شورا، عملاً رادیکالیسم و چپ را زیر حمله قرار داده اند.

بر اساس همین تفاوت‌ها می‌توان پوچی ادعای کسانی که شوراهای را صرفاً نهادهای قیام کارگری می‌دانند و فکر می‌کنند فقط در شرایط انقلابی می‌توانند پا بگیرند و در شرایط عادی سندیکا سازی تنها راه است به روشنی می‌توان دید. اجازه بدهید کمی هم در این مورد توضیح بدهم. اولاً در شرایط خفقان جمهوری اسلامی تنها آن جنبشی با واقعیات سازگار است که قادر باشد مبارزه به‌رحال موجود و غیرقانونی کارگران را رهبری، سازماندهی و متحد نماید. جنبشی که بتواند حقوق پایه‌ای کارگران را به سرمایه داری و قوانین حاکم تحمیل نماید. از نظر من این جنبش شورائی است که چنین ظرفیتی دارد و می‌تواند با اتکاء به مجمع عمومی حضور قدرتمند کارگران این امر را متحقق سازد، نه جنبشی که نقطه عزیمت خود را رسمیت قانونی از پیش خود، توسط دول مستبد موجود قرار داده باشد. چرا که سندیکالیسم حتی آن شانس را که در کشورهای اروپایی دارد، در ایران ندارد. چون برای آن نیاز به درجه‌ای از اجازه عمل قانونی هست. از همین روست که می‌بینیم در ایران کارگر چه برای تشکیل مجمع عمومی خود و تثبیت آن به شکل منظم و گذاشتن پایه‌های شوراهایش و چه برای ایجاد سندیکا باید خلاف قانون عمل کند و جمع شدن و متشکل شدن خود را به دولت و کارفرما تحمیل کرده و پیه دستگیری و زندان را هم به تن خود بمالد. بنابراین اگر امروز ما شاهد تشکیل سندیکا از سوی کارگر در مثلاً جایی مثل شرکت واحد و یا سندیکای نیشکر هفت تپه هستیم، شکل گرفتن این تشکلهای و مبارزات کارگران برای ایجاد سندیکاهایشان هیچ ربطی به سنت کلاسیک سندیکالیستی ندارد.

نکته دوم اینکه حتی اگر بحث بر سر شرایط عادی باشد، ما فکر نمی‌کنم به شرایطی که امروز در آن قرار داریم بشود گفت شرایط عادی. ما وقتی از شرایط عادی سخن می‌گوییم که با یک دولت متعارف بورژوازی روبرویم که البته در این مورد هم در ادامه بحث نظرم را خواهم گفت. در هر حال به نظر من جمهوری اسلامی با بحران سیاسی زاده شده است و این بحران به لحاظ اقتصادی نیز حکومت را کاملاً فلج کرده است. مردم این رژیم را



جامعه جهانی است که بطور جدی در انزوای هر چه بیشتر جمهوری اسلامی در سطح جهانی نقش داشته است.

ما خود در پیش‌برد این عرصه از مبارزه در سطح بین‌المللی نقش داشته ایم و فعالانه تلاش کرده ایم که صدای اعتراض کارگران و مردم ایران را جهانی کنیم. یک نمونه مهم این تلاشها حضور هر ساله ما در اجلاس سازمان جهانی کار آی ال او است. خصوصا اینکه ما یک حلقه مهم همبستگی جهانی با کارگران و مبارزات مردم ایران را حمایت از خواست به انزوا کشاندن جمهوری اسلامی در سطح جهانی می‌دانیم. از همین رو ما خواستار بسته شدن سفارتخانه های جمهوری اسلامی در همه کشورها هستیم. ما خواهان اخراج جمهوری اسلامی از همه سازمان‌ها و مراجع بین‌المللی هستیم و کمپین های بین‌المللی ما از جمله کمپین جهانی نجات جان سکینه محمدی آشتیانی بیش از پیش ما را در جهت پیش‌برد این سیاست جلو برد و ما شاهد امضای برخی از اتحادیه‌های کارگری از این کمپین بودیم. ما تلاش کرده ایم همین گفتمان را با اتحادیه‌های کارگری در فرانسه، در نروژ و ونکور کانادا و هر جا که موفق به تماس و ارتباطی شده ایم به پیش بریم. در هر حال به نظر من امروز دو حلقه مهم جلب همبستگی جهانی با مبارزات کارگران در ایران عبارتند از: ۱- جلب وسیع‌ترین حمایت‌ها از کارگران زندانی و فشار آوردن به جمهوری اسلامی برای آزادی فوری و بدون قید و شرط این کارگران و متوقف شدن فشار و تهدید فعالین و رهبران کارگری. ۲- جلب همبستگی اتحادیه‌های کارگری جهانی برای فشار آوردن به دولت‌ها و اخراج این رژیم ضد کارگر و ضد انسان از سازمان جهانی کار "آی ال او". ما امروز در عرصه بین‌المللی و برای جلب همبستگی کارگری در این دو عرصه فعالیت و تلاش می‌کنیم. مابعا ما با هر تلاشی در این زمینه از جانب هر سازمان و نیرویی، همراهی می‌کنیم و دستشان را به گرمی می‌فشاریم.

**پرسش:** تأثیر اجرای طرح "هدفمند کردن یارانه‌ها" روی زندگی کارگران و زحمتکشان کشور را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ بعضی‌ها می‌گویند قشری از کم‌درآمدترین و فقیرترین کارگران و زحمتکشان به کمک این طرح وضع بهتری پیدا کرده‌اند و برعکس، خیلی‌ها معتقدند که این طرح فشار سهمگینی بر زندگی کل کارگران و زحمتکشان وارد می‌آورد؟ اثرات این طرح را به ویژه در آینده چگونه می‌بینید؟

**دانش‌فر:** طرح "هدفمند کردن یارانه‌ها" طرح دیکته شده صندوق جهانی پول در سطح جهانی، طرح ریاضت اقتصادی حکومت آیت‌الله‌ها، میلیاردی برای تضمین سودهای نجومی و سرمایه‌های میلیاردی‌شان است. جمهوری اسلامی بخاطر اقتصاد فلج شده‌اش، چاره‌ای جز به انتها رساندن این سیاست نداشت. بر اساس این طرح همان چندرقاز یارانه‌هایی هم که به مردم پرداخت می‌شد، به کنار رفت و با سپرده شدن قیمت‌ها به بازار سیر صعودی قیمت‌ها شدت گرفت. نتیجه آن نیز شوک مصرف و فلاکت فاجعه‌بار مردم، یعنی همان چیزی است که بخشی از سران رژیم نیز در طرح‌شان پیش‌بینی کرده بودند. این طرح در ادامه ۲۲ سال فشار اقتصادی به مردم و فقر و فلاکت کل جامعه است که به اجرا گذاشته شده است. تبدیل پدیده دستمزدهای پرداخت نشده به پدیده ای عمومی، بیکارسازی‌های وسیعی که تا کنون صورت گرفته است، انقراض قراردادهای موقت کار با کارگران که به گفته خودشان ۸۰ درصد از استخدام‌ها را در بر می‌گیرد، دست‌مزد ۳۰۳ هزار تومان کارگر که حداقل ۴ برابر زیر خط فقر قرار دارد و در کنار همه این‌ها سرکوب هرگونه تلاشی برای متشکل شدن از سوی کارگران و تهدید و فشار دائمی بر روی رهبران و فعالین کارگری همه و همه در راستای اجرای همین سیاست بوده است. بدنبال اجرای "طرح هدفمند کردن یارانه‌ها" نه تنها قیمت کالاها که سوسپید به آنها تعلق می‌گرفت چندین برابر افزایش یافت، بلکه تحت تأثیر آن قیمت همه اجناس مورد نیاز زندگی چندین برابر شد. مسکن و ایاب و ذهاب و بهداشت و درمان گران شد. حتی شهریه دانشگاه‌ها بالا رفت و تأثیر این گرانی‌ها باعث فشار بیشتر به کارگران در محیط‌های کار شد. بسیاری از کارخانجات به بهانه گران شدن مواد سوختی فشار را بر کارگران شدت دادند. معضل نپرداختن دستمزدها ابعاد گسترده تری پیدا کرد.

که با شوراهاش بعنوان ارگان‌های قیام به میدان آمده، یکباره باید جا را خالی کند و برود دنبال سندیکا و حقوق‌صنفاش. به نظر من این یک پاسیفیسیم آشکار است و عملا به حفظ نظام موجود کمک می‌کند. این عملا و از هم اکنون نسخه شکست را برای کارگر و انقلاب مردم بیچیدن است. در این رابطه هم بد نیست بعنوان معترضه تأکید کنم که از نظر من در ایران روی کار آمدن سرمایه‌داری‌ای مثل غرب که هیچ، حتی مثل ترکیه هم یک توهم است. بنابراین کارگر و توده مردمی که برای سرنگونی جمهوری اسلامی به میدان آمده‌اند، یا با انقلاب خود موفق خواهند شد که جمهوری اسلامی و کل بساط این توحش سرمایه‌داری را جمع کنند، یا اگر انقلابشان در وسط راه متوقف شد و شکل دیگری از حاکمیت سرمایه‌داری روی کار آمد، دیگر به مردم فرصت نخواهد داد که خود را متشکل کنند و جلو بیایند و دوباره همان جهنمی خواهد بود که وجود دارد. سوسیالیسم یا بربریت. راه دیگری در مقابل انقلاب ما نیست.

در هر حال از هر سطحی از بحث که وارد شویم باز می‌بینیم که زیر پوشش تئوری "شورا ارگان قیام کارگر در دوره‌های انقلابی است"، عملا نقشی برای طبقه کارگر بعنوان یک طبقه اجتماعی در تحولات سیاسی جامعه در نظر گرفته نمی‌شود و باز مبارزه کارگر صرفا صنفی تعریف شده و شکل تشکلاتش هم سندیکا. اما در پاسخ به آخرین بخش سولاتان، برای این‌که نظرم را در مورد نوع تشکلی که مورد دفاع ماست خلاصه کرده باشم، دوست دارم پاراگرافی از نوشته منصور حکمت در این مورد را بیاورم که می‌نویسد: "ما می‌گوئیم شوراها روش‌های طبقاتی‌تری برای سازمان‌یابی کارگران ارائه می‌دهند، اراده مستقیم کارگران را بهتر بیان می‌کنند، اتحاد عمیق‌تری بوجود می‌آورند، شکاف‌های صنفی و رسته‌ای در میان کارگران را تشدید نمی‌کنند، اجازه کمتری به نفوذ سیاست بورژوازی می‌دهند، ظرف بهتری برای بیان رادیکالیسم کارگری هستند، تاریخاً مورد تبلیغ کمونیست‌ها بوده‌اند، در ایران از زمینه‌های مادی مناسبی برای رشد برخوردارند و غیره. از اینرو خود را فعال جنبش شورائی در ایران بحساب می‌آوریم و کارگران را به مبارزه در راستای تشکیل شوراها فرا می‌خوانیم." **پرسش:** در سال‌های اخیر در خارج از کشور، فعالیت‌های چشم‌گیری برای جلب حمایت بین‌المللی از مبارزات کارگران ایران صورت گرفته است، این فعالیت‌ها را تا چه حد موفق می‌دانید و برای سازماندهی یک مبارزه کارآمد برای جلب حمایت بین‌المللی از جنبش کارگری ایران، چه پیش‌نهادی دارید؟ به نظر تان این حمایت بین‌المللی در کجا باید جُست؟

**دانش‌فر:** شما درست می‌گویید و به نظرم اینها همه پیشروی‌های جنبش کارگری و جنبش انقلابی مردم ایران است. بطور مثال یک نقطه قوت مبارزات کارگران شرکت واحد انعکاس جهانی اعتراضات آنها بود. از جمله در کوران مبارزات این کارگران در سال ۸۴ هنگامیکه اعتصاب آنها مورد یورش وحشیانه رژیم قرار گرفت و نزدیک به هزار کارگر دستگیر و زندانی شدند و درست در شرایطی که کارگران زیر حمله بودند، یکباره حمایت بین‌المللی کارگری در ۱۵ فوریه همان سال به عنوان روز همبستگی جهانی با کارگران شرکت واحد و کارگران ایران، بطور واقعی امیدی جدید در میان این کارگران ایجاد کرد و مبارزاتشان را قدرت داد. بعد از آنهم این اتحادیه به عضویت آی تی اف، اتحادیه بین‌المللی ترانسپورت پذیرفته شد. همواره حمایت‌های جهانی یک نقطه قوت مبارزات این کارگران و سندیکای‌شان بوده است. در ادامه این اتفاق مهم که به نوع خود در جنبش کارگری جهانی بی‌نظیر بود ما در سال‌های بعد از آن، از جمله در اوت ۲۰۰۷، مارس ۲۰۰۸ و ژوئن ۲۰۰۹ شاهد اعلام روزهای همبستگی جهانی کارگری با کارگران ایران از سوی اتحادیه‌های بزرگ کارگری در سطح جهانی بودیم. و بالاخره نمونه آخرش فراخوان اتحادیه کارگری فرانسه به تجمع در مقابل سازمان جهانی کار همزمان با اجلاس این سازمان در حمایت از کارگران زندانی در ایران در ۱۱ ژوئن امسال بود.

به نظر ما همه این حمایت‌ها و همبستگی‌ها نقطه قوت‌های جنبش کارگری و مبارزات مردم ایران است. این‌ها همه ثمره رشد اجتماعی مبارزات کارگران در ایران و کشیده شدن صدای اعتراض کارگران به سطح



بسیاری از مراکز کارگری تحت عنوان گران تمام شدن هزینه سوخت بحال تعطیل درآمدند و کارگران بسیاری از کار بیکار شدند. بطوری که اکنون خود حکومت از بیکارسازی‌های چندین صد هزارنفره خبر می‌دهد و در ادامه همین تهاجمات طرح‌های مختلف دیگری هم برای بدتر کردن شرایط کار و معیشت کارگر در دست دولت است. از جمله همین بحث‌هایی که در مورد تغییر قانون کار مطرح است و امثال اینها.

البته دولت طرح ریاضت اقتصادی خود را از ترس بلند شدن صدای اعتراض مردم، تحت عنوان "هدفمند کردن یارانه‌ها" و با وعده پرداخت یارانه نقدی به هر فرد، جلو آورد. نتیجه عملی اینکه در همین مرحله سوم اجرای این طرح ۴۰ هزار تومان را به حساب مردم ریختند با این تدبیر که از محل حذف یارانه‌ها در پایان سال جاری ۶۲ هزار میلیارد تومان درآمد عاید دولت شود. این‌هم به معنی سرکشیسه کردن مردم و بیرون کشیدن چندین برابر پولی که به مردم تحت عنوان یارانه نقدی پرداخت می‌شود، از جیب آنها و خالی کردن سفره کارگران و کل جامعه بود. چیزی که در همان دعوای اولیه شان بر سر عواقب اجتماعی اجرای این طرح خودشان برملا کردند و اعلام کردند که ماهانه حداقل ۳۵۰ هزار تومان به مخارج یک خانواده ۴ نفره افزوده خواهد شد و نرخ تورم ۶۰ تا ۷۰ درصد افزایش خواهد داشت.

بدین ترتیب همان‌طور که اشاره کردم تا همین‌جا تأثیرات فلاکت‌بار "طرح هدفمند کردن یارانه‌ها" را بر زندگی و معیشت کل جامعه آشکارا می‌توان دید. البته جمهوری اسلامی نیز ابتدا تلاش کرد تا این طرح را تحت پوشش بهبود وضع مردم و بالا بردن رفاه جامعه به مردم بقبولاند، اما بتدریج و در جریان دعوای درونی‌شان دیدیم که چگونه با وقاحت تمام اهداف جنایت‌کارانه خود را از اجرای این طرح اعلام داشتند. بویژه اینکه بعد از مدتی که از اجرای این طرح می‌گذرد، امروز بیش از پیش تأثیرات اجتماعی آن و فقر و فلاکت بی‌سابقه‌ای که بر جامعه حاکم شده، قابل رویت است و همه این‌ها نه تنها پوچی حرف کسانی را که ادعای بهبود وضع زندگی قشر کم درآمد جامعه را در نتیجه اجرای این طرح دارند، نشان می‌دهد، بلکه رودرویی آشکار آنان را با کارگران و کل جامعه به روشنی می‌نماید. معنی عملی چنین نظراتی فراخواندن جامعه به حمایت و تمکین و سکوت در قبال معجزات اقتصادی حکومتی است که برای مقابله با عواقب اجتماعی همین طرح‌ها اول مانور ناچایش را سازمان داد و بر احکام اعدام و زندان و جنایت‌اش شدت داد. کیست که نداند که با همین استدلال‌ها بود که بخشی از جنبش کارگری در آلمان به دفاع از سیاست‌های فاشیسم هیتلری کشیده شد. نظراتی راست و ارتجاعی که تماماً در جهت تبلیغات جمهوری اسلامی و صندوق جهانی پول قرار دارند و باید طرد و افشا شوند. پاسخ ما به این نوع نظرات روشن است. ما می‌گوییم بحران جمهوری اسلامی اساساً سیاسی - اجتماعی و ایدئولوژیک است و هیچ بخش و جناحی از جمهوری اسلامی قادر به متعارف کردن سرمایه داری در ایران نیست. به عبارت روشن‌تر رژیم می‌باید که هر روز جایی به اعتصاب کشیده شود و از آن بعنوان فتنه اقتصادی سخن می‌گوید، رژیمی که مرتباً پیامدهای سیاسی طرح هایش را بخود هشدار می‌دهد، رژیمی که به چشم خود می‌بیند که چگونه مردم مترصد فرصتند که بیرون بریزند و بساطش را جمع کنند و بطور واقعی موجی از اعتصابات کارگری و اعتراضات بخش‌های مختلف جامعه در کمینش هست، نمی‌تواند برای حل بحران اقتصادی‌اش درمانی پیدا کند. این بحران هم‌راهِ این حکومت است، سیاسی و پاره‌ای از وجودش است و از همین رو علاج و چاره‌ای هم ندارد. به اجرا گذاشتن "طرح هدفمند کردن یارانه‌ها" در واقع آخرین تفلای‌های این حکومت برای دو صباح بیشتر ماندن است. رژیم همه راه حل‌ها را طی کرده است و اکنون با یک بحران حکومتی تمام عیار و با اقتصادی در حال فروپاشی روبروست. بویژه اکنون بعد از خیزش انقلابی مردم در سال ۸۸ و اوضاع پر تپش جامعه صفوفش در هم ریخته تر از هر وقت است. از همین رو هر روز با طرح جدیدی از سرکوب جلو می‌آید و شکست طرح‌های دیگرش را اذعان می‌کند و در اوج استیصال از این روز به آن روز روزگار می‌گذراند. به نظر من سرنوشت طرح "هدفمند کردن یارانه‌ها" نیز چیزی جز سرنوشت دیگر طرح‌های این حکومت

نخواهد بود و شکست آن محتوم است. از جمله اخیراً خامنه‌ای طی اظهاراتی کارنامه اقتصادی دولت را منفی اعلام کرد و از رشد منفی اقتصاد، از افزایش بیکاری، تورم و متحقق نشدن اهداف "سند برنامه بیست ساله" و عملی نشدن اهداف طرح یارانه‌ها و دیگر مشکلاتشان سخن گفت. غلامرضا مصباحی مقدم رئیس "کمیسیون طرح تحول اقتصادی" در مجلس نیز طی سخنانی مبنی بر اینکه تحقق رقم ۵۴ هزار میلیارد تومان که در بودجه بعنوان درآمد قطع یارانه‌ها اعلام شده غیر ممکن است، اعتراف کرد که دولت برای پرداخت یارانه‌های نقدی به مشکل کسر بودجه برخورد کرده است. قبل از آن در رسانه‌ها بحث بر سر قطع یارانه‌ها به میان کشیده شد، تا جایی که در پاسخ به این بحث‌ها محمد رضا فرزین "رئیس طرح تحول اقتصادی" که در واقع طراح اصلی این طرح است، با دستپاچگی همه این بحث‌ها را شایعه خواند.

از سوی دیگر ما شاهد این هستیم که مردم در مقابل طرح "هدفمند کردن یارانه‌های" رژیم ایستاده‌اند. محیط‌های کارگری بحال انفجار درآمده است و گفتمان بر سر اینکه قبض‌ها را نباید پرداخت، و همان‌طور که قیمت‌ها چندین برابر می‌شود دستمزدها نیز باید چند برابر افزایش یابد، بحث همه مردم است. ما گزارشات بسیاری از مبارزات مردم علیه قبض‌های گاز در شهرهای مختلف از جمله ازنا و الیگودرز خرم آباد، درود و شانزدان اراک، نجف آباد اصفهان و کرمانشاه، یزد، تاکستان، ارومیه، ساری، و غیره دریافت کردیم که مردم با جمع شدن در مقابل ادارات گاز و با تجمع‌اتشان اعلام داشتند که پول قبض‌ها را نخواهند پرداخت و زیر بار این گرانی‌ها نمی‌روند و بحث حول این موضوع همه جا داغ شد. و خلاصه اینکه بنا بر اظهارات خود مقامات رژیم در فروردین ماه با توجه به ۱۳ میلیون مشترک گاز در کشور، تعداد کسانی که قبض‌ها را پرداخت نکرده بودند، به ۴ میلیون نفر رسید.

بدین ترتیب می‌بینید که اجرای این طرح حالتی انفجاری در جامعه ایجاد کرده و در مقابل دولت را در مخمصه‌ای جدی قرار داده و ترس از خطر انفجار اعتراضات مردم جنگ و جدال در درون حکومت را به نقطه‌ای حساس‌تر کشانده است.

از جمله ما شاهد این هستیم که در برابر گسترش روز افزون اعتراض علیه این طرح و بالاگرفتن جنبش نپرداختن قبض‌ها جمهوری اسلامی بشدت محتاط شده است. بطوری که ناگزیر به اجرای تدریجی این طرح شدند. جاهایی حتی جرات صدور قبض را نکردند. در جاهایی که اعتراض مردم را دیدند گفتند اشتباه شده است و در جاهایی حتی قبض‌هایی با رقم بسیار کمتر از آن چیزی که در نظرشان بود صادر کردند و گفتند در سه ماهه اول سال جاری قبض‌ها افزایشی نخواهد داشت. در جریان دعوایشان نیز احمد توکلی از اینکه سال ۹۰ دولت ۶۲ هزار میلیارد تومان درآمد حاصله از طرح هدفمند کردن یارانه‌ها باید داشته باشد و از عواقب آن و پاره شدن طناب نظامشان سخن گفت. اینها همه نشانگر واقعیت سیاسی امروز و عاقبت طرح هدفمند کردن یارانه‌های جمهوری اسلامی و شکست محتوم آنست. همان چیزی که از اول ما بر آن تاکید داشتیم و گفتیم که هیچ طرح اقتصادی‌ای نمی‌تواند نجات بخش این رژیم باشد.

**پرسش:** کارگران و زحمتکشان بخش اعظم جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند و در تظاهرات و راه پیمایی‌های گسترده سال ۸۸ بخش قابل توجهی از آنها شرکت داشتند، اما چرا آنها در گرماگرم این اعتراضات خواست‌های اخص خود را پیش نکشیدند، در حالی که مثلاً کارگران تونس و مصر با گرفتن نان در دست و فریاد گرسنگی بر لب به اعتراضات توده‌ای پیوستند، فرق شرایط ایران را با شرایط این کشورها در چه می‌بینید.

**دانش‌فرو:** واقعیت اینست که کارگران بیش از هر بخشی از جامعه در انقلاب و سرنگونی جمهوری اسلامی ذینفعند. همانطور که شما نیز مطرح کرده اید در خیزش انقلابی مردم در سال ۸۸، کارگران همانند باقی مردم و بعنوان آحاد کارگر در خیابان‌ها بودند. اما این یک واقعیت انست که کارگران نتوانستند در این سال با اعتصابات سراسری خود جلو بیایند و نقش ایفا کنند. این‌که چرا این اتفاق نیفتاد مساله ایست کاملا مشخص و تاکتیکی که به توازن قوای موجود برمی‌گردد. در سال ۸۸ توازن قوا در حدی بود که جنبش توده ای و خیابانی توانست شکل بگیرد، در تظاهرات‌های خیابانی مردم میلیونی بیرون آمدند و شعار مرگ بر دیکتاتور سر دادند. اما به نظر من اوضاع هنوز به جایی نرسیده بود که کارگری که به محل معینی متصل است، به اعتراض بلند شود و مورد سرکوب رژیم قرار نگیرد. برای برپا کردن اعتصابات کارگری بسیاری از فعالین و تشکل‌های شناخته شده کارگری مستقیما زیر خطر می‌افتادند. ضمن اینکه شک ندارم که تداوم اعتراضات میلیونی می‌توانست این سد را هم بشکند و کارگران با قدرت اعتصابات‌شان جلو بیایند و تکلیف اوضاع را یکسره کنند.

بعلاوه به نظر من جنبش انقلابی سال ۸۸ هنوز به لحاظ قطب بندی طبقاتی در آغاز راه بود. مردم با استفاده از فرصتی که نزاع‌های درون حکومت بوجود آورده بود، به خیابان ریخته بودند، تا جمهوری اسلامی را سرنگون کنند، اما این جنبش فاقد آن رهبری ای بود که این خواست مردم را نمایندگی کند و جامعه را به پشت خود بکشاند. در نتیجه اپوزیسیون حافظ رژیم کسانی چون میر حسین موسوی و کروبی، هراسناک از سرنگون شدن کل نظام و بر باد رفتن اسلام‌شان، با شعار ساختار شکنی نکنید و بازگشت به دوران امام راحل و با تلاش برای مهار کردن اعتراض مردم در چهارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی، نقش ترمز انقلاب را ایفا کردند و در نتیجه خود نیز به حاشیه‌ای از این حکومت پرتاب شدند. در جریان چنین خلالتی بود که جمهوری اسلامی توانست با سرکوب وحشیانه خیزش انقلابی مردم، تظاهرات‌های خیابانی را متوقف کند. بدین ترتیب بود که فرصت جلو آمدن کارگران با خواست‌های مشخص‌شان و با اعتصابات سراسری شان فراهم نشد.

اما هستند کسانی که می‌گویند طبقه کارگر در خیزش انقلابی مردم در سال ۸۸ نبود، برای این‌که منکر کل واقعیت عظیمی بشوند که در این سال اتفاق افتاد. کسانی که بطور واقعی مساله شان کارگر نیست. مشکل آنها انقلاب و نفی انقلاب است. کسانی که به این بهانه کل انقلاب مردم را نفی می‌کنند. به نظر من چنین دیدگاهی جایگاه اجتماعی طبقه کارگر را نمی‌بندد و کارگر را به موجودیت صنفی و صرفا در کارخانه‌اش تنزل می‌دهد. از نظر من نفس شکل گرفتن جنبش انقلابی و بلند شدن جامعه برای به زیر کشیدن کل حاکمیت، یعنی حضور طبقه کارگر. ببینید مردم خواهان سرنگونی این حکومت هستند. می‌خواهند اعدام و زندان و سرکوب نباشد. خواهان آزادی‌های بدون قید و شرط سیاسی هستند. خواهان برابری زن و مرد هستند و در یک کلام آزادی و رفاه و برابری می‌خواهند و در هر اعتراض و مناسبتی، در قطعنامه‌های اول مه و غیره این خواست‌ها را فریاد زده اند، این‌ها همه خواست‌ها و سیاست‌های کارگری است که مضمون واقعی جنبش انقلابی مردم را تشکیل می‌دهد. در عین حال که کارگران طی ۳۲ سال حاکمیت این رژیم جنایتکار، با مبارزات دائمی و هر روزه خود علیه جمهوری اسلامی یک فاکتور تعیین کننده در تغییر توازن قوا به زیان حکومت در جامعه بوده اند.

در تظاهرات‌های میلیونی سال ۸۸ نیز شعارهای مرگ بر دیکتاتور، مرگ بر اصل ولایت فقیه، زندانی سیاسی آزاد باید گردد، همه و همه یعنی خواست‌های کارگران. روشن است که طبعاً آنجا که مردم می‌گویند مرگ بر دیکتاتور دیگر کارگر نمی‌آید از افزایش دستمزدش حرف بزند، چون بدرست فکر می‌کند که با رفتن جمهوری اسلامی مساله دستمزد و هزار جور از بدبختی هایش نیز جواب می‌گیرد.

در هر حال از نظر من انقلاب مردم ایران شکست نخورده است. مردم در جستجوی پیدا کردن راه‌های جدیدی برای سازمان‌دادن اعتراضات‌شان و

زیر و رو کردن بساط این حکومت‌اند. جامعه بشدت قطبی شده است. مردم کل این حکومت را نمی‌خواهند.

بدنبال تظاهرات‌های میلیونی مردم در سال ۸۸، ما در این دو ساله شاهد قوام یافتن اعتراضات مردم و کارگران هستیم. شاهد سازمان‌یابی و پیدا کردن اشکال جدیدی از بیان اعتراض و مبارزه در میان مردم هستیم. و همانطور که جلوتر نیز اشاره کردم جنبش اعتراضی کارگران نیز در این دو ساله همچنان یک عرصه دائمی مبارزه علیه جمهوری اسلامی بوده است. در همین چند ماهه با اتفاقات مهمی چون اول مه سرخ در سنج با شعار زنده باد سوسیالیسم و اعتصابات هزاران نفره کارگران پتروشیمی ماهشهر شاهد تحرک جدیدی در جنبش کارگری هستیم. همه اینها نشان از تحولات مهمی در جنبش انقلابی مردم و جلو صحنه آمدن بیشتر کارگران دارند. وقتی می‌گویند یقه آبی‌ها دارند می‌آیند، دقیقا اشاره شان به طبقه کارگر است. بعلاوه اینکه انقلابات شمال آفریقا و خاورمیانه جرقه‌های امید تازه ای در مبارزات مردم ایجاد کرده است. و شعار مبارک، بن علی، نوبت سید علی! بیانگر این حقیقت آشکار است.

در پاسخ به بخش آخر سئوالتان فقط می‌خواهم به این اشاره کنم که در مصر و تونس نیز وقتی کارگران به میدان آمدند که توازن قوا در خیابان به نفع انقلاب عوض شده بود و در آخر سر بود که کارگران وارد شدند و مبارک و بن علی سقوط کردند.

در همان میدان‌التحریر مصر بود که خواست مبارک باید برود شکل گرفت و مردم اعلام داشتند تا او نرود میدان را ترک نخواهند کرد؛ و با قدرت گیری این حرکت عظیم اجتماعی بود که موجی از اعتصابات کارگری براه افتاد و کارگران با پلاکاردهای‌شان به التحریر پیوستند. اتفاقی که بطور واقعی چهره جهان امروز را عوض کرده است و از جمله از کارگران و جوانان در ویسکانسین آمریکا تا میدان خورشید اسپانیا و باستیل فرانسه و سلیمانیه عراق و هم اکنون در اسرائیل دارند از مصر الهام می‌گیرند و می‌گویند اینجا التحریر است.

**پرسش:** در سال‌های اخیر شاهد پیروزی‌های بزرگی از طرف کارگران نبوده ایم، چرا چنین است؟ آیا علاوه بر سرکوب و قهر پلیسی، وضعیت کنونی جهان سرمایه داری هم در این میان نقش دارد؟

**دانش‌فرو:** من موضوع را طور دیگری می‌بینم و برای توضیح بیشتر نظم به سال ۸۴ تا کنون برمی‌گردم. سال ۸۴ سال اعتصابات با شکوه و گسترده کارگران شرکت واحد بود که همانطور که اشاره کردم یک شکست سیاسی برای جمهوری اسلامی بود. سال ۸۵ سال اعتراضات گسترده کارگران نیشکر هفت تپه و در آخر آن سال تظاهرات‌های هزاران نفره معلمان بود که تاثیر مهمی در تغییر توازن قوای سیاسی جامعه داشت. سال ۸۶ ادامه اعتراضات وسیع معلمان را شاهد بودیم و تداوم و گسترش اعتراضات کارگران نیشکر هفت تپه را داشتیم که نهایتا به تشکیل سندیکای نیشکر هفت تپه در سال ۸۷ منتهی شد که خود پیروزی مهمی در این سال برای جنبش کارگری بود. نه تنها این بلکه بعلاوه، اتحادیه آزاد کارگران نیز در همین سال تشکیل شد و این‌ها خود پیروزی‌های مهمی در جنبش کارگری در زمینه سازمان‌یابی و ایجاد تشکل‌های کارگری بود. در کنار همه این اتفاقات مهم ما شاهد مبارزات هر روزه کارگری به عنوان یک عرصه دائمی اعتراض در جامعه بودیم تا سال ۸۸ که سال تظاهرات‌های میلیونی مردم با شعار مرگ بر دیکتاتور، مرگ بر اصل ولایت فقیه بود. خیزشی انقلابی که در آن مردم کل حکومت را به چالش کشیدند و به این اعتبار یک پیروزی بزرگ برای جنبش کارگری و کل جامعه بود. خیزشی انقلابی که به درجات زیادی الهام بخش انقلابات اخیر در کشورهای شمال آفریقا و خاورمیانه بود و این را جوانان مصر در کوران مبارزات‌شان گفتند. سرکوب وحشیانه رژیم در سال ۸۸ توانست تظاهرات‌های خیابانی را متوقف کند و بدرجاتی اعتراضات مردم را عقب بزند. اما اعتراضات کارگری هم‌چنان بعنوان یک عرصه دائمی مبارزه علیه جمهوری اسلامی تداوم یافت و گسترش پیدا کرد. بنابراین اگر منظور وضعیت همین امروز جنبش کارگری است، به این لحاظ نیز نمی‌توان فوراً به نتیجه گیری ای که در سئوال آمده است، رسید، چون اوضاع بسیار متحول است و جامعه آستان





حزب کمونیست ایران در آمد، در بندی از آن به روشنی این موضوع را باز می‌کند و می‌نویسد: "سازمان شورائی، پیشروترین شکل سازمان‌یابی توده ای کارگران و ناظر بر سازمان‌یابی بخش متمرکز و پیشرو طبقه کارگر در صنایع و واحدهای بزرگ کار است. از اینرو ما برای برپائی یک جنبش فراگیر و سراسری شورائی طبقه کارگر مبارزه می‌کنیم. با این وجود در کارگاه‌های کوچک و کلا در آن رشته‌هایی که بخاطر موقعیت اقتصادی‌شان شمار و تمرکز کارگران در واحدهای کار محدود است و اتحاد حرفه‌ای، در مقایسه با اتحاد محل کار، کارگران را در موقعیت قوی تری در برابر سرمایه داران قرار می‌دهد، کارگران را به ایجاد اتحادیه‌های حرفه ای فرا می‌خوانیم و برای ایجاد این اتحادیه‌ها مبارزه می‌کنیم. ما تلاش خواهیم کرد تا سازمان‌های اتحادیه‌ای در این رشته‌ها در ارتباط و پیوستگی نزدیک با جنبش سراسری شورائی طبقه کارگر قرار بگیرند."

بنابراین می‌بینید که در این مورد هم ما سیاست روشنی داریم. و در پارگراف فوق به روشنی اعلام کرده ایم که ما در کارگاه‌های کوچک و کلا در رشته‌هایی که بخاطر موقعیت اقتصادی‌شان تمرکز کارگران در آنجا محدود است و با ایجاد سندیکا کارگران در موقعیت قویتری نسبت به جمع شدن ۴ تا ۵ کارگر در یک کارگاه قرار می‌گیرند، ما خود مبتکر ایجاد سندیکا می‌شویم و کارگران را به تشکیلش فرا می‌خوانیم. بعلاوه می‌شود در جایی سندیکا شکل گیرد و کاملاً در راستای جنبش شورایی قرار داشته باشد. انگلیش نه به محدود کردن مبارزه کارگران در چهارچوبه قوانین موجود، بلکه به نیروی مبارزه کارگر و تحمیل خواست‌های کارگران به قدرت اعتراضات‌شان باشد. و اتفاقاً آن چیزی که ما امروز شاهدش هستیم، همین است. بطور مثال هزاران کارگر شرکت واحد طبعاً به دلیل این‌که خصلت کارشان چنین است که زیر یک سقف نیستند تا بتوانند منظم جمع شوند و اعتراض‌شان را متحد کنند، بصورت یک حرفه در سندیکای‌شان سازمان می‌یابند. اما این سندیکا، این تشکل کارگری وقتی می‌تواند قدرتمند عمل کند، که در اتصال دائمی با کارگران همواره نیروی عظیم آنها را در میدان نگاه دارد و با اتکا به قدرت متحد کارگران، خواست‌های آنها را به جلو برد.

همین وضعیت را می‌توان فرضاً در رابطه با کارگرانی که در کارگاه‌های کوچک چند نفره کار می‌کنند طرح کرد. روشن است که این کارگران بصورت حرفه‌ای در سندیکای مثلاً فلزکاران می‌توانند جمع شوند و رابطه ای سراسری بین این کارگاه‌های کوچک چند نفره بوجود آید.

اما بد نیست نکته ای هم از سازماندهی کارگران در محلات بگویم. یک شکل سازمان‌یابی کارگران در محلات زیست است. ما شهرک‌هایی داریم که صرفاً کارگر نشین است. نمونه اش شهرک بعثت در ماهشهر، و شهرک‌هایی که به مجتمع‌های بزرگ کارگری وصل است. در این رابطه‌ها این کارگران می‌توانند در محلات زیست سازمان یابند. سازمان‌یابی آنها در محلات خصوصاً از این جنبه اهمیت دارد که خانواده‌های کارگران را نیز به مبارزات کارگران وصل می‌کند. بطوریکه فرضاً وقتی کارگران پتروشیمی ماهشهر دست به اعتصاب می‌زنند، با پخش شدن خبر اعتراض در محلات زیست کارگران، خانواده‌ها نیز می‌توانند نقش فعالی در قدرتمند تر شدن مبارزات کارگران داشته باشند. محلات کارگری می‌تواند کانال بسیار خوبی برای اجتماعی کردن خبر اعتراض کارگران و خواست‌هایشان باشد و از طریق خانواده‌های کارگری حمایت مردم یک شهر را از مبارزات کارگری

اتفاقات مهمی است. به همین ابتکارات جوانان در ماه اخیر و اشکال بیان اعتراضاتشان در دفاع از حقوق کودک و جشن آب بازی در پارک‌ها با خواست شادی و زندگی انسانی نگاه کنید، اعتراضاتی که اساساً از طریق فیس بوک سازمان یافت، این‌ها همه نشانگر اینست که جامعه دارد به اشکال دیگری راه خود را برای تداوم مبارزاتش باز می‌کند. همان‌طور که جلوتر هم اشاره کردم ما امسال اول مه سرخ‌سندج را داشتیم که کارگران با شعار زنده باد سوسیالیسم به خیابان آمدند و بعد هم اعتصابات هزاران نفره کارگران پتروشیمی ماهشهر بر سر کوتاه شدن دست پیمانکاران از محیط‌های کار بود. خواستی تعرضی، که خواست کارگران نفت و مجتمع‌های بزرگ کارگری در سراسر ایران است و از همین رو دیدیم که چگونه جمهوری اسلامی در برابر آن سراسیمه شده بود. همین الان کارگران پتروشیمی منتظر پایان دو ماه مهلتی هستند که دولت و مدیریت برای خود خریده است و کارگران اعلام داشته‌اند که اینبار دیگر مهلتی در کار نیست و ما روی خواستمان هستیم. و وقوع چنین اعتراضی، یعنی به میدان آمدن هزاران کارگر از یک مرکز کلیدی کارگری، بدون شک اتفاق مهمی خواهد بود که تحرک جدیدی در جنبش کارگری و کل جامعه در پی خواهد داشت. بویژه خواست تعرضی کوتاه شدن دست پیمانکاران، یعنی پاره کردن زنجیری که بصورت استخدام‌های پیمانی بر پای کارگر نفت و بخش‌های کلیدی کارگری بسته شده است، خواست بخش عظیمی از کارگران است و به جلو آمدن دوباره کارگران پتروشیمی ماهشهر، نیروی بزرگی آنهم از مراکز کلیدی و مهم کارگری به میدان خواهد آورد. همه اینها حاکی از این است که چگونه محیط‌های کارگری حالتی کاملاً انفجاری دارند. این وضعیت است که عیناً شما در سطح جامعه هم می‌بینید و مردم مترصد فرصتی هستند که تکلیف این رژیم را یکسره کنند.

اما در قسمت دیگری از سؤال شما به عنوان علاوه بر سرکوب و قهر پلیسی به عنوان یک مانع، بر نقش وضعیت جهان سرمایه داری اشاره کرده‌اید. طبعاً اشاره شما به بحران اقتصادی سرمایه داری است. در این مورد هم باید بگویم که تصویر جهان کاملاً تغییر کرده است. یک عامل کاملاً مثبت در مبارزات مردم ایران همان‌طور که در سؤال قبل توضیح دادم، انقلابات شمال آفریقا و خاورمیانه علیه دیکتاتورها و با خواست نان و آزادی است. انقلاباتی که به کارگران و مردم ایران و حتی به کارگران در سطح جهان افق و امید می‌دهد. بطوریکه می‌بینیم امروز میدان‌التحریر مصر به یک الگوی مبارزه در جهان تبدیل شده است.

هم‌چنین امروز ما در اروپا و جهان با موجی از اعتراضات کارگری روبرو هستیم. با جهانی روبرو هستیم که کاملاً قطبی شده و افق تازه‌ای در مقابل کارگران قرار داده است. از جمله مبارزاتی که در همین یکساله در یونان، اسپانیا، فرانسه، انگلیس، ایتالیا و غیره شاهدش بوده‌ایم. در بسیاری از این مبارزات مردم و کارگران نه تنها در برابر سیاست‌های ریاضت اقتصادی دولتی به مبارزه برخاسته‌اند، بلکه کل این سیستم نظام بردگی را به چالش کشیده‌اند، خواستار تغییر در سیستم می‌شوند، دمکراسی دول غرب را به تمسخر می‌گیرند و بدین ترتیب این مبارزات نه تنها به کارگر ایرانی بلکه به کارگران در سراسر جهان افق و چشم انداز می‌دهد.

**پرسش:** بخش اعظم کارگران ایران در کارگاه‌های کوچک کار می‌کنند، برای سازماندهی اینها چکار باید کرد و از چه اشکال سازمانی باید بهره گرفت؟ سازماندهی اینها عمدتاً باید در محیط کارشان صورت بگیرد یا در محیط و محلات زندگی‌شان؟

**دانش‌فرو:** نمی‌دانم چقدر می‌شود گفت که بخش اعظم کارگران ایران در کارگاه‌های کوچک کار می‌کنند، ولی بهر حال سؤال شما معتبر است و ما باید برای همان بخش از کارگرانی که در این بخش از تولید به کار اشتغال دارند، به لحاظ سازمان‌یابی توده‌ای نقشه و طرح داشته باشیم. در این رابطه نیز بحث‌های ما روشن است. حدود ۲۴ سال قبل، منصور حکمت طی بحث‌های مهمی تحت عنوان تشکل‌های توده‌ای، شورا یا سندیکا به همه جوانب این مساله پاسخ می‌دهد. بحث‌هایی آموزنده که واقعاً خواندنی است. همان‌موقع او طی قطعنامه‌ای که به تصویب پلنوم کمیته مرکزی



جلب نمود. در هر حال باید به همه این اشکال از سازمانیابی کارگری فکر کرد تا کل نیروی‌مان را به نبرد با صاحبان سرمایه به میدان آوریم. پرسش: در بازار کار سیاه و غیر رسمی در ایران، زنان نقش بزرگی دارند و بخش اعظم زنان کارگر با مزد ناچیز و در شرایطی بسیار دشوار کار می‌کنند، نقش جنبش زنان را در سازماندهی زنان کارگر چگونه می‌بینید؟

**دانش‌فر:** درست می‌گویید. زنان در ایران، آنهم تحت حاکمیت آپارتاید جنسی جمهوری اسلامی یک بخش محروم جامعه هستند. در محیط‌های کار نیز شرایط کار برای آنان بسیار دشوار و از موقعیت کاملاً نابرابری برخوردارند. اما مبارزه علیه این تبعیض و نابرابری تنها امر زنان نیست، امر کل جامعه و همه انسان‌های آزادیخواه و برابری طلب است. بنابراین من از جنبش زنان سخن نمی‌گویم. من از جنبش آزادی زن و رهایی زن سخن می‌گویم. از مبارزه برای برابری زن و مرد و لغو همه قوانین ضد زن سخن می‌گویم. به نظر من متشکل کردن کارگر زن و مرد بطور جداگانه یعنی افتادن به همان چاهی که جمهوری اسلامی کرده و با حاکمیت آپارتاید جنسی در جامعه کوشیده است زن و مرد را از هم جدا سازد. به نظر من تشکیل سازمانی جدا برای زنان کارگر در عین حال یک درک عقب مانده باقیمانده از چپ سنتی است. به ادبیات این چپ‌نگاهی بیندازید می‌بیند که همواره مساله تبعیض علیه زن، از دریچه زنان کارگر مورد بحث قرار می‌گیرد و نهایتاً راهکارشان نیز به شکل جداگانه زنان کارگر کشیده می‌شود. نتیجه عملی آن نیز بی‌وظیفه کردن کل کارگران به نفس تبعیض جنسیتی علیه زنان و بطور واقعی تضعیف مبارزات کارگری است. سیاستی که اتفاقاً زنان کارگر را در موضع ضعیف‌تری قرار می‌دهد. این نگرش اولاً مساله ستمکشی زن را مساله کل طبقه کارگر بعنوان یک موجودیت اجتماعی نمی‌بیند و عملاً این عرصه مهم از مبارزه را به جنبش‌های دیگر می‌سپارد. ثانیاً حتی در کارخانه نیز مبارزه علیه تبعیض علیه زن را صرفاً امر خود زنان می‌بیند و با این کار عملاً زنان کارگر و کل طبقه کارگر را در این عرصه از مبارزه در موقعیت بسیار ضعیف‌تری قرار می‌دهد. کارگر زن، مثل کارگر مرد در یک کارخانه کار می‌کند و باید بتواند از طریق شرکت در مجمع عمومی کارگران نقش خود را ایفا کند. جمهوری اسلامی سعی کرده است که با تفکیک جنسیتی محیط‌های کار زنان و مردان کارگر را از هم جدا کند، ولی آنجا هم که کارگران به این شکل در بخش‌های مختلف و جدا از هم به کار اشتغال دارند، باز شکل درست پیش‌برد اعتراضات اینست که کارگران هر بخش منظم‌اً مجمع عمومی خود را داشته باشند، بر سر خواست‌های خود به بحث و گفتگو بنشینند و هم نظر شوند و بعد در تماس با دیگر بخش‌های کارخانه، به صورت یک تن واحد عمل کنند. نباید به این آپارتاید جنسی جمهوری اسلامی تن داد و باید راه‌های یکی شدن و متحد عمل کردن را پیدا کرد. چنانکه ما در اعتراضات بسیاری شاهد بوده ایم که آنجا که کارگران زن و مرد هر دو شاغل بوده اند، کنار هم دیگر در اعتراض شرکت کرده و خواست‌هایشان را به پیش برده اند. در این مورد اعتراضات معلمان یک نمونه جالب است. ما در تجمعات اعتراضی ای که معلمان در سالهای مختلف راه انداخته اند، شاهد بوده ایم که یک جنبه قابل توجه و چشم‌گیر آن حضور فعال معلمان زن و شرکت معلم زن و مرد در کنار هم در اعتراض و مبارزه بوده است. در هر حال ما مدام بر نقش زنان کارگر چه شاغل و چه غیر شاغل تاکید کرده ایم. از جمله یکی از تاکیدات ما نقش همسران کارگران در اعتراضات کارگری است. چون مبارزات کارگران مستقیماً به سرنوشت و زندگی خانواده‌های کارگری مربوط است و نیروی همسران کارگران یک عامل تقویت‌کننده مبارزات کارگری است. شرکت خانواده‌های کارگری در عین حال یک فاکتور مهم در اجتماعی کردن اعتراض کارگران و جلب حمایت بخش‌های مختلف مردم است. در این مورد نیز یک الگوی جالب شرکت همسران کارگران نیشکر هفت تپه در مبارزات این کارگران بود. حتی در یکی از روزهای اعتراض این کارگران به یاد دارم این همسران کارگران بودند که به در کارخانه رفتند و کارگران به آنها پیوستند و اعتراض ادامه یافت.

خلاصه کلام اینکه این درست است که زنان بنا به موقعیت تحت ستم‌شان در جامعه در محیط‌های کار نیز با تبعیض‌های آشکاری روبرویند، ویژه آنهم تحت حاکمیت آپارتاید جمهوری اسلامی اما پاسخ آن مبارزه جداگانه آنها برای حق حقوقشان نیست، پاسخ آن اتحاد کل کارگری علیه این تبعیض در محیط‌های کار و مبارزه متحد همه کارگران است. پرسش: بخش بزرگی از کارگران ایران در شاخه‌های مختلف بخش خدمات کار می‌کنند؟ وزن و اهمیت کارگران این بخش را در مجموعه مبارزات طبقه کارگر ایران چگونه ارزیابی می‌کنید؟

**دانش‌فر:** اگر بخواهم جایگاه کارگران بخش خدمات را نشان دهم، بهترین شاخص کارگران شرکت واحد هستند. این کارگران بنا بر خصلت کارشان در تماسی مستقیم با کل مردم قرار دارند. همین موقعیت، اهمیت و جایگاه مهمی به اعتراضات آنها می‌دهد. ما این را در سال ۸۴ بخوبی تجربه کردیم. با یكروز اعتصاب این کارگران یکبارہ دیدیم که چگونه موضوع فوراً در تمام تهران پخش شد و همه توجهات را به سمت آنها جلب کرد. حتماً خاطراتن هست که مبارزات این کارگران درست در آغاز ریاست جمهوری احمدی نژاد اتفاق افتاد. احمدی نژاد را روی کار آورده بودند، تا با بستن شمشیرها از رو، و گسترش سیاست ترور و زندان و کشتار و اعدام، هر صدای اعتراض و انتقادی را خفه کنند و جامعه را به ارباب کامل بکشانند. اما سیاست ارباب جمهوری اسلامی را کارگران و مردم و در راس آنها کارگران شرکت واحد به شکست کشانند. نمونه دیگر کارگران در بخش خدمات معلمان هستند. معلمان نیز در اتصال وسیع با میلیون‌ها دانش آموز و خانواده‌هایشان و کل جامعه هستند. از همین رو هر حرکت اعتراضی آنها فوراً به موضوع و خبری اجتماعی تبدیل می‌شود. الگوی اعتصابات سراسری را معلمان بودند که در مقابل جامعه قرار دادند. همین‌طور پرستاران و بخش‌های دیگر کارگرنی که در بخش خدمات قرار می‌گیرند، بدلیل اتصال مستقیم‌شان به جامعه، جایگاه مهم و کلیدی در اعتراضات کارگران و کل جامعه پیدا می‌کنند. اینها همه نمونه‌هایی از اهمیت و نقش این بخش از کارگران در مبارزات کارگری است. پرسش: به نظر شما، آیا کارگران فقط کسانی هستند که کار پیدی انجام می‌دهند یا مزد یا حقوق بگیران کارهای فکری را هم می‌توان جزو طبقه کارگر به حساب آورد؟ مثلاً معلمان را هم (که گروه شغلی بسیار وسیعی هستند) می‌توان جزئی از طبقه کارگر به حساب آورد؟

**دانش‌فر:** روشن است که کار پیدی و کار فکری کار کارگر را توضیح نمی‌دهد. کارگر را باید به مفهوم اقتصادی و تولیدی آن در نظر گرفت. کارگر کسی است که نیروی کارش را می‌فروشد و حال یا بطور مستقیم و در پروسه تولید، ارزش اضافه تولید می‌کند و سود کارش عاید سرمایه دار می‌شود، مثل کارگران کارخانجات و بخش تولیدی. یا این‌که به پروسه تولید ارزش اضافه سرویس می‌دهد. مثل معلم و پرستار و راننده اتوبوس و کارگری که در بخش خدمات به کار اشتغال دارد. بنابراین همه این‌ها کارگرند و مارکس این‌را به روشنی در بحث در باره کار مولد و غیر مولد توضیح می‌دهد. بعلاوه این‌که کارگر فقط یک موجودیت صنفی تولیدی ندارد. کارگر یک طبقه اجتماعی است. بنابراین وقتی هم که به جامعه و به موقعیت اجتماعی، سیاسی و سهمی که انسان‌ها از ثروت جامعه می‌برند نگاه می‌کنید متوجه می‌شوید خیلی از بخش‌های دیگر جامعه حتی کارمندان جزء عملاً در موقعیت کارگران قرار می‌گیرند و هیچ نفعی هم در تداوم این نظام توحش سرمایه داری ندارند. از همین رو از نظر ما نه فقط کارگران کارخانه و بخش تولید بلکه معلمان، پرستاران، رانندگان و کسانی که در عرصه‌های مختلف خدمات اجتماعی کار می‌کنند همه و همه جزو طبقه کارگر محسوب می‌شوند.

حال اینکه در قوانین و در جامعه به معلم و یا پرستار و غیره می‌گویند کارمند و نه کارگر، این دیگر جنبه فرمال و حقوقی قضیه است.

✱



## دوازده پرسش از:

### سازمان فدائیان (اقلیت)

**پرسش:** پراکندگی و ضعف تشکیلاتی جنبش کارگری ایران محصول چه عواملی است؟ بعضی‌ها رژیم‌های دیکتاتوری هاری را که هر نوع تشکل مستقل را سرکوب می‌کنند، علت اصلی می‌دانند و بعضی‌ها رفرمیسم و سازشکاری و بعضی‌های دیگر چپ روی‌های فعالان کارگری و چپ را، شما چه نظری دارید؟ ویژگی‌های اقتصادی ایران و مخصوصاً نقش دولت رانت خوار نفتی را در این میان چگونه ارزیابی می‌کنید؟ برای بیرون آمدن از این پراکندگی چه باید کرد و از چه راهکارها و از چه نوع سازماندهی باید بهره جست؟

**اصلاح جواد زاده- سازمان فدائیان (اقلیت):** ضعف تشکیلاتی و پراکندگی جنبش کارگری را تصور نمی‌کنم با سازشکاری یا چپ‌روی این یا آن فعال کارگری به‌توان توضیح داد. چنین رویکردهائی البته ممکن است در مقاطع معینی بر روند تشکل‌یابی، تاثیر گذاشته یا تاثیرگذار باشند و در این روند اندکی اختلال ایجاد کنند. اما پراکندگی جنبش کارگری و بی تشکلی آن ریشه‌های عمیق‌تری دارد و اساساً به نظام سرمایه‌داری حاکم بر ایران و رژیم‌های سیاسی پاسدار منافع این نظام برمی‌گردد.

تشکل‌یابی و آگاهی توده‌های کارگر و زحمتکش یک جامعه‌علی‌العموم تابعی‌ست از این متغیر که آیا کارگران و دیگر اقشار زحمتکش مردم آن جامعه از آزادی ایجاد تشکل‌های صنفی و دمکراتیک خود برخوردار هستند یا نه؟ آیا از آزادی فعالیت سیاسی، تجمع، حزب، آزادی عقیده و بیان و امکان نشر عقاید خویش برخوردار می‌باشند یا نه؟ به تعبیر دیگر میزان تشکل‌یابی و آگاهی توده‌های کارگر و زحمتکش هر جامعه، ارتباط تنگاتنگی با میزان وجود آزادی‌های سیاسی در آن جامعه دارد. می‌دانیم که نظام سرمایه‌داری و رژیم‌های استبدادی و دیکتاتوری حاکم بر ایران، نه فقط با آزادی‌های سیاسی و دمکراتیک رایج در نظام‌های بورژوازی غرب و استانداردهای به رسمیت شناخته شده در مورد ایجاد تشکل‌های کارگری، به کلی بیگانه بوده‌اند، بل که این نظام‌ها اعم از سلطنتی یا جمهوری اسلامی، ذاتاً ناقض این آزادی‌ها، مخالف سرسخت آن و مدافع و مروج ارتجاع سیاسی بوده‌اند. اگر با وجود آزادی‌های سیاسی توده‌های کارگر این موقعیت را به دست می‌آوردند که آگاهی خود را ارتقا دهند، خود را متشکل سازند و برای احقاق حقوق خود به طور متشکل مبارزه کنند، اما سلب آزادی‌های سیاسی از کارگران و اعمال خفقان و دیکتاتوری، همواره وسیله‌ای برای تحمیل جهل و ناآگاهی، بی‌سازمانی و پراکندگی نگاه داشتن کارگران بوده است تا سرمایه‌داران بتوانند، با تکیه بر ناآگاهی، پراکندگی و بی‌سازمانی کارگران، حاکمیت استبدادی و استثمار خود را آسان‌تر

استمرار بخشند. در تمام دوران متجاوز از هشتاد سال رژیم‌های دیکتاتوری سلطنت پهلوی و جمهوری اسلامی، هرگونه تلاش و فعالیتی از سوی طبقه کارگر برای تشکل‌یابی، ممنوع و غیرمجاز بوده و بی‌رحمانه سرکوب شده است. اگرچه کارگران در هیچ شرایطی از تلاش و مبارزه برای ایجاد تشکل باز نایستاده‌اند، اما تنها در آن لحظاتی که دیوار اختناق و استبداد ترک برداشته و در آن روزنه‌ای ایجاد شده است و کارگران حدودی از آزادی‌های سیاسی را به چنگ آورده‌اند، توانسته‌اند در مقیاس‌های وسیع و گسترده خود را متشکل سازند و تشکل‌های توده‌ای خود را بر پا سازند.

در واقع این رژیم‌های دیکتاتوری و سرکوب‌گر و محروم‌کنندگان طبقه کارگر از آزادی‌های سیاسی‌اند که کارگران را از تشکل محروم ساخته، پراکندگی و بی‌سازمانی را بر آنان تحمیل نموده و امر تشکل‌یابی طبقه کارگر را به تاخیر افکنده‌اند.

افزون بر این علت اساسی، باید از گسست میان نسل‌ها و عدم انتقال تجارب نسل‌های پیشین به نسل‌های بعدی در زمینه سازمان‌یابی و مبارزات کارگری یاد کرد. به رغم آن‌که کارگران ایران در دوره‌های معین و در ابعاد گسترده‌ای خود را متشکل ساخته و تشکل‌های کارگری حتا در مقیاس سراسری ایجاد کرده‌اند، اما هر بار همین‌که ارتجاع و دیکتاتوری دوباره سلطه خود را مستحکم نموده است، با وحشیانه‌ترین شکل ممکن کارگران، به ویژه کارگران پیشرو و کمونیست را وسیعاً سرکوب، زندانی، تبعید و یا اعدام نموده و به قلع و قمع تشکل‌های کارگری پرداخته است. به نحوی که از لحاظ زمانی، فواصلی نسبتاً طولانی میان این دوره‌ها ایجاد شده است. رژیم‌های دیکتاتوری و سرکوب‌گر، امکان و اجازه انتقال تجارب سازمان‌یابی و ایجاد تشکل‌های کارگری توسط فعالان کارگری و کارگران پیشرو، به نسل‌های بعدی را نیز از آنان سلب نموده‌اند و کارگران مجبور بوده‌اند دوباره از اول و تقریباً از صفر شروع کنند!

نیاز به گفتن نیست مادام که رژیم دیکتاتوری و سرمایه‌داری حاکم این وضعیت را بر کارگران تحمیل کند، کارگران نیز به روش‌های مناسب برای تشکل‌یابی و ایجاد تشکل‌های مناسب با شرایط موجود تلاش می‌کنند و گرچه نه تشکل‌های وسیع و توده‌ای علنی، اما تشکل‌های کوچک و مخفی خود را ایجاد می‌کنند. خوشبختانه در سطح تشکل‌های فعلاً موجود کارگری و نیز تشکل‌های فعالان کارگری، گام‌های عملی در راستای اتحاد و هماهنگی و راه‌جویی برای غلبه بر پراکندگی برداشته شده است. اتحاد عمل‌هایی که در سال‌های اخیر در آستانه اول ماه مه و به مناسبت مراسم روز کارگر شکل گرفته را می‌توان تلاش‌هایی در راستای اتحاد کارگران و کاهش پراکندگی‌ها دانست. در این اتحاد عمل‌ها قطعنامه‌های مشترکی با مضمون و محتوای رادیکال و سوسیالیستی و سرشار از روحیه انترناسیونالیستی تهیه و انتشار یافته است که نشان دهنده ارتقاء سطح آگاهی طبقاتی کارگران است. باید امیدوار بود این گونه اتحاد عمل‌ها گسترش یابد و در گام‌های بعدی از این حدود فراتر رفته و به اتحاد‌های عالی‌تر و بزرگ‌تری گذر نماید. در این جا باید بر این مسأله تأکید نمود که طبقه کارگر در مبارزه خود علیه قدرت متشکل طبقه سرمایه‌دار نمی‌تواند به عنوان یک طبقه عمل کند، مگر آن‌که خود را به صورت یک حزب سیاسی متمایز از تمام احزاب طبقات مالک و ثروتمند و درمخالفت با آن‌ها سازمان دهد. این تشکل طبقه کارگر به صورت یک حزب سیاسی برای تأمین امر پیروزی انقلاب اجتماعی و هدف نهائی آن الغاء تمام طبقات ضروری است.

**پرسش:** مبارزات خود انگیخته کارگران ایران برای دفاع از حق شان و مقابله با تهاجم دائمی رژیم و برای متشکل شدن را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ اعتصابات، تحصن‌ها، راهپیمایی‌ها و جمع شدن هایشان در مقابل مراکز و نهادهای مختلف دولتی چقدر چشمگیر و اثرگذار اند؟

**جواد زاده-** تهاجم و تعرض سرمایه علیه کارگران، بسیار متمرکز است و در سال‌های اخیر نیز پیوسته گسترش یافته است. مقاومت و مبارزه کارگران علیه این تعرضات اما متأسفانه بسیار غیرمتمرکز و پراکنده است. طبقه سرمایه‌دار و دولت این طبقه، برای تشدید استثمار کارگران شرایط سخت و دشواری را بر طبقه کارگر تحمیل نموده‌اند. از جمله تعرضات

در مقیاس تمام جامعه برجای گذاشت و جنبش کارگری را گام بزرگی به جلو برد. البته تشکیل یا احیای سندیکای کارگران شرکت واحد که از لحاظ زمانی بر تشکیل سندیکای کارگران هفت تپه مقدم است و امروز جلوی فعالیت آن را به کلی گرفته‌اند و یا آن را بسیار بسیار محدود ساخته‌اند، به شرایط سیاسی ویژه اوائل دهه جاری (دهه هشتاد) برمی‌گردد که دولت جمهوری اسلامی برای امضای مقاله‌نامه‌های ۸۷ و ۹۸ سازمان جهانی کار (ILO) پیرامون حق کارگران برای ایجاد تشکلهای آزاد کارگری، مصونیت کارگرانی که این تشکلهای را ایجاد می‌کنند و حق قرارداد جمعی اعلام آمادگی نموده بود. شاید لازم باشد در این مورد قدری بیشتر توضیح داده شود. دولت خاتمی در ادامه پیشبرد سیاست‌های پس از جنگ توسط رفسنجانی برای غلبه بر بحران اقتصادی و کسب وام و سرمایه‌گذاری خارجی از سوی انحصارات مالی جهانی مانند بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و همچنین برای پذیرفته شدن در سازمان تجارت جهانی (WTO) یک رشته تلاش‌هایی را در مقیاس بین‌المللی آغاز کرد. دولت "اصلاح‌طلب" خاتمی همزمان و علاوه بر اجرای بی‌کم و کاست سیاست‌های اقتصادی نئولیبرال و رهنمودهای انحصارات مالی، در عرصه مناسبات میمابین کارگر و کارفرما، تشکلهای کارگری، مقررات و ضوابط حاکم بر آن‌ها نیز باید به این انحصارات، اطلاعات، اطمینان و ضمانت‌های کافی می‌داد تا مسیر سرمایه‌گذاری‌های خارجی را هموارتر سازد. در همین رابطه جمهوری اسلامی با ارائه گزارش‌های مشروحي در مورد شوراهای اسلامی کار و خانه کارگر، تمایل خویش را برای امضای مقاله‌نامه‌های فوق اعلام و از سازمان جهانی کار دعوت نمود برای بررسی وضعیت این تشکلهای به ایران سفر کند تا اگر موانعی در این زمینه هست برطرف گردد. سازمان جهانی کار نیز که تحت نفوذ سرمایه‌گذاری‌های محور فعالیت‌های آن به سازش کشاندن کار و سرمایه است، وظیفه ارزیابی از تشکلهای به اصطلاح کارگری یاد شده، اندازه‌گیری درجه تطابق مناسبات و ضوابط حاکم بر این تشکلهای و مقررات جاری در جمهوری اسلامی با معیارهای سازمان بین‌المللی کار و حصول به چنین اطمینانی را برعهده گرفت. پس از اعزام هیاتی از طرف ILO به سرپرستی "برنارد جرنینگان" درمهرماه سال ۸۱ و انجام دیدارهایی با مسوولین وزارت کار و خانه کارگر، این هیأت چنین اظهار نظر نمود که شوراهای اسلامی کار ناقض مفهوم آزادی‌های مندرج در مقاله‌نامه ۸۷ است. هیات اعزامی ILO به شوراهای اسلامی توصیه کرد، فعالیت سیاسی را کنار بگذارند، انجمن صنفی ایجاد کنند و یا شوراهای اسلامی را با آن انطباق دهند! دولت نیز که با این توصیه نمایندگان اعزامی ILO همراه بود، از سران خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار خواست که هر چه سریع‌تر این تشکلهای را با خواست‌ها و امیال دولت و نظرات هیات اعزامی هماهنگ سازند. بر بستر این اوضاع و شرایط است که پاره‌ای از رفرمیست‌های درون جنبش کارگری دچار این توهم می‌شوند که گویا ILO به کمک این افراد و هم یاری وزارت کار درصدد ایجاد تشکلهای آزاد کارگری است. گفتگوهای بعدی وزارت کار با نمایندگان ILO در اردیبهشت سال ۸۲ در تهران و انجام توافقاتی پیرامون ایجاد تغییراتی در فصل ششم قانون کار به منظور تسهیل شکل‌گیری انجمن‌های صنفی و نیز تغییر ماده ۱۳۵ قانون کارو تبصره آن، تغییر ماده ۱۳۷، به منظور حذف اختیارات شوراهای اسلامی کار، بر این توهمات افزود. اما سفر بعدی هیات ILO در سال ۸۳ و تاکید آن بر "تقویت تشکلهای موجود" و رضایت به تغییر نام و استحاله شوراهای اسلامی به تشکلهای و انجمن‌های صنفی، راه را بر هرگونه تصور و یا توهمی در این‌باره که گویا ILO و دولت یا جناحی از حکومت، خواستار ایجاد تشکلهای آزاد و مستقل کارگری ولو از نوع صنفی و سندیکائی هستند را به کلی مسدود ساخت!

ناگفته نماند که شرایط جدید، شور و شوق و تحرک مشهودی را در میان فعالان جنبش کارگری و در میان کارگران پیشرو البته بدون آن که کم‌ترین توهمی نسبت به دولت خاتمی و حامیان جهانی آن و یا سازمان جهانی کار داشته باشند، اما سالیان متمادی از تشکلهای کارگری محروم و در

برهوت بی‌تشکلی و پراکندگی به‌سر می‌بردند نیز ایجاد نمود.

علاوه بر این، در سال ۸۳ همزمان با این تحولات و رویدادها، هیاتی نیز از طرف کنفدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های آزاد کارگری (ICFTU) به ایران

طبقه سرمایه دار علیه طبقه کارگر می‌توان به قراردادهای موقت و سفید امضا، گسترش شرکت‌های پیمانکاری خصوصی‌سازی و تعطیل و توقف کارخانه‌ها که نتیجه فوری آن اخراج‌ها و بیکارسازی‌های وسیع بوده است، عدم پرداخت به موقع دستمزدها، کاهش مداوم دستمزدهای واقعی، کاهش قدرت خرید کارگران و تحمیل زندگی در زیر خط فقر اشاره نمود. نظام سرمایه‌داری حاکم، برای رهائی از چنگ بحران اقتصادی، فشارهای بی‌حد و حصری را بر کرده کارگران تحمیل نموده و تمام بار این بحران را بر دوش طبقه کارگر انداخته است. هم پای تهاجمات و تعرضات فزاینده طبقه حاکم علیه کارگران در عرصه‌های اقتصادی و معیشتی، یورش‌ها و تهاجمات پی‌درپی رژیم علیه کارگران پیشرو و فعالان کارگری و کوشش آن‌ها برای تشکلهایی نیز افزایش یافته است. دستگاه امنیتی و قضائی رژیم با احضارها و بازداشت‌های مکرر، پرورده‌سازی، حبس و اخراج کارگران پیشرو، تمام سعی خود را به کار برده است تا با پراکنده ساختن و حذف آن دسته از کارگرانی که بخشا خود را متشکل ساخته‌اند و یا در راه تشکلهایی کارگران، فعال و اثر گذار بوده‌اند، همگی را مرعوب سازند و از این‌گونه فعالیت‌ها بازدارند. علاوه بر بازداشت و پی‌گرد دائمی فعالان سندیکای کارگران شرکت واحد و سندیکای کارگران نیشکر هفت‌تپه، به ده‌ها مورد دیگر در این زمینه از جمله احضارها و بازداشت فعالان کارگری در کردستان، فعالان کمیته‌های هماهنگی و کمیته پی‌گیری و اخیرا احضار و بازداشت فعالان کارگری تبریز می‌توان اشاره نمود.

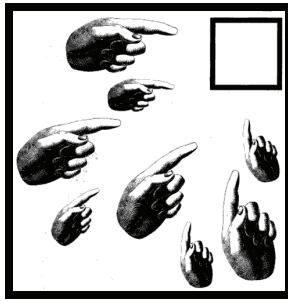
طبقه کارگر ایران البته در برابر این تعرضات سیاسی و اقتصادی دست به مقاومت زده و برای تحقق مطالبات خود در اشکال مختلفی مبارزه نموده است. با این همه باید به این موضوع اعتراف کرد که این مبارزات و مقاومت‌ها از آن‌جا که عمدتا پراکنده و بخشا خودبخودی بوده است، در موارد زیادی به نتایج مطلوب نرسیده‌اند و تنها در مواردی که مبارزه کارگران متشکل‌تر بوده و از سازماندهی بهتری برخوردار بوده‌اند، با موفقیت همراه بوده‌اند. آخرین نمونه آن را می‌توان در مبارزات متحدانه کارگران پتروشیمی تبریز مشاهده کرد که مبارزات کارگران سایر پتروشیمی‌ها را نیز در پی داشت.

اما صرف‌نظر از این‌که این مبارزات تا چه حد با موفقیت روبرو شوند یا نشوند، واقعیت این است که کارگران در برابر تعرضات، فشارهای فزاینده، اجحافات و زورگویی سرمایه‌داران، نمی‌توانند ساکت بنشینند و در واقع راه دیگری جز مبارزه ندارند. مبارزه‌ی امروز کارگران، به مبارزه مرگ و زندگی تبدیل شده است و بدیهی‌ست مادام که مطالبات آن‌ها تحقق نیافته باشد دست از مبارزه نخواهند شست. فراموش نکنیم که در جریان همین مبارزات است که شناخت و آگاهی کارگران رشد و ارتقا می‌یابد. در جریان همین مبارزات است که کارگران دشمنان واقعی خود را بهتر می‌شناسند، به اهمیت اتحاد و مبارزه متشکل، بیشتر پی می‌برند، به قدرت خود وقوف بیشتری پیدا می‌کنند و از تجارب مبارزات خود اعم از شکست یا پیروزی آن، در مبارزات بعدی علیه طبقه سرمایه‌دار استفاده می‌کنند. همین مبارزات روزمره است که به کارگران می‌آموزد که اگر تشکلهای کارخانه‌ای داشته باشند، اگر تشکلهای فرا کارخانه‌ای و سراسری داشته باشند، بهتر و مشمرتمتر می‌توانند مبارزات خود را پیش برند. اساسا از درون همین مبارزات است که کارگر به این موضوع پر اهمیت پی می‌برد که کارگر منفرد و متفرق هیچ است و کارگر متحد و متشکل همه چیز!

**پرسش:** در سال‌های اخیر کارگران دو واحد بزرگ، یعنی شرکت واحد اتوبوس رانی تهران و نی‌شکر هفت تپه، توانسته‌اند سندیکای مستقل خودشان را به وجود بیاورند و هرچند رهبران این دو حرکت با سرکوب و اخراج از کار و زندان روبرو شده‌اند، ولی این دو تشکلهای مستقل عملا هویت کاملاً شناخته شده‌ای پیدا کرده‌اند. این‌ها حرکت‌ها را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ آیا سندیکای مستقل در ایران می‌تواند پا بگیرد و آیا می‌تواند از طریق مذاکره با دولت مشکلی از مشکلات کارگران را حل کند؟

**جواد زاده-** اقدام کارگران شرکت واحد و کارگران هفت‌تپه در ایجاد سندیکای مستقل خود در زیر سرنیزه و سرکوب، اقدام جسورانه و قابل ستایشی‌ست که تأثیرات آگاه‌گرانه بلا انکاری بر تمام بخش‌های کارگری و آرش شماره‌ی ۱۰۷





سازماندهی و رهبری کند، در همان حال که موجی از خوشحالی برای عموم کارگران و جنبش کارگری را در پی داشت و به الگوی کارگران هفت‌تپه تبدیل شد، اما کینه شدید رژیم ضد کارگری حاکم را نیز برانگیخت.

در هفت‌تپه نیز کارگران پیشرو مورد اعتماد توده کارگران که یک رشته اعتصابات، راه‌پیمایی و تجمعات اعتراضی و پرشور کارگران به‌ویژه در سال‌های ۸۵ و ۸۶ را سازماندهی و هدایت کرده بودند، در صدد ایجاد یک تشکل توده‌ای برآمدند. مکاتبات کارگران پیشرو این شرکت برای ثبت سندیکا نمی‌توانست به نتیجه برسد و نرسید. به‌عکس پیشگامان ایجاد سندیکای هفت‌تپه بارها توسط دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی رژیم احضار شدند و مورد تهدید و ارباب قرار گرفتند. اما کارگران پیشرو این شرکت نیز با پشتکاری و شجاعت تشکل سندیکا را پی گرفتند و با انتخاب یک هیات موسس در خرداد ۸۷ که به تأیید ۲۵۰۰ تن از کارگران رسید، سندیکای خود را ایجاد کردند. این تلاش‌ها در آن سال شکل نهایی به خود گرفت و سندیکای کارگران نیشکر هفت‌تپه نیز رسماً اعلام موجودیت کرد. باید توجه کرد که سندیکای کارگران نیشکر هفت‌تپه زمانی اعلام موجودیت کرد که سندیکای کارگران شرکت واحد مورد وحشیانه‌ترین یورش‌ها قرار گرفته و بسیاری از رهبران و فعالان آن نیز به زندان افتاده و یا از کار اخراج شده بودند. بنابراین روشن بود که نحوه برخورد ارتجاع حاکم با سندیکای نوپای هفت‌تپه، جدا از برخورد آن با سندیکای شرکت واحد نخواهد بود. هر چند سندیکای کارگران هفت‌تپه به اعتبار و پشتوانه حمایت توده کارگران این شرکت خود را موقتاً بر رژیم تحمیل نمود، اما از نقطه‌نظر رژیم سندیکای هفت‌تپه که الگویی از سندیکای شرکت واحد بود، نمی‌بایست به الگویی برای سایر واحدها تبدیل شود و فوراً باید منکوب می‌شد. رژیم که دیگر نمی‌خواست ماجرای طولانی سندیکای کارگران شرکت واحد تکرار شود، دستگاه امنیتی و سرکوب خود را سریع‌تر از گذشته وارد عمل ساخت و به بی‌رحمانه‌ترین اقدامات سرکوب‌گرانه علیه سندیکای هفت‌تپه و فعالان آن متوسل گردید. تمام اعضاء هیات مدیره سندیکا را بازداشت و حبس او اخراج نمود. حتا کار را به آن‌جا کشاند که علی‌نجاتی کارگر آگاه و شجاع این سندیکا را پس از اتمام دوره شش ماهه زندان، دوباره محاکمه و به یک سال زندان محکوم کرده است.

زمانی که کارگران پیشرو شرکت واحد در صدد احیای سندیکای این شرکت برآمدند و کوشش‌های علنی و گسترده‌ای را بدین منظور آغاز نمودند مصادف بود با موقعیتی که دولت اصلاح طلبان برای جذب سرمایه‌گذاری خارجی و ورود به سازمان تجارت جهانی، می‌خواست به کمک سازمان بین‌المللی کار، تشکل‌های صنفی وابسته بخود ولو بخشاً متفاوت با شوراهای اسلامی ایجاد کند، و این شرایط خود ویژه سیاسی، مستقیم یا غیر مستقیم زمینه‌ها و خلل و فرجی را برای تشکل سندیکا و فعالیت‌های سندیکائی می‌گشود. اما اعلام موجودیت سندیکای کارگران هفت‌تپه به زمانی برمی‌گردد که بساط اصلاح طلبان برچیده شده و فرصت این بازی‌ها نیز به پایان رسیده است. با روی کار آمدن یک کابینه نظامی-امنیتی، سرکوب و خفقان بیش از پیش تشدید می‌گردد، شرایط

سفر کرد. سفر این هیات باتدارک برگزاری اول ماه مه توسط کارگران پیشرو و فعالان کارگری همزمان شد. در واقعیت امر، این هیات نیز بر بستر شرایط سیاسی آن روز جامعه و تلاش‌های جریان موسوم به اصلاح طلب که درصدد ارائه چهره‌ای موردپسند انحصارات مالی جهانی بود، انجام شد و تحرکات جدیدی را در میان فعالان کارگری دامن زد. محمود صالحی از کارگران پیشرو سفر و محسن حکیمی عضو کانون نویسندگان ایران، توانستند با اعضای این هیات ملاقات و گزارش‌هایی نیز در مورد شرایط کار و زندگی کارگران ایران و نحوه برخورد رژیم با کارگران و حقوق کارگری به آن‌ها ارائه دهند. به دنبال آن مراسم اول ماه مه سفر به طور وحشیانه‌ای مورد یورش نیروهای سرکوب قرار گرفت و ده‌ها تن از کارگران و فعالان کارگری دستگیر شدند. در پی بازداشت این فعالان فعالیت‌های گسترده‌ای در برخی شهرهای ایران و کارزار بین‌المللی نسبتاً وسیعی برای آزادی آن‌ها به راه افتاد. نامه‌های اعتراضی زیادی به (ICFTU) نوشته شد و این کنفدراسیون نیز شکایت‌نامه‌ای به ILO نوشت و خواستار مداخله برای آزادی فوری دستگیرشدگان شد. موضوع برگزاری اول ماه مه در سفر و رویدادها متعاقب آن به عرصه تمام جامعه کشیده شده و به یک معضل برای رژیم هم در داخل و هم در خارج کشور تبدیل گردید. سرانجام جمهوری اسلامی مجبور به عقب‌نشینی و آزادی دستگیرشدگان شد. گرچه بعدها برخی از این فعالان از جمله محمود صالحی را بازداشت و به زندان محکوم کرد، اما عقب‌نشینی رژیم در آن مقطع، آشکارا یک پیروزی برای کارگران بود. اول ماه مه سفر سرفصل جدیدی در جنبش کارگری گشود و این جنبش را گام بلندی به پیش راند.

با این توضیحات می‌خواهم شرایطی را تصویر کنم که سندیکای کارگران شرکت واحد بر بستر آن شرایط اعلام موجودیت کرد. فراموش نکنیم دوره‌ای که از اوائل دهه هشتاد آغاز می‌شود، دوره‌ای است که با رشد آگاهی سیاسی در صفوف کارگران و افزایش چشم‌گیر درجه فعالیت کارگران پیشرو برای تشکل‌یابی کارگران همراه است. در این دوره است که نه فقط حق ایجاد تشکل‌های کارگری تدریجاً به یکی از خواست‌های مهم کارگران تبدیل می‌شود، بلکه کارگران پیشرو در بسیاری از موارد، چنین تشکل‌هایی را نیز ایجاد می‌کنند. در واقع از همان نخستین سفر هیات اعزامی ILO به ایران در سال ۸۱ به نحو بسیار محسوس بر فعالیت‌ها و تلاش فعالان کارگری از جمله و به ویژه فعالان کارگری در شرکت واحد برای کسب حق تشکل و ایجاد تشکل آزاد و مستقل کارگری افزوده شد و در سال‌های بعد از آن نیز این تلاش‌ها پررنگ‌تر شد. منصور اسالو کارگر شجاع و مبارز شرکت واحد و تعداد دیگری از همراهانش به عنوان هیات موسس و احیا سندیکای کارگران شرکت واحد در نامه‌ای خطاب به وزیر کار (۱۹ مهر ۸۳) موضوع بازگشایی سندیکا را مطرح کردند. تجربه مبارزه برای ایجاد تشکل کارگری به سرعت به این دسته از فعالان کارگری ثابت نمود که نباید در انتظار یاری و مساعدت مقامات و نهادهای دولتی بنشینند تا ایشان موانع ایجاد تشکل کارگری را به فرض برطرف سازند و یا برای ایجاد تشکل‌های کارگری منجمله سندیکای کارگران شرکت واحد مجوز صادر نمایند. آنان این تجربه را به فوریت پشت سر نهادند و سرانجام با تکیه بر نیروی توده کارگران، تلاش خود را برای احیای سندیکا پی‌گرفتند و به رغم تمام فشارها و تهدیدات و محدودیت‌هایی که بر سر راه فعالان و کارگران پیشرو شرکت واحد قرار داده شد، این کارگران شجاعانه پا به میدان گذاشتند و طی یک دوره از درگیری و رودررویی با نهادها و افراد حکومتی، سرانجام سندیکای مستقل خود را احیا کردند. به رغم آن که دفتر این فعالان در روز ۸۴/۲/۱۹ مورد یورش وحشیانه چماق‌داران رژیم و چاقوکشان خانه کارگری قرار گرفت و شماری از کارگران بشدت مضروب و مصدوم شدند و حتا زبان منصور اسالو نیز به دست همین اوباشان بریده شد، اما سندیکای کارگران شرکت اتوبوس‌رانی تهران و حومه، در زیرسرنیزه شکل گرفت و روز ۲۳ خرداد همان سال در یک مجمع عمومی که در کف پیاده‌رو خیابان برگزار گردید بطور رسمی موجودیت خود را اعلام کرد. اعلام موجودیت سندیکای کارگران شرکت واحد که توانسته بود هزاران کارگر این شرکت را به عضویت خود درآورد و اعتصابات بزرگ و فراموش‌نشده کارگران در دی و بهمن سال ۸۴ را



سیاسی جامعه نیز دچار تغییر می‌شود و هرگونه خلل و فرجی در زمینه فعالیت‌های علنی و متشکل کارگری نیز به کلی مسدود می‌شود. آنچه که هم اکنون ما شاهد آن هستیم عبارت از این است که اختناق و دیکتاتوری لجام گسیخته جمهوری اسلامی و توسل به حداکثر خشونت و قهر در قبال فعالیت متشکل کارگران، عملاً این هر دو سندیکا را تا حدود زیادی فلج ساخته است. ارتجاع حاکم از هرگونه فعالیت این سندیکاها برای بسیج کارگران و سازماندهی مبارزات آن‌ها ممانعت به عمل آورده و در یک کلمه بقاءفعال آن را شدیداً زیر سوال برده و تقریباً ناممکن ساخته است.

اگر سندیکای کارگران شرکت واحد، پس از تشکیل، توده کارگران این شرکت را بسیج و دو اعتصاب بزرگ و چند هزار نفره را سازمان داد که کل فضای جامعه را متأثر ساخت، سندیکای کارگران هفت تپه اما که خود محصول ده‌ها اعتصاب بزرگ و کوچک و اجتماعات اعتراضی پرشکوه بود که کل فضای سیاسی جامعه را تحت تأثیر قرار داده بود، دیگر نمی‌بایست به آن، فرصت و امکان سازماندهی اعتصابات و مبارزات کارگران داده شود. رژیم که از تکرار اعتصابات و گسترش آن به شدت وحشت داشت، برای مقابله با آن و قلع و قمع سندیکای کارگران هفت تپه به خشن‌ترین و رذیلانه‌ترین شیوه‌ها متوسل شد.

به رغم سرکوب و اعمال قهر و خشونت شدید علیه این دو سندیکا، به رغم شرایط سیاسی بالنسبه متفاوت تشکیل این دو سندیکا و به رغم ویژگی‌ها و تفاوت‌های موجود در شکل‌گیری و محیط فعالیت این دو سندیکا، اما تأثیرات مثبت و آگاهی دهنده این دو سندیکا و فعالیت آنها بر رشد و ارتقاء آگاهی کارگران و پیشرفت جنبش کارگری، بلا انکار است. حق ایجاد تشکل کارگری از اوائل دهه هشتاد تدریجاً به یکی از خواست‌های مهم کارگری تبدیل می‌شود، در سال‌های بعد از تشکیل سندیکای شرکت واحد، این خواست بیش از پیش برجسته می‌شود و در موارد زیادی نیز کارگران آگاه و پیشرو، راساً چنین تشکل‌هایی را ایجاد می‌کنند.

اگر چه در همین دوره است که ده‌ها کمیته کارخانه، کمیته‌ها و جمع‌های کارگری در مراکز واحدهای مختلف تولیدی و نیز جمع‌ها و کمیته‌ها و تشکل‌های متعددی که در رابطه با حمایت از جنبش کارگری و یا کمک به سازمان‌یابی و تشکل‌یابی جنبش طبقاتی کارگران نیز شکل می‌گیرند اما این نام سندیکای کارگران شرکت واحد و سندیکای کارگران شرکت نیشکر هفت تپه است که چون دو ستاره‌ی تابناک و پر فروغ بر تارک این دوره از جنبش طبقاتی کارگران ایران می‌درخشند.

رژیم دیکتاتوری جمهوری اسلامی که از مبارزه متشکل و از رشد آگاهی در صفوف کارگران به‌شدت بیمناک بوده است، نه فقط هیچ‌گاه این دو سندیکا را به رسمیت نشناخت، بلکه حتا پیش از اعلام موجودیت رسمی و از همان آغاز با نیروی قهر و سرکوب به مقابله با آن‌ها برخاست تا آن‌جا که عملاً دامنه فعالیت این دو سندیکا را بسیار محدود ساخت و از هرگونه فعالیت متشکل و توده‌ای بازداشت. تجربه احیاء و ایجاد سندیکای کارگران شرکت واحد و کارگران نیشکر هفت‌تپه، بار دیگر بر تجارب پیشین جنبش کارگری صحنه می‌گذارد و بار دیگر این واقعیت را به اثبات می‌رساند که اختناق و دیکتاتوری لجام گسیخته که از خصائل اصلی رژیم سرمایه‌داری و مذهبی حاکم است، مانع عمده بر سر راه ایجاد تشکل‌های توده‌ای توسط خود کارگران است. در پایان این پاسخ طولانی، باید بر این نکته تأکید نمود که رژیم جمهوری اسلامی ممکن است فعالیت این دو سندیکا را از این هم که هست بسیار محدودتر سازد و به کلی آن‌ها را تعطیل و قلع و قمع کند به نحوی که حتا قادر به صدور یک اطلاعیه هم نباشند، با این وجود رژیم هیچ‌گاه نمی‌تواند و قادر نخواهد بود تأثیرات آگاهی دهنده شکل‌گیری این دو سندیکا و اثرات مثبت آن بر پیشرفت جنبش کارگری را زائل سازد و جنبش کارگری را از این نقطه نظر به سال‌های قبل از ۸۳ بازگرداند.

**پرسش:** عده‌ای از فعالان جنبش کارگری بدیل شورا و جنبش شورایی را در مقابل سندیکا سازی پیش می‌کشند و عده‌ای نیز شوراها را نهادهای قیام کارگری می‌دانند که فقط در شرایط انقلابی می‌توانند پا بگیرند و در شرایط عادی سندیکا سازی را تنها راه می‌دانند. نظر شما چیست؟

**جواد زاده-** قبل از هر چیز من بر این باور هستم که هر تشکلی را که کارگران مستقلاً و به نیروی خودشان ایجاد کنند و این تشکل، کارگران را متشکل کند و مبارزه برای احقاق حقوق و تحقق مطالبات کارگران از هر نوع صنفی یا سیاسی را سازماندهی و هدایت کند، آن یک تشکل واقعی کارگری‌ست که باید مورد حمایت و پشتیبانی قرار بگیرد و هر نامی هم که داشته باشد، تغییری در این موضوع ایجاد نمی‌کند.

اما در مورد شورا، اول باید ببینیم درک ما از شورا چیست؟ اگر شورای کارگری به معنای ارگان اعمال قدرت سیاسی کارگران باشد، یعنی همان چیزی که در تاریخ جنبش کارگری بوده است و انقلاب روسیه نیز همین مضمون و برداشت را اثبات می‌کند، در این صورت شورا زمانی می‌تواند ایجاد شود که شرایط سیاسی جامعه این موقعیت را کم‌وبیش فراهم ساخته و زمینه‌های شکل‌گیری شورا و اعمال قدرت کارگری تا حدودی بوجود آمده باشد. چنین شرایطی نمی‌تواند فراهم شود مگر آن‌که طبقه حاکم و رژیم سیاسی آن، قدرت کنترل جامعه و اعمال اتوریته خود را از دست و یا تا حدودی از دست داده باشد. ناتوانی طبقه حاکم و رژیم سیاسی آن در کنترل جامعه و اعمال اتوریته نیز عموماً زمانی دیده می‌شود که اعتصابات و مبارزات کارگری و کل جنبش انقلابی اعتلا می‌یابد و توازن قوا، به سود کارگران و نیروهای انقلابی برهم می‌خورد و علی‌رغم میل و خواست رژیم حاکم، کارگران می‌توانند حدودی از آزادی‌های سیاسی را به چنگ آورند و خود را در شوراها سازماندهی کنند. با گسترش اعتصابات کارگری و پیشرفت جنبش انقلابی معمولاً بسیاری از سرمایه‌داران و مدیران کارخانه‌ها، چه از ترس کارگران و چه برای به شکست کشاندن مبارزات آن‌ها، کارخانه‌ها را تعطیل، تولید را متوقف و یا در روند آن اختلال ایجاد می‌کنند و بعضاً کارخانه‌ها را رها ساخته و پا به فرار می‌گذارند. بدین ترتیب شرایط سیاسی جدید و پیشرفت مبارزه طبقاتی وظایفی را برعهده کارگران و طبقه کارگر می‌گذارد که پیش از آن وجود نداشت. انجام و پیشبرد این وظایف توسط کارگران، تشکیلات سیاسی ویژه‌ای را می‌طلبد که نام آن شورا است. کمیته‌های اعتصاب، کمیته‌ها و محفل‌های مخفی پیشین درون کارخانه‌ها، دیر یازود و به فراخور پیشرفت مبارزات کارگران به شوراها تبدیل می‌گردند. درست در این مقاطع است که شوراها از درون مبارزه کارگران می‌جوشند و به ابتکار کارگران شوراهای جدیدی برپا و همه جا وارد عمل می‌شوند و کنترل کارخانه و امور تولید را به‌دست می‌گیرند. با پیشرفت جنبش انقلابی و مبارزه طبقاتی، کارگران شوراهای سراسری خود را ایجاد می‌کنند و در مراحل پیشرفته‌تر از طریق همین شوراهاست که کارگران قدرت سیاسی خود را اعمال می‌کنند.

علاوه بر تجربه انقلاب روسیه، در انقلاب ۵۷ ایران نیز از نیمه دوم سال ۵۷ که جنبش به مرحله اعتلایافته تری پا می‌گذارد، ما شاهد شکل‌گیری شوراهای کارگری هستیم که در جریان قیام و پس از سقوط رژیم سلطنتی، در تمام صنایع و کارخانه‌ها از جمله در نفت، صنایع دفاع، ماشین‌سازی، راه‌آهن، شرکت واحد و در بسیاری دیگر از کارخانه‌ها نیز شکل می‌گیرند و رتق و فتق امور کارخانه را بدست می‌گیرند و در پروسه پیشرفت مبارزاتی، شوراهای سراسری و اتحاد شوراها را سازمان می‌دهند. اگرچه ارتجاع و ضدانقلاب مهلت نداد این شوراها قوام بگیرند تا تمام و کمال به‌مثابه ارگان‌های اعمال قدرت کارگری انجام وظیفه کنند، اما در هر حال این شوراها چیز دیگری جز نطفه‌های اولیه قدرت کارگری نبودند.

بنابراین شورا با مضمون و کارکردی که ذکر آن رفت مستقل از آن‌که کسی طرفدار شورا باشد یا نباشد، در شرایط سیاسی و توازن قوای کنونی و سلطه بلامنازع حفقان و سرکوب ایجاد نمی‌شود و اصولاً نمی‌تواند ایجاد شود. بیهوده نیست که هیچ کارگر پیشروای در هیچ کارخانه‌ای در لحظه حاضر صحبت از ایجاد شورا در آن کارخانه فرضی نمی‌کند. کارگر پیشرو که دست‌اندرکار مبارزه واقعی و عملی‌ست، هیچ‌وقت شعار نمی‌دهد و حرفی را نمی‌زند که نخواهد و یا نشود به آن عمل کند. این بحث بیشتر از جانب کسانی مطرح می‌شود که از محیط اصلی کار و مبارزه کارگری به دور هستند و اگر روزی هزار بار هم تکرار کنند که شورا باید تشکیل شود، اما گوش شنوایی در میان کارگران پیدا نخواهند کرد و در شرایط کنونی شورائی تشکیل نخواهد شد. مگر آن‌که کارکرد و وظایف شورا را تا حد

می‌گیرد به طور قطع بی‌تأثیر نبوده است. اما اگر بخواهیم این تلاش‌ها تأثیرات بیشتر و موثرتری بر جای بگذارد، باید بتوانیم از لحاظ کمی و کیفی، نیروهای بیشتر و موثرتری را برای جلب حمایت‌ها و جلب افکار عمومی، بسیج و سازماندهی کنیم. جلب حمایت و پشتیبانی احزاب و سازمان‌های مترقی و اعمال فشار بر نهادهای بین‌المللی و دولت‌ها برای تحت فشار گذاشتن جمهوری اسلامی کماکان یکی از روش‌های مبارزه و فعالیت در خارج کشور برای دفاع از حقوق کارگران ایران است اما مهمتر از این‌ها، باید تلاش‌های بیشتری برای جلب حمایت‌های عملی اتحادیه‌ها و سندیکاهای کارگری و قبل از همه کارگران متشکل در این تشکله‌ها به عمل آوریم. در هر حال مرکز توجه و جهت‌گیری این فعالیت‌ها، قبل از هر چیز باید متوجه کارگران و افکار عمومی این کشورها و جلب حمایت و پشتیبانی آن‌ها از کارگران ایران باشد.

**پرسش:** تأثیر اجرای طرح "هدفمند کردن یارانه‌ها" روی زندگی کارگران و زحمت‌کشان کشور را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ بعضی‌ها می‌گویند قشری از کم درآمدترین و فقیرترین کارگران و زحمتکشان به کمک این طرح وضع بهتری پیدا کرده‌اند و برعکس، خیلی‌ها معتقدند که این طرح فشار سهمگینی بر زندگی کل کارگران و زحمتکشان وارد می‌آورد؛ اثرات این طرح را به ویژه در آینده، چگونه می‌بینید؟



**جواد زاده -** آن‌چه که تحت عنوان طرح هدفمند کردن یارانه‌ها، رسماً از اواخر آذر سال ۸۹ به مرحله اجرا گذاشته شد، یک شیادی و کلاهبرداری آشکار دولتی بود. از آغاز هم معلوم بود که طرح دولت که نام واقعی آن آزادسازی قیمت‌ها و حذف سوبسیدهاست، عواقب اقتصادی و معیشتی بسیار وخیمی را برای اکثریت مردم ایران و در درجه اول برای کارگران و زحمتکشان به همراه خواهد آورد. سه برابر شدن قیمت برق و آب، چهار برابر شدن قیمت گاز خانگی ۹ تا ۲۱ برابر شدن قیمت گازوئیل، چند برابر شدن قیمت نان و افزایش سرسام‌آور قیمت سایر کالاها و خدمات، موضوعی نبود که بتوان آن را از چشم مردم پنهان ساخت. توده‌های مردم به‌فوریّت متوجه شدند مبالغی را که دولت تحت عنوان یارانه نقدی به حساب آن‌ها واریز می‌کند، در برابر پولی که بابت افزایش قیمت‌ها، از جمله افزایش قیمت مواد سوختی از آن‌ها اخاذی می‌کند، بسیار ناچیز است. اجرای این طرح البته ممکن است بطور استثنائی و موردی در مناطق دور افتاده روستائی به سود برخی خانوارهای پرجمعیت بوده باشد. خانوارهایی که آرد و نان مصرفی را خودشان تولید می‌کنند و اضافه بر آن، در روستای آن‌ها لوله‌کشی گاز و آب و برق وجود ندارد که بخواهند از آن استفاده کنند و یا اگر هم از برق و گاز محروم نباشند وسائل خانگی زیادی ندارند که گاز و برق مصرف کنند. اما این موارد اندک و استثنائی‌ست. قانون حذف سوبسیدها، جزئی از سیاست‌های اقتصادی نئولیبرال و تماماً به زیان توده‌های کارگر و زحمتکش است. اجرای این طرح میزان تورم را به طور جهشی افزایش داده است و تا هم اکنون هم عواقب بسیار وخیمی برای مردم به بار آورده است. این طرح چنان‌چه بخواهد ادامه پیدا کند، لزوماً فشارهای سنگین‌تری را بر دوش کارگران و زحمتکشان وارد خواهد ساخت و کارگران و زحمتکشانی را که در حال حاضر نیز در زیر خط فقر و وضعیتی طاقت فرسا زندگی می‌کنند، به فقر و فلاکت و سیاه‌روزی بیشتری سوق خواهد داد.

**پرسش:** کارگران و زحمتکشان بخش اعظم جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند و در تظاهرات و راه پیمایی‌های گسترده سال ۸۸ بخش قابل توجهی از آنها شرکت داشتند، اما چرا آنها در گرماگرم این اعتراضات خواست‌های اخص خود را پیش نکشیدند، در حالی که مثلاً کارگران تونس و مصر با گرفتن نان در دست و فریاد گرسنگی بر لب به اعتراضات

کارکردها و وظایف سندیکائی و اتحادیه‌ای تقلیل داد. در این صورت آن شورای فرضی که تنها برای یک رشته مطالبات در چارچوب همین نظام فعالیت می‌کند و قدرت حاکم را به رسمیت می‌شناسد به قوانین آن پای‌بند است و آن را رعایت می‌کند، از شورا تنها نامی برخورد دارد اما در عمل چیزی شبیه انجمن صنفی و نوعی سندیکا بیشتر نیست. نکته دیگری که در مورد شورا باید به آن اشاره کرد این است که شوراها ارگان‌های سیاسی توده‌ای و علنی طبقه کارگرد و کارگران عموماً در نشست‌های وسیع و مجامع عمومی و علنی خود نمایندگان خود در شورا را انتخاب می‌کنند. حال ممکن است کسانی پیدا شوند و تشکل مخفی چند نفره‌ای را فرضاً در کارخانه‌ای ایجاد کنند و نام آن را شورا بگذارند. اما این هم در واقع نه به حسب وظایف و نه به لحاظ مناسبات درونی و شکل فعالیت شورا نیست. بلکه کمیته مخفی کارخانه است.

خلاصه کنیم، در همه حال و در هر شرایطی می‌توان و باید برای شوراها و حاکمیت شوراها به عنوان آلترناتیو حاکمیت فعلی تبلیغ و ترویج و برای استقرار آن فعالیت و مبارزه کرد. اما شوراها به طور ارادی و در هر شرایطی از جمله در شرایطی که فعلاً ما با آن روبرو هستیم وجود نمی‌آیند.

اما این‌که گفته شود، در شرایط کنونی یا به قول شما در شرایط عادی، ایجاد سندیکا یگانه راه است، من تصور نمی‌کنم چنین باشد. سندیکا و فعالیت سندیکائی و تلاش فعالان این عرصه را ما در ظرف سال‌های اخیر شاهد بوده‌ایم. در پاسخ به سوال پیشین مشروحاً به این مساله پرداخته شد. آن‌چه را که می‌توانم اضافه کنم عبارت از این است که در شرایط سلطهٔ اختناق سیاسی که رژیم هیچگونه تشکل علنی کارگری را تحمل نمی‌کند، تلفیق مناسبی از اشکال مبارزه و فعالیت مخفی و زیرزمینی با فعالیت علنی حائز اهمیت بسیار جدی و ضرورتی انکارناپذیر است. تنها تشکل‌هایی می‌توانند بقاء فعال و ادامه کاری داشته باشند که بنای آن‌ها بر پایه این اصل خدشه‌ناپذیر استوار شده باشد. اگرچه در تحت یک شرایط ویژه و مشخص آنطور که در پاسخ به سؤال قبلی به آن اشاره شد، تشکل‌های توده‌ای کارگری می‌توانند و یا ممکن است با هزار و یک درد و دشواری شکل بگیرند، اما هیچ تضمینی برای بقاء فعال و ادامه کاری آن‌ها وجود ندارد. لذا باید تشکل‌های مناسبی را سازمان داد که فعالیت آن‌ها در شرایط اختناق و محرومیت کارگران آزادی‌های سیاسی، قابل دوام باشند. با توجه به شرایط خفقان و سرکوب و توازن قوای کنونی، کمیته‌های مخفی کارخانه مناسب‌ترین تشکل‌های غیر حزبی کارگری می‌باشند. این کمیته‌ها که دربرگیرنده پیشروترین و آگاه‌ترین کارگران می‌باشند، همواره در دسترس کارگران قرار دارند و نه فقط در شرایط امروز و محرومیت کارگران از آزادی‌های سیاسی قادرند مبارزات کارگران را سازماندهی و رهبری کنند، بلکه به دلیل قابلیت انعطاف و خصلت رادیکال خود، در شرایط اعتلا بیشتر جنبش و ناتوانی رژیم در اعمال سلطه یکپارچه برای کنترل جامعه، باتبدیل شدن به کمیته‌های اعتصاب و شوراها نیز قادرند وظیفه سازماندهی مبارزات کارگری در مرحله پیشرفته تر جنبش را به انجام برسانند.

بدیهی‌ست که کمیته‌های کارخانه به دلیل شرایط سرکوب و خفقان حاکم، اکنون نمی‌توانند به تشکل‌های توده‌ای تبدیل شوند، اما در شرایط اعتلا بیشتر مبارزه قطعاً این سد و مانع از جلوی پای کارگران برداشته می‌شود و کمیته‌های کارخانه نیز به سازمان‌های توده‌ای کارگری تبدیل می‌گردند.

**پرسش:** در سال‌های اخیر در خارج از کشور، فعالیت‌های چشم‌گیری برای جلب حمایت بین‌المللی از مبارزات کارگران ایران صورت گرفته است، این فعالیت‌ها را تا چه موفق می‌دانید و برای سازماندهی یک مبارزه کارآمد برای جلب حمایت بین‌المللی از جنبش کارگری ایران چه پیشنهادی دارید؟ به نظرتان این حمایت بین‌المللی در کجا باید جُست؟

**جواد زاده -** هر چند رژیم جمهوری اسلامی نسبت به فعالیت‌ها، تلاش‌ها و فشارهای خارجی در زمینه رعایت حقوق کارگران عموماً بی‌اعتناست و سعی کرده است این تلاش‌ها و فشارها را بی‌تأثیر جلوه دهد، اما این فعالیت‌ها برای جلب حمایت بین‌المللی از مبارزات و مطالبات کارگران ایران و یا آکسیون‌هایی که در دفاع از حقوق کارگران صورت گرفته و

توده ای پیوستند، فرق شرایط ایران را با شرایط این کشورها در چه می بینید؟

گرفت؟ سازماندهی این‌ها عمدتاً باید در محیط کارشان صورت بگیرد یا در محیط و محلات زندگی شان؟

**جواد زاده-** تا آن‌جا که من شاهد بوده‌ام کارگران کارگاه‌های کوچک مانند کفشان، خیاطان، نانوایان و سایر صنوف، سنتاً خود را در سندیکا متشکل می‌سازند که با توجه به شرایط خفقان و سرکوب موجود، این سندیکاها هم نمی‌توانند کاملاً علنی باشند. اما در کارگاه‌های بزرگ‌تر مناسب‌ترین شکل سازماندهی، ایجاد کمیته‌های کارگاه است. هر چند که بخش اعظم کارگران در کارگاه‌های کوچک کار می‌کنند و قطعاً سازماندهی این بخش بزرگ از کارگران بسیار مهم است، اما فراموش نکنیم که کارگاه‌های کوچک به رغم اهمیت‌شان و به رغم ضرورت سازماندهی و ایجاد تشکل در میان کارگران این بخش، ولی نقش و جایگاه استراتژیکی ندارند. برعکس کارگرانی که در کارخانه‌ها و صنایع بزرگ مانند نفت، گاز پتروشیمی، ماشین‌سازی، برق، راه‌آهن، مخابرات و امثال آن کار می‌کنند، هر چند ممکن است از لحاظ کمی، تعداد آن‌ها از کارگران کارگاه‌های کوچک کمتر باشند، اما از لحاظ کیفی نقش مهم‌تری ایفا می‌کنند و ایجاد کمیته مخفی کارخانه در این کارخانه‌ها و واحدها از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است. بدیهی‌ست که سازماندهی کارگران در این‌گونه صنایع و کارخانه‌هاست که در گام نخست باید مورد توجه و تمرکز نیرو و کار فعالان کارگری و نیروهای کمونیست قرار داشته باشد. **پروشن:** در بازار کار سیاه و غیر رسمی در ایران، زنان نقش بزرگی دارند و بخش اعظم زنان کارگر با مزد ناچیز و در شرایطی بسیار دشوار کار می‌کنند، نقش جنبش زنان را در سازماندهی زنان کارگر چگونه می‌بینید؟

**جواد زاده-** این واقعیت بر کسی پوشیده نیست که رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی، رژیمی به‌غایت زن‌ستیز است که شدیدترین تبعیضات جنسیتی را علیه زنان اعمال نموده است. رژیم حاکم در تمام قوانین و معیارهای رسمی خود، نه فقط حقوق اولیه زن به عنوان یک انسان را نقض و پایمال نموده است بلکه بیشترین ستم و تبعیض در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را نیز در حق زنان روا داشته است. کارگر زن نه فقط در ازاء کار مسالوی با مرد، دستمزد کمتر و نازل‌تری دریافت می‌کند، بلکه در محیط کار با انواع گوناگون موانع و محدودیت‌های دیگری نیز روبرو می‌باشد. زنان اولین کسانی هستند که در پس هر بحران و وخامت اوضاع اقتصادی، اخراج و بیکار و اجباراً به خانه بازگردانده می‌شوند. بدیهی‌ست که فعالان حقوق زن و گرایش چپ درون جنبش زنان که خود را به کارگران نزدیک‌تر می‌بینند می‌توانند در اشکال مختلفی به کارگران زن نزدیک شوند به آموزش و ارتقاء آگاهی آن‌ها یاری رسانند. کارگران زن اما قبل از هر چیز باید درصدد سازماندهی و تقویت جنبش واحد و تفکیک‌ناپذیر زنان و مردان کارگر برای پیشبرد مبارزه واحد کارگری، برای تحقق مطالبات اخص کارگری و در نهایت برای برافکندن نظم طبقاتی موجود باشند. نظمی که سرمنشا تمام تبعیضات و نابرابری‌هاست. مبارزه برای پایان دادن به ظلم و تبعیض و نابرابری و رهائی زن، یک امر فراطبقاتی نیست. مساله زنان و تبعیض علیه زنان نیز بخشی جدائی‌ناپذیر از نظام طبقاتی‌ست. اگرچه هر کمونیست و هر کارگر زن آگاهی حل قطعی مساله زن را در نفی نظام طبقاتی می‌داند، اما مبارزه برای تحقق مطالبات اخص زنان کارگر در چارچوب نظم موجود را نیز منتفی نمی‌داند و آن را به آینده موکول ننموده و برایش تلاش و مبارزه می‌کند. **پروشن:** بخش بزرگی از کارگران ایران در شاخه‌های مختلف بخش خدمات کار می‌کنند؟ وزن و اهمیت کارگران این بخش را در مجموعه مبارزات طبقه کارگر ایران چگونه ارزیابی می‌کنید؟

**جواد زاده-** این واقعیتی‌ست که با پیشرفت و تکامل نظام سرمایه‌داری، بخش خدمات پیوسته گسترش یافته و نیروی کار در این بخش افزایش یافته است. برطبق آخرین آمارهای دولتی، در ایران علاوه بر افزایش شاغلین بخش خدمات، کارگران صنعتی نیز رشد یافته است. رشد جمعیت شاغل در بخش خدمات درمقیاس جهانی، در عین حال با کاهش نسبی

**جواد زاده-** جنبش اعتراضی توده‌ای در سال ۸۸، جنبش بسیار بزرگی بود اما به رغم وسعت زیاد آن، نتوانست میلیون‌ها کارگر و اقشار بزرگی از زحمتکشان را در برگیرد. این درست است که در تظاهرات توده‌ای سال ۸۸ کارگران زیادی به صورت انفرادی و غیر متشکل حضور داشتند، اما حضور منفرد و غیر متشکل کارگران، نمی‌توانست شعارها، مطالبات و سمت‌وسوی این جنبش را عوض کند و یا تحت تاثیر قرار دهد. اکثریت قابل توجه نیروهای این جنبش را نه کارگران، بلکه اقشار میانی جامعه تشکیل می‌دادند که شعارها و مطالبات دمکراتیک و آزادی‌خواهانه رامطرح می‌کردند و ثقل جمعیت اعتراضی‌کننده با زنان، کارمندان، دانشجویان و جوانان بود. بخشی از بورژوازی، شخصیت‌ها و محافل حکومتی نیز که سعی داشتند رهبری خود را بر جنبش اعمال کنند، آن‌ها نیز مطالبات خودشان را به جای مطالبات و خواست‌های مردم جا می‌زدند. این‌که چرا خواست‌های اخص کارگری در این تظاهرات‌ها دیده نمی‌شود، علت اساسی آن غیبت طبقه کارگر و عدم حضور متشکل کارگران در آن است. در این جا وارد علت‌یابی این عدم حضور که بحث مفصلی را می‌طلبد، نمی‌شویم. اما اگر در جنبش توده‌ای تونس و در حد کمتری مصر، شعارها و مطالبات کارگری نیز عنوان گردید، دلیل آن را باید در حضور تشکل‌های کارگری در این کشورها جستجو کرد. در تونس و در حد پائین‌تری در مصر، تشکل‌ها و اتحادیه‌های کارگری جافتاده‌ای وجود داشتند که سالیان متمادی به فعالیت آرام نوع سندیکائی مشغول بودند. این تشکل‌ها در مقطع پایگیری جنبش توده‌ای فعال‌تر شدند و توانستند بسیاری از کارگران را به صفوف خود ملحق و سازماندهی کنند و در تونس با شعار کار نان آزادی وارد عرصه مبارزه شدند. در ایران اما کارگران از داشتن تشکل‌ها و اتحادیه‌های کارگری حتا در حد اتحادیه‌های کارگری تونس هم محروم‌اند. افزون بر این، رژیم‌های دیکتاتوری حسنی مبارک در مصر و بن‌علی در تونس، با رژیم دیکتاتوری جمهوری اسلامی که جوان ۱۵ ساله را به خاطر داشتن یک برگ اطلاعیه تیرباران می‌کند متفاوت‌اند.

**پروشن:** در سال‌های اخیر شاهد پیروزی‌های بزرگی از طرف کارگران نبوده ایم، چرا چنین است؟ آیا علاوه بر سرکوب و قهر پلیسی، وضعیت کنونی جهان سرمایه داری هم در این میان نقش دارد؟

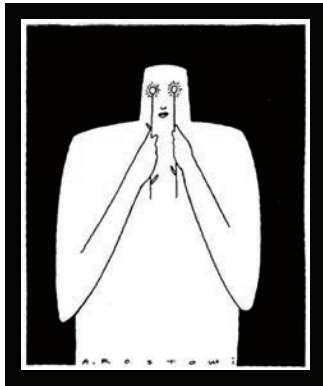
**جواد زاده-** اگر منظور کارگران ایران باشد باید گفت که طبقه حاکم بر ایران در طی این سال‌ها تهاجمات وسیع و همه‌جانبه‌ای را در عرصه‌های سیاسی و اقتصادی علیه کارگران سازمان داده است. از آن‌جا که وضعیت مبارزاتی طبقه کارگر تا حدود زیادی ارتباط پیدا می‌کند با شرایطی که طبقه سرمایه‌دار و دولت حامی این طبقه بر کارگران تحمیل نموده‌اند، لذا تعرضات پی‌درپی طبقه حاکم علیه کارگران که در پاسخ به سوال دوم نیز به اختصار به آن اشاره نمودم، مستقیم و غیر مستقیم تاثیرات منفی خود را بر جنبش کارگری و مبارزات و مطالبات کارگران برجای می‌گذارد. هر چند این تعرضات نمی‌توانند و نتوانسته‌اند جلوی مبارزات کارگران را سد کنند.

در عرصه بین‌المللی نیز باید گفت وضعیت بحرانی نظام سرمایه‌داری نتایج دوگانه‌ای به‌بار آورده است. یک طرف قضیه آن است که دولت‌های سرمایه‌داری تهاجمات گسترده‌ای را علیه کارگران و طبقه کارگر این کشورها آغاز کرده‌اند که به تنزل سطح معیشت کارگران، افزایش بیکاری و بازپس گرفتن برخی از مزایای اجتماعی و رفاهی کارگران انجامیده است. اما سوی دیگر مساله، مقاومت گسترده در برابر این تعرضات و اعتراضات وسیع کارگران است. تعرضات سرمایه‌داری در این کشورها، تاکنون شورش‌ها، اعتصابات وسیع و سراسری، قیام‌ها و راه‌پیمائی‌های عظیمی را در برخی از این کشورها، از جمله در اسپانیا، پرتغال، ایتالیا، یونان، فرانسه و انگلیس در پی داشته است.

**پروشن:** بخش اعظم کارگران ایران در کارگاه‌های کوچک کار می‌کنند، برای سازماندهی این‌ها چکار باید کرد و از چه اشکال سازمانی باید بهره

فرماندهان ارتش و سپاه، استانداران، وزرا و حتا رئیس جمهور و یا مدرسین حوزه علمیه قم که مقرری ماهانه می‌گیرند را نیز باید کارگر به حساب آورد که من با این درک غلط شدیداً مرنجی دارم و آن را قبول ندارم.

\*



## دوازده پرسش از:

### سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)

**پرسش:** پراکندگی و ضعف تشکیلاتی جنبش کارگری ایران محصول چه عواملی است؟ بعضی ها رژیم های دیکتاتوری هاری را که هر نوع تشکل مستقل را سرکوب می کنند ، علت اصلی می دانند و بعضی ها فرمیسم و سازشکاری و بعضی های دیگر چپ روی های فعالان کارگری و چپ را ، شما چه نظری دارید؟ ویژگی های اقتصادی ایران و مخصوصاً نقش دولت رانت خوار نفتی را در این میان چگونه ارزیابی می کنید؟ برای بیرون آمدن از این پراکندگی چه باید کرد و از چه راهکارها و از چه نوع سازماندهی باید بهره جست .

**صادق کارگر، مسئول کمیسیون کارگری:** پراکندگی و ضعف تشکیلاتی جنبش کارگری در سالهای اخیر، همانطور که خود شما نیز در این سئوالتان برخی از آنها را مطرح کرده‌اید، محصول عوامل متعددی است. به نظر من، یکی از اساسی ترین دلایل ضعف این جنبش وجود دیکتاتوری و نبود آزادیهای اساسی در جامعه ما است. ضربه پایین تمرکز نیروی کار در بخشهای اقتصادی، بویژه در بخش صنعت، وجود اقتصاد نفتی و سیطره بلا منازع نفت بر اقتصاد کشور که این خود بیگمان در جلوگیری از توسعه صنعتی و شکو فایی اقتصاد تولیدی و تشکیل واحدهای کلان صنعتی و میانگین پایین تعداد کارگران در واحدهای تولیدی نقش اساسی داشته و دارد، نیز از عوامل مهم دیگر ضعف جنبش کارگری است. ضرباتی که ۵۰ ساله در دهه اخیر بواسطه واردات بی رویه، واگذاری تعداد زیادی از واحدها تولیدی و تبدیل بسیاری از این واحدها به برج و مراکز تجاری، حذف کاهش تعرفه کالاهای وارداتی و عدم حمایت های مناسب از تولید داخلی و هزینه کردن در آمدهای نفتی در بخشهای غیر مولد به انباشته شدن بازار ملی از کالاهای خارجی و رکود و بحرانهای متعددی مانند ورشکستگی و مقرون به صرفه نبودن سرمایه گذاری بر بخش های اقتصادی مولد که باعث توسعه فزاینده بیکاری و کاهش سطح اشتغال گردیده را نیز میتوان جز دلایل به حساب آورد. بطور کلی میتوان گفت، ضعف و نیرومندی جنبش کارگری در هر کشوری مقدماتا متاثر از نیرومندی و میزان پیشرفت و توسعه یافتگی اقتصادی است. به عبارت دیگر بدون وجود چنین

کارگران مولدی که مستقما در روند تولید مادی مشارکت دارند همراه بوده است.

حدوداً بیش از نیمی از شاغلین در بخش خدمات را کارگران تشکیل می‌دهند. علاوه بر کارگران صنعت حمل و نقل که بخشا حتا فعالیت آنها ادامه روند تولید مادی است و مستقیماً ارزش اضافی تولید می‌کنند و یا کارگران بخش بازرگانی که استثمار می‌شوند و سرمایه را افزون می‌سازند، مانند پرسنل انبارها، فروشگاه‌ها، صندوق‌دارها، بسته‌بندها و غیره، امروزه ده‌ها هزار نفر در رستوران‌ها، هتل‌ها، توریسم، مراکز تعمیرات و غیره و غیره مشغول به کارند که سرمایه‌داران آنها را استخدام می‌کنند و از قبل استثمار آنها سودهای کلانی به جیب می‌زنند. در این بخش نه فقط کسانی که کار بدنی انجام می‌دهند، بلکه بخشی از نیروهائی که حتا عمدتاً با فعالیت فکری سروکار دارند، در زمره کارگران بخش خدمات‌اند. این‌ها استثمار می‌شوند و سرمایه را افزون می‌سازند و جزئی از طبقه کارگر محسوب می‌شوند. بنابر این توجه به این بخش از کارگران و تلاش برای سازماندهی کارگران خدمات نیز امری ضروری می‌باشد. البته باید اضافه کرد که افزایش کارگران بخش خدمات، از اهمیت و نقش پرولتاریای صنعتی نمی‌کاهد و نقش محوری آن را زیر سوال نمی‌برد. معنای این حرف آن است که تمرکز کار و فعالیت کمونیست‌ها و فعالان کارگری در بخش پرولتاریای صنعتی از اولویت برخوردار است.

**پرسش:** به نظر شما ، آیا کارگران فقط کسانی هستند که کار یدی انجام می‌دهند یا مزد یا حقوق بگیران کارهای فکری را هم می‌توان جزو طبقه کارگر به حساب آورد؟ مثلاً معلمان را هم (که گروه شغلی بسیار وسیعی هستند ) می‌توان جزئی از طبقه کارگر به حساب آورد؟

**جواد زاده-** بخشی از این سئوال را در پرسش قبلی پاسخ دادم که نیاز به تکرار نیست. همینقدر بگویم که در تعریف کارگر و طبقه کارگر من به تعریف مارکس از این مقوله وفادارم و آن را قبول دارم. مارکس هم در این مورد می‌گوید کارگر به کسی اطلاق می‌شود که تنها زمانی می‌تواند زندگی کند که کاری به دست آورد و فقط هنگامی می‌تواند کاری بدست آورد که کارش بر سرمایه بیفزاید. در یک جمله کارگر کسی است که از وسایل تولید محروم است و ناگزیر است نیروی کارش را به سرمایه بفروشد، ارزش اضافی تولید می‌کند و به این معنا سرمایه‌آفرین باشد.

بنابر این هر کس که کارش سرمایه‌آفرین باشد و ارزش اضافی تولید کند مستثنا از اینکه کار فکری باشد یا یدی، کارگر است. کاری سرمایه‌آفرین است که مولد باشد. کار مولد، در معنای اقتصادی، ارزش اضافی تولید می‌کند، اما کار غیر مولد ارزش اضافی تولید نمی‌کند و در برابر سرمایه مبادله نمی‌شود و دستمزدش از بخش متغیر سرمایه پرداخت نمی‌شود. کار ی که فقط خدمتی را انجام می‌دهد، کار مولد نیست. حقوق‌دان‌ها، ارتشیان، سیاستمداران و امثال آن در این زمره‌اند. این‌ها در ازای خدمت خود حقوق می‌گیرند. این جمعیت حقوق‌بگیر یا خدمتگزاران به کلی با طبقه کارگر متفاوت است. گذران زندگی این‌ها نه از سرمایه، بلکه از درآمد است.

در مورد معلمان که شما پرسیده‌اید، اگر معلمی در یک موسسه آموزشی برای سرمایه‌دار کار می‌کند و سرمایه وی را افزون می‌سازد، این معلم کارگر است در غیر این صورت کارگر نیست و جزو همان حقوق‌بگیران و در زمره گروه‌هایی است که مابین طبقه کارگر و طبقه سرمایه‌دار قرار دارند. مارکس در این مورد می‌گوید معلمان در موسسات آموزشی ممکن است برای کارفرمای آن موسسه کارگر مزدبگیر محض باشند.

گرچه این معلمان در رابطه با محصلین کارگر مولد نیستند، اما در ارتباط با کارفرمای‌شان، کارگران مولد هستند. کارفرما سرمایه‌اش را با نیروی کار معلمان مبادله می‌کند و از طریق این پروسه خود را ثروتمند می‌سازد.

بنابراین در چنین حالتی معلم هم کارگر است. اما هر مزد و حقوق‌بگیری را نمی‌توان کارگر خواند. اگر قرار باشد هر کسی که مزد یا حقوق می‌گیرد را کارگر قلمداد کرد، در آن صورت جز بخش معدودی از افراد جامعه مانند سرمایه‌داران و مالکین که دستمزد و حقوق دریافت نمی‌کنند، نه فقط تمام معلمان، بلکه تمام افراد جامعه از قماش پزشکان، وکلا، مدیران کل،



جنبش کارگری و تغییر و تحولات دمکراتیک و عدالت خواهانه بی نهایت حائز اهمیت است.

**پرسش:** در سال‌های اخیر کارگران دو واحد بزرگ، یعنی شرکت واحد اتوبوس رانی تهران و نیشکر هفت تپه، توانسته اند سندیکای مستقل خودشان را به وجود بیاورند و هرچند رهبران این دو حرکت با سرکوب و اخراج از کار و زندان روبرو شده اند، ولی این دو تشکل مستقل عملاً هویت کاملاً شناخته شده ای پیدا کرده اند. این حرکت‌ها را چگونه ارزیابی می کنید؟ آیا سندیکای مستقل در ایران می تواند پا بگیرد و آیا می تواند از طریق مذاکره با دولت مشکلی از مشکلات کارگران را حل کند؟

**صادق کارگر:** من فکر میکنم شکل گیری هیئت موسسان سندیکائی، ک ۵ سندیکای واحد نیز یکی از نتایج اولیه این حرکت بود، و به دنبال آن تشکیل سندیکای خبازان در شهر سفر و نیشکر هفت تپه و تشکیل تعداد زیادی انجمن صنفی کارگری و تلاش برای احیا سندیکاهای صنوف محصول و سر آغاز دوران جدیدی بود که در پی جنبش دوم خرداد و باز شدن اندک فضایی سیاسی جامعه بوجود آمد. همانگونه که در پاسخ به پرسش نخست شما اشاره کردم، این تجربه بار دیگر اهمیت فضای باز سیاسی در شکل گیری، فعالیت و تاثیرگذاری سندیکاها و دیگر نهاد های کارگری را نشان داد، مسدود شدن روزنه کوچکی که در آن زمان ایجاد شد، و هجوم به این تشکلهای و تلاش برای سرکوب آنها نیز همین را اثبات کرد. با اینحال این دوره به رغم سرکوبهای خونین و کودتا به یاری رواج اندیشه ها و نهادهای دمکراتیکی که در آن فضا فرصت حضور اجتماعی پیدا کردند، بجای مرعوب شدن وارد نبرد و کشاکش برای ماندگاری شدند. این دو سندیکا نیز که از آنها نام بردید و البته نهادهای کم و بیش مشابه دیگری نیز ماندن و جنگیدن را انتخاب کردند. جنبش سبز نیز محصول همین دوره و این مقاومت و نبرد است. بنابراین سرنوشت و آینده همه اینها و جامعه ما در گرو فرجام این نبرد است. البته من شخصا فرجام خوبی را برای این دوره پیش بینی میکنم. سندیکاها، در وهله نخست نتیجه مبارزات و تلاشهای کارگران است. همانگونه که کشتار کارگران شیکاگو، سرکوب جنبش چارتیستی در انگلستان، سرکوب کمون پاریس، سرکوب دوران رضا شاه و محمد رضا شاه و تصویب قانون ضدکارگری رضا شاه هیچکدام مانع شکل گیری اتحادیه‌ها و جنبشهای کارگری نشدند، و کارگران توانستند با مساعی، اتحاد و مبارزه سازمانهای خود را به وجود آورده و آنها را به دولتهای سرمایه‌داری تحمیل کنند و قوانین بسیاری را به سود خود دگرگون کنند. این بار نیز کارگران ایران قادر خواهند شد که این کار را انجام دهند. بهترین نمونه آن همین دو سندیکایی است که شما در سئوالتان از آنها نام بردید. مگر این دو سندیکا در فضا تشکیل شده‌اند؟ اگر اینها توانسته‌اند چرا دیگران نتوانند؟ مگر در اول انقلاب هزاران شورا، اتحادیه، سندیکا، تعاونی ظرف مدت کوتاهی توسط کارگران در میان واحد های بزرگ و کوچک و در سطح صنوف مختلف تشکیل نشد؟

**پرسش:** عده ای از فعالان جنبش کارگری بدیل شورا و جنبش شورایی را در مقابل سندیکا سازی پیش می کشند و عده ای نیز شوراها را نهادهای قیام کارگری می دانند که فقط در شرایط انقلابی می توانند پا بگیرند و در شرایط عادی سندیکا سازی را تنها راه می دانند. نظر شما چیست؟

**صادق کارگر:** من البته، طرح اینگونه بحث‌ها را مفید و ضرور نمی بینم. یعنی آنها را مسئله امروز طبقه کارگر نمیدانم. من شخصا طرفدار سندیکا هستم و تشکل اتحادیه‌ای را مطلوب‌ترین و دمکراتیک ترین شکل سازمان صنفی می‌دانم. تجربه جهانی نیز همین را نشان می دهد. شما بندرت میتوانید در دنیای امروز در کشورهای پیشرفته تشکلی به نام شورای کارگری، با آن مفهومی را که بیان کردید پیدا کنید. ممکن است به نام پیدا کنید اما با مضمون اتحادیه‌ها. در اوایل انقلاب، به دنبال تشکیل شوراهای کارگری چنین بحثی هم زمینه داشت و هم لازم بود. تا چایی که من اطلاع دارم تعبیر کارگران از شوراهای کارگری تعبیری عموماً سندیکائی بود. اما عده‌ای به خطا ماهیت دیگری را برای آنها تصویر می کردند و انتظاری مشابه شوراهای کارگری در دوران انقلاب آکتبر را از

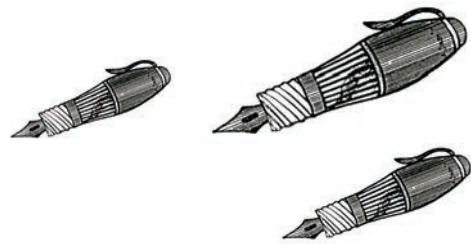
پیش شرطی، وجود یک جنبش کارگری توانا و متشکل، امری متصور نیست. در واقع موقعیت اتحادیه‌ها و احزاب کارگری، حقوق کار و جوامع رفاه، و میزان توانایی و پیشرف آنها نیز بستگی زیادی به این مسئله دارد و بهترین و بهترین حقوق و دست‌آوردهای جنبش کارگری نیز در دوران رونق و رشد اقتصادی و صد البته در اثر مبارزات سازمان های کارگری کسب شده‌اند. پدیده های مانند رفرمیسم و رادیکالیسم نیز تابع شرایط معین هستند. بنا بر این هیچگاه نباید هیچ یک از این دو راه، فارغ از زمان، مکان و شرایط درست و دیگری را نادرست خواند. با در نظر داشت شرایط اقتصادی و موقعیت کنونی جنبش کارگری در ایران، به عقیده من فعلاً تا آنجایی که مسئله مربوط به مطالبات اقتصادی و عرصه کار اتحادیه‌ای است، مبارزات رفرمیستی بیشتر پاسخگو هستند. کارگران نیز تا جائیکه تجربه و اطلاعات من، به من نشان میدهد، اکثراً روشهای مبارزاتی اصلاح‌گرانه را در زمینه حقوق سندیکایی بر روشهای رادیکالیستی ترجیح می دهند. در اکثر اعتراضات کارگری سالهای اخیر نیز اکثر مطالبات صنفی کارگری، یا تدافعی و یا اصلاح گرانه بوده است. اما رفتار حکومت با کارگران بسیار خشن و بیرحمانه و استثمار گرایانه بوده است. در نتیجه کارگران در جریان مبارزات اصلاح‌گرانه خویش، به دو نکته واقف شده‌اند، اول آن که حکومت قصد رسیدگی و پاسخگویی به مطالبات بدیهی آنها را ندارد و دوم این که با تداوم جریان حاکم بحران اقتصادی و بیکاری و فشار بر کارگران افزایش خواهد یافت و سطح زندگی و امنیت شغلی و اجتماعی شان روز به روز بدتر خواهد شد. نتیجه منطقی این ارزیابی کارگران هیچ معنی دیگری، جز این که آنها نیز بر سر کنار زدن جریان حاکم ذینفع، و بلکه بیش از سایر طبقات اجتماعی مخالف حکومت ذینفع هستند و باید در ضمن تلاش برای سازماندهی خویش در سندیکاها، گسترش دامنه اعتراضات صنفی، با پیوستن به جنبش بزرگ مردم ایران روند تغییر و تحول در جامعه را تقویت نموده و آنها شتاب بخشند ندارند

**پرسش:** مبارزات خود انگیزه کارگران ایران برای دفاع از حق شان و مقابله با تهاجم دائمی رژیم، و برای متشکل شدن را چگونه ارزیابی می کنید؟ اعتصابات، تحصن‌ها، راهپیمایی‌ها و جمع شدن هایشان در مقابل مراکز و نهادهای مختلف دولتی چقدر چشمگیر و اثرگذار اند؟

**صادق کارگر:** این اقدامات، با وجود اینکه نتایج بلا واسطه، صنفی زیادی در بر نداشته است، اما با این حال تداوم و گسترش آنها از لحاظ گوناگون، برای جنبش کارگری بسیار ضروری است. البته حجم اینگونه حرکتها و همچنین دست آوردهای آنها بسی بیش از آن است که بازتاب بیرونی پیدا میکند. حکومت برای جلوگیری از انعکاس وسیع این اعتراضات و دست آوردها در جامعه تلاش بسیاری بعمل می‌آورد و در عین حال تلاش می‌کند با سرکوب و تن ندادن به مطالبات کارگران معترض، و بی ثمر جلوه دادن آنها کارگران را مایوس و روحیه تسلیم و رضا رادر میان کارگران رواج دهد، زیرا میفهمد که مطالبات پاسخ داده نشده صنفی در صورت تداوم اعتراضات به مطالبات سیاسی ضد حکومتی و تظاهرات صنفی اصلاح گرایانه در صورت رفتار منفی دولت به تظاهرات تعرضی سیاسی مبدل خواهد شد. اما بهر حال ادامه و گسترش اینگونه اعتراضات نشان می دهند که حکومت در این زمینه ناموفق بوده است. مطمئناً اگر اوضاع به روالی که تا کنون پیش رفته پیش برود. مقابله با کارگران فقیر و خشمگینی که در جریان تجربیات اعتراضی خویش به ماهیت و رفتار دولت پی برده و از آن نا امید شده‌اند و شرایط نیز چاره دیگری جز اعتراض برای آنها باقی نگذاشته، بخصوص در شرایط بحرانی حاد و وجود یک جنبش نیرومند سراسری تحول خواه کار چندان آسانی نیست. در چنین صورتی امکان عقب نشینی حکومت در برابر مطالبات صنفی کارگران، همانگونه که به هنگام اعتصاب پالایشگاه نفت تهران در ۱۷ شهریور سال ۵۷ دیدیم بسیار زیاد است. اما وقتی که کار به چنین مرحله‌ای برسد، دیگر زمان برای حکومت از دست رفته است. و دامن ۵ مطالبات کارگران نیز طبعاً بسی فراتر رفته است. از همین روی حتی اگر این اعتراضات هیچ دست آورد بلاواسطه‌ای هم برای کارگران نداشته باشد، تداوم و توسعه آنها برای آینده

که این را خود رعایت نمی‌کنیم؟ من فکر می‌کنم، علاوه بر اتحادیه‌ها و احزاب کارگری، نهادهای مدافع حقوق بشری و رسانه‌های گروهی عواملی هستند که باید برای جلب همبستگی و حمایت آنان از مبارزات و حقوق کارگران تلاش کرد. همچنین این همبستگی باید متقابل باشد، تا مفهوم همبستگی مصادیقی عینی، عملی و موثر پیدا کند. حمایت‌های سازمان‌های کارگری کشورهای مختلف چنان سمپاتی در میان کارگران ایران ایجاد کرده است که نظیر آن تا کنون وجود نداشته است. باید از این فضا برای رواج همبستگی در میان کارگران ایران نسبت به هم دیگر و نسبت به برادران جهانی‌شان تلاش کرد و جنبش کارگری را از این لحاظ نیز تقویت و مجهز نمود.

**پرسش:** تأثیر اجرای طرح "هدفمند کردن یارانه‌ها" روی زندگی کارگران و زحمتکشان کشور را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ بعضی‌ها می‌گویند قشری از کم‌درآمدترین و فقیرترین کارگران و زحمتکشان به کمک این طرح وضع بهتری پیدا کرده‌اند و برعکس، خیلی‌ها معتقدند که این طرح فشار سهمگینی بر زندگی کل کارگران و زحمتکشان وارد می‌آورد؟ اثرات این طرح را به ویژه در آینده چگونه می‌بینید؟



**صادق کارگر:** من قبل از اینکه این طرح به اجرا گذاشته شود طی یادداشتی که در کار آنلاین منتشر شد به تفصیل در باره اهداف و پیامدهای این طرح اظهار نظر کرده‌ام. و حرف مفید تازه‌ای فعلاً در این باره ندارم که ۵ بیان کنم. هر کس که مایل است میتواند با مراجعه به آرشیو بخش یادداشت‌های کار آنلاین مراجع کند و آنرا مطالعه کند.

**پرسش:** کارگران و زحمتکشان بخش اعظم جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند و در تظاهرات و راه پیمایی‌های گسترده سال ۸۸ بخش قابل توجهی از آنها شرکت داشتند، اما چرا آنها در گرماگرم این اعتراضات خواست‌های اخص خود را پیش‌نکشیدند، در حالی که مثلاً کارگران تونس و مصر با گرفتن نان در دست و فریاد گرسنگی بر لب به اعتراضات توده‌ای پیوستند، فرق شرایط ایران را با شرایط این کشورها در چه می‌بینید؟

**صادق کارگر:** مطالبات اقتصادی و صنفی، اصلی‌ترین انگیزه و محرک اعتراضات کارگری در یکی دو دهه اخیر در ایران بوده است. در طول زمان و تا آغاز شروع تظاهرات عظیم توده‌ای در سال ۸۸ که شما به آن اشاره کردید، نه تنها هیچگونه بهبودی در شرایط اقتصادی زحمتکشان صورت نگرفته است که کارگران بدلیل آن، انگیزه‌ها و مطالبات خویش را کنار نهند، بلکه وضعیت آنها همواره دشوارتر و وخیم‌تر گردیده و به طبع آن انگیزه‌های اقتصادی در میان آنها تقویت شده است. بنابراین عدم طرح مجرد مطالبات صنفی کارگران در تظاهرات توده‌ای مورد اشاره به هیچ وجه نشانه‌ها را کردن آنها توسط کارگران نبوده است. بر عکس میتوان اینگونه انگیزه‌ها را از جمله عوامل تشکیل یک چنین تظاهرات توده‌ای کثیر دانست. در واقع بسیاری از شعارهایی که در آن تظاهرات‌ها فریاد زده شد و مطالبات طرح شده در آنها، شعارها و مطالبات سیاسی گروه‌ها و طبقات اجتماعی مختلف، منجمله مطالبات سیاسی جنبش کارگری است. اتفاقاً این رویه کارگران شرکت‌کننده در تظاهرات عمومی، نه نشانه فراموش کردن مطالبات و ضعف آنها است، بلکه نشانه میزان آگاهی، شناخت و تشخیص درست آنها است. چه کسی است نداند که تحقق بسیاری از مطالبات کارگران، مقدماتاً، منوط به تحقق شعارهای است که

آنها داشتند. این رفتار خطا وسیله‌ای می‌شد در کنار وسایل دیگر در دست جریانات ضدکارگری برای فشار بر شوراها و سرکوب سندیکاها. بعنوان نمونه در شرکت واحد در قبل از انقلاب سندیکا وجود داشت که حتی برخی از رهبران آن چپگرا بودند، با این حال و علی‌رغم مخالفت کارگران به این بهانه کاذب که سندیکا طاغوتی و رفرمیست است سندیکا را منحل و در آنجا شورا تشکیل دادند. اما همانطور که دیدیم کارگران واحد دو باره به سندیکا روی آوردند. به نظر من سندیکا نیز محصول و نتیجه تجربه جنبش جهانی کارگری است و تشکیلی است که تا کنون بدیل دیگری برای آن بوجود نیامده است. بدیلی هم اگر برای قرار باشد برای آن بوجود آید، انتظار این است که آن نیز می‌بایستی قاعدتاً از دل همین جنبش، بویژه بخشهای پرباقه و پیشرفته آن بوجود آید. تجربه شوراها را اسلامی کار نیز به ما می‌آموزد که طرح تشکلهای من در آوردی تا چه حد میتواند باعث سو استفاده گردد. طرح مجامع عمومی کارگری نیز که ۵ توسط عده‌ای مطرح شده است، بنظر من یک طرح آنارشیستی غیرعملی است. با تمام این اوصاف اگر شورای در جایی تشکیل شود و بتواند در خدمت منافع کارگر عمل کند، من تصور نمیکنم که کسی با آن مخالفت کند. ما پس از انقلاب در انجمن همبستگی، به رغم اینکه طرفدار مدل سندیکایی تشکل صنفی بودیم، اما به جای راه انداختن دعوا بر سر این مسئله بحث‌های اقناعی را پیش می‌بردیم. بهمین جهت نام انجمن همبستگی شوراها و سندیکاها را کارگری را انتخاب کرده بودیم و در انجمن ده‌ها شورا و سندیکای مختلف در کنار هم بطور رفیقانه فعالیت میکردند. اینها معضلات عمده جنبش کارگری نیستند. مطمئن باشید که کارگران زمانی که قادر به تشکیل تشکل شوند، در این زمینه نیز با تدبیر و درایت عمل خواهند کرد.

**پرسش:** در سال‌های اخیر در خارج از کشور، فعالیت‌های چشم‌گیری برای جلب حمایت بین‌المللی از مبارزات کارگران ایران صورت گرفته است، این فعالیت‌ها را تا چه موفق می‌دانید و برای سازماندهی یک مبارزه کارآمد برای جلب حمایت بین‌المللی از جنبش کارگری ایران چه پیشنهادی دارید؟ به نظرتان این حمایت بین‌المللی در کجا باید جُست؟

**صادق کارگر:** بنظر من در اثر تلاش‌های که تا کنون انجام گرفته، همبستگی و حمایت بسیار خوبی توسط اتحادیه‌های کارگری بین‌المللی و نهادهای حقوق بشری از کارگران و حقوق سندیکایی آنها صورت گرفته است که بسیار کم نظیر و موثر بوده‌اند. بی تردید اگر چنین همبستگی جهانی گسترده‌ای از کارگران ایران و حقوق سندیکایی آنها صورت نمی‌گرفت تداوم اعتراضات برای آنها بسی پرهزینه‌تر و دشوارتر می‌بود. واقع هر کاری در این ارتباط بایستی تا کنون انجام میگرفت انجام گرفته است. الان باید کوشید تا با گسترش اعتراضات کارگری در ایران و جلب حمایت گروه‌های اجتماعی ترقی و آزادیخواه ایرانی از مبارزات و مطالبات کارگران و تداوم حمایت‌های بین‌المللی دستیابی کارگران به حقوق سندیکا ایشان را سهل‌تر کرد. اگر دامنه اعتراضات کارگری در داخل پا به پای این حمایت‌ها افزایش نیابد، این حمایت‌ها نیز بتدریج کاهش خواهند یافت. بهمین دلیل الان باید برای گسترش اعتراضات تلاش بیشتری کرد. این بهترین و ثمر بخش‌ترین راه برای تداوم حمایت‌ها و پیشرفت مبارزات کارگری در ایران امروز است. زیرا این مبارزات خود کارگران است که در تغییر وضعیت آنها اثر قاطع و سرنوشت‌ساز دارد. تردیدی نیست که همبستگی‌هایی که تا کنون با کارگران ایران ابراز شده، بسیار مفید، ثمربخش و آموزنده هستند و در شناخت و آشنا کردن بیشتر کارگران و گسترش رابطه و همبستگی کارگران و اتحادیه‌های نسبت به مسایل و مشکلات یک دیگر به خصوص در شرایطی که فکر همبستگی جهانی کارگران در اثر بحران اقتصادی، انتقال سرمایه و صنایع از شمال به جنوب و افزایش نفوذ احزاب راست افراطی مورد تهدید قرار دارد بسیار لازم و موثر هستند. اما تناقص در اینجا است که حتی این حرکت نیز متاثر از خط کشی‌های کاذب و نوعی انحصارگرایی غیر قابل توجیح است که بخشی از چپ ایران و فعالین کارگری ایرانی را در این عرصه نیز در بر گرفته است. ما اگر انتظار همبستگی از دیگران را داریم پس چگونه است

فراملیتی هستند که امپراتوری جهانی خویش را بوجود آورده‌اند و از تمام این تضادها در جهت افزایش قدرت مالی خویش بهره میگیرند. با این حال وقوع بحران بزرگی که امروز جهان را در بر گرفته نشان میدهد که ادامه وضعیت کنونی ناممکن است و سرمایه‌داری نمیتواند برای همیشه هر طور که اراده کرد بر جهان فرمانروایی کند. اما تغییر اوضاع کنونی و هدایت تغییرات مستلزم شکل دهی یک نیرو و برنامه آلترناتیو فراگیر منعطف نوین با شرکت تمام نیروهائی است که بنحوی از انجا از وضع موجود ناراضی هستند. تا قبل از انجام تغییر و تحولاتی که منجر به تضعیف جنبش جهانی کارگری گردید، سوسیالیسم، با تعبیری که در آن دوران از آن بعمل می آمد، آلترناتیو نظام سرمایه‌داری و طبقه کارگر نیروی محرکه آن محسوب می شد. اما پس از تضعیف جنبش جهانی کارگری، این تصور کم رنگ گردید. اما تحولات پس از فروپاشی اردوگاه سوسیالیستی عملاً موجود و تشدید تعرض سرمایه داری به حقوق کار و سطح رفاه کارگران و طبقه متوسط و وقوع بحران مالی و اقتصادی باردیگر این حقیقت را که سرمایه‌داری نیز حرف آخر نیست به اثبات رسانید. با وجود تضعیف جنبش کارگری هنوز این جنبش در سطح جهانی سازمان یافته ترین و با انگیزه ترین نیروی محرکه تغییر و تحولات دمکراتیک و ترقی خواهانه در مقابل سرمایه‌داری و یکه تازی آن محسوب می شود، زیرا که تولید و کار همچنان منشا اصلی در آمد در جهان است و بورس و بانک و حتی بخش خدمات نیز تا حدود بسیاری وجودشان به تولید وابسته است و طبقه کارگر به مفهوم امروزی آن همچنان در ابعاد جهانی از لحاظ کیفی نقش اصلی را در تولید ایفا می کند. و همانگونه که درسال جاری دیدیم این اتحادیه های کارگری بودند که بزرگترین اعتراضات توده‌ای علیه سیاستهای تعدیل‌گرایانه دولت‌های دست راستی را سازمان دادند. از طرف دیگر گروه‌های بسیار وسیعی از طبقات و لایه های میانی در جوامع مختلف و بویژه در کشورهای پیشرفته صنعتی که در اثر تغییر و تحولات دو دهه گذشته موقعیت اقتصادی و اجتماعی گذشته خویش را از دست داده‌اند، به شدت ناراضی و به منتقدین سر سخت دولت‌های دست راستی و سیاستهای اقتصادی آنها تبدیل شده‌اند. این گروه‌ها در واقع تضعیف جنبش جهانی کارگری را جبران نموده و عملاً در کنار جنبش کارگری قرار گرفته و با آن حول بسیاری مسایل همسو شده‌اند. جنبش کارگری چه در سطح ملی و چه در سطح بین‌المللی باید تلاش کند از طریق تدوین برنامه مبارزاتی نوین و منعطف و منطبق با شرایط و موقعیت در هر یک از کشورها این نیروی بزرگ اجتماعی را با خود متحد نگاه دارد. این قطعاً یکی از راه‌های تقویت جنبش کارگری در سطوح ملی و جهانی است. تلاش، عمل و پیگیری در این عرصه، بخصوص در کشور ما اهمیت اساسی دارد.

**پرسش:** بخش اعظم کارگران ایران در کارگاه‌های کوچک کار می کنند، برای سازماندهی اینها چکار باید کرد و از چه اشکال سازمانی باید بهره گرفت؟ سازماندهی اینها عمدتاً باید در محیط کارشان صورت بگیرد یا در محیط و محلات زندگی شان؟

**صادق کارگر:** به نظر من، تشکیل سندیکا و اتحادیه در سطح یک حرفه میتواند موثرترین و عملی ترین اشکال سازماندهی باشد. ما در ایران تجربه سندیکاهای صنوف را داریم و سندیکاهای بودند که به شکل فرا کارگاهی فعالیت می کردند و در کارشان نیز موفق بودند. سندیکای کارگران کفاش، بافنده سوزنی، خیاط، فلزکار مکانیک، خباز، چرم ساز، خمکار نوردکار، بلور ساز، بتون کار، ارماتور بند، ساختمانی، سنگبری، نجار، قناد، چاپ، کتاب فروشان، هنرمندان و... را داشتیم که با اجاره و یا خرید ساختمان و دفتر در سطح صنوف مختلف فعالیت می کردند، برخی از اینها مانند سندیکاهای ساختمانی، خبازان، فلزکار مکانیک و... ساختار اتحادیه‌ای داشتند برخی دیگر سندیکایی و هرکدام آنها تعداد زیادی از کارگران شاغل در کارگاه‌های کوچک را به عضویت خود در آورده بودند. اینها سندیکاهای بسیار فعال و منظمی بودند که برای بهبود سطح در آمد و رفاه اعضای خود و اجرا و رعایت و بهبود حقوق کار تلاش فراوانی می کردند و علاوه بر اینها با تشکیل تعاونیهای مصرف و مسکن، صندوق وام، گروه های ورزشی، آموزشی و تفریحی برای اعضا خود توانسته بودند اعتماد آنها را جلب کنند

توسط شرکت کنندگان در تظاهرات مذکور سر داده شد؟ بخشهای وسیعی از کارگران، بدرستی تشخیص دادند که باید در آن تظاهرات و جنبش شرکت کنند و از شعارهای که نقطه وصل همه تظاهرکنندگان و علیه استبداد و بی عدالتی بود و تحقق آنها بدون حضور ترکیب اجتماعی شرکت کنند در آن تظاهرات میسر نیست شرکت کنند. از آن پس تا کنون نیز مطالبات اقتصادی و صنفی کارگران همچنان انگیزه اصلی اعتراضات آنها بوده است و این مطالبات تا زمانی که پاسخ داده نشوند، همچنان در اشکال مختلف ادامه خواهند یافت. اطلاعات من در مورد جوامعی مانند تونس و مصر، متأسفانه در حدی نیست که بتوانم مقایسه‌ای میان رویدادهای آنها با رویدادهای ایران انجام دهم و از آن نتیجه گیری کنم. اما این را میدانم که وضعیت کارگران و زحمتکشان در این دو کشور بسیار بدتر از وضعیت کارگران و زحمتکشان در ایران است. زیرا در آنجا علاوه بر فساد و دیکتاتوری، بر خلاف ایران که کشور نفتی ثروتمندی است، اساساً کشورهای کم درآمد و فقیری هستند. که اقتصادهایشان بسیار آسیب پذیر است. بعنوان نمونه عرض می کنم که آتش سوزی مزارع گندم در روسیه در سال گذشته به تنهایی پایه‌های اقتصاد مصر را لرزاند، زیرا از دیرباز تا آن هنگام سالیانه اتحاد شوروی و روسیه سالیانه مقدار زیادی گندم ارزان و زیر قیمت جهانی این محصول در اختیار مصر قرار می دادند، در سال گذشته روسیه به دلیل سوختن مزارع خود قادر به انجام تعهدات خود نشد و از فروش گندم به مصر خوداری کرد. این مسله باعث گردید که مصر مقدار گندم مصرفی مورد نیاز خود را از استرالیا و با قیمت بسیار گرانتر وارد کند و برای جبران افزایش قیمت دولت مجبور شد قیمت نان را افزایش دهد که این امر به اعتراضات و ناراضیتهای مردم دامن زد. بنا بر این طبیعی است که محرکهای اقتصادی در شکل دهی جنبش های اجتماعی نقش و سهم بیشتری داشته باشند. سیر رویدادها در هر کشور منجمله ایران را خود ویژه‌گی‌های، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی آنها تعیین می کنند. تجربه تحولات در مصر و تونس نیز این حقیقت را جلوه گر می کند.

**پرسش:** در سال‌های اخیر شاهد پیروزی‌های بزرگی از طرف کارگران نبوده‌ایم، چرا چنین است؟ آیا علاوه بر سرکوب و قهر پلیسی، وضعیت کنونی جهان سرمایه داری هم در این میان نقش دارد؟

**صادق کارگر:** واقعیت این است که جهان طی سالهای اخیر دچار آنچه‌ان دگرگونیهای بزرگ و غافلگیرانه‌ای شده است که تصور یک چنین تغییراتی، حتی برای اکثر کارشناسان حرفه‌ای و کار آزموده نیز ممکن نبود. در مجموع میتوان گفت که مجموعه این رویدادها جنبش جهانی کارگری را از لحاظ گوناگون تضعیف نموده است و این جنبش را در موقعیت تدافعی قرار داد است. توسعه روزافزون فن آوری، سبب کاهش شدید تعداد کارگران و تضعیف موقعیت و نقش پیشین کارگران در تولید و جامعه و افزایش اختلاف و تفرقه فکری و سازمانی و چندگانگی در درون احزاب و اتحادیه های کارگری و جنبش کارگری گردیده است. انتقال فزاینده سرمایه از کشورهای سرمایه داری پیشرفته به جنوب و شرق سبب گسترش مراکز تولیدی در مناطق موسوم به بهشت های مالیاتی دارای مزیت‌های مانند نیروی کار ارزان و.. گردیده است. این فرایند از طرفی سبب گسترش بیکاری و بیکاری دراز مدت، سقوط سطح دستمزدها، تضعیف جوامع رفاه اجتماعی، کاهش درآمدهای مالیاتی و رکود و بحران در کشورهای پیشرفته صنعتی و سبب تضعیف جنبش کارگری در کشورهای مذکور گردیده و از طرف دیگر سبب ساز تشکیل قطبهای اقتصادی جدید در جنوب و شرق و توسعه جنبش کارگری در قطبهای جدید اقتصادی گردیده است. در ظاهر چنین به نظر میرسد که ثقل اقتصادی در حال انتقال از غرب به شرق و جنوب آسیا است. این رخ دادها نتایج مناقضی را در پی داشته است که به سهم خود همبستگی جهانی کارگران را تضعیف نموده است. یکی دیگر از پیامدهای این تغییرات شکل گیری احزاب فاشیستی و راستگرا و تقویت موقعیت آنها در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته است که این پدیده نیز به تضعیف جنبش کارگری یاری میرساند. در واقع کارگردان اصلی این تغییرات همان صاحبان سرمایه و شرکتهای



**صادق کارگر:** به عقیده من، در سالهای اخیر این گروه از طبقه کارگر نیز در مقایسه با کارگران صنعتی در فعالیتهای و اعتراضات کارگری نقشی در خور وزن و موقعیتش ایفا کرده. اعتراضات متعدد معلمان و فرهنگیان، پرستاران کارکنان شرکت واحد و... از نمونه‌های مبارزات این بخش از کارگران است، که علی‌رغم تاوان سنگینی که رهبران فعال این بخش از مزدبگیران برای آن پرداخته‌اند ولی مبارزات و تلاشهای آنها همچنان ادامه دارد. اجتماع چند روز پیش پرستاران، اخراج یکی از رهبران معلمان پس از تحمل سالها زندان و آزار و اذیت و تجمع بخشی از معلمان در مقابل مجلس در روزهای اخیر نشان دهنده تداوم مبارزات و تاثیر مبارزات آنها در جنبش کارگری است. قبلا این تصور خطا وجود داشت که گویا کارگران بخش خدمات، در مقایسه با کارگران صنعتی، از انگیزه و ظرفیت مبارزاتی کمتری برخوردار هستند. اما این بخش از جنبش کارگری که شمار آنها در همه جا در حال فزونی گرفتن است در یک دهه گذشته نقش واقعا مهم و ترقی خواهانه‌ای در مبارزات جنبش کارگری پیدا نموده و آن تصور خطا را باطل کرده است.

**پروش:** به نظر شما، آیا کارگران فقط کسانی هستند که کاریدی انجام می‌دهند یا مزد یا حقوق بگیران کارهای فکری را هم می‌توان جزو طبقه کارگر به حساب آورد؟ مثلاً معلمان را هم (که گروه شغلی بسیار وسیعی هستند) می‌توان جزئی از طبقه کارگر به حساب آورد؟

**صادق کارگر:** به عقیده من کلیه کسانی که در ازای انجام کاری برای شخص حقیقی یا حقوقی، دستمزد و حقوق دریافت می‌کنند، صرف نظر از میزان حقوق دریافتی شان، اعم از اینکه، کار آنها فکری و یا فیزیکی باشد کارگر و مزدبگیر محسوب می‌شوند و جزئی از طبقه کارگر و جنبش مزدبگیران هستند.

\*

و مرتب تعداد اعضا خود را افزایش داده و از هر لحاظ منجمله مالی صرفا متکی به خود باشند. همکاری و همبستگی در میان سندیکاها و اتحادیه‌های صنوف بسیار نزدیک و برادرانه بود، آنها کوشش می‌کردند در مورد مسایلی که مربوط به همه کارگران می‌شد با یک دیگر بطور مشترک و با توافق جمعی عمل کنند. برای کاهش هزینه‌های مالی دفاتر اجاره‌ای مشترک داشتند و هزینه آنها بین خود تقسیم می‌کردند، جشن و مراسم روز کارگر را نیز بهمین ترتیب برگزار می‌کردند و امکانات دیگرشان را نیز برادرانه در اختیار یک دیگر قرار میدادند. یکی از نمونه‌های آخر این همکاری قرار دادن دفتر و محل کارگران خباز به سندیکای شرکت واحد جهت تشکیل کلاسهای آموزش سندیکای به کارگران شرکت واحد بود، که ماجرای بریدن زبان آقای اسالو رئیس هیئت مدیره سندیکای واحد توسط حسن صادقی معاون خانه کارگر بود. ساختمان انجمن همبستگی، در دروازه شمیران، مرکز سندیکاهای لاله زار، دفتر سندیکای فلزکار مکانیک در چهاره عباسی تهران، ساختمان سندیکای کارگران خمارک نوردکار، در میدان اعدام تهران، ساختمان سندیکای سنگبری‌ها در جاده شهر ری از جمله مراکز سندیکایی صنوف تهران بودند که درب آنان بروی سایر سندیکاها باز بود و هر وقت یکی از آنها توسط دولت تعطیل می‌شد بلافاصله می‌توانستند از دفاتر دیگری استفاده کنند. مهمترین مانع و مشکل کارگران این کارگاه‌ها فشار و تهدید مداوم حکومت بود و مشکل ساختاری وجود نداشت. الان نیز مشکل عمده موانع و سرکوب دولتی است. در صورت زدودن این مشکل کارگران قادر هستند در این بخش نیز به بهترین شکل سازمان دهند. بنابراین من معضلی در این ارتباط نمی‌بینم.

**پروش:** در بازار کار سیاه و غیر رسمی در ایران، زنان نقش بزرگی دارند و بخش اعظم زنان کارگر با مزد ناچیز و در شرایطی بسیار دشوار کار می‌کنند، نقش جنبش زنان را در سازماندهی زنان کارگر چگونه می‌بینید؟

**صادق کارگر:** کار سیاه، متأسفانه نه تنها در میان زنان بلکه در میان مردان نیز بسیار رایج است. من دوسال پیش در یک گزارش دولتی خواندم که ۲۵ درصد اقتصاد ایران اقتصاد زیر زمینی و سیاه است. بنابراین باید سمت مبارزه در این عرصه مبارزه با کل بازار سیاه و کار سیاه و زدودن تمام عوامل مرتبط با این معضل اقتصادی و اجتماعی باشد. اما بدون وجود اتحادیه‌ها و احزاب کارگری نیرومند و قوانینی شفاف و دولت مسئولی که مشروعیت مردمی داشته باشد و بتواند اشتغال کافی نیز برای مردم ایجاد کند نمیتوان با آن مقابله جدی و موثر کرد. جنبش زنان در هر صورت از طریق برجسته کردن و بسیج اجتماعی علیه آن نقش زیادی داشته باشد، و مسایل و مشکلات و تبعیض‌های مضاعفی که بر کارگران زن تحمیل می‌شود، و زنان را و میدارد تا بر خلاف میلشان برای یافتن شغل به بازار سیاه پناه ببرند، جنبش زنان را در وضعیتی قرار می‌دهد که آنها نتوانند از کنار مسئله بگذرند و یا اهمیت لازم را به آن ندهند. در واقع این عرصه بطور بالقوه یکی از کانونهای ارتباطی جنبش کارگری و زنان است. ما زنان کارگر بخشی از طبقه کارگر و جنبش مزدبگیران هستند که بعنوان کارگر و کارمند، یا معلم و پرستار و .. شرایط کار و حقوقشان، عموماً از مردان بدتر و برخورد با آنها در عرصه اشتغال تبعیض آمیزتر است. بنابراین به لحاظ اینکه آنها در وهله نخست جزئی از طبقه کارگر هستند، مبارزه برای رفع تبعیض جنسی در بخشهای اقتصادی رسمی نیز از وظایف مقدم جنبش کارگری است و برای رفع این تبعیض‌ها و دگرگون نمودن شرایط دشوار کنونی کل طبقه کارگر ایران البته نه فقط از جنبش زنان بلکه باید از هر گروه و طبقه که ظرفیت این کار را، بهر دلیل دارند کمک گرفته شود. ولی طبقه کارگر را نمی‌توان به زن و مرد تقسیم کرد. هم‌انهایی که کوشش می‌کنند اتحادیه‌های کارگری زنانه در ایران تشکیل دهند، و هم‌انهایی که تبعیض علیه زنان در بازار کار را شایع می‌کنند، به رغم رفتار متضادشان، به ماندگاری و تثبیت تبعیض جنسی یاری می‌رسانند.

**پروش:** بخش بزرگی از کارگران ایران در شاخه‌های مختلف بخش خدمات کار می‌کنند؟ وزن و اهمیت کارگران این بخش را در مجموعه مبارزات طبقه کارگر ایران چگونه ارزیابی می‌کنید؟

## دنیای من است

**دنیای من است**، نام داستان کوتاه و مصوری ست که در فلوریدا (اورلندو) منتشر شده است. این اثر کار مشترک مسعود نقره کار (نویسنده و پژوهشگر) و **روزی میربها** (نقاش) است. نویسنده و نقاش این اثر خواندنی را برای گروه‌های سنی ۸ تا ۱۰ سال مناسب می‌دانند.

\*